



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی



عزیز ما صاب

www. **Ghaemiyeh** .com  
www. **Ghaemiyeh** .org  
www. **Ghaemiyeh** .net  
www. **Ghaemiyeh** .ir

# راهِداریست

(راهنمای سعادت)

مجموعه آثار امیرالمؤمنین علیه السلام

مجموع جهانی شیعه شناسی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# مبلغ الهدایه (راه سعادت) از از دیدگاه منابع شیعه و سنی

نویسنده:

نادر حسین عبداللهی

ناشر چاپی:

مجمع جهانی شیعه شناسی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۱۴	مبلغ الهدایه (راه سعادت) از دیدگاه منابع شیعه و سنی
۱۴	مشخصات کتاب
۱۴	اشاره
۱۶	پیشگفتار
۱۸	گفتار اول: فضایل رهبران دینی از دیدگاه روایات
۱۸	اشاره
۲۰	فضایل علی علیه السلام
۲۱	ولایت علی علیه السلام
۳۰	پیروی از علی علیه السلام
۴۵	فضایل علی (ع) در منابع عامه
۴۹	علی (ع) میزان حق و باطل
۵۰	حدیث طبر
۵۱	بستن در خانها
۵۱	نشستن در مسجد ممنوع
۵۲	خوابیدن در مسجد ممنوع
۵۳	توقف جنب در مسجد ممنوع
۵۴	مراسم انجام اخوت
۵۵	علی در غدیر خم
۵۶	شأن نزول آیه
۷۸	فضایل فاطمه زهرا سلام الله علیها
۷۹	فضایل حسن و حسین علیهما السلام
۹۶	عبادت امام سجاد علیه السلام
۹۸	همزیستی امام سجاد با فقرا

۱۰۰	.....	اشکهای امام سجّاد علیه السلام
۱۰۱	.....	جایگاه اهل بیت پیامبر علیهم السلام
۱۰۲	.....	فضایل علمی امام سجّاد علیه السلام
۱۰۳	.....	فضایل علمی محمّد باقر علیه السلام
۱۰۴	.....	فضایل علمی امام صادق علیه السلام
۱۰۸	.....	فضایل علمی موسی بن جعفر علیهما السلام
۱۱۱	.....	فضایل امام جواد علیه السلام
۱۱۲	.....	فضایل امام هادی علیه السلام
۱۱۵	.....	گفتار دّوم: عبادت و بندگی از دیدگاه آیات و روایات
۱۱۵	.....	اشاره
۱۱۶	.....	ثواب زیارت اهل بیت
۱۱۷	.....	اهل دنیا
۱۱۸	.....	اهل آخرت
۱۲۳	.....	گناهان کبیره
۱۲۵	.....	میزان انسانیت
۱۲۹	.....	فَرَقِ إِسْلَامٍ وَ إِیْمَانٍ
۱۳۰	.....	حقیقت مرگ
۱۳۳	.....	انتظار وتوجه به مرگ
۱۳۸	.....	ارتباط بین خالق و مخلوق
۱۳۹	.....	وسایل سفر آخرت
۱۴۱	.....	همراهان مؤمن
۱۴۲	.....	اقسام عبادت
۱۴۳	.....	سستی در نماز
۱۴۵	.....	پاداش عمل
۱۴۶	.....	توفیق در کار خیر
۱۴۹	.....	توجه به دنیا

- ۱۵۱ ..... تمایلات انسان
- ۱۵۲ ..... نعمت های برتر
- ۱۵۳ ..... ولایت مداری
- ۱۵۵ ..... آثار انفاق
- ۱۵۷ ..... آثار مثبت و منفی صدقه
- ۱۵۹ ..... مواعظ عشایره
- ۱۶۰ ..... عذر پذیری
- ۱۶۱ ..... عزت و کمال
- ۱۶۶ ..... ویژگی های شیعه
- ۱۶۸ ..... محبوب همه
- ۱۶۹ ..... رباعیات مواعظ
- ۱۷۰ ..... تمایلات نفسانی
- ۱۷۱ ..... بهترین عبادت
- ۱۷۲ ..... همنشینی و معاشرت
- ۱۷۴ ..... تواضع و فروتنی
- ۱۷۶ ..... دنیایی فانی
- ۱۸۴ ..... قرآن درمانی
- ۱۸۶ ..... بنام خدا باش
- ۱۸۷ ..... منطق آزاد اندیشی دینی
- ۱۸۸ ..... امر بمعروف
- ۱۹۴ ..... گله ی قرآن
- ۱۹۶ ..... دین شعاری
- ۱۹۹ ..... عظمت زهرا (سلام الله علیها)
- ۲۰۲ ..... ارزش عمر
- ۲۰۳ ..... استوار در دین
- ۲۰۴ ..... موعظه ی امام حسین علیه السلام

- ۲۰۶ ..... پیروی و خشوع
- ۲۰۷ ..... عجب و خودبینی
- ۲۰۸ ..... شکیبایی در بندگی
- ۲۱۰ ..... اتحاد و همبستگی
- ۲۱۱ ..... مقام ولایت
- ۲۱۱ ..... علی کیست؟! .....
- ۲۱۴ ..... صداقت و راستی
- ۲۱۵ ..... حرص و حسد
- ۲۱۶ ..... مسیر تکامل
- ۲۱۷ ..... مشورت با دیگران
- ۲۱۸ ..... خضوع در عبادت
- ۲۲۱ ..... مسیر کمالات
- ۲۲۲ ..... اهمیت اعضای بدن
- ۲۲۶ ..... گفتار سوم: کرامات رهبران دینی
- ۲۲۶ ..... اشاره
- ۲۲۸ ..... شب «بدر»
- ۲۲۸ ..... شفای نابیان
- ۲۲۹ ..... مرزبان گمرک
- ۲۳۰ ..... درخت خشک، خرم شد
- ۲۳۱ ..... حیات پس از مرگ
- ۲۳۲ ..... معجزات فاطمه زهرا علیها السلام
- ۲۳۲ ..... شفا درد سر
- ۲۳۳ ..... خیر از تعداد میوه درخت
- ۲۳۴ ..... شفای بیماری چشم
- ۲۳۴ ..... مناظره با طاووس یمانی
- ۲۳۷ ..... ابوصباح کنانی



- سؤال از مردگان ..... ۲۳۷
- شکست اسقف مسیحی ..... ۲۳۹
- حیوانات در مکه ..... ۲۴۱
- گاو مرده زنده شد ..... ۲۴۲
- همسر غلام زنده شد ..... ۲۴۳
- اژدها در قصر منصور ..... ۲۴۴
- ارزش انسان ..... ۲۴۶
- عجز هارون رشید ..... ۲۴۷
- جاسوسی غلام ..... ۲۵۰
- بنده است یا آزاد؟! ..... ۲۵۲
- معجزات موسی بن جعفر علیه السلام ..... ۲۵۳
- دعای شیر ..... ۲۵۴
- زنجیرها باز شد ..... ۲۵۴
- شفای نابینا ..... ۲۵۵
- آب وضوی امام جواد علیه السلام ..... ۲۵۶
- گفتار چهارم: توسل به رهبران دینی ..... ۲۵۸
- اشاره ..... ۲۵۸
- ذکر مصیبت علی(ع) ..... ۲۶۰
- شب بیست و یکم رمضان ..... ۲۶۴
- شب بیست دوم رمضان ..... ۲۶۶
- شب بیست و سوم رمضان ..... ۲۶۸
- عیادت کنندگان ..... ۲۷۲
- مصیبت حضرت زهرا علیها السلام ..... ۲۷۴
- پایان عمر حضرت زهرا علیها السلام ..... ۲۷۸
- تشییع جنازه ی حضرت زهرا علیها السلام ..... ۲۸۰
- مصیبت کریم اهل بیت(ع) ..... ۲۸۳

- ۲۸۶----- مصیبت امام حسین علیه السلام
- ۲۹۰----- روضه ی امام زمان(عج)-----
- ۲۹۱----- روضه حضرت مسلم علیه السلام-----
- ۲۹۳----- توبه حزّ ریاحی-----
- ۲۹۶----- عصر تا سوعا-----
- ۳۰۰----- روضه باب الحوئج علیه السلام-----
- ۳۰۲----- روضه ابالفضل علیه السلام-----
- ۳۰۴----- شام غریبان-----
- ۳۰۶----- ورود اهل بیت به شام-----
- ۳۰۹----- روز سوم شهادت أميرالمؤمنین-----
- ۳۱۱----- روضه باب الحوئج علیه السلام-----
- ۳۱۴----- روضه امّ المصائب زینب علیها السلام-----
- ۳۱۶----- روضه وداع-----
- ۳۱۸----- روضه غلام سیاه ابوذر-----
- ۳۲۰----- حضرت قاسم بن الحسن علیهما السلام-----
- ۳۲۲----- زهرا ی پهلوی شکسته علیها السلام-----
- ۳۲۴----- ذکر مصائب امام سجّاد علیه السلام-----
- ۳۲۵----- ذکر مصائب امام باقر علیه السلام-----
- ۳۲۷----- ذکر مصائب امام صادق علیه السلام-----
- ۳۲۹----- مصیبت موسی بن جعفر علیهما السلام-----
- ۳۳۳----- ذکر مصیبت امام رضا علیه السلام-----
- ۳۳۵----- ذکر مصیبت امام جواد علیه السلام-----
- ۳۳۷----- مصیبت امام هادی علیه السلام-----
- ۳۳۸----- مصیبت امام حسن عسکری(علیه السلام)-----
- ۳۴۰----- مصیبت حجت ابن الحسن علیهما السلام-----
- ۳۴۲----- جنگ خندق-----

- ۳۴۶ ..... ورود اهل بیت به کوفه
- ۳۴۸ ..... خطابه حضرت زینب در کوفه
- ۳۵۰ ..... پیام بشیر بن جذلم
- ۳۵۲ ..... روضه وهب
- ۳۵۴ ..... روضه علی اکبر علیه السلام
- ۳۵۷ ..... آتش زدن خیمه گاه
- ۳۵۹ ..... دیر راهب
- ۳۶۰ ..... آمدن اُسرا در قتلگاه
- ۳۶۴ ..... گفتار پنجم: داستانهای آموزنده از رهبران دینی
- ۳۶۴ ..... اشاره
- ۳۶۶ ..... صبر ایوب
- ۳۶۷ ..... تکبر ممنوع
- ۳۶۸ ..... غلام خرد مند
- ۳۶۹ ..... سنگسار گنهکار
- ۳۷۲ ..... داستان اصحاب صحفه
- ۳۷۲ ..... عبرت از دیگران
- ۳۷۴ ..... داستان تریماه
- ۳۷۵ ..... بیماری در اثر گناه
- ۳۷۶ ..... شفقت گبر به پرندگان
- ۳۷۶ ..... مهر پرنده و جوجه هایش
- ۳۷۷ ..... مسافرت امام باقر در شام
- ۳۷۹ ..... مادر جعفر بر مکی در طلب پوست گوسفند
- ۳۷۹ ..... برمکی در حمام
- ۳۸۰ ..... ازدواج عابد با دختر اشرف زاده
- ۳۸۱ ..... گناه شب پاک می شود
- ۳۸۱ ..... جسد تازه هزار ساله

- ۳۸۲ ..... توبنده ای من هستی!
- ۳۸۲ ..... ابوذر فریب نمی خورد!
- ۳۸۳ ..... شریح قاضی اسیر کیسه زر
- ۳۸۴ ..... جنازه سکندر و دستهای باز
- ۳۸۵ ..... بهلول در گورستان
- ۳۸۵ ..... پاسخ به نامه منصور
- ۳۸۶ ..... شیطان و دو دینار
- ۳۸۷ ..... از محبوبم جدا مکن
- ۳۸۸ ..... صبر در امانت
- ۳۸۹ ..... بخشاینده گنهکاران
- ۳۹۰ ..... انفاق های بی منت
- ۳۹۱ ..... خضر را فقیر فروخت!
- ۳۹۱ ..... غلامم بندگی را می داند
- ۳۹۲ ..... پیروی شایسته
- ۳۹۳ ..... مناظره امام رضا
- ۳۹۵ ..... علم امام جواد علیه السلام
- ۳۹۶ ..... آثار انفاق
- ۳۹۷ ..... تأخیر مرگ
- ۴۰۱ ..... گفتار ششم: توسل و بندگی در ماه رمضان
- ۴۰۱ ..... اشاره
- ۴۰۲ ..... دعای روز اول رمضان
- ۴۰۳ ..... دعای سوم رمضان
- ۴۰۴ ..... دعای روز پنجم رمضان
- ۴۰۶ ..... دعای روز هفتم
- ۴۰۹ ..... دعای روز هشتم
- ۴۱۰ ..... دعای روز هفدهم

- ۴۱۳ ..... دعای روز یازدهم رمضان
- ۴۱۵ ..... دعای روز دوازدهم رمضان
- ۴۱۶ ..... دعای روز هجدهم
- ۴۱۸ ..... دعای روز نوزدهم
- ۴۲۰ ..... دعای روز بیستم
- ۴۲۱ ..... دعای روز بیست و یکم
- ۴۲۳ ..... دعای روز بیست و دوم
- ۴۲۴ ..... دعای روز هجدهم
- ۴۲۵ ..... ارتباط خالق با مخلوق
- ۴۲۷ ..... دوستی با اهل بیت
- ۴۲۷ ..... کشتی نجات
- ۴۲۹ ..... دعای روز بیست و سوم
- ۴۳۰ ..... دعای بیست و پنجم
- ۴۳۱ ..... دعای روز بیست و ششم
- ۴۳۳ ..... کتاب نامه
- ۴۴۳ ..... درباره مرکز

## مبلغ الهدایه (راه سعادت) از دیدگاه منابع شیعه و سنی

### مشخصات کتاب

سرشناسه : عبداللهی، نادر حسین،

عنوان و نام پدیدآور : مبلغ الهدایه (راه سعادت) از دیدگاه منابع شیعه و سنی / نادر حسین عبداللهی.

مشخصات نشر : قم: مجمع جهانی شیعه شناسی، ۱۳۸۹ -

رده بندی کنگره : BP۲۲۳/گ۹الف۸۱۳۸۶۸

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۴۵

ص: ۱

### اشاره



الذین یبلغون رسالات اللّٰه و یخشونه و لا یخشون أحد الا الله و کفی باللّٰه حسیباً؛

کسانی که پیام های الهی را ابلاغ می کنند و از او می ترسند و از هیچ کسی جز خدا بیم و هراس ندارند و خدا برای حسابرسی کفایت می کند (۱)

تبلیغ از ریشه «بلوغ» و «بلاغ» به معنای رساندن کامل پیام، خیر، اندیشه و سخن به دیگری است، و «مبلغ» کسی است که با همه ی قدرت و توان خویش تلاش و کوشش می کند تا موضوعات و مواد تبلیغی دینی و الهی همراه خود را در ضمن نوشتار و یا گفتار به مخاطب انتقال داده و برساند. در قرآن کریم، واژه «تبلیغ» و مشتقات آن، تقریباً ۲۷ بار تکرار شده است. گرچه عناوین دیگر نیز مانند: دعوت، موعظه، انذار و تخویف نیز بسیار است. از دیدگاه قرآن کریم و احادیث اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام، رساندن پیام های خداوند یکتا، به اندیشه و دل مردم، از طریق خطا به، و نوشتار مهمّترین وظیفه انبیاء و اوصیاء الهی بوده است، به طور که به انجام رساندن این هدف الهی و دینی تا آنجای اهمّیت دارد که قرآن کریم، خطاب به بهترین پیامبرش فرموده: «انّ علیک

ص: ۳



[ ای پیامبر] بر عهده ی تو جز رسانیدن [پیام چیزی دیگری] نیست.

از این جهت این موضوع ارزشمند را، از طریق آیات و روایات شیعه و سنی در ضمن شش گفتار بسیار بطور مختصر ارائه می نمایم و از خوانندگان محترم در موارد لغزشها، طلب عفو و بخشش دارم. [سه شنبه ۱۳ صفر ۱۴۳۲ هجری]

ص: ۴

## گفتار اول: فضایل رهبران دینی از دیدگاه روایات

اشاره

ص: ۵



عن ابن عباس قال، قال رسوالله (صلی الله علیه): لو أن الأسحار [شجار] اقلم والبحر مداد والجن حساب والإنس كتاب ما أحصوا فضائل علی بن ابیطال.

روایتی ارزشمندی که در کتب روایی فریقین وجود دارد، را از یکی مفاخر علمی و قابل اعتماد اهل سنت، بنام «ابن عباس» که بسیار از چهره های شناخته شده است، سلیمان قندوزی حنفی در «کتاب ینابع الموده فی القربی» بیان نموده است که مضمونش چنین است: اگر درختان قلم گردد، و دریاها جوهر گردد، جنیان بشمارند، انسانها بنویسند، نمی توانند فضایل برجسته ای امیر المومنین علیه السلام احصاء کنند!

عن أبي جعفر(ع): «إن الله أوحى إلى النبي (صلى الله عليه) أن طهروا مسجداً وأخرج من المسجد من يرقد فيه بالليل، وأمر بسد أبواب من كان له في مسجداً باباً إلا باب عليٍّ ومسكن فاطمه. ولا يمرن فيه جناب ولا يزقده فيه غريباً فأمر رسول الله (صلى الله عليه) بسد أبوابهم إلا باب عليٍّ وأقر مسكن فاطمه على حاله

امام باقر علیه السلام فرموده: به درستی که خداوند به پیامبر (صلی الله علیه وآله) وحی نموده که مسجد خود را پاک و تطهیر کن، و هر کسی که در آن، شب استراحت می کند بیرون نموده و دستور بده که، همه در های که به طرف مسجد باز است، باید بسته شود، جز در منزل علی و فاطمه، و هیچ شخص جناب حق عبور ندارد. آن وقت رسول الله

(صل الله عليه وآله) دستور داد که تمام درها بسته شود مگر در خانه علی و فاطمه علیهما السلام

## ولایت علی علیه السلام

عن جعفر بن محمد عن أبيه عن آبائه: قال: نَزَلَ جبرئيل على رسول الله (صلى الله عليه) فقال: «يا محمد الله يُقرُّكَ السَّلامُ ويقول: إِنِّي خَلَقْتُ السَّمَوَاتِ السَّبْعَ وما فِيهِنَّ والارضين السَّبْعَ وَمَنْ عَلِيَّهِنَّ وما خَلَقْتُ مَوْضِعاً أَكْبَرُ مِنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ وَلَوْ أَنَّ عَبْدًا دَعَانِي هُنَاكَ مُنْذُ خَلَقْتُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِينَ لِقَانِي جاحِداً لَوْلَايَةِ عَلِيٍّ لَأَكْبَبْتُهُ فِي سَقَرٍ» هذه الأبواب إلا باب علي (1).

امام جعفر صادق علیه السلام به نقل از رسول الله صل الله علیه وآله فرمود: حضرت جبرئیل به رسول خدا نازل شد و فرمود: ای محمد، خداوند برای «تو» سلام فرستاده و می فرماید: بدرستی که «من» خلق نمودم آسمانهای هفتگانه را و آنچه که در بین آنهاست، و زمین هبابی هفتگانه را و آنچه که به روی آنهاست، و خلق نکردم جایی که بزرگتر از «رکن» و «مقام» باشد، که اگر بنده ای مرا، با «انکار» ولایت علی [بن ابیطالب] علیهما السلام همیشه بین رکن و مقام بخواند، در روز قیامت با صورت وارد جهنم می اندازم.

ص: ۸

---

۱- مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۱۴ و ۱۱۵، و نویسندی مجمع الزوائد می گوید: در بعض نسخ دارد: «غیر باب علی».

علا بن عرار: «أما علي فلا تسأل عنه انظر إلى منزله من رسول الله (صلى الله عليه) فإنه سدّ أبوابنا في المسجد وأقرّ بابيه - علي -  
وأما عثمان فإنه أذنب يوم التقى الجمعان ذنباً عظيماً فعفا الله عنه وأذنب فيكم دون ذلك» (١).

سليمان بلخي: قلت لجعفر بن محمد الصادق حدثني عما ثبت عليه دعائم الاسلام اذا أخذتُ بها زكيتُ عملي ولم يضرني جهل ما جهلت؟ قال جعفر(ع): «شهادت أن لا- إله إلا- الله وأنّ محمّداً رسول الله والاقرار بما جاء به من عند الله وحق في الاموال والزكاه والاقرار بالولاية التي أمر الله بها ولايه آل محمّدي، قال رسول الله(صلى الله عليه): «من مات ولم يعرف إمام زمانه مات ميتة الجاهليه».

قال الله عزوجل: (اطيعوا الله واطيعوا الرّسولَ وأولى الأمرِ منكم) (٢) فكان عليّ صلوات الله عليه ثم صار من بعده الحسن ثم الحسين ثم من بعده علي ابن الحسين ثم من بعده محمد بن علي وهكذا يكون أمران، إن الأرض لا تصلح إلا بالإمام ومن مات ولم يعرف إمام زمانه مات ميتة الجاهليه» (٣).

سليمان بلخي می گوید: به امام جعفر صادق عليه السلام عرض نمودم که ستون های اسلام را برابم معرفی کن که، اگر به آنها تمسک کنم کارهایم پاک و شایسته باشد و از تاریکی های جهل در امان بمانم؟

ص: ۹

---

۱- همان.

۲- سوره نساء (۴)، آیه ۵۹.

۳- ينابيع الموده، باب ۳۹، ص ۱۳۷.

فرمود: شهادت به یکتاپرستی، شهادت به اینکه حضرت محمد رسول الله فرستاده خداست، و اقرار کن به آنچه که پیامبر از جانب خداوند آورده است، و قبول نما وجود زکات و اقرار به ولایت اهل بیت پیامبر را؛ چون هرکسی بدون شناخت امام عصر و زمان خود بمیرد با مرگ جاهلیت مرده است. چنانکه خداوند در قرآن سوره «نساء» فرموده: از خدا و پیامبر و صاحبان امر اطاعت کنید.

و آن صاحبان امر بعد از خدا و پیامبر علی و اولاد علی علیهم السلام با ترتیب ذیل آمده اند: بعد از پیامبر، علی و بعد از علی، حسن و بعد از حسن، حسین و بعد از حسین، علی بن حسین و... می باشند؛ زیرا یک لحظه زمین بدون حجت خدا بقایبی ندارد.

۴ - ابو داود باسناده عن عبدالله بن عمر قال: «من مات بغير إمام مات ميتة الجاهلية» (۱).

۵ - مسلم در صحیح: «من لم يعرف إمام زمانه فمات ميتة الجاهلية» (۲).

ابراهیم بن محمد بن المؤید بن عبدالله بن علی بن محمد جوینی:

۱- لو انّ الغیاض اقلام، والبحر مداد والجنّ حساب، والانس کتاب، ما أحس فضائل علی بن ابی طالب!! (۳)

ص: ۱۰

---

۱- مسند ابی داود.

۲- صحیح مسلم، ج ۸، ص ۱۰۷.

۳- ص ۶۱

۲- ابن عساکر در ترجمه عبدالجبار ابن ابی الشدر معجم الشیوخ رقم (۵۸۵) از حذیفه ابن الیمان نقل می کند که رسول خدا فرمود: «ما من عبد صلی علیّ وعلی أهل بیته الا حشره الله تعالی مَعَنَا غداً یوم القیامه (۱)»

۳- ابی الازهری قال رسول الله: «لَمَّا جَمَعَ فَاطِمَةَ وَعَلِيًّا وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ تَحْتَ ثَوْبِهِ (۲)»

۴- قال أبی هریره قال رسول الله: «لَمَّا خَلَقَ اللهُ تَعَالَى آدَمَ ابْنَ الْبَشَرِ وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ التَّنْفِثَ آدَمَ يَمِينَهُ الْعَرْشِ فَادَّأ فِي النُّورِ خَمْسَةَ أَشْبَاحٍ سَجْدًا وَرُكْعًا، قَالَ آدَمُ: يَا رَبِّ هَلْ خَلَقْتَ أَحَدًا مِنْ طِينِ قَبْلِي؟ قَالَ: لَا، يَا آدَمَ. قَالَ: فَمَنْ هَؤُلَاءِ الْخَمْسَةُ أَشْبَاحِ الْعَالَمِينَ أَرَاهُمْ فِي هَيْئَتِي وَصُورَتِي؟ قَالَ: هَؤُلَاءِ خَمْسَةٌ مِنْ وُلْدِكَ لَوْلَاهُمْ مَا خَلَقْتِكَ، هَؤُلَاءِ خَمْسَةٌ شَقِقْتَ لَهُمْ خَمْسَةَ أَسْمَاءٍ مِنْ أَسْمَائِي، لَوْلَاهُمْ مَا خَلَقْتِكَ جَنَّةً وَلَا النَّارَ، وَلَا الْعَرْشَ وَلَا الْكُرْسِيَّ وَلَا السَّمَاءَ وَلَا الْأَرْضَ، وَلَا الْمَلَائِكَةَ وَلَا الْإِنْسَ وَلَا الْجِنَّ، فَاِنَا الْمَحْمُودُ وَهَذَا مُحَمَّدٌ، وَأَنَا الْعَالِيُّ وَهَذَا عَلِيُّ وَأَنَا الْفَاطِرُ وَهَذِهِ فَاطِمَةُ، وَأَنَا لِأَحْسَنَ وَهَذَا الْحَسَنُ وَأَنَا الْمَحْسَنُ وَهَذَا الْحُسَيْنُ ... وَبِعِزَّتِي أَنَّهُ لَا يَأْتِينِي أَحَدٌ بِمِثْقَالِ زَرَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ بَغْضِ أَحَدِهِمْ إِلَّا ادْخَلْتَهُ نَارِي وَلَا أَبَالِي (۳)»

بعد فرموده: نحن صفيينه النجاه، من تعلق بها نجاه، ومن حاد عنها هلك، فمن كان له الى الله حاجت فليسأل بنا أهل البيت.

ص: ۱۱

۱- السمط الاول، ص ۲۳، پاورقی ۱

۲- ص ۳۴

۳- ص ۳۷



ابوهریره می گوید: پیامبر(ص) فرمود: هنگامی که خداوند حضرت آدم را خلق کرد و روح بر او دمید، همین که حضرت آدم به سمت راست عرش نظر کرد، دیدند پنج نور در حال رکوع و سجود هستند، گفت: پروردگارا قبل از «من» نیز کسی را از گل آفریده ای؟! خطاب شد: خیر. حضرت آدم سؤال را تکرار نمود که این پنج صورت در حال رکوع و سجود که در شکل و صورت «من» می باشند، کیانند؟ خداوند فرمود: این پنج نور از فرزندان توست که اگر آنها نبود تو را خلق نمی کردم و آن پنج نور را از اسماء نورانی خود مشتق نمودم. ای آدم اگر آنها نبود بهشت نبود، جهنم نبود، عرش نبود، کرسی نبود، آسمان نبود، زمین نبود، ملائکه نبود، و... به عظمت و جلالم سوگند که اگر در قلب هر کسی «ذره» ای دشمنی آن انوار پنجگانه باشد، به صورت وارد جهنم می اندازم و هیچ باکی هم ندارم.

۵- ابوالفضل عبدوس... كنت انا و على نوراً بين يدي الله تعالى من قبل أن يخلق الله آدم بأربعة عشر الف عام، فلما خلق الله سلك ذلك النور في صلبه، فلم يزل الله تعالى ينقله من صلب الى صلب حتى اقرّه صلب عبد المطلب، ثم أخرج من صلب عبد المطلب فقسمه قسمين: قسماً في صلب عبد الله، وقسماً في صلب ابي طالب، فعلى منى وأن منه لحمه لحمي و دمه دمي، فمن أحبه، فبِحُبِّي و من أبغضه، فببغضِي ابغضه(۱)

ص: ۱۲

٦- عبدالله ابن مسلم بنقل از ابن عباس مى گوید كه رسول خدا فرمود: «نحن اهل البيت مفاتيح الرحمة، وموضع الرّسالة، ومختلف الملائكة ومعدن العلم» (١).

٧- معاويه قال... قال على ابن الحسين: «نحن ائمة المسلمين وحجج الله على العالمين، وساده المؤمنين، وقاده العزّ المحجّلين و موالى المؤمنين، ونحن أمان أهل الارض كما أن النّجوم أمان أهل السماء، ونحن الذين بنا يمسك الله السّماء أن تقع على الارض ألا باذنه، وبنا يمسك الارض أن تميد بأهلها وبنا ينزل الغيث وينشر الرّحمه، ويخرج بركات الارض، ولولا ما فى الارض منّا لساخت بأهلها» (٢).

٨ - ابوهريره: «يا فاطمه أنت خير نساء البريه وسیده نساء أهل الجنّه.

قالت: فما لعلّی؟ قال: رجل من أهل الجنّه. قالت: يا أبه فما الحسن والحسين؟ فقال: (هما) سيّدا شباب أهل الجنّه. (٣).

٩- أبى موسى اشعري: أنا وعلّی و فاطمه والحسن والحسين فى قبه تحت العرش (٤).

ص: ١٣

١- همان، ص ٤٤

٢- همان، ص ٤٦

٣- همان، ص ٤٨، مقتل خوارزمی، ج ١، ص ٥٠، آخر فصل چهار

٤- همان، ص ٤٩، مقتل خوارزمی، ج ١، ص ٥٠، آخر فصل چهار

١٠- أبي زبير مكي: «أطرح خمسك بخمسي (يعني كفك بكفي): يا عليّ أنا وأنت من شجره أنا أصلها وأنت فرعها والحسن والحسين أغضانها أدخله الله الجنّة. (١)

١١- عكرمه: «من سرّه أن يحيى حياتي ويموت مماتي ويسكن جنّه عدن غرسها ربي فليوالى عليّاً من بعدى واليوالى وليه واليقتدا بأئمّه من بعدى فإنهم عترتي خلقوا من طيني ورزقوا فهماً وعلماً، ويل للمكذّبين بفضلهم من أمّتي القاطعين فيهم صلتى لا أنا لهم الله شفاعة (٢)

١٢- رسول خدا فرمود: «من أحبّ أن يتمسك بديني ويركب سفينه النّجاه بعدى فليقتدى بعليّ بن ابيطالب و... واليوال وليه فأنه وصيّ وخلفتي على امتي في حياتي وبعد وفاتي وهو امام كلّ مسلم و أمير كلّ مؤمن بعدى، قوله قولي و أمره أمري ونهيه نهى وتابعه تابعي وناصره ناصرى و خاذله خاذلى ثمّ قال: من فارق عليّاً بعدى لم يرانى ولم أراه يوم القيامة، ومن خالف عليّاً حرّم الله عليه الجنّة وجعل مأواه النّيار، ومن خذل عليّاً، خذله الله يوم يعرض عليه ومن نصر عليّاً نصره الله يوم يلقاه ولقّنه حجّته عند المسأله. (٣)

١٣- أبي هارون عبدى به نقل از أبي سعيد خدرى مى گويد، رسول خدا فرمود: «الله اكبر على اكمال الدين واتمام النعمه، ورضى الرّب برساله، والولاية لعلى من

بعدى. ثمّ قال: من كنت مولاه فعلى مولاه، اللهم وال من

ص: ١٤

١- همان، ص، ٥١

٢- همان، ص، ٥٣

٣- همان، ص، ٥٤

والاه وعاد من عاداه، وانصر من نصره واخذل من خذله. (۱) و در بعض روایات دارد که خلیفه دوم گفت: «بخ بخ لك يا ابن ابى طالب أصبحت مولای ومولا كل مسلم».

۱۴- أحمد بن عامر آلطائي: «ليس في القيامة راكب غيرنا، نحن اربعة. فقام رجل اليه من الانصار فقال: فداك أبي وامى ومن هم؟ قال: أنا على دابه الله البراق، وأخى صالح على ناقه الله عزوجل التي عقرت، وعمى حمز على ناقه الغضباء، وأخى عليّ على ناقه من نوق الجته وبيده لواء الحمد ينادى لا اله الا الله، محمّد رسول الله. فيقول آدميون: ما هذا الا ملكك مقرب أو نبي مرسل أو حامل عرش! فيجيبهم ملك من تحت بطن العرش: يا معشر الأدميين: ليس هذا ملكاً مقرباً ولا نبياً مرسلًا ولا حامل عرش هذا على ابن ابيطالب. (۲)

۱۵- سلمان فارسي: «أعلم امتي من بعدى على بن ابى طالب. أنا مدينه العلم و على بابها فمن اراد بابها فليأت علياً. (۳)

۱ - در کتاب استيعاب آمده: «بَعَثَ النَّبِيُّ يَوْمَ الْاِثْنَيْنِ وَأَسْلَمَ عَلِيٌّ يَوْمَ الْاِثْلَثَاءِ» (۴)

۲- أنا عبدالله و أخو رسول الله وأنا الصديق الأكبر لا يقولها بعدى إلا كاذب مفترى ولقد صليت مع رسول الله قبل الناس بسبع سنين وأنا أول من صلّى معه (۵).

ص: ۱۵

- 
- ۱- همان، ص ۷۴، مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۵۰، آخر فصل چهار
  - ۲- همان، ص ۶۷، مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۵۰، آخر فصل چهار
  - ۳- همان، ص ۹۸ و ۹۹، رسول خدا در بعض موارد فرموده: أنا دارالحكمه وعلى بابها
  - ۴- الاستيعاب، ج ۳، ص ۳۲.
  - ۵- تاريخ طبرى، ج ۲، ص ۲۱۳، سنن بن ماجه، ج ۱، ص ۱۳۶.

٣- «اللَّهُمَّ إِنِّي أَوَّلُ مَنْ أَنْابَ وَاسْمَعُ وَأَجَابَ لَمْ يَسْبِقْنِي إِلَّا رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ) بِالصَّلَاةِ (١).

٤- قال ابو جعفر (راوى) «أول ذكر آمن برسول و صلى معه و صدقه بما جاءه من عند الله على بن ابى طالب (عليه السلام) (٢) و ذكر بعضهم «أول من صلى على (عليه السلام)» (٣)

٥ - ابن حميد... «على أول من أسلم وهو ابن تسعه سنين (٤).

قال رسول (ص): «قال الله لو اجتمع الناس كلهم على ولايه على ما خلقت النار (٥). «إذا كان يوم القيامة نوديت يا محمّد، نعم الأب أبوك إبراهيم الخليل ونعم الأخ أخوك على بن أبى طالب

خوارزمى: «لما خلق الله آدم و نفخ فيه من روحه عطس آدم فقال: الحمد لله.

فقال الله عزوجل: حمدنى عبدى، وعزّتى و جلالى لولا عبد ان أريد أن أخلقهما فى الدار الدنيا ما خلقتك. قال: يا ربّ أكونان منى؟ قال: نعم يا آدم ارفع رأسك فانظر، فرفع رأسه فإذن على العرش لا إله إلا الله محمّد نبى الرحمة و على مقيم الجنّة «من» عرف حقّ على زكى و طاب و «من» أنكر حقّه لعن

ص: ١٦

١- نهج البلاغه، محمد عبدى، خطبه ١٢٧.

٢- تاريخ طبرى، ج ٢، ص ٢١١، طبع اول، چاپ حسينيه مصر.

٣- همان.

٤- همان، ص ٢١٣.

٥- بحار الأنوار، ج ٣٩، ص ٢٨٤، ح ٤، چاپ تهران.

وخاب. أقسمت بعزتي أن أدخل الجنة من أطاعه وإن عصاني وأدخل النار من عصاه وإن أطاعني (١).

رسول خدا (ص) فرمود: «جائني جبرئيل من عند الله بورقه آس خضراء مكتوب فيها بياض، إني افترضت محبه علي بن أبي طالب على خلقي، فبلغهم ذلك عني (٢).

روى صاحب الكشاف: «لأدخلن الجنة من اطاع علياً وإن عصاني ولأدخلن النار من عصاه وإن اطاعني (٣).

### پیروی از علی علیه السلام

عن ابی محمد الحسن بن علی العسکری عن أبیه عن آبائه: عن رسول الله قال: «فی حدیث طویل... من لسانی منکم بشهاده أن لا إله إلا الله وحده لا شریک له وأن محمداً عبده ورسوله، صادق في أقواله، محق في أفعاله وأن علي بن أبي طالب أخوه ووصيه من بعده وليه ويلتزم طاعته كما يلتزم طاعه محمد، فإن أولياءه المصلين المطهرين المنبئين بعجائب آيات الله ودلائل حجج الله من بعدها أولياءه أدخلته جنتي وإن كانت ذنوبه مثل ذبب البحر (٤).

ص: ١٧

١- مناقب، ج ٢، ص ٣١٨.

٢- مناقب آل ابی طالب، ص ٦٦.

٣- همان.

٤- بحار الأنوار، ج ٦٨، ص ١٢٤، باب ١٨.

قال رسول الله في ليله المبيت: «يا علي أنت أخي في الدنيا والآخرة، والعدى بعثنى بالحق ما أخرجت إلا لنفسى أنت أخي في الدنيا والآخرة(١).

على بن ابي طالب الى... أحد عشر بالجته وأخو رسول الله بالمؤاخاه وصهره على فاطمه سيده النساء العالمين واحد السابقين إلى الإسلام وأحد العلماء الربانيين والشجعان المشهورين.. الخ روى له عن رسول الله (ص) خمس مائة حديث، وستة وثمانون حديثاً.

قال احمد بن حنبل في فضائل على(ع): «ما ورد لاحد من اصحاب رسول الله من الفضائل مثل ما ورد لعلي رضي الله عنه(٢).

طبراني بسند الصحيح عن ام سلمه عن رسول الله (صل الله عليه وآله): «مَنْ أَحَبَّ عَلِيًّا فَقَدْ أَحَبَّنِي وَمَنْ أَحَبَّنِي فَقَدْ أَحَبَّ اللَّهَ، وَمَنْ أَبْغَضَ عَلِيًّا فَقَدْ أَبْغَضَنِي، وَمَنْ أَبْغَضَنِي فَقَدْ أَبْغَضَ اللَّهَ (٣).

أبوذر و السلطان قالوا: «أخذ النبي(صل الله عليه وآله) بيد علي(عليه السلام) بيد علي(عليه السلام) فقال: إنه أول من آمن

بى وهذا أول من يصفحنى يوم القيامة، وهذا الصديق الأكبر، وهذا فاروق هذه الأمة يفرق بين الحق والباطل، وهذا يعسوب المؤمنين والمال يعسوب الظالمين (٤).

ص: ١٨

١- مستدرک حاکم، ج ٣، ص ١٤، استيعاب، ج ٣، ص ٣٥، بحار الانوار، ج ٣٨، ٣٤٧..

٢- تاريخ خلفاء سيوطي، ص ٦٤ و ٦٥ و ١٦٨.

٣- همان، ص ١٧٣.

٤- مجمع الزوائد، ج ٩، ص ١٠٢. ويعسوب: بمعنای رهبر است.

أم سلمه قالت: قال رسول الله (صل الله عليه وآله) «هذا علي بن ابي طالب لحمه لحمي ودمه دمي وهو مني بمنزله هارون من موسى إلا أنه لا نبي بعدي - همجان - من كنت مولاه فهذا علي مولاه...» (١).

في الاوسط والصغير عن ام سلمه قالت سمعت رسول الله قال: علي مع القرآن والقرآن مع علي لا يفترقان حتى يردا على الحوض (٢) رواه محمد بن احمد بن موسى بن مردويه في كتاب المناقب من عدّه طرق باسناده إلى ابي الثابت مولى ابي ذر عن أم سلمه قالت: سمعت رسول الله يقول: علي مع القرآن والقرآن معه لا يفترقان حتى يرد علي الحوض (٣).

عن أحمد بن حنبل: قال رسول الله (صل الله عليه وآله): يا علي أنت مني بمنزله هارون من موسى غير إنه لا نبي بعدي، وأنت أخي ووارثي. قال علي: ما أرت منك يا نبي؟ قال (صلى الله عليه وآله وسلم): ما ورثت الأنبياء من قبلي. قال: ما ورثت الأنبياء من قبلك؟ قال رسول الله (ص): كتاب ربهم وسنة نبيهم (٤).

عن ربيعه قال، قال رسول الله (ص) يا بني عبد المطلب إنني بعثت إليكم بخاصه وإلى الناس بعامة وقد رأيتم من هذا الأمر ما قد رأيتم فأيتكم بيايعني علي أن يكون أخي وصاحبي ووارثي؟ فلم يبق أحد فقامت إليه وكنت

ص: ١٩

١- مجمع الزوائد، ج ٩، ص ١١١ و ١٠٤، اين دو حديث در باره هيچ کدام از اصحاب و خلاف وارد نشده.

٢- هما، ص ١٧٣.

٣- طرائف، ص ٢٤ و ٢٥.

٤- فضائل امير المؤمنين مؤلف احمد حنبل حديث ٢٥٩، فضائل صحابه احمد حنبل، تاريخ ابن عساكر بخش امام امير المؤمنين، ج ١ ص ١٢٣، فرائد سمطين، ج ١ ص ١٢١.



أصغر القوم قال: اجلس. قال: ثم قال ثلاث مرات، كل ذلك أقوم إليه فيقول لي اجلس حتى كان في الثالثة فضرب بيده على يدي قال بذلك ورثت ابن عمي دون عمي (١).

بيامبر (ص): «أَعْلَمُ أُمَّتِي بِالسُّنَّةِ وَالْقَضَاءِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ.

ابن سعد عن علي (ع) قال: والله ما نزلت آية إلا وقد علمت في ما نزلت واين نزلت وعلى من نزلت إن ربي وهب لي قلب عقولاً ولساناً صادقاً ناطقاً (٢).

ابي طفيل قال: قال علي: سلوني عن كتاب الله فإنه ليس من آية إلا وقد عرفت بليل نزلت أم بنهار أم في سهل ام في جبل (٣).

قال أبو عبد الله: «لو أن السموات والأرض وضعتا في كفه، ووضع إيمان علي في كفه، لرجح إيمان علي

قال رسول الله (صل الله عليه واله وسلم): «مثل علي في الناس كمثل (قل هو الله أحد) في القرآن!

قال ضابجى: قال رسول الله (صلى الله عليه وآله) لعلي «أنت بمنزلة الكعبة تؤتى ولا- تؤتى، فإن أتاك هؤلاء القوم فسلموها إليك - يعنى الخلافة - فاقبل منهم وإن لم يأتوك فلا تأتهم حتى يأتوك

ص: ٢٠

---

١- تاريخ طبرى، ج ٢، ص ٢١٨.

٢- تاريخ خلفاء، جلال الدين عبدالرحمن سيوطى، ص ٧١.

٣- همان.

قال جابر بن عبد الله الانصاري، سمعت يوم الحدييه، وهو أخذ بيد علي (ع) يقول: هذا أمير البرره وقاتل الفجره، منصورٌ

من نصره، مخذولٌ من خذله،...أنا مدينه العلم وعلّي بابها، فمن اراد العلم فليأتى بابها. (١)

مجاهد قال، قال رسوالله (صل الله عليه واله والسلم): أنا مدينه العلم وعلّي بابها، فمن اراد العلم فليأتى بابها (٢).

يحيى ابن سعيد قال، قال رسول الله (صل الله عليه واله والسلم): أنا مدينه العلم وعلّي بابها،... كان عمر يتعوذ من معضله ليس لها ابوالحسن (٣).

جماعه قالوا، أخبرنا جابر: قال رسول الله (صلى الله عليه وآله) هذا امير البرره وقاتل الفجره، أنا مدينه العلم وعلّي بابها (٤).

أول من أسلم من الرجال، ابوبكر، ومن الصبيان، علي، ومن النساء خديجه، ومن العبيد، بلال الحبشي (٥). انّ علياً أول من أسلم، وأول من صلّى مع رسوالله (صل الله عليه واله) (٦).

عن عمر بن الخطاب قال،...اذا ضرب رسول الله منكب علي بن ابي طالب، فقال: يا علي أنت أول المؤمنين ايماناً، وأنت أول المسلمين اسلاماً، وأنت منّي بمنزله هارون من موسى الا لا نبى بعدى (٧).

ص: ٢١

١- تاريخ بغدادى، خطيب بغدادى، ج ٣، ص ١٨١

٢- أسد الغابه، ابن أثير، ج ٤، ص ٢٢، تذكره الحفاظ، الذهبى، ج ٤، ص ١٢٣١.

٣- أسد الغابه، ابن أثير، ج ٤، ص ٢٣، تهذيب التهذيب، ابن حجر، ج ٧، ص ٢٩٦.

٤- لسان الميزان، ابن حجر، ج ١، ص ١٩٨.

٥- شرح كبير، ج ١٠، عبدالرحمن بن قدامه، ص ٨٤

٦- عمدته ابن بطريق، ص ٦٠

٧- مقام الامام علي، نجم الدين عسكرى، ص ١٤

أول من أسلم عليّ بعد خديجه، و هو ابن خمسة عشره سنه (١).

قال عبد الملك، ذكّر لعطاء: أكان أحد من الصّيحبِ أفقه من عليّ؟ قال: لا والله... وقد علّم الأُولان والأخران أنّ فهم كتاب الله منحصرٌ الى علم عليّ (٢).

أول من أسلم عليّ بعد خديجه وهو ابن خمسة عشره سنه او ستّ عشره سنه (٣).

عن اكرمه، مولى (عبد) ابن عباس قال: اذا لقيت الهاشميين قالوا:

عليّ بن أبي طالب أول من أسلم (٤). أسلم عليّ قبل ابي بكر (٥).

قال ابن عباس: أسلم عليّ وهو ابنُ تسع سنين، ثمّ أسلم ابو بكر، بعد ثلاثه ايام (٦).

أبا احمر يقول: رأيت رسول الله يأتي «باب» علي وفاطمه، سنّه أشهر فيقول:

إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس ويطهره كم تطهيرا (٧)

ص: ٢٢

١- سنن كبرى، بيهقي، ج ٦، ص ٢٠٧، معجم الزوايد، هيثمي، ج ٩، ص ٢٢٠. رواه البزار ورجاله الصحيح.

٢- جامع الصّغير، مناوي، ج ٣، ص ٦١.

٣- سنن كبرى، بيهقي، ج ٦، ص ٢٠٧.

٤- شرح نهج البلاغه، ابن ابي الحديد، ج ١٣، ص ٢١٨.

٥- لبدايه والنّهايه، ج ٣، ص ٢٦، ابن كثير

٦- نظم درر السمطين، زرندي حنفي، ص ٨١.

٧- معجم الكبير طبراني، ج ٢٢، ص ٢٠٠، جامع البيان، أبي جرير طبري، ج ٢٢، ص ١٠، شواهد التنزيل حاكم حسكتني، ج ١٧،

ص ٤٩٧ و ٤٩٨، ج ٢، ص ٤٢، تفسير ابن كثير، ج ٣، ص ٤٩٢.

جاء النَّبِيُّ الى باب «علي» صلاه الغداه ثمانيه أشهر، يقول: الصَّلاه الصَّلاه (١)

اذا طلع الفجر جاء النبي الى باب علي وفاطمه، فقال: الصلاه الصلاه، أما يريد الله ليذهب عنكم الرجس ويطهركم تطهيراً (٢)

أتى النَّبِيُّ باب علي وفاطمه، كلَّ غداه فيقول: الصَّلاه الصَّلاه (٣)

جاء النَّبِيُّ الى باب «علي» و«فاطمه» سنَّه أشهر (٤) ... في كلَّ غداه (٥)

من حديث أم سلمه: سدّوا كلَّ باب الآ باب علي...

قال احمد بن حنبل في مسنده، ج٤، ص ٣٦٩... عن زيد بن ارقم: قال رسول الله يوماً: سدّوا هذه الابواب الآ باب علي فتلكم في ذلك النَّاس قال، فقام رسول الله صلى الله عليه وآله) فأتى أمرت بسدّ هذه الابواب الآ باب علي، وقال فيه قائلكم! واتى والله ما سدّدت شيئاً ولا فتحته ولكن امرت بشيء فتبعته، وفي مجمع الزوائد للهيتمي ج٩، ص ١١٧، رواه احمد... قالوا يا رسول

ص: ٢٣

١- فتح القدير شوكانى، ج٣، ص ٣٩٦

٢- كامل عبدالله بن عدى، ج٧، ص ٦١

٣- تاريخ دمشق ابن عساكر، ج٤، ص ٢٩٠، ج١٩، ص ٤٠١، ج٤١، ص ٣٨١، ج٤٢، ٩٩، تهذيب الكمال المزى، ج٣٣، ص ٢٦٠.

٤- سير اعلام النبلاء ذهبى، ج٢، ص ١٤٣.

٥- البدايه والنهايه ابن كثير، ج٥، ص ٣٤٣.

اللَّهِ ، سَدَدَتْ أَبْوَابُنَا كُلَّهَا إِلَّا بَابَ عَلِيٍّ؟ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) مَا أَنَا سَدَدْتُ أَبْوَابَكُمْ، وَلَكِنَّ اللَّهَ سَدَّهَا.

يَا عَلِيُّ إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي أَنْ أُزَوِّجَكَ فَاطِمَةَ وَأَنْتَى قَدْ زَوَّجْتُكَهَا عَلِيٌّ أَرْبَعِمِائَةً مِثْقَالَ فِضَّةٍ. فَقَالَ عَلِيُّ: قَدْ رَضِيْتُهَا يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَرَضِيْتُ بِذَلِكَ عَنِ اللَّهِ الْعَظِيمِ وَرَسُولِهِ الْكَرِيمِ (١).

يَا عَلِيُّ إِنَّ الشَّيْعَةَ تُخْرِجُونَ مِنْ قَبْرِهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلِيٌّ مَا بِهِمْ مِنَ الْعُيُوبِ وَالذُّنُوبِ وَوُجُوهُهُمْ كَالْقَمَرِ فِي اللَّيْلِ الْبَيْدَرِ؛ وَقَدْ فَرَّجَتْ عَنْهُمْ الشَّدَائِدَ وَسَهَلَتْ لَهُمُ الْمَوَارِدَ (سَخْتِي هِيَ أَنَّهُ بِهَ فَرَجٌ وَمَشْكَلَاتٌ أَنَّهُ مَبْدَلٌ بِهَ كَشَايِشٌ وَسَهُولَةٌ شُودٌ) وَاعْطُوا الْأَمْنِ وَالْإِمَانِ وَارْتَفَعَتْ عَنْهُمْ الْأَحْزَانُ (٢)،

يَا عَلِيُّ إِنَّكَ بَاقٌ بَعْدِي وَمُتَّبَعِي بِأُمَّتِي وَمُخَاصِمٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ تَعَالَى (٣).

يَا عَلِيُّ قُمْ فَانظُرْ كِرَامَتَكَ عَلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَكَلَّمَ الشَّمْسُ، (٤)

ص: ٢٤

١- صواعق المحرقة، ص ١٦٢، نظم الدرر السمطين، ص ١٨٦، مجمع الزوائد؛ ج ٩، ص ٨٩، ذخاير العقبى ص ٣١، فرائد السمطين حمويني، ج ١ ص ٩٠.

٢- مفتاح النجاح بد خشي، ص ٦٦ مخطوط؛ ارجح المطالب امر ستري حنفي، ص ٥٩٨ بالنقل از خوارزمي.

٣- اي علي تو بعد از من زنده ه و باقى خواى بود مبتلا- بادر گيرى با امت من گردى وروز قيامت در پيشگاه خداوند به مخاصمه با افراد در گير شوى، كنز العمال ج ١٦، ص ١٩٤.

٤- مناقب خوارزمي، ص ١١٣، (چ ق)، فرائد السمطين حمويني، ج ١، ص ١٨٤

يا على لَوِ اجْتَمَعَتْ اَهْلُ الدُّنْيَا بِاسْرِهَا، عَلِيٌّ وَاِلَيْتِكَ لَمَّا خَلَقَ النَّارَ، وَلَكِنْ اَنْتَ وَشِيعَتُكَ الْفَائِزُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ (۱).

يا على انا مدينه العلم وانت بابها ولن توتى المدينه الا من قبل الباب وكذب من زعم انه يحبني ويغضبك يا على لانك منى وانا منك، لحمك من لحمي ودمك من دمي و روحك من روحي، وسريرتك من سريرتي (پنهانی تواز) وعلانيتك من علانيتي، وانت امام امتي وخليفتي عليها بعدى، سعد من اطاعك وشقى من عصاك وربح من تولاك وخسر من عاداك، وفاز من لزمك وحلك من فارقك، مثلك ومثل الائمه من ولدك بعدى مثل سفينه نوح من ركب فيها نجى ومن تخلف عنها غرق، ومثلكم مثل النجوم، كلما غاب الانجم طلع (الآخر) الى يوم القيمه (۲)

يا على انت خير البشر، ماشك فيك الا كفر (۳)، يا على انت عبقریهم (۴)،

يا على انت قسيم الجنة والنار، تقول للنار هذا (این فرد از انسانها) لى وهذا لك (۵)

ص: ۲۵

۱- دُرِّ بحر المناقب، ابن حسنويه موصلى، ص ۵۸، مناقب خوارزمی، ص ۶۷؛ كوكب الدرِّ كشفى، ترمذی، ص ۱۲۲ (چ پاکستان

متن خوارزمی)

۲- الغدير ج ۶، ص ۶۱.

۳- موده القربى همدانى، مندرج در ینابع الموده (چ نجف) ص ۲۹۳.

۴- ابن عباس مى گوید گردهی محضر رسول خدا بودیم که على وارد شد، رسول خدا فرمود: ای على تو عبقری اینان (یعنی

آقا وبه اصطلاح گل سر سبدشان)، هستی، تاریخ خطیب بغدادی، ج ۸، ص ۴۳۸؛ تاریخ دمشق ابن عساکر، ج ۲، ص ۳۲۹، کنز

العمال ج ۱۱، ص ۶۲۷، کنوز الحقایق مناوی، ص ۲۰۳.

۵- صواعق المحرقه، ص ۱۲۶.

يا على انت وصيبي، حربك حربي وسلمك سلمى وانت الامام وابوالائمه الاحدى عشر الذين هم المطهرون المعصومون ومنهم الامهدى الذى يملأ الارض قسطاً وعدلاً فويل لمبغضهم(١)

يا على ان الله أعطيت ثلاثاً ولم أُعْطِ! قلت (على): يا رسول الله وما أُعْطيت؟ قال: صهراً مثلى ولم أعط، وأعطيت مثل زوجتك فاطمه ولم أعطها، وأعطيت مثل الحسن والحسين(٢)

يا على أقرّ الله عينيك، ذلك جبرئيل(٣) يا على انه لا يؤدى عنى الا أنا او أنت

يا على حسبك ان ليس لمحباك حسره عند موته ولا وحشه فى قبره ولا فضل يوم القيامه(٤)

يا على حققك على المسلمين كحق الوالد على ولده(٥)

يا على ستقاتلك الفئة الباغيه (كروه ستمكر معاويه) وانت على الحق فمن لم ينصرك يومئذ فليس منى(٦)، يا على أبشر فانك وأصحابك وشيعتك فى الجنه(٧)؛

ص: ٢٦

١- ينابيع المده، ص ٨٥، ج ١، ص ٢٥٢ (ج اسوه).

٢- مناقب خوارزمي، فصل ١٩، ص ٢٩٤ (ج قم)؛ فرائد السمطين جويني، ج ١، ص ١٤٢.

٣- ، كفايه الطالب، كنجي شافعي، ص ٣٧.

٤- موده القربا، ص ٢٧ چاپ لاهور.

٥- مناقب ابن مغازلي، ص ٤٧، ينابيع الموده، ج ١، ص ٣٦٩ چاپ اسوه.

٦- تاريخ دمشق، ابن عساكر، ج ٣، ص ٢١٥.

٧- فضائل الصحابه، احمد حنبل، ج ١، ص ٦٥٤، مجمع الزوائد، ج ١٠، ص ٢١، كنز العمال، ج ١٣، ص ١١٠، اسعاف الراغبين بن صبان شافعي، ص ١٣١.

عَلَى مَنِّي بِمَنْزِلِهِ (الرأس) مِنْ يَدِي (جسدى) (١)، عَلَى مَنِّي كَالنَّفْسِي، طَاعَتُهُ طَاعَتِي وَمَعْصِيَتُهُ مَعْصِيَتِي (٢)، عَلَى مَنِّي وَأَنَا مِنْهُ وَهُوَ وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٌ بَعْدِي (٣)

عَلَى نَفْسِي، (٤)

عَلَى بْنِ أَبِيطَالِبِ بَابِ الدُّنْيَا؛ مَنْ دَخَلَ فِيهِ كَانَ مُؤْمِنًا، وَمَنْ خَرَجَ مِنْهُ كَانَ كَافِرًا (٥)، عَلَى بْنِ أَبِيطَالِبِ حَلَقَهُ مَعْلَقَهُ (دَسْتَكِيرَهُ كَمَا أَوْيَخْتَهُ شَدَهُ) بِيَابِ الْجَنَّةِ مَنْ تَعَلَّقَ بِهَا دَخَلَ الْجَنَّةَ (٦)، عَلَى بْنِ أَبِيطَالِبِ صَاحِبِ حَوْضِي يَوْمِ الْقِيَمَةِ (٧)، عَلَى خَازِنُ عِلْمِي (٨)، عَلَى خَيْرُ أُمَّتِي، أَعْلَمُهُمْ عِلْمًا، وَأَفْضَلُهُمْ حِلْمًا (٩)، عَلَى خَيْرِ الْبَشَرِ فَمَنْ أَبِي فَقَدْ كَفَرَ (١٠)؛

ص: ٢٧

١- زهر الفردوس، ج ٢ ص ٣١٦، الفردوس ديلمى، ج ٣، ص ٦٢.

٢- ينابيع الموده باب ٧، ج ١، ص ١٧٣

٣- مسند احمد حنبل، ج ٤، ص ٤٣٧، معجم كبير طبراني، ج ٤، ص ١٩ و ٢١، ج ١٨، ص ١٢٩، الفردوس ديلمى، ج ٣، ص ٦١، سنن ترمذى، ج ٥، ص ٢٩٦؛ سنن بن ماجه حديث ١١٩، خصائص نصايى، ص ٩٧ (چ حيدر يه نجف)، مستدرک حاکم، ج ٣، ص ١١٠، البدايه والنهائيه ابن كثير، ج ٧، ص ٣٤٤.

٤- الغدير ج ١، ص ١٥٦، مناقب خوارزمى، ص ٨٩ (چ تبريز)، مناقب عيني حيدر آبادى، ص ٣٧ (چ اعلم پريس).

٥- كتاب السبعين فى فضائل امير المؤمنين، ج ٢، ص ٢٤٣.

٦- فرائد السمطين، ج ١، ص ١٨٠، مناقب خطيب خوارزمى، ص ٣٢٤.

٧- همان، ٣١٠.

٨- شرح نهج البلاغه، ابى الحديد، ج ٢ از (٤)، ص ٤٨٨، ج ٩ (٢٠)، ص ١٦٥.

٩- فرائد السمطين، ج ١، ص ١٥٥، كنز العمال، ج ٦، ص ١٥٣ (چ ق).

١٠- تاريخ خطيب، ج ٧، ص ٤٢١؛ سير اعلام النبلاء، شمس الدين محمد الشافعى، ج ٨، ص ٢٠٥، (چ بيروت)، فرائد المجموع،

شوكانى، ص ٣٤٨، لسان الميزان، ابن حجر، ج ٢، ص ٣١٢.



عَلِيَّ رَأْيَهُ الْهُدَى وَمَنَارُ (نمایشگر) الْإِيمَانِ وَإِمَامُ أَوْلِيَائِي (دوستان من) وَنُورٌ مِّنْ أَطَاعِنِي (١)، عَلِيٌّ طَاعَتُهُ، طَاعَتِي وَمَعْصِيَّتِي (تخلف از فرمان)، مَعْصِيَّتِي (٢)، عَلِيٌّ وَشِيعَتُهُ هُمُ الْفَائِذُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ (٣)

عَلِيٌّ وَصِيْبِي فِي عَتْرَتِي وَاهْل بَيْتِي وَامْتِي مِنْ بَعْدِي (٤)

عَلِيٌّ وَلِيُّ اللَّهِ وَوَلِيَاءُ عَلِيٍّ يَالْمُفْلِحُونَ وَالْفَائِزُونَ بِاللَّهِ (٥)

عَلِيٌّ يَزْهَرُ بِأَهْلِ الْجَنَّةِ كَكُوبِ الصَّبْحِ لِأَهْلِ الدُّنْيَا (٦)

عَلِيٌّ يَعْسُوبُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَالَ يَعْسُوبُ الْمُنَافِقِينَ (٧)

عَلِيٌّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى الْحَوْضِ، لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ جَاءَ بِجِوَارِ مِنْ عَلِيٍّ بِنِ ابْنِ عَلِيٍّ طَالِبِ (٨) عَلِيٌّ بِنِ ابْنِ طَالِبِ أَعْلَمَ اللَّهُ بِاللَّهِ (٩)

ص: ٢٨

١- حليه اولياء، ج ١، ص ٦٧، تاريخ بغدادى، ج ١٤، ص ٩٩، مناقب، ابن مغازلى، ص ٤٦؛ رياض النظره، ج ٢، ص ٤٤٩، كفايه الطالب، گنجى، ص ٩٥؛ الغدير، ٣، ٦٣، ص ١١٨.

٢- فرائد السمطين، ج ١، ص ١٧٩.

٣- مسند احمد حنبل، ج ٤، ص ١٦٥، سنن ترمذى شماره ٣٧١٩، سنن ابن ماجه ١١٩، معجم الكبير طبرانى، ج ٤، ص ١٩

٤- مناقب خوارزمى، ص ١٤٧، فرائد السمطين، ج ١، ص ٢٧٠، كفايه الطالب گنجى، ص ٧٠، معجم الكبير، ج ١١، ص ٣٥١. مسند

احمد حنبل، ج ٤، ص ١٦٥، سنن ترمذى شماره ٣٧١٩، سنن ابن ماجه ١١٩، معجم الكبير طبرانى، ج ٤، ص ١٩

٥- فرائد السمطين حموينى، ج ١، ص ١٠٦، ينابيع الموده، ج ١، ص ١٥٠

٦- فردوس ديلمى، ج ٣، ص ٦٣، مناقب ابن مغازلى، ص ١٤٠، فرائد السمطين، ج ١، ص ٢٩٥، جامع الصغير سيوطى، ج ٢، ص ١٨٧.

٧- صواعق المحرقه ابن حجر، ص ١١٣ چاپ قاهره، تاريخ دمشق، ج ٢، ص ٢٦٠؛ جامع الصغير، ج ٢، ص ١٧٨، الجح المطالب امر

تسرى، ص ٢١.

٨- مناقب ابن مغازلى، ص ١١٩، ارجح المطالب، ص ٥٥٠.

٩- كنز العمال، ج ١١، ص ٦١٤.

علی بن ابی طالب امامی وبيده لوائی، وهو لواء الحمد، مكتوب عليه لا الله الاالله، محمد رسول الله، على ولي الله،

علی بن ابی طالب باب حطه (در ومصونیت) من دخل فيها (فی الدین) كان مؤمناً ومن خرج (منها) كان كافراً (١)

علی مع الحق، والحق معه لا یفترقان حتی یردا علی الحوض (٢).

روی عطا عن ابن عباس، ان رجلا سئله:

فقال (رجل) ان لی ثلاثه نسوه، و انی طلقْتُ احداهنّ فثبتت طلاقها؟

فقال ابن عباس: ان كنت نويت واحده منهنّ بعينها، ثمّ أنسيتها، فقد اشتركت في الطلاق، وان لم تكن نويت واحده بعينها، فطلق. أیتهنّ شئت.

وقال الشافعی: یوقف میراثهنّ، ان كان طلاق قبل الدخول، دفع الی کل واحد نصف المهر... ولنا (ای ابن قدامه) قول علی (عليه السلام) أسلم علی قبل ابی بكر. (٣) ولا یعارضه قول ابن عباس، لأن ابن عباس یعترف لعلی بتقدیم قوله، فأنه (ابن عباس) قال:

إذا ثبت لنا عن علی قول، لم نعيده الی غيره، وقال ما علمي الی علم علی (٤).

ص: ٢٩

١- فردوس دیلمی، ج ٣، ص ٦٤؛ جامع الصغیر السیوطی، ج ٢، ص ١٧٠، ینابع الموده، ج ٢، ص ٩٦، موده القربا همدانی، ص ٤٢

چاب لاهور

٢- خصال صدوق، ص ٤٩٦، امالی صدوف، ص ١٥٠؛ بحار، ج ٣٦، ص ٩٥، مسند امام رضاء، ج ١، ص ١٢١، بشاره المصطفی،

محمد بن علی طبری، ص ٤٤.

٣- لبدايه والنّهايه، ج ٣، ص ٢٦، ابن كثير

٤- المغنی، ابن قدامه، ج ٧، ص ٢٢٣.

قال ابن عباس: انّ علمى بالقرآن فى علم علىّ كالقراره فى المشعجره (١).

عقمت النساء انّ تلدنّ مثل على (٢). عجزت النساء انّ تلدنّ مثل على (٣).

قال عمر: عجزت النساء انّ تلدنّ مثل على بن أبى طالب، لولا علىّ لهلك عمر (٤).

حبّ علىّ حسنه لا تضرّ معها سيئه، وبغضه سيئه لا تنفع معها حسنه (٥).

حبّ علىّ علامه على طيب الولاده، وبغضه علامه على الزنا (٦).

حبّ علىّ ايمانً وبغضه نفاق، وكانت الصحابه تقول: كنا نعرف المنافق ببغضه لعلىّ بن أبى طالب (عليه السلام) (٧).

قال جابر بن عبد الله فى المدينه: يا معشر الانصار، أدبوا اولادكم، على حبّ علىّ، فمن أبى فانظروا فى شأن أمه (٨).

عبدالله بن عباس قال: حبّ علىّ ايمانً وبغضه كفرٌ (٩).

ص: ٣٠

---

١- . لسان العرب، ابن منظور، ج ٤، ص ١٠٣.

٢- الغدير، ج ٧، ص ١٥١.

٣- مناقب خوارزمى، ص ٨١.

٤- المناقب، خوارزمى، ص ٨١.

٥- رساله فى العداله، شهيد الثانى، ص ٢٢٧.

٦- حقائق، محقق بحرانى، ج ٥، ص ١٩٢.

٧- مسند زيد بن علىّ، ص ٤.

٨- من لا يحضر الفقه، صدوق، ج ٣، ص ٤٩٣.

٩- عيون اخبار رضا، ج ١، ص ٩٢.

حُبُّ عَلِيٍّ أَيْمَانٌ وَبَغْضُهُ نِفَاقٌ، وَاللَّهُ لَا يَحِبُّهُ إِلَّا الْمُؤْمِنُ وَلَا يَبْغُضُهُ إِلَّا الْمُنَافِقُ (١).

حُبُّ عَلِيٍّ فَرَضٌ عَلَى الشَّاهِدِ وَالْغَائِبِ (٢)

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله)، يا أعرابي: إنَّ الله خلق حُبَّ عَلِيٍّ شَجْرَةً، أَصْلُهَا فِي الْجَنَّةِ وَاعْصَانُهَا فِي الدُّنْيَا، فَمَنْ تَعَلَّقَ بِغُصْنٍ مِنْ اعْصَانِهَا فِي الدُّنْيَا، أُورِدَهُ الْجَنَّةَ وَبَغْضِ عَلِيٍّ شَجْرَهُ، أَصْلُهَا فِي النَّارِ وَاعْصَانُهَا فِي الدُّنْيَا، فَمَنْ تَعَلَّقَ بِغُصْنٍ مِنْ اعْصَانِهَا فِي الدُّنْيَا أُرِدَهُ فِي النَّارِ (٣).

حُبُّ عَلِيٍّ يَأْكُلُ الذُّنُوبَ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ... حُبُّ عَلِيٍّ لِي أَمَلٌ، وَمَلْجَأِي مِنَ الْأَجْلِ، أَنْ لَمْ يَكُنْ مِنْ عَمَلٍ، فَحَبِّهِ خَيْرُ الْعَمَلِ، حُبُّ عَلِيٍّ قَذْفٌ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ (٤).

حُبُّ عَلِيٍّ فِي النَّاسِ مِثْلُ سُورَةِ (قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ) فِي الْقُرْآنِ، فَمَنْ قَرَأَهَا مَرَّةً وَاحِدَةً، كَانَ لَهُ ثَوَابُ ثَلَاثِ الْقُرْآنِ، وَمَنْ قَرَأَهَا مَرَّتَيْنِ لَهُ ثَوَابُ ثَلَاثِي الْقُرْآنِ، وَمَنْ قَرَأَهَا ثَلَاثًا، لَهُ ثَوَابُ مِنْ قَرَأَهُ كُلَّهُ.

ص: ٣١

١- همان، ص ٥٢٥

٢- روضه الواعظين، ص ١٣١

٣- شرح الأخبار، قاضي نعمان مغربي، ج ١، ص ٢٢٣

٤- مناقب آل ابى طالب، ج ٣، ص ٣

وكذا فمن أحبَّ علَّ بلسانه، كان له ثوابٌ ثلث امتك، ومن أحبَّه بلسانه وقلبه، كان له ثوابٌ ثلثي أمتك، ومن أحبَّه بقلبه وعمله، كان ثوابٌ أمتك بأسرها(١).

قال رسول الله(صلى الله عليه وآله) أتى كنت يوم «أحد» جالساً وقد فرغنا من جهاز عمى حمزه فأتاني جبرئيل(عليه السلام) وقال: إنَّ الله يقول: يا محمَّد فرضت صلاه ووضعتها عن المريض، وفرضت الصَّوم ووضعتها عن المريض و المسافر، وفرضت الحجَّ ووضعتها عن المقل، وفرضت الزَّكاه ووضعتها عن لا يملك الثَّصاب، وجعلت حبُّ علي بن ابيطالب ليس فيه رخصه(٢).

### فضائل علي (ع) در منابع عامه

در این جزوه مختصر، به بعضی از روایاتی مهم و ارزشمند که در بیان شخصیت برجسته ای علمی، تاریخی و جهانی مولود کعبه و نام آوران میادین جهاد، شجاعت، سخاوت، تقوی، حلم و... در راه دین اسلام و حقانیت مکتب رسول الله (صلی الله علیه واله) حضرت امیر المومنین و سایر ائمه ای اطهار علیهم السلام از منابع «شیعه» و برادران «اهل تسنن» می پردازیم و از آنجا که این روایات از نگاه مفهوم بسیار روان و واضح است و احتیاجی به ترجمه ندارد. لذا در بسیار از موارد از ترجمه آنها خود داری می شود. البته، در ابتدا به ترجمه چند روایت اشاره می کنم تا اینکه

ص: ۳۲

---

۱- الفضائل شاذان بن جبرئیل القمی، ص ۱۱۳

۲- المختصر، حسن بن سلیمان بلخی، ص ۱۰۲

دانشمندان و عالمان حق طلب و باانصاف با دید «حق» و «انصاف» و دور از تعصبات کورکورانه دیگری در این مورد طبق روایات طرفین قضاوت کنند و نه، این که از باب تعصب وارد بحث شود چنان که بعضی با روش تعصب وارد بحث شده و آنچه که در منابع ارزشمند روایی دانشمندان اهل تسنن آمده با یک سخن بی مدرک و بی محتوا، وارونه کرده و نسبت به شیعیان تهمت های ناروا را وارد نموده است!!

روایتی ارزشمندی که در کتب روایی فریقین وجود دارد، را از یکی مفاخر علمی و قابل اعتماد اهل سنت، بنام «ابن عباس» که بسیار از چهره های شناخته شده است، سلیمان قندوزی حنفی در «کتاب ینابع الموده فی القربی» بیان نموده است که مضمونش چنین است:

اگر درختان قلم گردد، و دریاها جوهر گردد، جنیان بشمارند، انسانها بنویسند، نمی توانند فضایل برجسته ای امیر المومنین علیه السلام احصاء کنند! چنانکه رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) برای گروه از اصحاب خویش فرمودند: که خداوند تبارک و تعالی برای برادرم علی

بن ابطالب انقدر فضایی را قرار داده است که قابل احصا و شمارش نیست؛ بنا بر این:

اگر کسی فضیلتی از فضایل علی (علیه السلام) را بگوید و به آن اعتقاد داشته باشد، خداوند معصیت های گذشته و آینده ای او را می بخشد؛

و کسی که فضیلتی از فضایل آن برزگوار را بنویسد تا هنگام که همه ای فضایل آن حضرت نوشته شود، ملائکه ها برای او طلب آمرزش می کنند؛

و کسی که با اعتقاد راسخ به فضایل علی بن ابیطالب (علیه السلام) گوش فراه دهد، آنچه معاصی که باشنیدن مرتکب شده است، خداوند عفو می کند؛ و کسی که با علاقه و خلوص نیت با فضایل امیر بیان (علیه السلام) بنگرد، خداوند از آن گناهان که او از طریق نگاه کسب نموده است، می گذرد؛ بعد از این مطالب، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: نگاه کرده به علی (علیه السلام) عبادت است، ذکر نام و فضایل او عبادت است، پس افتخار هر که علی (علیه السلام) باشد مومن است و شمنان او کافر است.

عن ابن عباس قال، قال رسول الله (صلی الله علیه): لو أن الأسحار [شجار] اقلم والبحر مداد والجن حساب والإنس كتاب ما أحصوا فضائل علی بن ابیطالب.

ایضاً أخرج موفق بم أحمد الخوارزمی بسنده عن محمد بن عماره عن أبيه عن جعفر الصادق عن آبائه عن امیر المومنین قال، قال رسول الله (صلی الله علیه و آله) لرهط من أصحابه: انّ الله جعل لأخی علی بن ابیطالب فضائل لا تحصی کثره، فمن ذکر فضیله من فضائله مقراً بها غفر الله له ماتقدّم من ذنبه وما تأخر، ومن کتب فضیله من فضائله لم تزل الملائکه تستغفر له ما بقی لذلك الكتاب رسم، ومن استمع الی فضیله من فضائله

غفر الله له الذنوب التي اكتسبها بالاستماع، ومن نظر الى كتاب من فضائله غفر الله له الذنوب التي اكتسبها بالنظر، ثم قال: النظر الى علي بن ابيطالب عباده و ذكره عباده لا يقبل الله ايمان عبد الا بموالاته والبرائه من أعدائه(١).

همین روایت با اینکه در منابع فراوان آمده؛ در میزان الاعتدال می گوید: همه راویان این حدیث معروف و مشهور است؛ ولی با توجه به این که در بین آنها یک نفر معلوم نیست لذا «هذامن أفضع ما وضع» همچنین در لسان المیزان می گوید: «هذا كذب!!»

باید گفت: آیا در سایر موارد اگر سخن ابن عباس و مجاهد با گفتار دیگران در تضاد هم باشد، قول ابن عباس و مجاهد مقدم است؛ اما در مورد فضایل علی(علیه السلام) که از این روایت و بلکه روایات مهمتری مانند روایت «من كنت مولاه فهذا علي مولاه...» وجود دارد تردید دارید؟! چنانکه در سنن می گوید:

عن علي(عليه السلام) قال: عهد الي النبي الامي إنه لا يحبني الا مومن ولا يبغضني الا منافق(٢).

سعد بن أبي وقاص يحدث عن أبيه عن النبي (صل الله عليه) إنه قال لعلي(عليه السلام): ألا ترضى أن تكون مني بمنزلة هارون من موسى (همان، ص ٤٣)

ص: ٣٥

---

١- / ينابيع الموده، سليمان قندوزي حنفي، متوفى ١٢٩٤، طبع الاولى ١٤١٦، نشر: دارالأسوه، ج ١، ص ٤٦٤

٢- / سنن ابن ماجه، محمد بن يزيد قزويني، متوفى ٢٥٧هـ تحقيق محمد فواد عبدالباقي، نشر: بيروت، ج ١، ص ٤٤



عن حبه بن جوين عن علي (عليه السلام) قال: عبت الله مع رسول الله سبعين سنة قبل أن يعيده أحد من هذه الأمة (١).

عن أنس قال: نبئني [بعث] رسول الله (صل الله عليه وآله) يوم الإثنين وأسلم علي بن ابيطالب يوم الثلاثاء (همان)

### علي (ع) ميزان حق وباطل

در این مورد روایات وجود دارد که دلالت دارد بزرگترین راستگو در عالم امکان علی بن ابيطالب است، و سخن غیر آن را فقط دروغگویان به زبان می آورند؛ وهمچنان میزان حق وباطل در میان امت پیامبر (ص) علی بن ابيطالب است. لذا او رهبر مومنین و ثروت رهبر ستمگران هستند.

عن ابي ذر وسلمان قالوا: أخذ النبي بيد علي فقال: ان هذا اول من آمن بي وهذا اول من يصفحني يوم القيامة وهذا الصديق الأكبر و هذا فاروق هذه الأمة يفرق بين الحق والباطل، وهذا يعسوب المومنين والمال يعسوب الظالمين (٢).

ص: ٣٦

---

١- / مستدرک، محمد بن محمد حاکم نيسابوری، متوفی ٤٠٥ هجری، نشر: بیروت ١٤٠٦، ج ٣، ص ١١١

٢- / مجمع الزوائد، نور الدین ابوبکر هيثمی، متوفی ٨٠٧ ه، طبع ١٤٠٨ ه، نشر: بیروت، ج ٩، ص ١٠٢

ابن صالح عن منهال عن عباد بن عبدالله قال، قال علي بن ابيطالب (عليه السلام): أنا أخو رسول الله (صل الله عليه

وآله) وأنا الصديق الأكبر لا يقولها بعدي ال كذاب، صليت قبل الناس لسبع سنين (1)

### حدیث طیر

عن أنس بن مالك قال: ان النبي (صل الله عليه وآله) كان عنده طائر فقال اللهم إئتيني بأحب خلقك الي يأكل معي من هذا الطير. فجاء ابوبكر فرده، و جاء عمر فرده، و جاء علي فأذن له (2)

آنس بن مالک می گوید: روز نزد پیامبر (صل الله عليه وآله) مرغ بریانی آورده شد، رسول خدا دست بر دعا بر داشته و فرمود: پرودگارا، بهترین مخلوق خویش را مشرف نما، تا این که به همرایم از این مرغ استفاده نماید. نگهان ابوبکر وارد شد، او را منع نمود و بعد عمر آمد، او را نیز برگرداند. همین که علی بن ابیطالب وارد شد، اجازه ورود داد.

ص: ۳۷

---

۱- / سنن ابن ماجه، محمد بن یزید قزوینی، متوفی ۲۷۵، هجری، تحقیق محمد فواد، نشر بیروت، ج ۱، ص ۴۴؛ در مجمع الزوائد، ج ۹، می گوید: هذا اسناد صحیح و رجاله ثقات.

۲- / سنن کبری، ابی عبدالرحمن أحمد بن شعيب نسائی، طبع الاولی ۱۴۱۱ ه، متوفی ۳۰۳ه، نشر: بیروت، ج ۵، ص ۱۰۷، تحقیق دکتر عبدالغفار السلیمان البنداری

روزی پیامبر به اصحاب دستور داد که همه ای درهایی که به سوی مسجد باز هستند باید بسته شود، جز در خانه ی علی وفاطمه! عده ای هنگام که با این فرمان رسول خدا اعتراض نمودند، ایشان فرمود: به خدا سوگند که این دستور شخصی «من» نیست. بلکه خداوند دستور داده است، و من نیز از فرمان خداوند پیروی نموده ام.

عن البراء بن عازب قال: كان نفر من اصحاب رسول الله ابواب الشارعه في المسجد و ان رسول الله قال يوما سروا هذه الابواب غير باب علي بن ابطالب فتكلم في ذلك ناس فقام رسول محمد الله و اثني عليه ثم قال: اني امرت بسد الابواب غير باب علي ابن ابوطالب فيه قائلكم و اني والله ما فتحه شيا و لا سدته و لكني امرت بشي فاتبعته (1).

### نشستن در مسجد ممنوع

عن عبيدالله بن عمرو عن زيد عن أبي اسحاق عن العلاء بن عرار قال أبي قلت لعبد الله بن عمرو، هو في المسجد جالس، كيف تقول في هذين الرجلين علي و عثمان؟ و قالا جميعاً، فقال عبد الله، اما «علي» فلا تسأل عنه احداً و انظر الي منزله من رسول الله. قال أبي أخرجنا من المسجد

ص: ۳۸

---

۱- / تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، طبع ۱۴۱۵ هجری، نشر: دارالفکر، متوفی ۵۷۱، تحقیق علی شیری، ج ۴۲، ص ۱۳۸.

رسول الله الا على .... و اما عثمان فقال ابي قتلا يوم التقى الجمعان فاذنب ذنباً عظيماً فعفى الله عنه (١)

### خوابیدن در مسجد ممنوع

عن جابر بن عبدالله جئنا رسول الله و نحن مصطحجين في المسجد و في يده عسيب (جريدة من النخل) رطب فضربنا و قال: أترقدون في المسجد؟! إنه لا يرقد فيه احداً فاجفلنا و أجفل معنا علي ابن ابيطالب. فقال رسول الله: تعال يا علي إنه يحل لك في المسجد ما يحل لي. يا علي ألا ترضى أن تكون مني بمنزله هارون من موسى الا النبوه و المذى نفسى بيده إنك لتدودن عن حوضى يوم القيامة رجلاً كما يذاد البعير الضال عن الماء بغضاً معك... (٢)

جابر بن عبدالله انصاری می گوید: ما جمعی در مسجد النبی خوابیده بودیم که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بهمراه شاخه های ریز خرما وارد شد و فرمود: هیچ کسی حق خوابیدن در مسجد را ندارند، آن وقت علی بن ابیطالب در حال خروج به همراه ما بودند که رسول خدا فرمود: ای «علی» برگرد که «تو» می توانی در مسجد استراحت نمایی؛ زیرا آنچه برای «من» در مسجد مباح است، برای «تو» نیز مباح است. بعد

ص: ۳۹

- 
- ۱- / تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، طبع ۱۴۱۵ هجری، نشر: دارالفکر، متوفی ۵۷۱، تحقیق علی شیری، ج ۴۲، ص ۱۳۸.
  - ۲- / همان ص ۱۴۰؛ میزان الاعتدال، ذهبی، متوفی ۷۴۸ هجری، ج ۱، طبع الاولی ۱۳۸۲ هجری، نشر: بیروت، تحقیق: علی محمد بجلویریا، ص ۴۶۸

فرمود: آیا راضی نیستی که جایگاه تو در نزد من مانند جایگاه هارون نسبت به موسی باشد، منتها بعد از «من» دیگر پیامبری نخواهد بود.

### توقف جنب در مسجد ممنوع

عن ابی سعید حذری قال قال رسول الله: لا یصلح لأحد أن یجنب فی المسجد غیر و غیرک یا علی.

عن ام سلمه قال: خرج النبی (صلی الله علیه وآله) من بیته حتی انتهى الی صرح المسجد، فنادی فی أعلى صوتها، إنه لا یحل المسجد لجنب ولا لحایض الا لمحمد... و علی و فاطمه بنت محمد....

ابن حازم عن عن سهل بن سعد: إن رجلاً اتاه فقال: إن فلاناً لأمیر من امراء المدینه یدعوك، فتسب علیاً! قال فضحك وقال: أقول ماذا؟ قال: تقول ابوتراب! وقال ما سماه ابوتراب الا رسول الله. والله ما كان الیه اسم أحب الیه منه. قال ابو حازم فقلت یا أبا العباس، کیف كان ذلك؟ قال: فدخل علی (ع) علی فاطمه ثم خرج فصطح فی المسجد فدخل النبی (ص) علیها. قال این علی؟ فقالت: هو ذا فی المسجد. فخرج فوجد رداه قد سقط عن ظهره وخلص تراب الی ظهره. فجعل النبی (ص) یمسح التراب عن ظهره

ص: ۴۰

ويقول إجلس أباتراب! واللّه ما كان له من اسم أحبّ إليه منه وما اسماء اياه الا هو(١).

عن ابى موسى ... : سمعت علياً يخطب على المنبر وهو يقول: أنا الصديق الأكبر، آمنت قبل أن يؤمن ابوبكر و أسلمت قبل أن يسلم (همان ص ١٥٢)

عن سعد بن أبى وقاص قال: كنت جالساً فتنقصوا على بن ابيطالب فقال: لقد سمعت رسول الله يقول: له ثلاث خصال: لأن تكون لى واحده مهنا أحب الي من حمر النعم: سمعته يقول: إنه منى بمنزله هارون من موسى الا- أنه لا-نبى بعدى. وسمعته يقول: لأعطين الرايه غداً رجلاً يحبّ الله ورسوله، ويحبه الله والرسوله. وسمعته يقول من كنت مولاه فعلى مولاه.

### مراسم انجام اخوت

عن بن عباس قال: لما أخوا النبي بين أصحابه، بين المهاجر والانصار، فلم يواخ بين على بن ابيطالب وبين أحد منهم. خرج على مغضباً حتى أتى جدولاً من الارض فتسود دراعه، فسف عليه الريح. فطلبه النبي فوكر برجله، فقال له، قم: فما صلحت ان تكون الا أباتراب؟ أغضبت على حين أخيت بين مهاجرين و الانصار ولم اواخ بينك و بين أحد منهم؛ اما

ص: ٤١

---

١- / الاحاد والمثانى ابن ابى عاصم م ٢٨٧ هجرى، تحقيق باسم فيصل احمد الجوابره، طبع الاولى ١٤١١ هجرى، نشر: دار الدرايه، ج ١، ص ١٥٠.

ترضى أن تكون منى بمنزله هارون من موسى الا انه ليس بعدى نبي الا من احبك. حف بالأمن والایمان و من

ابغضك اماته الله ميتة الجاهليه وحوسب بعمله فى الاسلام(۱).

### علی در غدیر خم

قال سعد: كن مع رسول الله بطريق مكة وهو موجه اليها، فلما بلغ غدیر خم وقف الناس. ثم ردّ «من» مضى ولحقه «من» تخلف. فلما اجتمع الناس اليه، قال: ايها الناس هل بلغت؟ قالوا نعم. قال: اللهم أشهد ثلاث مرات يقولها. ثم قال: ايها الناس من وليكم؟ قالوا: الله ورسوله. ثلاث ثم أخذ بيد علي فاقامه. ثم قال: من كان الله ورسوله وليه فهذا وليه. اللهم وال من والاه وعاد من عاداه.

بعد عجيب اينستکه می گوید اين سخن پیامبر برای ترغیب و دوستی است!! الترغیب فى حبّ علی و ذکر دعا: النبى لمن احبه و دعاه علی من ابغضه:

باید گفت: آیا نگهداری آن جمعیت بزرگ در آن گرمای شدید صرفاً برای بیان دوست داشتن علی از افراد عادی قابل تصور است؟! (۲)

ص: ۴۲

---

۱- / معجم الکبر سلیمان بن احمد بن ایوب اللخمی الطبرانی، متوفی ۲۶۰ هجری، طبع الثانیة: نشر مکتبه ابن تیمیة القاہرہ، ج ۱۱ ص ۶۲

۲- / سنن کبری، ص ۱۳۵، ج ۵، نسائی شافعی؛ خصائص امیرالمومنین نسائی شافعی م ۳۰۳ ه نشر مکتبه نینوی الحدیثه ص ۱۰۴

عن سعيد بن جبير عن ابن عباس: إنه سئل عن قوله تعالى: وعد الله الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ. قال: سأل قوم النبي فقالوا: فيمن نزلت هذه الآية يا نبي الله؟ قال: اذا كان يوم القيامة عقد لواء من نور ابيض، فينادى منادٍ ليقم سيد المومنين ومعه الذين بعد بعث محمد (ص). فيقوم على بن ابيطالب، فيعطى اللواء من النور الأبيض بيده، تحته جميع السابقين الاولين، من المهاجرين والانصارى لا يخالطهم غيره حتى يجلس على منبر من نور رب العزه و يعرض جميع عليه رجلاً رجلاً. فيعطى أجره و نوره. فاذا أتى على آخرهم قيل لهم: قد عرفتم منازلكم من الجنة؟ ان ربكم تعالى يقول لكم عندي مغفره واجر عظيم؛ يعنى، الجنة. فيقوم على بن ابيطالب والقو تحت لوائه حتى يدخلهم الجنة ثم يرجع الى منبره و يعرض عليه جميع المومنين فيأخذ نصيبه منهم الى الجنة و يترك اقواماً منهم الى النار و ذلك قوله تعالى (والذين آمنوا وعملوا الصالحات لهم اجرهم)؛ يعنى السابقين الاولين و أهل الولايه. وقوله: (والذين كفروا وكذبوا باياتنا)؛ يعنى بالولايه بحق على و حق على الواجب على العالمين (اولئك اصحاب الجحيم و هم الذين قاسم على عليه السلام، عليهم الناراً فاستحقوا الجحيم (همان ج ٢ ص ٢٥٤)



لازم می بینم که قسمت از احادیث را در این زمینه فضایل امیر المومنین علیه السلام به صورت «الف» و «با» تنظیم نمایم گرچه در قسمت اول بعض احادیث بدون تنظیم بیان شده است:

حُبُّ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فِي قَلْبِ كُلِّ مُؤْمِنٍ (۱).

حُبُّ عَلِيٍّ يَأْكُلُ السَّيِّئَاتِ، حُبُّ عَلِيٍّ عِبَادَةٌ (۲).

عن ابن عباس قال، قال رسول الله: حَبَّ عَلِيٍّ بِنِ ابِي طَالِبٍ يَأْكُلُ السَّيِّئَاتِ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ (۳) عنوان صحیفه المؤمن حُبُّ عَلِيٍّ، حُبُّ عَلِيٍّ يَأْكُلُ سَيِّئَاتِ (۴).

حُبُّ عَلِيٍّ مِنَ الْإِيمَانِ وَبِغَضِهِ مِنَ التَّفَاقُ (۵).

عن عدی بن ثابت عن زر عن علی بن ابیطالب علیه السلام قال: وَالْمَذَى فَلَاقِ الْحَبَّ وَبِرِّ النَّسَمَةِ أَنَّهُ لِعَهْدِ النَّبِيِّ الْأَمِيِّ الَّتِي، إِنَّهُ لَا يَجْبِنِي إِلَّا مَوْمِنٌ وَلَا يَبْغِضُنِي إِلَّا مَنَافِقٌ (۶).

حُبُّ عَلِيٍّ فِي عُنْوَانِ صَحِيفَةِ الْمُؤْمِنِ (۷).

حُبُّ عَلِيٍّ حَسَنَةٌ لَا يَضُرُّ مَعَهُ سَيِّئَةٌ (۸).

ص: ۴۴

۱- شواهد التنزيل، حاکم حسکانی، ج ۱، ص ۴۷۳

۲- تاریخ بغدادی، ج ۱۲، ص ۳۴۶ و ۴، ص ۴۷۱

۳- / تاریخ بغداد، اَبی بکر أحمد بن علی الخطیب البغدادی، متوفی ۴۶۳، طبع الاولی ۱۴۱۷، نشر: محمد علی بیضون، دارالکتب بیروت، ج ۴، ص ۴۱۷؛ تاریخ مدینه المشق، ج ۱۲، ص ۵۲.

۴- تاریخ دمشق، ج ۵، ص ۲۳۰ و ج ۱۳، ص ۵۲

۵- سیره أعلام النبلاء، ذهبی، ج ۱۲، ص ۵۱۰

۶- / سیر أعلام النبلاء، ذهبی، متوفی ۷۴۸ هجری، طبع التاسعه ۱۴۱۳، نشر: بیروت، ج ۱۲، ص ۵۰۹.

۷- لسان المیزان، ابن حجر عثقلانی، ج ۴، ص ۴۷۱

۸- مناقب، خوارزمی، ص ۷۶

حُبُّ عَلِيٍّ عَلِمَ عَلَى الْإِيمَانِ، وَبَغْضِهِ عَلِمَ عَلَى التَّفَاقُ (١).

حُبُّ عَلِيٍّ عَلِمَ عَلَى التَّجَاهِ وَالْإِيمَانِ، وَبَغْضِهِ عَلِمَ عَلَى التَّفَاقُ وَالْهَلَاكِ حُبُّ عَلِيٍّ يَأْكُلُ الذَّنُوبَ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ (٢).

لَوْ لَا عَلِيٌّ لَهْلَكَ الْعَمْرُ، وَيَقُولُ أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ كَلِّ مَعْضَلِهِ لَمْ يَكُنْ لَهَا أَبُو الْحَسَنِ (٣).

أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: إِنَّمَا يَأْمُرُ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ مِنْ كُنْتُ فِيهِ ثَلَاثَ خِصَالٍ: عَامِلٌ بِمَا ي-أمر ب-ه وتارك لما ينهى عنه، عادل فيما يأمر عادل فيما ينهى، رفيق فيما يأمر به ورفيق فيما ينهى (٤).

جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ: امْتَحَنُوا شِيعَتَنَا عِنْدَ ثَلَاثٍ: عِنْدَ مَوَاقِيتِ الصَّلَاةِ كَيْفَ مَحَافِظْتَهُمْ عَلَيْهَا، وَعِنْدَ السَّرَارِهِمْ كَيْفَ حَفِظْتَهُمْ لَهَا عِنْدَ عَدُونَا، وَإِلَى أَمْوَالِهِمْ كَيْفَ مَوَاسَاتَهُمْ لِأَخْوَانِهِمْ فِيهَا (٥).

لَوْ وَزَنَ إِيمَانُ عَلِيٍّ وَإِيمَانُ أُمَّتِي، لَرَجَحَ إِيمَانُ عَلِيٍّ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) عَلَى إِيمَانِ أُمَّتِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ (٦).

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ): لَوْ أَنَّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَضَعْتَ فِي كَفِّهِ وَإِيمَانُ عَلِيٍّ فِي كَفِّهِ لَرَجَحَ إِيمَانُ عَلِيٍّ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) (٧).

ص: ٤٥

١- نهج الإيمان، ابن جبير، ص ٤٧

٢- ينابيع المودة، ج ١، ص ١٤٩، جواهر المطالب ابن دمشق، ج ١، ص ٢٥٢

٣- تأويل مختلف الحديث ابن قتيبه، ص ١٥٢؛ نظم درر المسطين، زرندي حنفي، ص ١٣٠، فتح الملك العلي، احمد ابن الصديق مغربي، ص ٧١

٤- همان ١٠٩

٥- همان، ص ١٠٣.

٦- كنز العمال، ج ٦، ص ١٥٦

٧- لسان الميزان، ج ٥، ص ٩٧ ابن حجر عثقلاني، كنز العمال همان

ثلاثه لم يكفروا بالوحي طرفه عين... وعلى ابن ابطال (١).

قال ابن حَسَنويه: سمعت رسول الله (صلى الله عليه وآله) يقول: من مات ولقى الله جاحداً لولايه على بن ابي طالب (عليهما السلام) لقيه وهو غضبانٌ عليه سخطاً، لا يقبل من أعماله شيئاً (٢).

والخيارُ هو الذي لا يحتاج الى أحد من الأمه، و الأمه يحتاج اليه لعلمه، فأمره ظاهر، اذا كان الله دَلَّ عليه و دَلَّ عليه الرسول وبراء من النفاق ... (٣).

لَمُاعِطِينَ الرَّايه غداً الى رجل يحب الله و رسوله، ويحب الله و رسوله، وليس لِأحد من الأمه أن يشهد لِأحد أن الله يحبّه و الرسول، ويحبّ الله و رسوله، الّا على... وقد يجب على الأمه أن تعقل هذا الموضوع ولا تقدم على من يحبّ الله ورسوله، ويحبّه الله ورسوله فإنّ الله لا يحبّ الا الخيار، وقد برء من النفاق (٤).

قوله (ص) مثل أهل بيتي فيكم كمثل سفينه نوح من ركبها نجا، ومن تخلف عنها غرق، ومن تقدمها مرق، ومن لزمها لحق، فلمتمسك بأهل بيت هاد متهد بشهاده من الرسل والتمسك بغيرهم ظالٌّ مضل. وقال الشافعي في هذا المعنى:

ولمّا رأيت الناس قد ذهبّت بهم \*مذاهبهم في أبحر الغي والجهل.

ص: ٤٦

١- مناقب خوارزمي، ص ٥٥، تاريخ بغداد، ج ١٥، ص ١٥٥.

٢- علامه شهير ابن حَسَنويه، در بحر المناقب، ص ٦٤، چاپ خطي

٣- در جنگ خيبر وقتي كه ديگران فرار كردند

٤- معجم المسترشدین، ص ٥٨٩ محمد بن جرير طبري

ركبت على اسم الله في السفينه النجا\* وهم أهل بيت المصطفى خاتم الرسل.

وامسك جبل الله وهو ولاؤهم \* كما قد أمر بالتمسك بالجبل. سئل عن خليل التحوي (وهو ابن أحمد) ما الدليل على ان علياً امام الكلي في الكل؟ قال: احتياج الكلي اليه، واستغناه عن الكل. وقيل له: ما تقول في علي بن أبي طالب؟ فقال: ما أقول في حق امرء كنتم مناقبه أولياؤه

خوفاً، وأعداؤه حسداً، ثم ظهر من بين الكتمانين (١).

ان لكل الصلاه ثلاثه اوقاف: فأو الوقت، رضوان الله، و أوسطه عفو الله، و آخره غفران الله (٢).

قال (صلى الله عليه وآله) الطاعة بعد طاعه دليل على قبول اطاعه، والمعصيه بعد المعصيه دليل على خذلان العبد، والمعصيه بعد الطاعة، دليل على رد الطاعه، والطاعة بعد المعصيه دليل على غفران المعصيه (٣).

عن علي (عليه السلام) ، قال (صلى الله عليه وآله) أيها الناس انه قد قبل اليكم شهر الله بالبركه، والرحمه، والمغره، و هو عند الله أفضل الشهور و ايامه أفضل الايام ولياليه أفضل ليالي، و ساعاته أفضل ساعات دُعيتم فيه الى ضيافه الله... و جعلتم فيه من أهل كرامه الله، أنفاسكم فيه تسبيح، و نومكم فيه عباده، و عملكم فيه مقبول، و دعاؤكم فيه مستجاب، فسلوا الله ربكم

ص: ٤٧

١- معجم المناضرات، شيخ عبد الله الحسن، ص ١٧٤؛ سفينه البحار، ج ١، ص ٤٣٦.

٢- فقه الرضا، ص ١٧

٣- كما قال الله تعالى في السوره البقره: يا ايها الذين آمنوا لا تبطلوا صدقاتكم بلمن والاذى...، غوالي اللالي، ج ١، ص ٢٨٣، ح

بنيات صادقته، فانّ أشقى من حرم غفران الله في هذا الشهر العظيم. ايها الناس ان أبواب الجنان في هذا الشهر مفتحة، فسئلوا ربكم ان لا يغلقها عليكم، وأبواب النيران مغلقة، فسئلوا ربكم ان لا يفتحها عليكم والشيطان مغلوله فسئلوا ربكم ان لا تسلطها عليكم (١).

ابن عساكر عن ابن عباس قال: ما نزل في أحد من كتاب الله تعالى ما نزل في علي (عليه السلام) (٢).

طبراني وابن ابي حاتم عن ابن عباس: «ما انزل الله (يا ايها الذين آمنوا) الا و علي اميرها و شريفها ولقد عاتب الله اصحاب محمد في غير مكان وما ذكر علياً الا بخير (٣)».

سيوطي در درالمنشور در ذيل آيه (يا ايها الذين آمنوا اتقوا الله وكونوا مع الصادقين) مي گويد: ابن مردويه عن ابن

عباس في قوله تعالى: (اتقوا الله وكونوا مع الصادقين) قال: مع علي بن ابيطالب (٤)

روي بسنده عن ابن عباس قال: قال ابو موسى الاشعري ان علي اول من اسلم مع رسول الله (ص). (مستدرک الصحيحين، ج ٣، ص ٤٦٥).

ابن عباس ان رسول الله (ص) قال: من اراد ان ينظر الى ابراهيم في حلمه والى نوح في حكمته والى يوسف في جماله فلينظر الى علي بن ابي طالب (عليه السلام) (٥).

ص: ٤٨

---

١- مشارق الشموس، ج ٢، محقق خونساري، ص ٤٤١.

٢- سيوطي، تاريخ الخلفاء، ص ١٧١ و مختصر تاريخ دمشق، ج ١٨، ص ١١

٣- همان - المعجم الكبير ج ١١، ص ٢٦٤ - المناقب للخوارزمي ص ٢٦٦ - ذخاير العقبى ص ٨٩

٤- سيوطي تفسير الدرالمنشور، ج ٣ ص ٢٩٠

٥- رياض النضره، ج ٢، ص ٢١٨

وإنَّ الشجرَ اقلامَ والبحرَ مدادَ والانسَ كتابَ والجنَّ حسابَ ما احصوا فضائلَ اميرالمؤمنين علي (عليه السلام) (١).

ابن عباس، قال رسول الله: «من سبَّ علياً فقد سبَّني ومن سبَّني فقد سبَّ الله ومن سبَّ الله عزَّ وجلَّ أكبَّه الله على منخره». (مستدرک الصحيحين، ج ١، ص ١٢١؛ مسند احمد حنبل، ج ٦، ص ٣٢٣ رأی ابوبکر علياً فقال: من سرّه أن ينظرَ الى أعظم الناس منزله من رسول الله وأقربَه قرابه وأعظم غناء عن نبيّه، فلينظرَ الى هذا (علي) (٢).

جاء ابوبکر و علي يزوران قبرالنبي (صلى الله عليه وآله) بعد وفاته بستّه ايام قال علي لأبي بكر؛ تقدم؛ فقال ابوبکر: ما كنت لا تقدم رجلا سمعت رسول الله يقول: «علي منى بمنزلت من ربى» (٣).

انس بن مالك قال: لما حضرت وفاه أبى بكر... الى ان قال، قال ابوبکر: سمعت رسول الله (صلى الله عليه وآله) يقول: «إنَّ علي الصراط لعقبه لا يجوزها احدٌ الا بجواز من علي بن ابيطالب (عليه السلام)» (٤).

ص: ٤٩

- 
- ١- المناقب للخوارزمي، ص ٣٢ - كفايه الطالب ص ٢٥٢ - موده القربى ص ٢٤٩
  - ٢- كنز العمال ج ٦، ص ٣٣؛ الرياض ج ٢، ص ١٦٣، صواعق ص ١٠٦، المناقب للخوارزمي ص ١٦١ - ترجمه امير المؤمنين من تاريخ دمشق ج ٣، ص ٧٠
  - ٣- رياض النضره ج ٢، ص ١٦٣ - ذخاير العقبى ص ٦٤ - الصواعق المحرقة ص ١٧٥
  - ٤- مناوى كنوزالحقائق ص ٤٢ - تاريخ بغدادى ج ١٠، ص ٣٥٧ - ذخائر العقبى ص ٧١

عائشه قالت: رأيتُ ابا بكر يكثر النظر الى وجه علي. فقلت: يا أبا رائك تكثر النظر الى وجه علي (عليه السلام).

فقال سمعتُ رسول الله (صلى الله عليه وآله) يقول: «النَّظَرُ إِلَى وَجْهِ عَلِيٍّ عِبَادَةٌ (١)».

عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ أَنَّهُ قَالَ: أَشْهَدُ عَلِيَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) لَسَمِعْتُهُ وَهُوَ يَقُولُ: «لَوْ أَنَّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعَ وَضَعْتَ فِي كَفِّهِ وَوَضَعْتَ إِيمَانَ عَلِيٍّ فِي كَفِّهِ لَرَجَحَ إِيمَانَ عَلِيٍّ (٢)».

عن عمر أنه قال: علي مولى من كان رسول الله (صلى الله عليه وآله) مولاه (٣).

سالم قيل لعمر أنك تصنع بعلي شيئاً ما تصنعه بأحد من اصحاب رسول الله. قال أنه مولاي (٤).

أبي هريره قال: من صام يوم ثمانى عشر من ذى الحجه، كتب له صيام ستين شهراً و هو يوم غدیر «خُم» لَمَّا أَخَذَ بِيَدِ عَلِيِّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ (عليه السلام) فقال: «أَلَسْتُ وَلِيِّ الْمُؤْمِنِينَ؟ قَالُوا: بَلَى، يَا رَسُولَ اللَّهِ. قَالَ (صلى الله عليه وآله): «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ، فَعَلِيَ مَوْلَاهُ»، فقال عمر بن الخطاب: بَخُّ بَخٌّ لَكَ يَا بَنَ

ص: ٥٠

- 
- ١- المعجم الكبير ج ١٨، ص ١١٠ - المستدرک ج ٣، ص ١٤١ - مناقب علي بن ابى طالب ابن معاذل ص ٢٠٦، رقم ٢٤٤ - تاريخ بغدادى ج ٢، ص ٥١ - المناقب للخوارزمى ص ٣٦١
  - ٢- رياض النضره ج ٢، ص ٢٢٦ - مناقب علي بن ابى طالب ابن معاذلى ص ٢٨٩ - المناقب للخوارزمى ص ١٣١ - كفايه الطالب ص ٢٥٨ - موده القربى ص ٢٥٤
  - ٣- الرياض النضره ج ٢ ص ١٧٠
  - ٤- همان

أبى طالب اصبحت مولاي ومولى كل مسلم (فأنزل الله اليوم أكملت لكم دينكم (١))

عمر بن الخطاب: لقد أعطى على بن ابيطالب ثلاث خصال لأن تكون لي خصله منها أحب الي من أن اعطى حمراء لنعمة. قيل ما هن يا أمير المؤمنين. قال: تزويجه فاطمه بنت رسول الله (ص) وسكناه المسجد مع رسول الله (ص) يحل فيه ما يحل له والزأيه يوم خير (٢) اعوذ بالله من معضله ليس لها ابوالحسن (٣).

ابى الاسود الدثلي: ان عمر أتى بامرأه قد وُلِدَت لستة أشهر فهم برجمها؛ فبلغ ذلك علياً فقال (عليه السلام): ليس عليها رجم. فبلغ ذلك عمر. فسأله فقال (ع): (والوالدات يرضعن اولادهن حولين كاملين لمن اراد ان يتم الرضاعة) وقال (ع): (حملة وفصاله ثلاثون شهرا) فسأله الشهر حملة، وحولان تمام رضاعه لاحد عليها. فترك عمر رجمها وقال: لولا علي لهلك عمر (٤).

عمر بن الخطاب قال: كنت أنا وابوعبيده و ابوبكر وجماعه من اصحابه اذ ضرب رسول الله منكب على عليه السلام فقال: يا على أنت اول المؤمنين ايماناً واول المسلمين اسلاماً وأنت منى بمنزله هارون من موسى (٥).

ص: ٥١

- 
- ١- مناقب على بن ابيطالب ابن معاذل ص ١٨، رقم ٢٤ - شواهد التنزيل ج ١، ص ٢٠٠ - المناقب للخوارزمي ص ١٥٦ - تاريخ بغدادى ج ٨، ص ٢٩٠
  - ٢- تاريخ اصبهاني ج ١، ص ٢٧٦ - المختصر من المختصر ج ٢، ٣٣٢ - المناقب للخوارزمي ص ٥٥
  - ٣- الفصول المهمة، ص ١٨ - تهذيب التذيب، ص ٣٣٨ - اسد الغابه، ج ٤، ص ٢٢.
  - ٤- سنن البيهقي ج ٧، ص ٣٤٣
  - ٥- الرياض النضرة ج ٢، ص ٢١٤



محمد بن يحيى بن حبان قال: كانت عند جدى حبان امرأتان، هاشميه والانصاريه؛ فطلق الانصاريه وهى ترضع فمّرت بها سنه ثم هلك عنها ولم تحض فقالت: أنا أرثه لم احض فاخصمنا الى «عثمان بن عفان» فقاضى لها بالميراث فلامت الهاشميه عثمان فقال: هذا عمل ابن عمك هو اشارة علياً بهذا؛ يعنى على بن ابيطالب (ع) (١).

ابى جازم قال: جاء رجل الى معاويه فسأله عن مسأله فقال: سلها على بن ابيطالب، فهو أعلم قال: يا امير المؤمنين جوابك فيها أحب الي من جواب علي. قال بسما قلت؛ لقد كرهت رجلا كان رسول الله (صلى الله عليه وآله) يغزوه بالعلم غزواً ولقد قال له: أنت منى بمنزله هارون من موسى الا انه لانبى بعدى و كان عمر اذا أشكل عليه شىء أخذ منه (٢).

كان معاويه يكتب فيما ينزل به ليسأل له على بن ابيطالب، فلما بلغه قتله، قال: ذهب الفقه والعلم بموت ابن ابى طالب. فقال له اخوه عتبه لا يسمع هذا منك أهل الشام. فقال له: دعنى عنك (٣).

قال معاويه وهو العذى كان يكنس بيوت الاموال ويصلى فيها وهو العذى قال يا صفرا و يا بيضاء غرى غيرى و هو العذى لم يخلف ميراثاً و كانت الدنيا كلها بيده الا ما كان من الشام (٤).

ص: ٥٢

- 
- ١- موطاء امام مالك بن انس فى طلاق المريض ص ٣٦ - سنن بيهقى ج ٧، ص ٤١٩ - ابن حجر الاصابه ج ٨، قسم اول ص ٢٠٤
  - الاستيصاب ج ٢، ص ٧٦٤
  - ٢- الرياض النضرة ج ٢ ص ١٥٩
  - ٣- الاستيعاب ج ٢ ص ٤٦٣
  - ٤- ابن ابى الصديق ج ١ ص ٧٠

عامر بن سعد بن ابي وقاص عن ابيه قال: أمر معاوية بن ابي سفيان سعداً فقال: ما منعك أن تسب ابا تراب؟ فقال: اما ما ذكرت ثلاثاً فألهن رسول الله (صلى الله عليه وآله) فلن اسبه لان تكون لى واحده منهن احب الى من حمر النعم، سمعت رسول الله (صلى الله عليه وآله) يقول له: وقد خلفه فى بعض مغازيه (١).

سعد بن ابي وقاص قال: قدم معاوية فى بعض حاجاته فدخل عليه سعد فذكروا علياً فقال منه فغضب سعد و قال: تقول هذا الرجل سمعت رسول الله (ص) يقول: «من كنت مولاة فعلى مولاة» و سمعته يقول: «انت منى بمنزله هارون من موسى الا انه لا نبي بعدى» و سمعته يقول: «لا عطين الزايه اليوم رجلا يحب الله و رسوله (٢)».

عمر و بن العاص قال: لما قدمت من غزوه ذات السلاسل و كنت اظن ان ليس احد احب الى رسول الله (ص) منى فقلت: يا رسول الله اى الناس احب اليك؟ فذكر فى كثر العمال اناساً (اى ان قال) عمرو بن العاص قلت: يا رسول الله فائين على؟ فالتفت الى اصحابه فقال: ان هذا ليسألنى عن النفس (٣).

علقمه و الاسود قالان: آتينا بايوب الانصارى عند منصرفه من صفين فقلنا له: يا ابا ايوب ان الله اكرمك بنزول محمّد (ص) و بمجئى ناقته تفضلاً من الله و اكراماً لكه حتى اناخت ببابك دون الناس ثم جئت بيسيفك على عاتقك

ص: ٥٣

---

١- صحيح مسلم، كتاب فضائل الهمايه، سنن ترمذى، ج ٢ ص ٣٠٠، مسند احمد بن حنبل، ج ١ ص ١٨٥، خصائص نساى ص

٤- مروج الذهب ج ٣

٢- صحيح ابن ماجه باب فضل اصحاب رسول الله ص ١٢- خصائص نبائى ص ٤ باكمى تفاوت

٣- كثر العمال ج ٦ ص ٤٠٠

تضرب به أهل لا-اله الا-الله؟ فقال: يا هذا انّ الرّائد لا-يكذب أهله و انّ رسول الله(صلى الله عليه وآله) امرنا بقتال ثلاثه مع علي(عليه السلام) بقتال النّاكثين و القاسطين و المارقين فاما النّاكثون فقد قابلنا هم اهل الجمل طلحه والزبير و اما القاسطون فهذا منصرفنا من عندهم يعنى معاويه و عمرأ و اما المارقون منهم أهل الطرقات و أهل السعيفات و أهل النخيلات و أهل النهروانات و الله ما ادرى اين هم ولكن لابد من قتالهم ان شالله قال: و سمعت رسول الله(صلى الله عليه وآله) يقول لعمار « يا عمّار تقتلك الفئة الباغيه وانت اذ ذالك مع الحق و الحق معك يا عمّار بن ياسر ان رأيت علياً قد سلك وادياً سلك الناس وادياً غيره فاسلك مع عليّ فانه لن يدليّك فى ردى ولن ليخرجك من هدى، يا عمّار من تقلد سيفاً اعان به علياً على عدوه قلده الله يوم القيامة و ساحين من در، و من تقلد سيفاً اعان به عدو على عليه قلده الله يوم القيامة و ساحين من نار قلنا يا هذا حسبك رحمتك الله حسبك رحمتك الله.

ابن مغزلى شافعى در كتاب «مناقب» از ابو ايوب انصارى روايت مى كند كه رسول خدا مريض بودن و فاطمه براى عيادت از وى بر او وارد شد و او را به نهايت ضعيف و ناتوان ديد و گريه سر داده و اشك به رخسارش روان گرديد. پيامبر وقتى فاطمه را چنين ديد؛ دلدارى داد و فرمود: «يا فاطمه انّ الله اطلع الى الارض اطلاعه فاختر منها آباك فبعته نبياً ثم اطلع اليها ثانيه فاختر منها بعلك فاوحى اليّ فانكحته اياك واتخذته وصياً

اما علمت ان لكرامه الله اياك زوجك اعظمهم حتماً واقد مهم سلماً واعلمهم علماً فسرت بذلك فاطمه و استبشرت(١)

ابى ذر قال. قال رسول الله(صلى الله عليه وآله) من اطاعنى فقد اطاع الله و من عصانى فقد عصى الله و من اطاع علياً فقد اطاعنى و من عصى علياً فقد عصانى(٢)

عن ابى ذر قال: ما كنا نعرف المنافقين على عهد رسول الله الا بثلاث:

بكذبهم الله ورسوله والتخلف عن الصلوه وبغضهم على بن ابيطالب(٣)

انس بن مالك قال: صعد رسول الله(ص) المنبر فذكر قولاً- كثيراً ثم قال: «اين على بن ابيطالب؟» فوثب اليه فقال: ها اناذا يا رسول الله. فضمه الى صدره و قبل بين عينيه و قال يا على صوتك معاشر المسلمين هذا اخى وابن عمى و ختنى هذا لحمى و دمى وشعرى هذا ابوالسبطين الحسن والحسين سيدى شباب أهل الجنة(٤)

انس بن مالك قال: كنت عند النبى(ص) فرأى علياً مُقْبِلاً- فقال. يا أنس قلت: لبيك قال: هذا المُقْبِلُ حجتي على امتى يوم القيامة(٥).

ابن عمر قال: ان رسول الله(ص) اخى بين اصحابه. فاخى بين ابوبكر و عمر وبين طلحه والزبير وبين عثمان بن عفان وعبدالرحمن بن عوف، فقال

ص: ٥٥

١- مناقب خوارزمى، ص ٦٣، مناقب ابى المغازلى، ص ١٠١

٢- حاكم، مستدرک الصحيحين ج ٣، ص ١٢١

٣- الرياض القره ج ٣، ص ١٩٠ - موده القربى ص ٢٥٧ - تلخيص المستدرک ج ٣، ص ١٢١

٤- ذخائر العقبى ص ٩٢

٥- ذخائر العقبى ص ٧٧ - تاريخ بغداد ج ٢ ص ٨٨ - موده القربى ص ٢٤٨

علي (عليه السلام): «يا رسول الله أنك قد أخيت بين أصحابك فمن أخى؟» قال رسول الله (صلى الله عليه وآله): «أما ترضى يا علي أن أكون أخاك؟». قال ابن عمر وكان علي جلدًا شجاعاً فقال علي (عليه السلام) بلى يا رسول الله (صلى الله عليه وآله) فقال رسول الله (ص): أنت أخى فى الدنيا والاخره(١).

عبدالله بن عمر قال: سمعت رسول الله (ص) فى حجه الوداع و هو على ناقته فضرب على منكب على و هو يقول: اللهم اشهد اللهم قد بلغت هذا اخى وابن عمى وصهرى وابو ولدى اللهم كب من عاداه فى النار(٢).

داود بن يزيد الاودى عن ابيه قال: دخل ابو هريره المسجد فاجتمع اليه الناس فقام اليه شاب فقال: انشدك بالله سمعت رسول خدا(ص) يقول: «من كنت مولاه فعلى مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه» قال. فقال: انى اشهد انى سمعت رسول الله (صلى الله عليه وآله) يقول: «من كنت مولاه فعلى مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه(٣)».

ابى هريره قال: من صام يوم ثمانى عشره من ذى الحجه كتب له صيام ستين شهراً وهو يوم غدیر خم لما اخذ النبى (صلى الله عليه وآله) بيد على بن ابى طالب فقال: ألسنت ولى المؤمنين قالوا بلى يا رسول الله قال: «من كنت مولاه فعلى مولاه... (٤)».

ص: ٥٦

١- مستدرک الصحيحین، ح ٣، ص ١٤ - الریاض النضره، ج ٢، ص ١٦٧

٢- کنز العمال ج ٣، ص ٦١ - ج ٦ ص ١٥٤

٣- هيثمى، مجمع الزوائد، ج ٩، ص ١٠٥

٤- تاريخ بغداد، ج ٨، ص ٢٩٠

ابى هريره قال: سمعت رسول الله (صلى الله عليه وآله) يقول: «انظر الى وجه على عباده (١)»

ابى اسحاق عن هبيرة بن مريم قال: خطبنا الحسن بن على عليه السلام فقال: لقد فارقتكم رجل بالامس لم يسبقه الاولون بعلم ولا يدركه الآخرون وكان رسول الله (صلى الله عليه وآله) يبعثه بالرأيه و جبرئيل عن يمينه و ميكائيل عن شماله لا ينحرف حتى يفتح له (٢).

قال رجل لسلمان: ما أشدّ حبّك لعلى (عليه السلام)؟ قال: سمعت رسول الله (صلى الله عليه وآله) يقول: «من أحبّ عليّاً فقد احبّنى ومن ابغض عليّاً فقد ابغضنى (٣)».

ابى سعيد خدرى قال: لما نصب رسول الله (صلى الله عليه وآله) عليّاً يوم «غدير خم» فنادى له بالولايه، هبط جبرئيل عليه بهذه الايه: (اليوم أكملت لكم دينكم (٤)).

عمّار بن ياسر يقول: سمعت رسول الله (صلى الله عليه وآله) يقول لعلى (عليه السلام): «يا على طوبى لمن احبّك وصدق فيك وويل لمن ابغضك وكذب فيك (٥)»

ص: ٥٧

- 
- ١- تاريخ بغداد، ج ٣، ص ٥١
  - ٢- مسند امام احمد حنبل، ج ١، ص ١٩٩
  - ٣- مجمع الزوائد، هيثمى، ج ٩، ص ١١٣
  - ٤- سيوطى، الدر المنثور، ذيل آيه
  - ٥- مستدرک الصحيحين، ج ٣، ص ١٣٥، تاريخ بغداد، ج ٢، ص ٢١٥

جابر بن عبد الله قال: كُنَّا عِنْد النَّبِيِّ (ص) فَأَقْبَلَ عَلِيَّ (عَلَيْهِ السَّلَام) فَقَالَ النَّبِيُّ (ص): «وَاللَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ إِنَّ هَذَا وَشِيعَتَهُ لَهُمُ الْفَائِزُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» فَتَزَلَّتْ: (إِنَّ الْبَشَرِ الْآمِنِينَ وَاعْمَلُوا الصَّالِحَاتِ أَوْلَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ). فَكَانَ اصْحَابُ النَّبِيِّ إِذَا أَقْبَلَ عَلِيَّ (عَلَيْهِ السَّلَام) قَالُوا: جَاءَ خَيْرُ الْبَشَرِ (١)

جابر بن عبد الله قال: إِنَّ عَلِيًّا حَمَلَ بَابَ خَيْرِ يَوْمِ افْتِتْحِهَا وَأَتَهُمْ جَرَّبُوهُ بَعْدَ ذَلِكَ فَلَمْ يَحْمَلْهُ إِلَّا أَرْبَعُونَ رَجُلًا (٢)

ابن مسعود قال: قرأت على رسول الله (صلى الله عليه وآله) سبعين سورة وختمت القرآن على خير الناس على بن ابي طالب (عليه السلام) (٣).

ابونعيم عن ابن مسعود قال: إِنَّ الْقُرْآنَ أَنْزَلَ عَلِيٌّ سَبْعَةَ أَحْرَفٍ؛ مِنْهَا حَرْفُ الْوَاوِ وَهُوَ ظَهْرُ وَبَطْنُ وَإِنْ عَلِيٌّ بَنَ أَبِي طَالِبٍ عِنْدَهُ مِنْهُ الظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ (٤).

خيثمه بن عبد الرحمن قال: سمعت سعد بن مالك وقال له رجل: إِنَّ عَلِيًّا (عَلَيْهِ السَّلَام) يَقَعُ فِيكَ أَنْتَ تَخَلَّفْتَ عَنْهُ فَقَالَ سَعْدُ: وَاللَّهِ أَنَّهُ لَرَأَى رَأْيَتَهُ وَاخْطَأَ رَأْيَ أَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ أُعْطِيَ ثَلَاثًا لِأَنَّ أَكُونَ أُعْطِيَ أَحَدًا هَنْ أَحَبَّ إِلَيَّ مِنَ الدُّنْيَا وَمِمَّا فِيهَا لَقَدْ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) يَوْمَ غَدِيرِ «خُمٍ» بَعْدَ حَمْدِ اللَّهِ وَالثَّنَاءِ عَلَيْهِ: «هَلْ تَعْلَمُونَ أَيْنَ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ»؟

قلنا نعم. قال: «اللَّهُمَّ مَنْ كُنْتَ مَوْلَاهُ فَعَلَى مَوْلَاهُ وَآلٍ مِنْ وَآلِهِ وَعَادٍ مِنْ عَادِهِ وَجِئْتُ بِهِ يَوْمَ خَيْبَرٍ وَهُوَ وَرَمَدٌ مَا يَبْصُرُ». فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ (ص)

ص: ٥٨

١- سيوطي الدر المنثور، ذيل آية منوز الحقائق، ص ٩٢

٢- تاريخ بغداد، ج ١١، ص ٣٢٤، ميزان الاعتدال، ج ٢، ص ٢١٨

٣- همان

٤- ترجمه الاتقان، ج ٢، ص ٥٨٩، التفسير والمفسرون، ج ١، ص ٩٠

أين أرمدا؟ فتفل في عينيه و دعا له فلم يرمد حتى قتل وفتح عليه خيبر. وأخرج رسول الله عمه العباس وغيره من المسجد فقال له العباس: تخرجنا ونحن عصبتك وعمومتك وتسكن علياً! فقال: «ما أنا أخرجتكم وأسكنته ولكن الله أخرجك وأسكنه(١)»

أبي الطفيل قال: شهدت علياً يخطب وهو يقول: «سلوني فوالله لا تسئلوني عن شيء الا أخبرتكم وسلوني عن كتاب الله فوالله ما من آية الا وأنا أعلم أبليل نزلت أم بنهار، أم في سهل أم في جبل»(٢)

عائشه ان النبي (ص) قال: «خير اخوتي علي وخير اعمامي حمزه و ذكر علي عباده(٣).

عروه عن عائشه قالت: قال رسول الله (صلى الله عليه وآله) النظر الى وجه علي عباده(٤).

وقالت عائشه: لما بلغها قتل علي (عليه السلام) لتضع العرب ما شاءت فليس لها أحد ينهاها»(٥)

عائشه قال رسول الله (ص) لما حضرته الوفاه ادعوا إلي حبيبي فدعوا له أبابكر فنظر اليه ثم وضع رأسه ثم قال: «ادعوا إلي حبيبي فدعوا له عمر

ص: ٥٩

- 
- ١- مستدرک الصحيحين، ج ٣، ص ١١٦، بدايه النهايه، ج ٧، ص ٣٤١ كفايه الطالب، ص ٢٨٥ مختصر تاريخ دمشق، ج ١٧، ص ٣٣٢ تاريخ بغداد ابن النجاه ص ١١٢.
  - ٢- ترجمه الاتقان في علوم القرآن، ج ٢، ص ٥٨٩، التفسير والمفسرون دكتور محمد ذهبي، ج ١
  - ٣- الصواعق المحرقة، ص ٧٤، كنز العمال، ج ٦، ص ١٥٢، الاصابه، ج ٤
  - ٤- حليه الاولياء، ج ٢، ص ١٨٢
  - ٥- ابن عبد البر، الاستصحاب، ج ٢، ص ٤٦٩



فلما نظر اليه وضع رأسه ثم قال: ادعوا لى حبيبي فدعوا له علياً فلما رآه أدخله معه فى الثوب الذى كان عليه فلم يزل يحتضنه حتى قبض ويده عليه»(١)

عن عايشة سَيَّأَلَتْ أَى النَّاسِ أَحَبَّ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ (ص)؟ قَالَتْ: فَاطِمَةُ. فَقِيلَ مِنَ الرِّجَالِ؟ قَالَتْ: زَوْجُهَا. إِنْ كَانَ مَا عَلِمْتَ صَوَاماً قَوَاماً(٢) وَعِنْدَهَا وَقَدْ ذَكَرَ عِنْدَهَا عَلَى فَقَالَتْ: مَا رَأَيْتَ رَجُلًا أَحَبَّ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ (ص) مِنْهُ وَلَا أَمْرًا أَحَبَّ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ مِنْ أَمْرَاتِهِ»(٣)

إم سلمه قالت: أشهد أنى سمعت من رسول الله (ص) يقول: «من أحب علياً فقد أحبني ومن أحبني فقد أحب الله ومن أبغض علياً فقد أبغضني ومن أبغضني فقد أبغض الله»(٤)

مولى أبى ذر: دخلت على أم سلمه فرأيتها تبكى وتذكر علياً (عليه السلام) وقالت: سمعت رسول الله (صلى الله عليه وآله) يقول: «عليّ مع الحق والحق مع علي ولن يفترقا حتى يردا على الحوض يوم القيامة»(٥)

عمر ابن عبدالعزيز اموى (متوفى ١٠١هـ - ق): ابوالفرج اصفهاني ... قال عمر بن عبد العزيز فى جواب سائل: «أنا والله مولى على» ثم قال: أشهد على عدد ممن أدرك النبى (ص) يقول: «قال رسول الله من كنت مولاه فعلى مولاه»؛ سپس «مزاحم» مأمورش را طلب نمود وگفت: گرچه به امثال اين

ص: ٦٠

١- ذخاير العقبي، ص ٧٢، الرياض النضرة، ج ٢، ص ١٨٠

٢- اسد الغابه، ج ٥، ص ٥٢٢، الصواعق، ص ٧٢، الرياض النضرة، ج ٣، ص ١١٥

٣- الرياض النضرة، ج ٣، ص ١٠٢

٤- الجواهره فى نسب على، ص ٦٦، المعجم الكبير، ج ١ ص ٣١٩، الرياض النضرة، ج ٣، ص ١٢٢

٥- تاريخ بغداد، ج ١٤، ص ٣٢١

فقير دويست درهم می دهی؛ ولی برای او علاوه بر دويست دينار، ۵۰ دينار به خاطر مولایش علی(ع) بده. بعد دستورداد که اسمم را در لیست مقررى بگيرها ثبت کنيد... (۱)

هارون الرشيد (م ۱۹۳) قال: كنت يوماً عند المهدي فذكر علي بن ابيطالب (ع) فقال المهدي حدثني أبي عن جدی عن أبيه عن ابن عباس قال: «كنت عند النبي (ص) و عنده اصحابه حافين به اذ دخل علي بن ابي طالب (ص) فقال له النبي (ص) «عقبريهم». قال المهدي: ای سیدههم (۲)

سعيد بن جبیر - (تاریخ شهادت ۹۵ یا ۹۴) عن مالك ابن دينار قال: سألت سعيد بن جبیر فقلت: يا أبا عبد الله من كان حامل رأيه رسول الله (ص)؟ قال: فنظر اليّ و قال: أنّك لرخي البال فغضبت و شكوته الى اخوانه من القراء فقلت: ألا تعجبون من سعيد أنّي سألته من كان حامل رأيه رسول الله (ص) نظر اليّ و قال: أنّك لرخي البال. قالوا أنّك سألته و هو خائف من الحجاج و قد لازم بالبيت فسئله الآن فسألته فقال: كان حاملها علي (عليه السلام). هكذا

سمعت من عبد الله بن عباس. قال: هذا حديث صحيح الاسناد (۳).

احمد بن حنبل (۱۶۲ - ۲۴۱ هـ - ق) روی بسنده عن محمد بن منصور الطوسي، يقول: سمعت احمد بن حنبل يقول ما جاء لأحد من اصحاب رسول الله (صلى الله عليه وآله) من الفضائل ما جاء لعلي بن ابيطالب (۴)

ص: ۶۱

---

۱- مختصر تاريخ دمشق، ابن منظور، ج ۲۷، ص ۳۸۶، الاغايى ج ۸، ص ۱۵۶

۲- تاريخ بغداد ج ۸ ص ۴۳۷

۳- مستدرک الصحيحين ج ۳ ص ۱۳۷

۴- مستدرک الصحيحين ج ۳ ص ۱۰۷

عبدالله بن احمد بن حنبل قال: كنت بين يدي ابي جالساً ذات يوم فجاءت طائفة من الكرخين فذكروا خلافة ابي بكر و خلافة عمر بن الخطاب و خلافة عثمان بن عفان، فأكثرنا و ذكرنا خلافة علي بن ابيطالب (عليه السلام) و زادوا و طالبوا فوضع ابي راسه اليهم فقال: يا هؤلاء قد اكثرتم القول في علي (عليه السلام) و الخلافة و الخلافة و علي ان الخلافة لم تزين علياً بل علي زين الخلافة (١)

قال امام احمد بن حنبل: ما جاء لاحد من اصحاب رسول الله (ص) من الفضائل اكثر ما جاء لعلي بن ابي طالب (عليه السلام) (٢).

حاكم نيشابوري (متوفى ٣٠٤ هـ - ق) قال: فقد تواترت الاخبار ان فاطمة بنت أسد ولدت امير المؤمنين علي بن ابيطالب في جوف الكعبة (٣)

امام محمد غزالي (٤٥٠ - ٥٠٥ هـ - ق) قال: ما هذا الفظه ؛ قال الغزالي: قد علم الاولون والآخرين ان فهم كتاب الله منحصر الى علم علي و من جهل ذلك فقد ضلّ عن الباب الذي من ورائه يرفع الله عن القلوب الحجاب حتى يتحقق اليقين الذي لا يتغير بكشف الغطاء (٤)

محمد بن يوسف گنجي شافعي (متوفى ٦٥٨) قال: فقد قال العلماء من الصّحابة والتابعين وأهل بيته بتفضيل علي (عليه السلام) و زياده علمه و غزارته و وحده فهمه و فوز حكمته و حسن قضاياه وصحة فتواه وقد كان

ص: ٦٢

١- بغدادى تاريخ بغداد ج ١ ص ١٣٥

٢- مستدرک الصحيحين ج ٣ ص ١٥٧ تهذيب ج ٧ ص ٣٣٩ شواهد التنزيل ج ١ ص ١٨

٣- مستدرک الصحيحين ج ٣ ص ٥٩ - ريحانه الادب ج ٧ ص ٤٢٧

٤- فيض القدير ج ٣ ص ٤٦

ابوبكر و عمر و عثمان و غير هم من علماء الصّحابة يشاورونه فى الاحكام و يأخذون بقوله فى التقص و الابرام اعترافاً منهم بعلمه و وفور فضله و وجاحه عقله و صحّحه حكمه و ليس هذا الحديث فى حقّه بكثير لأنّ رتبته عند الله و عند رسوله و عند المومنين من عباده أجل و أعلاء من ذلك (١)

ابن ابى الحديد (٥٨٥ - ٦٥٦) شارح نهج البلاغه قال: فأَمّا فضائله (عليه السلام) فأَنّه قد بلغت من العظم والجلالّه والانتشار والاستشهار مبلغاً يسمح معه التّعرض لذكرها والتّصدى لتفصيلها فصارت كما قال ابو العينا لعبيدالله بن يحيى بن خاقان وزير المتوكل والمعتمد رائيّتى فيما تعاطى من وصف فضلك كالمخبر عن ضوء النّهار الباهر والقمر الزاهر الذى لا يخفى على الناظر فأيقنت أنّى حيث انتهى بى القول منسوب الى العجز مقصّر عن الغابه فانصرفت عن الثناء عليك الى الدعاء لك، ووكّلت الاخبار عنك الى علم النّاس بك. وما اقول فى رجل اقرّ له اعداؤه وخصومه بالفضل ولم يمكنهم جحد مناقبه ولا كتمان فضائله فقد علمت أنّه استولى بنواميه على سلطان الاسلام فى شرق الارض وغربها واجتهدوا بكلّ حيله فى اطفاء نوره والتّحريض عليه ووضع المصائب والمثالب له ولعنوه على جميع المنابر وتوعّدوا مادحيّه بل حبسوهم وقتلوهم ومنعوا من روايه حديث يتضمّن له فضيله او يرفع له ذكراً حتّى حظروا ان يسمّى أحد باسمه فما زاده ذلك الا رفعه وسموا او كان كالمسك كلما

ص: ٦٣

١- كفايه الطالب، آخر باب ٥٨

سُيِّرَ انتشار عرفه وكلما كُتِمَ تَضَوُّعُ نشره وكالشمس لا تستر بالراح وكضوء النهار ان حجبت عنه عين واحده ادركته عيون كثيره»

وقد عرفت ان اشرف العلوم هو العلم الالهي لان شرف العلم بشرف المعلوم ومعلومه اشرف الموجودات فكان هو اشرف العلوم ومن كلامه اُقْتَبِسَ وعنه نُقِلَ واليه انتهى ومنه ابتداء...

ومن العلوم: علم الفقه وهو اصله واساسه وكل فقيه في الاسلام فهو عياله عليه ومستفيد من فقهه.

من العلوم: علم تفسير القرآن، وعنه أخذوا اذا رجعت الى كتب التفسير علمت صحه ذلك لاني اكثره عنه وعن عبدالله بن عباس وقد علم الناس حال ابن عباس في ملازمته له وانقطاعه اليه وانه تلميذه وخريجه وقيل له: أين علمك من علم ابن عمك؟ فقال: كنسبته قطره من المطر الى البحر المحيط.

ومن العلوم: علم النحو والعرييه وقد علم الناس كافه انه هو الذي ابتدعه وانشاه واملى على ابي الاسود الدئلمي في اصوله: الكلام كله ثلاثه اشياء؛ «اسم» و «فعل» و «حرف».

ومن جملتها تقسيم الكلمه الى «معرفة» و «نكره» و تقسيم الـ عراب الى «الرفع» و «النصب» و «الجر» و «الجزم» (1) و هذا يكاد يلحق بالمعجزات لان القوه البشريه لا تفي بهذا الحصر ولا تنحصر بهذا الاستباط»

ص: ٦٤

١- معجم الا (با) ج ١٤ ص ٤٢- ٥٠

قال النبي (ص) لفاطمه: «انّ الله يغضب لغضبك ويرض لرضاك» (١).

قال أبي هريره؛ قال رسول الله (ص): أوّل شخص يدخل الجنّه فاطمه (٢).

قالت عائشه: قالت: كانت فاطمه أحبّ النساء الى رسول الله و زوجها أحبّ الرجال اليه. فثبت بهذه الا حاديث الصحيحه و الاخبار الصريحه انّ فاطمه كانت احب الى رسول الله من غيرها و أنّها سيّده نساء أهل الجنّه و أنّها سيّده النساء هذه الامه و سيّده النساء اهل المدينه (٣).

قال رسول الله (ص) يا سلمان: «من أحبّ فاطمه ابنتي فهو في الجنّه معي و من ابغضها فهو في النار». يا سلمان حبّ فاطمه ينفع في ماء مواطن ايسر تلك المواطن: الموت و القبر و الميزان و المحشر و الصراط، و المحاسبه (٤).

عن علي عليه السلام قال: انّ النبي صل الله عليه واله قال لفاطمه: ألا- ترضين أن تكون سيّده النساء اهل الجنه و إبنك سيّدا شباب اهل الجنه (٥)؟

ص: ٦٥

١- مستدراك الصحيحين، ج ٣، ص ١٥٣؛ اسد الغايه، ج ٥، ص ٥٢٢، تهذيب التهذيب، ج ٢، ص ٤٤١؛ نظم الدرر السمطين، جمال الدين محمد بن يوسف بن الحسن بن محمد زرندي حنفي، متوفى ٧٥٠ هجري، طبع الاولي ١٣٧٧، طبع ق مخطوط، مكتبه الامام علي الامير المومنين، ج ١، ص ١٧٧؛ كنز العمال، متقى الهندي، ج ١٣، ص ٦٧٤، نشر: بيروت.

٢- ميزان الاعتدال، ج ٢، ص ١٣١، دلائل النبوه ابونصيم، ص ٢٩٠

٣- مطالب السوول، ص ٨

٤- الحكم الزهره ص ٩٥

٥- / كنز العمال، ج ١٣، ص ٦٧٤

جابر بن عبد الله عن الله الانصارى عن رسول الله عن الله تبارك و تعالى أنه قال: «يا أحمد لولاك، لما خلفت الافلاك، و لولا على لما خلقتك، و لو لا فاطمه، ما خلقتكما»(١)

عن ام المؤمنين عايشه قالت: قلت لفاطمه ابنه النبي: رأيتك حين اكبت على النبي في مرضه فبكيت، ثم اكبت عليه ثانيه فضحكت؟! قالت: اكبت عليه فأخبرني إنه ميت فبكيت، ثم اكبت عليه الثانيه فأخبرني إنه اول أهله لحوقاً به و إنى سيده النساء اهل الجنة، فضحكت(٢).

### فضائل حسن وحسين عليهما السلام

عقبه بن الحارث قال: صَلَّى ابوبكر ثم خَرَجَ يَمْشِي فَرَأَ الْحَسَنَ (ع) يَلْعَبُ مَعَ الصَّبِيَّانِ فَحَمَلَهُ عَلَى عَاتِقِهِ وَقَالَ: بِأَبِي شَبِيهَ النَّبِيِّ لَا شَبِيهَ بَعْلَى، وَ عَلَى يَضْحَكُ. هَذَا حَدِيثٌ صَحِيحٌ عَلَى شَرْطِ الشَّيْخَيْنِ(٣) \* فِي صَحِيحِ الْبُخَارِيِّ فِي بَابِ مَنَاقِبِ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ (عَلَيْهِمَا السَّلَام) رَوَى بِسَنَدِهِ عَنْ أَنَسٍ قَالَ: لَمْ يَكُنْ أَحَدًا أَشْبَهَ بِالنَّبِيِّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) مِنَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ (عَلَيْهِ السَّلَام)(٤)

ص: ٦٦

١- جلوه نور، ص ١٠٥

- ٢- / همان؛ تاريخ دمشق، ج ٣، ص ١٥٦؛ أسد الغابه، ابن أثير، متوفى ٦٣٠، ج ٥، ص ٥٢٢، نشر: اسماعيليان؛ ذيل تاريخ بغداد، ابن نجار بغدادى، متوفى ٦٤٣هجرى، طبع الاولى ١٤١٧، بيروت، ج ٢، ١٤٠؛ ميزان الاعتدال، ذهبى، ج ٢، ص ٤٩٢.
- ٣- مستدرک الصحيحين ج ٣، ص ١٦٨ - مسند احمد بن حنبل ج ١ ص ٨ - تاريخ بغداد مج ١ ص ١٣٩
- ٤- صحيح البخارى، كتاب براء الخلق، ترمذى، ج ٢، ص ١٣٥ - مستدرک الصحيحين ج ٣، ص ١٦٨

قال ابو هريره فما كان أحدًا أحبَّ اليَّ من الحسن بن عليّ بعد ما قال رسول الله (صلى الله عليه وآله): «اللهم اني أحبُّه فاحبه واحب من يحبه» (١)

زبير: ان رسول الله (ص) قبل حسنًا وضمه اليه وجعل يشمه وعنده رجل من الانصار فقال الانصارى: ان لي ابناً قد بلغ ما قبلته قط فقال رسول الله (صلى الله عليه وآله) رأيت ان كان نزع الرحمه من قبلك فما زبني. هذا حديث صحيح الاسناد على شرط الشيخين. (٢)

براء بن عازب قال: قال رسول الله (ص) للحسن: «هذا مني وأنا منه و هو يحرم عليه ما يحرم عليّ» (٣)

أبي هريره قال: قبل رسول الله (ص) الحسن بن علي و عنده الاقرع بن حاسب التميمي جالساً فقال الاقرع: ان لي عشره من الولد ما قبلت منهم احداً فنظر اليه رسول الله (صلى الله عليه وآله) ثم قال: من لا يزحم لا يزحم (٤)

عائشه قالت: ان النبي (ص) كان يأخذ حسنًا فيضمه اليه ثم يقول: اللهم ان هذا ابني وأنا احبه فأحبه وأحب من يحبه (٥)

عن سعيد بن ابى سعيد المقبرى قال: كنا مع أبى هريره فجاء الحسن بن على بن ابيطالب (عليه السلام) فمرّ علينا فسلم فرددنا ولم يعلم ابو هريره، فقلنا له: يا ابو هريره هذا الحسن بن على قد سلم علينا فلحقه وقال: وعليك السلام

ص: ٦٧

---

١- صحيح البخارى، فى كتاب اللباس، احمد بن حنبل، مسند ج ٢، ص ٢٣١ - المستدرک ج ٣، ص ١٦٩ - تذكره الخواص، ص ١٩٦

٢- مستدرک الصحيحين ج ٣، ص ١٧٠

٣- كنز العمال، ج ٧، ص ١٠٧، ذخاير العقبي، ص ١٢٣ كشف الخفا، ج ١، ص ٢٠٥

٤- الجوهرة فى سنب على ٧ ص ٢٣ - الاصابه ج ١، ص ٧٤

٥- كنز العمال ج ٧ ص ١٠٥ - هيشمى، مجمع الزوائد ج ٩، ص ١٧٤



يا سيدى ثم قال: سمعت رسول الله (صلى الله عليه وآله) يقول: أنه سيد. هذا حديث صحيح الاسناد.

خالد ابن معدان قال: وفد المقدم بن معدى كرب و عمر و بن الا- سود الى معاويه فقال معاويه للمقدم: ان الحسن بن على توفى؟ فرجع المقدم فقال له معاويه: أتراها مصيبه؟

فقال: و لم لا أراها مصيبه و قد وضعه رسول الله فى حجره و قال هذا منى و حسين بن من على (١)»

ابن عباس قال: ما ندمت على شى فأتنى فى شبای الا أتى لم اجح ماشياً و لقد حج الحسن ابن على خمساً و عشرين حجه ماشياً و انّ النّجّاب لتقاد معه و لقد قاسم الله ماله ثلاث مرّات حتى أنّه يعطى الخف و يمسك النّعل (٢).

محمّد بن على قال: قال الحسن انى لاستحى من ربّى ان القاه و لم امش الى بيته. فمشى عشرين مرّه من المدينه على رجليه (٣).

أنس قال: بينا رسول الله راقدا از جاء الحسن يدرج حتى قعد على صدره ثم بال عليه فجئت امطيه عنه قال: و يحك أنس دع ابني و ثمره فوادى فانّ من أذى هذا فقد أذانى و من أذانى فقد أذى الله (٤).

ص: ٦٨

١- مسند احمد بن حنبل ج ٤- ص ١٢٢- فيض القدير ج ٣ ص ٤١٥.

٢- سنن بيهقى، ج ٤ ص ٣٣١- البدايه، ج ٨ ص ٣٧- تاريخ الخلفاء، السيوطى ص ١٩٠

٣- حليه الاولياء ج ٢ ص ٣٧- اخبار الدون ص ١٠٦

٤- كنز العمال ج ٦- ص ٢٢٢، مجمع الزوائد ج ١ ص ٢٨٤-

روى عن الحسن بن عليّ أنّه كان ماراً في بعض صيطان المدينة فرأى اسود بيده رغيّف يأكل لقمه و يطعم الكلب لقمه الى آن شاطره الرغيّف فقال الحسن ما حملك على أن شاطرته و لم تغابنه فيه بشيء (١)

قال جويريّه: لمّا مات الحسن بكى مروان في جنازته.

فقال الحسين أتبكيه و قد كنت تجرعه ما تجرعه؟ فقال: انى كنت أفعل ذلك الى احلم من هذا. و اشار بيده الى الجبل (٢)

قال الباقير (ع): لمّا ولد الحسين (ع) هبط جبرئيل في الف ملائكه يهنون النبي (صلى الله عليه وآله) بولادته، و كان ملكٌ يقال له «فطرس» في جزيره من جزائر البحر، بعثه الله في امر من اموره فأبطأ عليه، فكسر جناحه و أزاله عن مقامه، و أهبطه الى تلك الجزيره، فمكث فيها خمساً عام، و كان صديقاً لجبرائيل (ع) فلما مضى قال له، أين تريد؟ قال (جبرائيل) له: ولد لنبى مولودٌ في هذه الليله فبعثنى الله في ألف ملكٍ لأهنه.

قال (فطرس): أحملنى اليه لعله يدعولى. فلما أدى جبرئيل الرساله و نظر النبي (صلى الله عليه وآله) الى فطرس قال

له: يا جبرئيل، «من» هذا؟ فأخبره بقصته فالتفت اليه رسول الله (صلى الله عليه وآله) فقال: امسح جناحك الى المولود. يعنى الحسين، فمسح جناحه فعاد الى حالته، فلما نهض قال له النبي (ص)

ص: ٦٩

١- تاريخ بهداتد ج ٦ ص ٣٤- نور الابصار ص ١١٠

٢- ترجمعه الحسن من تاريخ دمشق ص ١٥٦- البدايه وانهايه ج ٨ ص ٣٨ الصواعق المي قته ص ١٣٨-

الزم أرض كربلاء وأخبرني بكل مؤمن رأته زائراً الى يوم القيامة، قال فذلك الملك، يسمّى عتق الحسين (١)٧.

أسامه ابن زيد مى گوید: «طَرَقْتُ النَّبِيَّ (ص) ذات ليله فى بعض الحاجه فَخَرَجَ النَّبِيُّ (ص) وهو مُسْتَمِلٌ على شىء لا أدرى ما هو، فَلَمَّا فَرَعْتُ من حاجتى، قلت: ما هذا الذى أَنْتَ مُسْتَمِلٌ عليه؟ قال: فَكَشَفَهُ فاذاً حَسَنٌ وحسینٌ عَلَى وَرَكْبَتَيْهِ، فقال: هذان أَبْنَاى وابْنَاى إِبْنَتَى، اللَّهُمَّ إِنِّى أُحِبُّهُمَا، فَأُحِبُّهُمَا، وَأُحِبُّ مَنْ يُحِبُّهُمَا (٢).

إِنَّ مَلَكًا نَزَلَ مِنَ السَّمَاءِ عَلَى صِفِّهِ الطَّيْرِ، فَقَعَدَ عَلَى يَدِ النَّبِيِّ (صلى الله عليه وآله وسلم) فَسَلَّمَ عَلَيْهِ بِالنَّبُوهِ، وَعَلَى يَدِ عَلِيٍّ (ع) فَسَلَّمَ عَلَيْهِ بِالْوَصِيَّةِ، وَعَلَى يَدِ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ: فَسَلَّمَ عَلَيْهِمَا بِالْخِلَافَةِ، فقال رسول الله (ص): لِمَ لَمْ تَقْعُدْ عَلَى يَدِ فُلَانٍ؟ فقال: أَنَا لَا أَقْعُدُ فى أرضِ عصى عليها الله، فَكَيْفَ أَقْعُدُ عَلَى يَدِ عُصَةِ اللَّهِ (٣).

خَرَجَ عَلَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ (ص) ومعه الحسن والحسين... فقال: رجلٌ يا رسول الله إِنَّكَ لَتُحِبُّهُمَا؟ قال رسول الله (ص): مَنْ أَحَبَّهُمَا فَقَدْ أَحَبَّنِي، وَمَنْ أَبْغَضَهُمَا فَقَدْ أَبْغَضَنِي! رواه ابن ماجه، واحمد، البزاز. (٤)

ص: ٧٠

١- دلائل امامه، محمد ابن جريرى طبرى (شيعى)، ص ١٩١.

٢- سنن الترمذى، ج ٥، ص ٦١٤؛ بحار الانوار، ج ٤٣، ص ٢٢٩، اسد الغابه، ج ٢، ص ١١ و ١٩.

٣- بحار الانوار، ج ٤٣، ص ٢٩١.

٤- مجمع الزوايد، مؤلف حافظ نور الدين على بن ابى بكر هيثمى محدث بزرگ اهل تسنن ج ٩، ص ١٧٩.

سلمان: الحسن والحسين من أحبهما أحببته، ومن أحببته أحببه الله، ومن أحببه الله، أدخله جنات نعيم. ومن أبغضته، أبغض الله ومن أبغضه، الله، أدخله، جهنم وله عذاب مقيم (١).

پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: إِنَّكُمْ مِنْ رِيحِ-انِ اللهُ... فقال قوم! أتتجئها يا رسول الله؟ فقال: ما لي لا أحبُّ رِيحَاتِي مِنَ الدُّنْيَا شَرِيفِ الرُّضِيِّ مِي گويد: تشبّه بالريحان لأنّ الولد يشم ويضم كما يشم الريح-ان. واصل الريحان مأخوذ من الشيء الذي يتروّح إليه ويتنفس من الكروب به» (٢).

أنس بن مالك: كان رسول الله (ص) يشي جُد، فيجىء الحسن والحسين، فيركب ظهره، فيطيل، السجود. فيقال له: يا نبي الله، أطلت السجود؟! فيقول رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم): إزّحلني إبنّي فكرهت أن أعجلهما (٣).

نسائي: خرّج، علينا رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) في إحدى الصلوات العشاء وهو حامل حسنًا فتقدم النبي (صلى الله عليه وآله وسلم) فوضعه، ثم كبر للصلاة، فصلى، فسجد بين ظهراني صلواته سجدة، فأطالها. قال أبي: فرفعت رأسي فإذا الصبي على ظهر رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) وهو ساجد! فرجعت إلى السجود، فلما قضى رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) عليه وآله

ص: ٧١

١- همان، ص ١٨١، صحيح بخارى باب فضائل اصحاب النبي، ج ٤، و ٦ ص ٢٦ - ٢٤، بحار الانوار، ج ٤٣، ص ٢٨٠، مناقب اهلبيت، مؤلف ابن شهر اشوب، فضائل امام حسن وامام حسين (عليهما السلام).

٢- بحار الانوار، ج ٤٣ ص ٢٨١، مجمع الزوائد، ج ٩، ص ١٨١، تاريخ خلفاء، عبد الرحمن سيوطي باب فضائل اصحاب النبي، ج ٤، و ٦ ص ٢٧ و ٧٣، كنز العمال، ج ٩، ص ٦٦٧؛ سنن الترمذي، مؤلف ابى عيسى بن سوره ج ٥، ص ٦١٥؛ درر السمطين، زرندي حنفي ص ٢١٢؛ كنز العمال، متقى هندي ج ١٣، ص ٦٥٠، سنن الترمذي، محمد ناصر الباني ص ٥٠٨، هامش ١، اسد الغابه، ج ٢، ص ١٢ ماده حسن.

٣- مجمع الزوائد، ج ٩، ص ١٨١، بحار الانوار، ج ٤٣، ص ٢٩٩ - ٣٠٠.

وسلم) الصَّلَاة، قال النَّاسُ: يا رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) إِنَّكَ سَجَدْتَ بَيْنَ ظُهُرَانِي صَلَاتِكَ سَجْدَةً أَطَلَّتْهَا حَتَّى ظَنَنْتُ إِنَّهُ قَدْ حَدَثَ أَمْرٌ أَوْ أَنَّهُ يُوحَى إِلَيْكَ؟! قال (صلى الله عليه وآله وسلم): كُلُّ ذَلِكَ لَمْ يَكُنْ، وَلَكِنْ إِزْتَحَلَّنِي فَكَرِهْتُ أَنْ أَعَجِّلَهُ حَتَّى يَقْضَى حَاجَتَهُ (١).

حذيفه: قُلْتُ بَلَى. قال: ذَاكَ مَلَكٌ، لَمْ يَهْبُ إِلَى الْأَرْضِ قَبْلَ السَّيِّعَةِ، فَاسْتَأْذَنَ اللَّهُ تَعَالَى أَنْ يُسَلِّمَ عَلَيَّ، وَيُبَشِّرَنِي أَنَّ الْحَسِينَ وَالْحُسَيْنَ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، وَأَنَّ فَاطِمَةَ

سَيِّدَةَ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ (٢). در حدیث دیگر می گوید: هُما والله سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ (٣).

ص: ٧٢

- ١- تاریخ خلفا، سیوطی، ص ٧٣، اسد الغابه، ج ٢، ص ١١ ماده حسن.
- ٢- مسند، زید بن علی ص ٤٦١ و ٤٦٢، الاحکام، ج ١ - امام یحیی بن الحسین ص ٤؛ المبسوط، ج ١٦١ - السرخسی ص ١٢٢، فضائل صحابه، امام احمد بن حنبل ص ٢٠ و ٥٨ و ٧٦، مسند، امام احمد بن حنبل، ج ٣، ص ١٨٦، المعیار والموازن، ابو جعفر اسکافی ص ١٥١ و ٢٠٦ و ٢٠٧ و ٣٢٣، المصنف، ابن ابی شیبہ الکوفی، ج ٧، ص ٥١٢، بغیة الباحث، حارث بن ابی اسامه ص ٢٩٧؛ سنن کبری، نسائی ج ٥، ص ٥٠ ص ٨١ ص ٩٥ و ١٤٥ و ١٤٦ و ١٤٨ و ١٤٩ و ١٥٠، خصائص امیر المومنین، مؤلف نسائی ص ١١٧ و ١١٨ و ١٢٣ و ١٢٤، مسند، ابی یعلی الموصلی، ج ٢، ص ٣٩٥، صحیح ابن حبان، ج ١٥، ص ٤١١ و ٤١٢ و ٤١٣، المعجم الاوسط، الطبرانی ج ٢، ص ٣٤٧، ج ٤ ص ٣٢٥، ج ٢٤٣ و ج ٦، ص ١٠ و ٢٣٨ و ٣٢٧، معجم الکبیر، طبرانی ج ٣، ص ٣٥ - ٥٨، ج ١٩ ص ٢٩٢ و ج ٢٢، ص ٤٠٣، سولات حمرة، دار قطنی ص ٢١٦، شرح نهج البلاغه، عز الدین ابی حامد مشهور به ابن ابی الحدید معتزلی طبع بیروت، ج ١ ص ٣٠، ج ١٥ ص ١٨٢ و ١٩٧ و ٢٧٨ ج ١٦، ص ١٤، درر السمطین فی خبر السبط، ابن الابرار ص ٧٨، نظم درر السمطین، زرندی حنفی ص ٢١٤ و ٢٢٧؛ موارد الظمان، هیشمی ص ٥٥١، جامع صغیر، ج ١، ص ٢٠ و ٥٨٩ و ٥٩٠، کنز العمال، متقی هندی، ج ٧، ص ٢٦ و ج ١١، ص ٥٧٣ و ٧٥٦، ج ١٢، ص ٩٦ و ١٠٢ و ١١٢ و ١١٣ و ١١٥ - ١٢٢، ج ١٣، ص ٦٤٠، ٦٤١، ٦٤٥، ٦٦٦، ٦٧٥. شرح مسلم، نووی ج ١٦، ص ٤١، مجمع زواید، هیشمی ص ١٦٥ - ٢٠١، تاریخ خلفا، سیوطی، ص ٧٣، سنن ترمذی، ج ٥، ص ٦١٤. کنز العمال، ج ٣، ص ٤٣ و ج ١٣ ص ٦٤٠، بحار الانوار، ج ٤٣، ص ٢٩٢، اسد الغابه، ج ٢، ص ١٣ ماده حسن.

٣- همان.

سمعاني: رأيت الحسن والحسين على عاتق رسول الله (ص) فقلت: نغم الفرس لكما؟! فقال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم): ونغم الفارسان هما (١).

جابر بن عبد الله: دخلت على النبي (صلى الله عليه وآله وسلم) وهو حامل الحسن والحسين على ظهره وهو يمشي بهما. فقلت: نغم الجمل جمل كما! ونغم العدل أنتما در روايتي دارد: نغم المركب ركبتما يا غلامين؟! فقال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم): ونغم الراكبان هما (٢).

پیامبر اسلام (ص): إذا كان يوم القيامة، زين عرش الرحمن بكل زينه، ثم يوتى بمئبرين من نور، طولهما مائة ميل، فيوضع أحدهما عن يمين العرش والآخر عن يسار العرش، ثم يوتى بالحسن والحسين ويزين الرب تبارك وتعالى بهما عرشه كم تزين المرأة قرطابها (٣). وإن الجنة قالت: يا رب اشكنتني الضعفاء والمساكين! فقال الله: ألا تزفينني أني زينتك بالحسن والحسين؟ (٤).

پیامبر (صلى الله عليه وآله وسلم): لما خلق الله الجنة، خلقها من نور وجهه، ثم أخذ ذلك النور فهدفه، فأصابني ثلث النور، وأصاب فاطمة ثلث النور، وأصاب علياً وأهل بيته ثلث النور، فمن أصابه من ذلك النور

ص: ٧٣

- 
- ١- تاريخ خلفاء، سيوطي، ص ٧٣ الخ، سنن الترمذي، ج ٥، ص ٢٢٠، بحار الانوار، مجلسي (قدس سره)، ج ٤٣، ص ٩٩، كنز العمال، ج ١٣، ص ٦٥٠.
  - ٢- بحار، ج ٤٣، ص ٢٩٩.
  - ٣- بحار الانوار، ج ٤٣، ص ٢٩٣.
  - ٤- بحار الانوار، ج ٤٣، ص ٢٩٣.

إِهْتَدَى إِلَى وِلَايَةِ آلِ مُحَمَّدٍ، وَمَنْ لَمْ يُصِبهُ مِنْ ذَلِكَ النُّورِ ضَلَّ عَنْ وِلَايَةِ آلِ مُحَمَّدٍ (١). قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم): مَنْ أَبْغَضَ الحَسَنَ والحُسَيْنَ جَاءَ يَوْمَ القِيَامَةِ وَلَيْسَ عَلَى وَجْهِهِ لَحْمٌ وَلَمْ تَنَالهُ شَفَاعَتِي

أَبَى عن الحميرى... رَأَيْتُ رسولَ الله (صلى الله عليه وآله وسلم) يُقْبِلُ الحُسَيْنَ بنَ عَلِيِّ بنِ أَبِي طَالِبٍ (عليه السلام) وهو يقول: مَنْ أَحَبَّ الحَسَنَ والحُسَيْنَ وَذُرِّيَّتَهُمَا مُخْلِصاً لَمْ تَلْفَحِ النَّارَ وَجَّهَهُ، وَلَوْ كَانَ ذُنُوبُهُ بِعَدْرِ رَمْلٍ ع-الج، إِلَّا أَنْ يَكُونَ ذَنْباً يَخْرِجُهُ مِنَ الإِيمَانِ (٢).

عَلِيٌّ (عليه السلام) فرمود: «زارنا رسول الله (ص) وباتَ عِنْدَنَا و الحَسَنَ والحُسَيْنَ نَائِمَانِ، فَاسْتَقَى الحَسَنَ، فَقَامَ رسولَ الله إلى قِرْبِهِ لَنَا.... فَاهْوَى بِيَدِهِ إِلَى الحُسَيْنِ وَبَدَأَ بِالحَسَنِ فَقَالَتْ فَاطِمَةُ: يَا رسولَ الله! أَحَبُّهُمَا إِلَيْكَ؟ قال: لا، وَلَكِنَّهُ اسْتَقَى أَوَّلَ مَرَّةٍ، ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صل الله عليه وآله) أَنَا وَإِيَّاكَ وَهَذِينَ وَهَذَا الرَّاقِدُ - يعنى علياً - يَوْمَ القِيَامَةِ فِي مَكَانٍ وَاحِدٍ (٣).

وأيضاً حسين منى وأنا من حسين، أَحَبَّ اللَّهُ مَنْ أَحَبَّ حُسَيْنًا (٤).

محمد ابن مسلم قال: سمعت ابا جعفر وجعفر ابن محمد يقولان: ان الله تعالى عوض الحسين من قتله أن جعل الامامت فى ذريته، وشفاء فى تربته، واجابه الدعاء

عند قبره، ولا تعدا يام زائريه جائياً ورا جعامن عمره (٥).

ص: ٧٤

١- همان.

٢- همان

٣- كنز العمال، ج ١٣، ص ٦٣٨.

٤- سنن الترمذى، ج ٥، ص ٦١٧.

٥- بحار الانوار، ج ٤٤، ص ٢٢١

قيل: كان يوماً مع جماعه من اصحابه ما زأفى بعض التريق، واذا هم بصبيان يلعبون فى ذلك التريق، فجلسن النبى عند صبى منهم وجعل يقبيل ما بين عينيه ويلاطفه، ثم أقعده على حجره وكان يكثر تقبله، فسأل عن عله ذلك، فقال (صلى الله عليه وآله) انى رأيت هذا الصبى يوماً يلعب مع الحسين ورأيتة يرفع التراب من تحت قدميه، ويمسح به وجهه وعينيه، فأنا أحببه لحبه لولدى الحسين، ولقد أخبرنى جبرئيل أنه يكونون من أنصاره فى وقعه كربلا. (١)

عبدالله بن عبدالرحمن...الحسن أشبهه برسول الله (صلى الله عليه وآله) ما بين الصدر إلى الرأس، والحسين أشبهه بالنبى ما كان أسفل من ذلك (٢).

على بن ابيطالب (عليه السلام) قال: «مِنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى وَجْهِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ رَأْسِهِ إِلَى عُنُقِهِ، فَلْيَنْظُرْ إِلَى الْحَسَنِ، وَمَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى مَا لَدُنَّ عُنُقِهِ إِلَى رِجْلِهِ، فَلْيَنْظُرْ إِلَى الْحُسَيْنِ، إِفْتِسْمَاهُ (٣).

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم): فى الجنة درجته، تدعى الوسيه، فإذا سألتمو الله فسألوا إلى الوسيه، قالوا: يا رسول الله! من يسكن معك فيها؟ قال (صلى الله عليه وآله وسلم): على وفاطمه والحسن والحسين (٤). وقال أيضاً: ألا إن مسجدي حرام على كل حائض من النساء وكل جنب

ص: ٧٥

١- همان، ص ٢٤٢

٢- كنز العمال، ج ١٣، ص ٦٥٩، اسد الغابه، ج ٢، ص ١٩.

٣- كنز العمال، ج ١٣، ص ٦٥٩.

٤- همان، ص ٦٤٠، أسد الغابه، ج ٢، ص ١٩.



من الرّجال إلّا على محمّد واهل بيته عليّ وفاطمه والحسن والحسين رضى الله عنهم (١).

قال ابو أحمد العسكري: سمّاه النبي (صلى الله عليه وآله) الحسن وكنّاه أبا محمّد ولم يكن يرّف هذا الاسم في الجاهليه ابن الاعرابي: إنّ الله حجّب اسم الحسن والحسين حتّى سمّى بهما النبي (صلى الله عليه وآله وسلم) ابنيه الحسن والحسين. قال: فقلت له: فاللذين باليمن قال: ذاك حسن ساكن سين وحسين بفتح الحاء وكسر السين ولا يعرف قبلها الا اسم رمله في بلاد ضبه

ابوبكر بن دريد: قام الحسن بعد موت أبيه أمير المؤمنين فقال: بعد رحمه الله عزّوجل أنا والله ما ثناني عن أهل الشام شك ولا ندم وإنّما كنّا نقاتل أهل الشام بالسلامه والصبر و... (٢).

مجلسي: أنّ الحسن والحسين (عليهما السلام) مرّا على شيخ يتوضّأ ولا يحسّن، فأخذا في التنازع يقول كل واحد منهما: أنت لا تحسن الوضوء فقالا: أيّها الشيخ كن حكماً بيننا يتوضّأ كل واحد منّا فتوضّأ قالا: أيّنا يحسن؟ قال:

ص: ٧٦

١- حافظ ابوبكر احمّد بن الحسين الشافعي البيهقي در «في السنن الكبرى»، ج ٧ ص ٦٥ طبع حيدر آباد الدكن، ابو المؤيد الموفق بن احمد أخطب حوارزم «في المناقب»، ص ٢٥٣ طبع تبريز، ابراهيم بن ابى بكر بن حمويه الحموينى در «فرائد السمطين»، كفايه الطالب، گنجى شافعى، ص ١٥١.

٢- أسد الغابه، ج ٢، ص ١١ - ٢٢ مؤلف ابن الاثير، و تاريخ خلفاء، سيوطى ص ٧٣؛ كنز العمال، ج ١٣، ص ٦٥٢، بحار الانوار، ج ٤٣.

كلاكما تحصنان الوضوء ولكن هذا الشيخ الجاهل هو الذى لم يكن يحسن! وقد تعلم الآن منكما وتاب على يدكما ببركتكما وشفقتكما على أمه جدكما(١).

قال ابو السعيد اشجع عن زرین: دخلتُ على أم سلمه وهى تبكى فقلت ما يبكيك؟ قالت: رأيتُ رسولَ الله صلى الله عليه وآله وسلم - تعنى فى المنام - وعلى رأسه ولحيته الترابُ. فقلت: ما لك يا رسول الله؟ قال (صلى الله عليه وآله وسلم): شهدتُ قتلَ الحسين آنفاً(٢).

أم سلمه: كان النبي (صلى الله على وآله وسلم) جالساً ذات يوم فى بيتى. فقال: «لا يدخلن عليّ أحد، فانتظرت فدخل الحسين فسمعت نشيج {صوت معه توجع وبكاء كما يرد الصبى بكاءً فى صدره} النبي يبكى اطلعت فإذا الحسين فى حجره أو إلى جنبه يمسح رأسه وهو يبكى، فقلت والله! ما علمت به حتى دخل فقال النبي (صلى الله عليه وآله وسلم): إن جبرائيل كان معنا فى البيت فقال: أتجبه؟ فقلت: أميا من أحب الدنيا فنعم. فقال: إن أمتك ستقتل هذا بأرض يقال له كربلاء، فتناول جبرائيل من ترابها فأراه النبي، فلما أحيط بالحسين حين قُتل قال: ما اسم هذه الأرض؟ قالوا: أرض كربلاء. قال: صدق رسول الله (صلى الله عليه وآله) أرض كرب وبلا(٣).

ص: ٧٧

١- بحار الانوار، ج ٤٣، ص ٣١٩.

٢- سنن ترمذى، ج ٥، ص ٦١٥، مؤلف ابى عيسى محمد بن عيسى بن سوره.

٣- كنز العمال، ج ١٣، ص ٦٥٦.

ابى هريره قال: «رأيت رسول الله (صلى الله عليه وآله) وهو حامل الحسين بن على (عليه السلام) وهو يقول: «اللهم احبّه فاحبّه». هذا حديث صحيح الاسناد. (١)

يزيد بن ابى زياد قال: خرج النبى (صلى الله عليه وآله) من بيت عايشه فمرّ على بيت فاطمه (عليها السلام) فسمع حسينا يبكى فقال: ألمّ تعليمى أنّ بكاءه يؤذنى؟ (٢)

ابى العباس قال: كنت عند النبى (صلى الله عليه وآله) وعلى فخذاه الأيسر ابنه ابراهيم وعلى فخذاه الايمن الحسين بن على تاره يقبل هذا از هبط عليه جبرئيل بوحي من رب العالمين فلما سرى عنه قال: أتانى جبرئيل من ربى فقال لى: يا محمد إنّ ربك يقرء، عليك السلام ويقول لك: لست أجمعهما لك فافد أحدهما بصاحبه فنظر النبى (ص) الى ابراهيم فبكى و نظر الى الحسين فبكى ثم قال: إنّ ابراهى أمه أمه و متى مات لم يحزن عليه غيرى و أمّ الحسين فاطمه وابوه على بن اعمى لحمه لحمى ودمه دمى و متى مات، حزنّت ابنتى و حزن ابن اعمى و حزنّت انا عليه و انا او ثر حزننى على حزنهما يا جبرئيل تقبض ابراهيم فديته بابراهيم. قال فقبض بعد ثلاث فكان النبى (ص) اذ رأى الحسين مقبلا قبله وضمّه الى صدره و رشف ثناياه وقال: فديت من فديته بابنى ابراهيم (٣)

ص: ٧٨

١- مستدرک الصيحين، ج ٣، ص ١٧٧

٢- مجمع الزوائد، هيثمى، ج ٩، ص ٢٠١

٣- تاريخ بغداد، ج ٢، ص ٢٠٤

انس بن مالك قال: لما قتل الحسين بن علي جئى براسه الى ابن زياد فجعل ينكت بقضيب على ثناياه و قال ان كان لحسن الثغر فقلت فى نفسى لأسو انك لقد رائت رسول الله(ص) يقبل موضع قضيبك من فيه(١)

زيد بن ارقم قال: كنت جالساً عند عبدالله بن زياد اذ آتى راس الحسين(عليه السلام) فوضع بين يديه فأخذ قضيبه فوضعه بين شفتيه فقلت له انك لتضع قضيبك فى موضع طالمالتمه رسول الله ٩ فقال: قُم انك شيخ قد ذهب عقلك!(٢)

يعلى بن مره قال. قال رسول الله(ص): «حسين مَنى و انا من حسين احب الله من احب حسيناً. حسين سبط من الاسباط»(٣)

فخر الرازى فى تفسيره الكبير فى ذيل تفسير قوله تعالى (و علم آدم الاسماء كلها...) قال: اعرابى قصد الحسين بن علي(عليه السلام) حاجته قال: سمعت جدك يقول: اذا سألتهم حاجه فأسالوها من اربعة: اما عربى شريف او مولى كريم او حامل القرآن او صاحب وجه صبيح فأمّا العرب فشرفت بجدك و اما الكرام فدابكم و سيرتكم و اما القرآن ففى بيوتكم نزل و اما الوجه الصبيح فانى سمعت رسول الله يقول: اذا ارتم آن تنظروا التى فانظروا الى الحسن و الحسين(ع) فقال الحسين(ع): ما حاجتك؟

ص: ٧٩

١- ذخاير العقبى، ص ١٢٤

٢- كنز العمال، ج ٧، ص ١١٠

٣- صحيح ترمذى، ج ٢، ص ٣٠٧

فكبتها على الارض فقال الحسين (عليه السلام): سمعت ابي علياً يقول: قيمه كل امرء ما يحسنه و سمعت جدى يقول: المعروف بقدر المعرفة فسألته هن ثلاث مسائل ان احسنت فى جواب واحده فلك ثلاث ما عندى و ان اجبت عن اثنين فلك ثلاثا ما عندى و ان اجبت عن الثلاث فلك كل ما عندى و قد حمل الى صره مختومه من العراق فقال: سل و لاحول و لاقوه الا بالله فقال: ربى انى الاعمال افضل؟ قال الاعرابى الايمان بالله قال: فما نجاه العبد من الهلكه قال: الثقة بالله قال: فما يزين المرء؟ قال: علم و معه حلم قال: فان اخطاه ذلك قال: فمال معه كرم قال: فان اخطاه ذلك قال: فان فقر معه صبر. قال: فان اخطاه ذلك: فصاعقه تنزل من السماء فتحرقه فضحك الحسين ورمى بالصره اليه(١)

قال الحسن البصرى: كان الحسين بن على (عليه السلام) سيداً ذاهداً و رعاً صالحاً ناصحاً حسن الخلق فذهب ذات يوم مع اصحابه الى بستانه و كان فى ذلك البستان غلام له اسمه صاف، فلما قرب من البستان راى الغلام قاعداً يأكل خبزاً فنظر الحسين اليه و جلس عند نخله مستتراً لا يراه فكان يرفع الرغيف فيرمى بنصفه الى الكلب و يأكل نصفه الاخر فتعجب الحسين من فعل الغلام فلما فرغ من أكله قال: الحمد لله رب العالمين اللهم اغفرلى و اغفر لسيدى و بارك له كما باركت على ابويه برحمتك يا ارحم الراحمين...» آ(٢)

قالت: ام سلمه دخلى النبى (ص) فقال: «احفظى الباب لا يدخل على احد فسمعت نحيبه فدخلت فاز الحسين بين يديه فقلت والله يا رسول الله ما

ص: ٨٠

١- فخر رازى، تفسير الكبير، ذيل آيه ٣١، سوره بقره

٢- مقتل حسين (عليه السلام)، ص ١٥٣، ط الغزى، تأليف علامه ابوالمؤيد الموفق بن احمد

رائيته حين دخل. فقال: انّ جبرئيل كان عندي آنفاً فقال: انّ اّمّتك ستقتله بعدك بارض يقال لها كربلاء أفتريد أن آراك تربته يا محمد؟ فتناول جبرئيل من ترابها فأراه النّبي و دفعه اليه فقالت امّ سلعه رضى الله عنها فأخذته فجعلته فى قاروره فأصبتة يوم قتل الحسين و قد صادماً (١)

عاشيه قالت: دخل الحسين بن على على رسول الله و هو يوحى اليه فنزل رسول الله و هو منكب و هو على ظهره فقال جبرئيل لرسول الله اتجبه يا محمد؟ قال: و مالى لا احبّ ابنى قال: فانّ اّمّتك ستقتله من بعدك فمدّ جبرئيل يده فأتاه بتربه بيضاء فقال: فى هذه الارض يقتل ابنك و اسمها طف فلما ذهب جبرئيل من عند رسول الله خرج رسول الله و التربه فى يده يبكى فقال: يا عاشيه انّ جبرئيل اخبرنى انّ ابنى حسين مقتول فى ارض الطّف و انّ اّمّتى ستفتن بعدى، ثم خرج الى اصحابه فيهم على و ابوبكر و عمر و حذيفه و عمّار و ابوذر و هو يبكى. فقالوا ما يبكيك يا رسول الله؟ فقال: اخبرنى جبرئيل انّ ابنى الحسين يقتل بعدى بارض الطّف و جاءنى بهذه التربه و اخبرنى انّ فيها مضجعه» (٢)

سلمى قالت: دخلت على امّ سلمه و هى تبكى، فقلت ما يبكيك؟ قالت: رأيت رسول الله فى المنام و على رأسه لحيته التراب، فقلت: مالك يا رسول الله؟ قال: شهدت قتل الحسين آنفاً (٣)

ص: ٨١

١- نظم الدرر، ص ٢١٥، مجمع الزوائد، ج ٩، ص ١٨٨، معجم الكبير، طبرانى، ج ٣، ص ١٠٦

٢- مجمع الزوائد، ج ٩، ص ١٨٧

٣- صحيح الترمذى، ج ٢، ص ٣٠٦- مستدرک الصحيحين، ج ٤، ص ١٩، ذخائر العقبى، ص ١٤٨

ام سلمه قالت: لَمَّا قُتِلَ الحسِين ناحت عليه الجَنّ و مطرنا دماً (١).

اخرج الترمذى من حديث زيد بن ارقم ان رسول الله قال: على وفاطمه والحسن والحسين أنا حرب لمن حاربكم و سلم لمن سالمكم (٢).

ص: ٨٢

---

١- زخائر العقبى، ص ١٥٠

٢- / الدصابه، بن حجر العسقلانى، ج ٨، ص ٢٦٦

قال ابن سعد في الطبقة الثانية ... كان [علي بن الحسين] ثقة مأموناً كثير الحديث عالياً رفيعاً ورعاً. قال زهري: ما رأيت قرشياً أفضل من علي بن الحسين وكان مع أبيه يوم القتل وهو مريضٌ فسلم. قال ابن وهب: عن مالك: لم يكن في أهل بيت رسول الله مثل علي بن الحسين (١).

ابوبكر بن أبي شيبة: أنه احترق البيت الذي وفيه قائم يصلّي؛ فلما انصرف قالوا له: مالك لم تنصرف؟ فقال: أني اشتغلت عن هذه النار بالنار الأخرى... و كان يصلّي في كلّ يوم و ليله ألف ركعة (٢).

حافظ شمس الدين أبو عبد الله محمد الذهبي المتوفى سنة ٧٤٨ عن مالك: بلغني أنه (أي علي بن الحسين) كان يصلّي في اليوم و ليله ألف ركعة الى أن مات وقال: و كان يسمّي زين العابدين لعبادته (٣).

روى أنه (علي بن الحسين) اذا وقف في الصّلاه لم يشتغل بغيرها؛ و لم يسمع شيئاً لشغله بالصلاه، و سقط بعض ولده في بعض الليالي فانكسرت يده، فصاح الدّار، و أتاهم الجيران، و جيء بالجبر فجبر الصّبي و هو يصيح من

ص: ٨٣

- 
- ١- / تهذيب التهذيب، ابن حجر، متوفى ٨٥٣ هجرى، طبع الاولى ١٤٠٤، نشر: دارالفكر، ج٧، ص ٢٦٩
  - ٢- البدايه و النهايه ج ٩ ص ١٠٥، الفصول المهمّه ص ١٨٣ طبع الغرى، نور الابصار ص ١٢٩ طبع مصر.
  - ٣- تذكره الحفاظ ج ١ ص ٧٥ طبع حيدر آباد، تاريخ اسلام مؤلف مزكور ج ٤ ص ٣٧ طبع مصر، تهذيب التهذيب ابن حجر عسقلانى ج ٧ ص ٣٠٦ طبع حيدر آباد، عبد الله بن سعد يافعى فى مرآه الجنان ج ١ ص ١٩٠ طبع حيدر آباد، فصل الخطاب علامه محمد خواجه پارساى البخارى على ينباع الموده ص ٣٧٧ طبع اسلامبول .



الآلم، و كل ذلك لأسمعه، فلما أصبح، رأى الصبي يده مربوطه إلى عنقه، فقال ما هذا؟ فاخبروه(١)

سليمان قندوزى: ... و كان على بن الحسين قد جهد فى العباده ما لايفعله بعده أحد، فدخل ابنه أبو جعفر محمد الباقر فرآه قد أصفر لونه من السهر و الجوع، و مضت عيناه من البكاء، و صارت جبهته كركبه البعير، وانخرم أنفه من كثرة السجود، و ورمت ساقيه و قدماه من طول القيام فى الصلاه، فيقول الباقر: لم أملك نفسى حين رأيته بتلك الحال؟ فبكيت رحمه عليه، و اذا هو يفكر فالتفت ائلى بعد حينه من دخولى فقال: يا بنى أعطينى بعض تلك الصُحف التى فيها عباده جدى أمير المومنين(عليه السلام) فأعطيه، فقراء فيها شيئاً يسيراً ثم تركها من يده تضجراً و قال: من يطيق عبادته.

عبد الوهاب شعرانى: و كان (على بن الحسين) اذا توضأ أصفر وجهه، فيقول له أهله: ما هذا الذى يعتادك عند الوضوء؟ فيقول: أتدرون بين يدي من أريد أن أقوم؟(٢)

احمد بن على بن حجر عسقلان شافعى (متوفى ٨٥٢هـ-): «كان على بن الحسين رجلا له فضل فى الدين(٣)»

ص: ٨٤

- ١- بحار الانوار، ج ٤٦، ص ٨٠؛ تهذيب الاحكام، ج ٢، ص ٢٨٢، اصول كافى، ج ٣، ص ٣٠٠.
- ٢- طبقات كبرى، عبد الوهاب شعرانى ج ١ ص ٢٧ طبع قاهره ، مكاشفه القلوب، محمد غزالى متوفى سنه ٥٠٥ ص ٣٥ طبع مصطفى ابراهيم تاج قاهره ، كفايه الطالب ص ٣٠٠ طبع الغرى ، مشارق الانوار ص ١١٩ طبع مصر، مرآه الجنان، شافعى ج ١ ص ١٩١ طبع حيدر آباد ، شرح منظومه برزنجى، شيخ عبد الهادى (نجا) الايبارى ص ٢٠٤ طبع مصر؛ المختار فى مناقب الاخيار، مجد الدين بن اثير جزرى ص ٢٧ خطى.
- ٣- تهذيب تهذيب، ج ٧، ص ٢٦٩

محمّد بن اسحاق: «كان ناس من اهل المدينة يعيشون لا يدرون من اين كان معاشم فلما مات علي بن الحسين فقدوا ما كانوا يؤتون به من اللّيل» (١) \* ابونعيم: «لما مات زين العابدين فلغسلوه جعلوا ينظرون الى آثار سواد في ظهره و قالوا: ما هذا؟ فقيل. كان يحمل جرب الدقيق ليلا على ظهره يعطى فقراء اهل المدينة» (٢) انّ اباه علي بن الحسين قاسم الله ماله مرّتين»

عمر بن دينار: دخل عليّ بن الحسين عليّ محمّد بن أسامه بن زيد في مرضه، فجعل يبكي، فقال: ما شأنك؟ قال: عليّ دَيْنٌ، قال: كم هو؟ قال: خمسه عشر ألف دينار، قال: فهو عليّ (٣)

محمّد بن اسحاق: كان النَّاسُ بِالْمَدِينَةِ يَعْشُونَ لَا يَدْرُونَ مِنْ أَيْنَ يَعْشُونَ وَ مَنْ يُعْطِيهِمْ، فَلَمَّا مَاتَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ فَقَدُوا ذَلِكَ، فَعَرَفُوا أَنَّهُ هُوَ الَّذِي كَانَ يَأْتِيهِمْ فِي اللَّيْلِ بِمَا يَأْتِيهِمْ بِهِ، وَ لَمَّا مَاتَ وَ جَدُوا فِي ظَهْرِهِ وَ أَكْتَفَاهُ أَثْرَ حَمَلِ الْجِرَابِ إِلَى بُيُوتِ الْأَرَامِلِ وَ الْمَسَاكِينِ فِي اللَّيْلِ، وَ قِيلَ أَنَّهُ يَعُولُ مَائَةَ أَهْلِ الْبَيْتِ بِالْمَدِينَةِ وَ لَا يَدْرُونَ بِذَلِكَ حَتَّى مَاتَ،... وَ كَانَ يَقُولُ: إِنَّ قَوْمًا عَبَدَ اللَّهَ

ص: ٨٥

١- همان مدرک

٢- حليه الاولياء ج ٣ ص ١٣٦

٣- حليه الاولياء ج ص ١٤١، ابو نعيم اصفهانی طبع سعادت مصر؛ تاريخ اسلام، ذهبی ج ٤ ص ٣٥ طبع مصر؛ تذکره، سبط ابن جوزی ص ٣٤١ طبع الغری، مطالب السؤل، محمد بن طلحه شافعی ص ٧٩ طبع طهران، مشارق الانوار، حمزاوی ص ١٢٠ طبع مصر، اسعاف راغبین، ابن صباغ مالکی به حاشیه نور الابصار ص ٢٤٠ طبع عثمانی مصر.

رهبه فتلك عباده العبيد، و آخرون عبدوه رغبه فتلك عباده التجار، و آخرون عبدوه محبه و شكراً فتلك عباده الأحرار  
الاخيار(١)

اسماعيل بن منصور، قال بعضى: لما وضع علي بن الحسين على السرير ليغسل نظراً الى ظهره و عليه مثل ركب الابل مما كان  
يحمل على ظهره اءلى منازل الفقراء و المساكين(٢)

زهري: كان أكثر مجالستي مع علي بن الحسين، و ما رأيت أفقه منه، و كان قليل الحديث، و كان من أفضل أهليته و أحسنهم  
طاعة(٣).

ص: ٨٦

---

١- البدايه و النهايه ج ٩ ص ١٠٦؛ حليه الاولياء ج ٣ ص ١٣٦ طبع سعاد مصر؛ ربيع الابرار، محمود بن عمر زمخشري ص ٤١٣  
چاپ خطى؛ مطالب السوول ص ٧٨، نور الابصار ص ١٢٩ طبع عثمانى مصر، الفاضل، ابو العباس مبرد ص ١٠٥ طبع طراز  
الكتب مصر؛ طبقات الكبرى، محمد بن منيع بن سعد ج ٥ ص ٢١٦، منهاج السنه، علامه ابن تيميه ج ٤ ص ١٤٤، ارشاد شيخ  
مفيد ص ٢٧٥، بحار الانوار ج ٤٦ ص ٥٧؛ تاريخ دمشق، ج ٤، ص ٣٧٨؛ تهذيب الكمال، ابوالحجاج يوسف المزى، متوفى ٧٤٢  
هجري، تحقيق دكتور بشار، طبع الاولى ١٤١٣، ٢٠، ص ٣٩١؛ ينبع الموده، ج ١، ص ٤٤٦.

٢- ر.ك. همان.

٣- البدايه و النهايه ج ٩ ص ١٠٦.

قال أبى عبد الله (عليه السلام) البكاؤن خمسه: آدم، يعقوب، يوسف، فاطمه بنت محمّد (صلى الله عليه وآله) وعلّى بن الحسين (عليه السلام). فأمّا آدم: فبكى على الجنّه حتّى صار فى خديه أمثال الأدويه. و أمّا يعقوب: فبكى على يوسف حتّى ذهب بصره، و حتّى قيل له «تا الله تفتّوا تذكّر يوسف حتّى تكون حرّضاً أو تكون من الهالكين. و أمّا يوسف: فبكى على يعقوب حتّى تأذّى به أهل السّجن فقالوا: أمّا أن تبكى بالنّهار و سكت بالليل و أمّا أن تبكى بالليل و سكت بالنّهار، فصالحهم على واحد منهما. و أمّا فاطمه بنت محمّد (صلى الله عليه وآله): فبكت على رسول الله (صلى الله عليه وآله) حتّى تأذّى بها أهل المدينه، و قالوا لها: قد آيتنا بكثره بكائك، فكانت تخرج الى المقابر، مقابر الشهداء فتبكي حتّى تقضى حاجتها ثمّ تنصرف، و أمّا علّى بن الحسين (عليه السلام) فبكى عشرين سنه أو اربعين سنه و ما وضع بين يديه طعام الاّ بكى، حتّى قال له مولى له: جعلت فداك يا بن رسول الله أنّى أخاف عليك أتكون من الهالكين قال: أنّما أشكو بئى و حزنّى الى الله ما، لا تعلمون ، أنّى لم اذكر مصرع بنى فاطمه الاّ خنقتنى لذلك عبرة (١)

قال الخوارزمى: أمر بمنبر و خطيب، ليذكر للنّاس مساوى للحسين و أبيه علّى (عليهما السلام) فصعد الخطيب المنبر، فحمد الله و أثنى عليه، و أكثر الوقيعه فى علّى و الحسين، و أطنب فى تفريظ معاويه و يزيد، فصاحّ به علّى بن

الحسين: «ويلك أيها الخاطب، اشتريت رضا المخلوق بسخط الخالق، فتبوا مقعدك من النار، ثم قال: يا يزيد إئذن لي حتى أصعد هذه الأعواد، فتكلم بكلمات فهن لله رضى، و لهؤلاء الجالسين أجر و ثواب. فأبى يزيد، فقال الناس: يا أمير المؤمنين، إئذن له ليصعد، فلعلنا نسمع منه شيئاً؟ فقال لهم: ان صعد المنبر هذا لم ينزل إلا بفضيحتي و فضيحه آل أبى سفيان!! فقالوا: و ما قدر ما يحسن هذا. فقال: أنه من أهل بيت قد ذقوا العلم زقا. و لم يزالوا به حتى أذن له بالصعود. فصعد المنبر فحمد الله و أثنى عليه، ثم خطب خطبة أبكى منها العيون، و أوجل منها القلوب. فقال فيها: در این کلام امام سجاد در حقیقت چهار جمله وجود دارد که هر کلمه هزاران معنا دارد:

### جایگاه اهل بیت پیامبر علیهم السلام

ایاس بن سلمه عن أبيه قال، قال رسول الله (ص): «التَّجُومُ أمان لأهل السَّماء و أهل بيتى أمان لأمتى». أخرجه ابو عمرو الغفارى. و عن عليّ رضى الله عنه قال: قال رسول الله صلّى الله عليه و سلّم: «التَّجُومُ أمان لأهل السَّماء و أهل بيتى أمان لأمتى» أخرجه أبو عمرو الغفارى. و عن عليّ رضى الله عنه قال: قال رسول الله صلّى الله عليه و سلّم: «التَّجُومُ أمان لأهل السَّماء فاذا ذهبت التَّجُومُ ذهب أهل السَّماء و أهل بيتى أمان لأهل الارض، فاذا ذهب أهل بيتى، ذهب أهل الارض». أخرجه أحمد فى المناقب (1).

ص: ۸۸

عن النبي (صلى الله عليه وآله): «أنا و أهل بيتي شجره في الجنة وأغصانها في الدنيا، فمن تمسك بنا اتخذ الى ربه سبيلاً» أخرجه أبو سعد في شرف النبوه (١).

### فضائل علمى امام سجّاد عليه السلام

زهرى (متوفى ١٢٤ هـ-): ما رأيت أحداً أفقه من ذين العابدين (٢)»

أبو محمّد سعيد بن المسيّب (متوفى ٩٤ هـ): «ما رأيت قطّ أفضل من على بن الحسين» وما رأيت أروع منه (٣)\* حماد بن زيد: «و كان أفضل هاشمى ادر كته (٤)»

صاحب كتاب الصواعق المحرقة فى الرد على أهل البدع والزندقة: زين العابدين هذا هو الذى خلف آباه علماً و زهداً و عبادةً و كان اذا توضأ للصلاه أصفر لونه، فقيل له فى ذلك، فقال: أتدرون بين يدي من آقف؟ و حكى أنه كان يصلى فى اليوم و الليله ألف ركعه (٥)

ص: ٨٩

- ١- همان، ص ١٦ س ٢٠.
- ٢- همان كتاب ج ١ ص ١٠٥
- ٣- تهذيب التهذيب ج ٧ ص ٢٦٧
- ٤- منهاج الستة ج ٢ ص ١٢٣- طبع مصر
- ٥- الصواعق المحرقة ص ١١٩-

سفيان ثوري: حجّ علي بن الحسن فلما أحرم وأشيّتْ به راحلته أصفر لونه وانتفض ووقع عليه الرعدة ولم يستطع أن يلبّي، فقيل له مالك، لا تلبّي؟ فقال: أخشى أن أقول لبيك، فيقال لي لا لبيك (١).

مالك بن أنس: لم يكن في أهل بيت رسول الله مثل علي بن الحسين (٢) \* بلغني أنّ علي بن الحسين كان يصلّي في اليوم والليلة ألف ركعة إلى أن مات كان يسمّى زين العابدين لعبادته (٣).

### فضائل علمي محمّد باقر عليه السلام

سبط ابن جوزي (٤):

«مارأيت العلماء عند أحد أصغر منهم عند أبي جعفر (عليه

السلام) ولقد رأيت الحكمّ عنده كأنه متعلّم» (٥).

احمد بن تيميه بحراني (متوفى ٧٢٨ هـ-): بنیان گذار مسلك وهاييت ومؤلف كتاب «منهاج السنّه النبويه في نقض كلام الشيعة»؛ يعني «منهاج الكرامه» علامه حليّ بنقل از كتاب «سُبُل الهدى» كه در تطهير أو ساخ

ص: ٩٠

١- كفايه الطالب، ص ٤٥٠، طبع تهران

٢- تهذيب التهذيب، ج ٧، ص ٢٦٩.

٣- شذرات الذهب، ج ١، ص ٣٤

٤- تذكرة الخواص؛ تاج المواليد، في مواليد الائمة ووفياتهم، طبرسي، متوفى، ٥٤٨، طبع ١٤٠٦ هـ طبع صدر.

٥- مرأه الجنان، ج ١، ص ٢٤٨، تذكرة الخواص، ص ٣٣٧، طبع نجف؛ شرح الازهار، احمد المرتضى، متوفى ٨٤٠، نشر غمضان

صنعا، ١٤٠٠، ج ١، ص ٤٨٤؛ علل الشرايع، صدوق، م ٣٨١، نشر حيدريره نجف ١٣٨٦ هـ، ج ١، ص ٢٣٣.

منكرات آن كتاب آب درياها كافي نيست؛ مى نويسد: «ابوجعفر محمّد بن على من خيار اهل العلم والدين وقيل انما سمي الباقر لانه بقر العلم» (١)

عبدالله بن اسعد اليافعي (متوفى ٧٥٥ هـ): ابو جعفر الباقر محمّد بن زين العابدين... احد الائمة الاثني عشر في اعتقاد الاماميه و هو والد جعفر الصادق لقب بالباقر لانه بقر العلم اى شقه و توسع فيه.

عبدالحى بن العماد الحنبلى (متوفى ١٠٨٩ هـ): كان (عليه السلام) من فقهاء المدينه و قيل له الباقر لانه بقر العلم اى شقه و عرف أصله و خفيه و توسع فيه و هو أحد الائمة الاثني عشر على اعتقاد الاماميه وله كلام نافع فى الحلم والمواعظ منه (٢)

عبدالرحمن الشرقاوى: الامام محمّد الباقر هو أعلم أهل زمانه بالقرآن و تفسيره و بالحديث و الفقه» (٣)

### فضائل علمى امام صادق عليه السلام

علّامه محمّد بن طلحه الشافعى: و هو (اى جعفر بن محمّد الصادق) من عظماء اهل البيت و ساداتيهم ذو علم جمه و عباده موفره و اوراد متواصله و زهاده بينه و تلاوه كثيره يتبع معانى القرآن الكريم و يستخرج من بحره

ص: ٩١

١- منهاج السند النبويه، ج ٢، ص ١٢٣، طبع مصر، سال ١٣٢١

٢- شذرات الذهب، ج ١، ص ١٤٩

٣- الاهرام المصريه، مورخ ١٩٧٨/٨/١٨ - ص ١٠



جواهره و يستنج عجائبه و يقسم اوقاته على أنواع الطاعات بحيث يحاسب عليها نفسه، رؤيته تذكره الآخرة، و استماع كلامه يزهد في الدنيا، و الاقتداء بهداه يورث الجنة (١)

قال أبو حنيفة: جعفر بن محمد أفقه من رأيت و لقد بعث الى أبي جعفر المنصور إن الناس قد فتنوا بجعفر بن محمد فهينى له مسائل شداداً فلخصت أربعين مسئلة و بعث بها الى المنصور بالحيره، ثم أبرد اللى فوافيته على سريره و جعفر بن محمد عن يمينه فتدخلنى من جعفر هيبه لم أجدها من المنصور فأجلسنى ثم التفت الى جعفر قائلاً يا أبا عبد الله هذا أو حنيفه؟ فقال: نعم أعرفه، ثم قال المنصور: سله ما بدالك يا أبو حنيفه. فجعلت أسأله و يجيب الاجابه الحسنه و يفهم حتى عن أربعين مسله، فرأيتة أعلم الناس باختلاف الفقهاء، فلذلك أحكم أنه أفقه من رأيتة (٢)

علامة قندوزى: اتفقوا على جلاله الصيادق (عليه السلام) و سيادته، قال الشيخ أبو عبد الرحمن السلمى فى طبقات المشايخ الصوفيه: جعفر الصيادق فاق جميع أقرانه من أهل البيت و هو ذو علم عزيز فى الدين و زهد بالغ فى الدنيا و ورع تام عن الشهوات و أدب كامل عن الحكمة الى أن قال: كان

ص: ٩٢

- 
- ١- مطالب السؤل، ص ٨١ طبع تهران، اكمال الرجال، خطيب تبريزى عمري، ص ٦٢٣ طبع دمشق.
  - ٢- جامع مسانيد أبو حنيفه، علامه خوارزمى، ج ١ ص ٢٢٢ طبع حيدر آباد، مناقب أبو حنيفه، حافظ أبو مؤيد موفق خطيب خوارزمى ج ١ ص ١٧٣ طبع حيدر آباد، جواهر المضيئه، محيى الدين عبد القادر بن أبى الوفاج، ج ٢ ص ٤٨٦ طبع حيدر آباد؛ وسيله النجاه، مولوى محمد مبین هندی، ص ٣٥٤ طبع گلشن.

جعفر الصادق رضى الله عنه، واسع العلم، وافر الحلم، وله من الفضائل والآثر ما، لا يحصى. (١)

مالك بن أنس فى الموطأ: أختلفت الى جعفر بن محمد زماناً فما كنت أراه إلا على احدى ثلاث خصال: اما مصلاً واما صائماً و اما يقرأ القرآن (٢) وما رأيت عين ولا سمعتُ أُذُن ولا خطر على قلب بشر أفضل من جعفر بن محمد الصادق علماً وعباده و ورعاً (٣)

ابو حنيفة نعمان بن ثابت كوفى ( ٨٠ - ١٥٠ هـ - ق): ما رأيت أفاقه من جعفر بن محمد لما أقدمه المنصور بعث الى فقال: يا أبا حنيفة ان الناس قد افتتنوا بجعفر بن محمد فهيتى له من المسائل الشداد فهيتى له اربعين مسأله ثم بعث الى ابو جعفر و هو بالبصره فاتيته فدخلت عليه و جعفر بن محمد جالس عن يمينه، فلما أبصرت به دخلتني من الهيبة لجعفر بن محمد الصادق ما لم يدخلني لابي جعفر... (٤). ثم قال ابو حنيفة: ألسنا روينا أن أعلم الناس أعلمهم باختلاف الناس؟

عبدالكريم بن أبى العوجاء (مقتول ١٥٥): ما هذا ببشر و ان كان فى الدينا روحانى يتجسد اذا شاء و يتروح اذا شاء فهو هذا و اشار الى الصادق (٥)

ص: ٩٣

١- يناع الموده، علامه قندوزى، ص ٣٨٠، طبع اسلامبول.

٢- تهذيب التهذيب، ج ٢، ص ١٠٤

٣- المجلس السنيه، ج ٥، التوسل والوسيله ابن يتيه، ص ٥٢

٤- مناقب ابى حنيفة، للموفق، ج ١، ص ١٧٣، جامع اساتيد ابى حنيفة، ج ١، ص ٢٢٢ تذكره الحفاظ ذهبى، ج ١، ص ١٥٧

٥- اسد، جيدر، الامام الصادق ج ١ ص ٥٤

عمرو بن ابي المقدام: كنت اذا نظرت الى جعفر بن محمد، علمت أنه من سلاله النبيين (١)

ابن حجر هيثمي (متوفى ٩٧٣ هـ.): أفضلهم جعفر الصّادق و من ثمّ كان خليفته (اي الباقر) و وصيّيه و نقل النَّاس عنه من العلوم ما، سارت به الركبان و انتشر صيّته في جميع البلدان روى عنه الائمة الا أكابر (٢)

زهري مصرى مالكي: و لقد اختلفت اليه (اي الى الجعفر) زماناً فما كنت أراه الا على ثلاث خصال: اّماصلياً و اّما صائماً و اّما يقرأ القرآن، و ما رأيت قطّ يحدث عن رسول الله (صلى الله عليه وآله) الا على طهاره و لا يتكلم فيما لا يعينه، و كان من العلماء العبّاد الزهّاد الذين يخشون الله، و ما رأيت قطّ الا يخرج الوساده من تحته و يجعلها تحتى (٣)

عمر بن بحر الجاحظ (متوفى ٢٥٥ هـ.): جعفر بن

محمد الذي ملأ الدنيا علمه و فقهه و يقال: أنّ أبا حنيفة من تلامذته و كذلك سفيان الثوري، و حسبك بهما في هذا الباب (٤)

عبدالرحمن بن محمد بن علي بسطامي حنفي (متوفى ٨٥٨ هـ.): جعفر بن محمد ازدحم على بابيه العلماء و اقتبس من مشكاه انواره الاصفياء و كان يتكلم بغوامض الاسرار و علوم الحقيقه و هو ابن سبع سنين (٥)

ص: ٩٤

١- تهذيب التهذيب ج ٢ ص ١٠٤ منهاج السنه ج ١ ص ١٢٤

٢- حليه الاولياء ج ٣ ص ١٩٢

٣- مالک حياته و عصره و آرائه و فقهه، ص ١٠٤، طبع مخيم مصر.

٤- رسائل الجاحظ، سدوبي، ص ١٠٦

٥- منهاج التوسل ص ١٠٦

عبدالحى بن العمار الحنبلى (متوفى ١٠٨٩هـ-ق): الامام سلاله النبوه ابو عبدالله جعفر الصادق بن محمد الباقر... قد

ألف تلميذه جابر بن حيان الصوفى كتاباً فى ألف ورقه يتضمن رسائله وهى خمس مائة وهو عند الاماميه من الاثنى عشر بزعمهم. قيل: أنه سأل أبا حنفيه عن محرم كسر رباعيه ظبى فقال: لا- أعرف جوابها فقال: امام تعلم انّ الظبى لا يكون له رباعيه»(١)

عبدالرحمن بن محمد بن خلدون (متوفى ٨٠٨هـ-): وأعلم أنّ كتاب الجفر كان أصله ان هارون بن سعيد العجلي و هو رأس الزيديه كان له كتاب يروى عن جعفر الصادق و فيه علم ما سيقع لأهلييت و على العموم ولبعض الا-شخاص منهم على الخصوص و وقع ذلك لجعفر و نظائره من رجالتهم على طريق الكرامه والكشف الذى يقع لمثلهم من الاولياء و كان مكتوباً عنه جعفر فى جلد ثور صغير فرواه عنه هارون العجلي و كتبه و سماه الجفر با سم الجلد...»(٢)

### فضائل علمى موسى بن جعفر عليهما السلام

موسى بن جعفر ابو الحسن الهاشمي، و يقال له، الكاظم، ولد «سنه ثمان» او «تسع و عشرين و مائه» و كان كثير العباده و المرؤه، اذا بلغه عن أحد أنه يؤذيه أرسل إليه بالذهب و التّحف»(٣)

ص: ٩٥

- ١- شذرات الذهب، ج ١، ص ٢٢٠
- ٢- مقدمه ابن خلدون ص ٣٣٤
- ٣- البدايه و النهايه، حافظ بن كثير، ج ١٠، ص ١٨٣.

ابن صباغ مالكي: قال بعض أهل العلم: الكاظم هو الامام الكبير القدر و الأوحد الحجة الحبر الساحر ليله قائماً القاطع نهاره صائماً... و كان موسى الكاظم أعبد أهل زمانه و أعلمهم و أسخاهم كفاً و اكرمهم نفساً و كان يتفقد فقراء المدينة و يحمل اليهم الدراهم و الدنانير الى بيوتهم و النفقات و لا يعلمون من أي جهة وصي لهم ذلك، و لم يعلموا بذلك إلا بعد موته (عليه السلام) و كان كثيراً ما يدعو: اللهم اني أسألك الراحة عند الموت و العفو عند الحساب. (١)

دخل موسى الكاظم على الرشيد فقال له: لم زعمتم أنكم أقرب الى رسول الله مني؟ فقال: لو أن رسول الله حيّ فنخطب اليك كريمتك هل كنت تجيبه؟ قال سبحان الله! و كنت أفتخر بذلك على العرب و العجم. فقال لكأنه لا يخطب اليّ و لا أزوجه لأنه ولدنا و لم يلدكم.

محمد بن احمد بن ذهبي (٦٧٣ - ٧٤٨هـ-ق): وقد كان موسى بن جعفر (عليه السلام) من أجود الحكماء و من العباد و الاتقياء (٢)

محمد بن ادريس ابو حاتم رازي (متوفى ٢٧٧هـ-): ثقة، صدوق، امام من ائمة المسلمين (٣) \* يحيى بن الحسين بن جعفر العقيقي (-٢٧٧ ٢١٤هـ-): كان موسى بن جعفر يدعى العبد الاصلح من عبادته و اجتهاده (٤)

ص: ٩٦

١- فصول المهمه، ابن صباغ مالكي، ص ٢١٩-٢١٣.

٢- ميزان الاعتدال، ج ٤، ص ٢٠١

٣- به نقل منهاج السنه، ج ٢٠، ص ١٢٤ تهذيب التهذيب، ج ١٠، ص ٣٠٢

٤- تهذيب التهذيب، ج ١٠، ص ٣٠٢

احمد بن حجر الهيتمي: ورث أباه علماً ومعرفةً وكمالاً وفضلاً سمى الكاظم لكثرة تجاوزه وحلمه وكان معروفاً عند أهل العراق بباب قضاء الحوائج عند الله وكان أعبد أهل زمانه وأعلمهم وأسماهم (١).

حافظ أبي بكر احمد بن علي الخطيب البغدادي (متوفى ٤٦٣ هـ-): كان موسى بن جعفر يُدعى العَبْدُ الصَّالِحُ من عبادته واجتهاده... (٢).

كمال الدين محمد بن طلحه شافعي (٥٨٣-٥٦٢ هـ-): هو الامام الكبير القدر العظيم الشأن الكبير... يُبْتُ اللَّيْلَ ساجِداً وقائماً وَيَقْطَعُ النَّهَارَ مُتَّصِداً وصائماً وَلِفَرَطِ حِلْمِهِ وتجاوزه عن الْمُعْتَدِينَ عليه دُعَى كَاطِماً كان يجازى المُسَيءَ باحسانه اليه وَيَقَابِلُ الْجَانِي بِعَفْوِهِ عنه وَلِكَثْرَةِ عِبَادَتِهِ كان يُسَمَّى بالعبد الصَّالِحِ وَيُعْرَفُ فِي الْعِرَاقِ بِبَابِ الْحَوَائِجِ إِلَى اللَّهِ لِتَخِيحِ مُطَالِبِ الْمُتَوَسِّلِينَ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى بِهِ كِرَامَاتِهِ تُحَاوِرُ مِنْهَا الْعُقُولُ بِأَنَّ لَهُ عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى قَدَمَ صَدَقٍ لَا تَزُلُّ وَلَا تَزُولُ... (٣).

احمد بن محمد بن ابى بكر بن خلكان (٦٠٨-٥٦٨ هـ-):... قال الخطيب في تاريخ بغداد: كان موسى يدعى «العبدالصالح» من عبادته واجتهاده... وكان يسكن المدينة فأقدمه المهدي ببغداد فحبسه فرأى في النوم على بن ابى طالب (عليه السلام) وهو يقول: يا محمد فهل عسيتم ان توليتم أن تفسدوا في الارض وتقطعوا أرحامكم؟ (٤).

ص: ٩٧

١- الصواعق المحرقة، ص ٧١

٢- تاريخ بغداد، ج ١٣، ص ٢٧ - ٢٨

٣- مطالب السؤل، ص ٨٣، چاپ سنگی که با کتاب تذکره الخواص سبط ابن جوزی در ایران چاپ شده است.

٤- سوره محمد، آیه ٢٢

سبط ابن جوزى (٦٥٤٥٨١هـ - هـ): هو محمّد بن على بن موسى... كان على منهاج أبيه فى العلم والتقى والزهد والجود ولما مات أبوه قدم على المأمون فأكرمه واعطاه ما كان يعطى أباه...» (١)

شيخ مؤمن بن حسن مؤمن شبلنجى شافعى: و لم يزل مشعوفاً به لما ظهر له بعد ذلك من فضله و علمه و كمال و عقله و ظهور براهنه مع صغر سنّه و عزم على تزويجه بابتته امّ الفضل...» (٢)

نور الدين بن محمّد مالكى مكى، مشهور به «أبى الصباغ»: هو أبو جعفر الثانى فأنه تقوم فى آبائه أبو جعفر محمّد و هو الباقر بن على فجاء هذا باسمه و كنيته فهو اسم جده فعرف بأبى جعفر الثانى وان كان صغير السنّ فهو كبير القدر رفيع الذكر القائم بالامامه بعد على بن موسى الرضا ولده ابو جعفر محمّد الجواد للنص عليه والاشاره له بها من أبيه كما أخبر بذلك جماعه من الثقات العدول (٣)

ص: ٩٨

١- تذكرة الخواص، ص ٩-٣٥٨

٢- نوار البصار، ص ١٧٧

٣- الفصل المهمه ص ٢٦٥

احمد بن حجر الهيتمي المكي (م ٩٧٤ هـ-): قال في الصواعق المحرقة: «كان ابوالحسن العسكري وارث أبيه علماً و سخاء و من ثم جاء اعرابي من اعراب الكوفه و قال: اين من المتمسكين بولاء جدك و قد ركبنى دين أثقلنى حملة و لم أقصد لقضائه سواك فقال: كم دُيُنك؟ فقال: عَشْرَه آلاف درهم. فقال طلب نفساً بِقَضائِهِ ان شاء الله تعالى، ثم كتب له ورقه فيها ذلك المبلغ ديناً عليه» الله أعلم يجعل رسالته(١)

ص: ٩٩







در این گفتار دوم «هدف» بیان مقصداری از آیات و روایات مربوط به سرنوشت آدمی است، و از آنجا که هدف در لغت به معنای هر چیزی بلند و بر آفراشته، نشانهء تیر، و آنچه آدمی برای رسیدن به آن می کوشد از قبیل مقام، مال و مکنت و نیز مقصود و غایت آمده است (۱).

بنا بر این، در مورد موجود ذی شعور مثل انسان می توان گفت: هدف، چیزی است که انسان قبل از عمل آن را در نظر می گیرد و نیروی خود را برای رسیدن به آن کار می برد و مقصودش دستیابی و رسیدن به آن است.

بعبارت دیگر: هدف آن چیزی است که عشق و علاقه به آن محرک آدمی می شود تا این که راه رسیدن به آن را بر گزیند و وسایل لازم برای وصول به آن را انتخاب کرده و به کار بگیرد. لذا هدف در بیان تبلیغ دینی همانند دیگر روشهای تبلیغ و تعلیم و تربیت اسلامی، همان اهداف را دنبال می کند که پیامبران الهی در نظر داشتند و آنها عبارتند از: بندگی خدا و پرهیز از طاغوت؛ تزکیه و تعلیم؛ خروج از ظلمت به سوی نور؛ برقراری عدالت؛ رهای از وابستگیها و عاداتهای جاهلانیه؛ بر طرف شدن حرص و حسد ... که این عناوینی مهم از طریق آیات و روایات برای مبلغان دینی به صورت دسته بندی جمع آوری شده است.

ص: ۱۰۲

قال الصادق عليه السلام: من زارنا بعد مماتنا فكأنما زارنا في حياتنا، ومن جاهد عدونا فكأنما جاهد معنا، ومن تولى محبنا فقد أحبنا، ومن سُر مومنًا فقد سرنا، ومن أعان فقيرنا كان مكافته على جدنا رسول الله صلى الله عليه وآله والسلم (١).

عن أبي عبد الله عليه السلام: من نوى من بيته زياره قبر امام مفترض طاعته، وأخرج لنفقته درهماً واحداً، كتب الله له سبعين ألف حسنه، ومحاعنه سبعين الف سيئه، وكتب اسمه في الديوان الصديقين والشهداء، أسرف في تلك النفقه اولم يسرف (٢).

قال الحسين عليه السلام لرسول الله: يا ابتاه ما جزاء من زارك؟ فقال: من زارني حياً وميتاً او زار أباك او زار أخاك، او زارك، كان حقاً على أن ازوره يوم القيامة فأخلصه من ذنوبه (همان) قال رضا عليه السلام: من زار قبر مؤمن فقراً عنده «انا انزلناه» سبع مرات، غفر الله له و لصاحب القبر. (بحار ج ٨٢ ص ١٦٩)

قال الصّادق عليه السلام: من زار الحسين بن علي عليهما السلام، لا- اشراً، ولا بطراً، ولا رياءً، ولا سمعه، محصت ذنوبه كما يمحص الثوب في

ص: ١٠٣

١- / بحار الانوار، ج ٧٩، ص ١٢٤

٢- / مسدرك الوسائل ، ج ١٠، ص ١٨٤

الماء فلا يبقى عليه دنس، ويكتب له بكل خطوه حجه و كلما رفع قدمه له عمره (١)

قال حمدان بن اسحاق: قلت لأبي جعفر الثاني عليه السلام: ما، لمن زار قبر أبيك بطوس؟

فقال: من زار قبر أبي، غفر له ما تقدم من ذنبه و ما تأخر (همان) روى أنّ من زار أمير المؤمنين عليه السلام كان له الجنه (همان) روى أنّ من زار الحسين عليه السلام محصت ذنوبه كما يمحص الثوب في الماء و يكتب له بكل خطوه حجه و كلما رفع قدمه عمره (همان) خريز عن أبي عبدالله عليه السلام: من زار الحسين بن علي عليهما السلام يوم عاشورا و جبت له الجنه.

## اهل دنيا

يا احمد! أبغضُ الدنّيا و أهلها و أحبّ الآخرة و أهلها:

ای احمد دنيا و اهلش را دشمن بدار آخرت و اهلش را دوست بدار.

قال: يا رب! و من أهل الدنّيا و من أهل الآخرة؟ قال: أهل الدنّيا من كثر أكله و ضحكّه و نومه و غضبه قليل الرضا

ص: ١٠٤

عرض کرد: پروردگارا اهل دنیا و اهل آخرت کیست؟ فرمود: اهل دنیا کسی است که خنده ی زیاد و خواب و خشمش فراوان دارد؛ خشنودیش کم و راضی به قضای الهی نیست

كَيْتَلَانُ عِنْدَ الطَّاعَةِ، شَجَاعٌ عِنْدَ الْمَعْصِيَةِ، أَمَلَةٌ بَعِيدٌ، وَأَجَلُهُ قَرِيبٌ. به طاعت خدا سست و نافرمانیش قهرمان، ارزویش دراز و مرگش نزدیک است.

لا يحاسب نفسه، قليل المنفعة، كثير الكلام، قليل الخوف، كثير الفرح عند الطعام، و أن أهل الدنيا لا يشكرون عند الرخا و لا يبصرون عند البلا؛

نفسش را آزمایش نمی کند، نفع به مردم ندارد، سخن زیاد می گوید، ترس از عذاب اندک و زیاد خرسند است. همچنان در هنگام برخورداری نعمتها سپاسگذار نیستند و در گرفتاریها صبر ندارد .

كثير الناس عندهم قليل و يحمدون انفسهم بما لا يفعلون و يدعون بما ليس لهم. مردم را به دیده ی حقارت می نگرد و خود را بر کارهای خیر که انجام نمی دهد می ستایند و مردم را به کارهای می خوانند با اینکه خود به جا نمی آورد.

## اهل آخرت

يا أحمد أن أهل الخير، وأهل الآخرة رقيقة وجوههم كثير حياؤهم، قليل حمقهم، كثير نفعهم، قليل مكرهم:

ص: ۱۰۵

ای احمد اهل خیر و آخرت صورتهایشان لاغر و حیانشان بسیار، حماقت ایشان در کارها اندک، و نفعشان فراوان، تزویر نمی کنند.

الناس منهم فی راحه، و انفسهم منهم فی تعب، کلامهم موزون مردم از آنان در آسایش و خود در اذیت اند، سخنانشان با ادب و متانت است.

محاسبون لأنفسهم، متعبون لها، نام آعینهم و لا تنام قلوبهم، آعینهم باکیه و قلوبهم ذاکره

به اعمالشان توجه دارد، چشمهایشان خواب می رود و لی قلوبیشان بیدارند، چشمهایشان از ترس خدا گریان و قلوبشان ذاکر است.

فی اول النعمه یحمدون و فی آخرها یشکرون، دعاوهم عندالله مرفوع و کلامهم مسموع، تفرح بهم الملائکه

در آغاز هر نعمتی ستایش خداوند و در پایان آن سپاسگذارند، دعای آنان مستجاب و به سخنانشان توجه می شود و فرشتگان به وجود آنان شاد می شوند.

یحب الرب أن یسمع کلامهم کما تحب اولاده ولدها، ولا یشغلون عنه طرفه عین، ولا یریدون کثیره الطعام ولا کثره الکلام ولا کثیر اللباس

خدا دوست دارد سخن آنان را بشوند آنچه آن که مادر سخن گفتن فرزندش را دوست دارد، لحظه ای از یاد خدا غافل نیستند، به فکر غذای زیاد، سخن بسیار و یا لباسهای فراوان نیستند.

یا أحمد ان اهل الآخرة لا ينهاهم الطعمهم منذ عرفوا ربهم، ولا يشغلهم مصيبه منذ عرفوا سيئاتهم، سيكون على خطاياهم، يتعبون انفسهم ولا يريحونهاوان را حه اهل الجنة فى الموت و الآخرة مستراح العابدين

ای احمد اهل آخرت از عشق به خدا لذت می برند نه، از خوردن غذاهای مادی، تنها گناه آنان را ناراحت می کند و بر لغزشهای گذشته ی خود اشک می ریزند، بدن را به رنج عبادت انداخته و از خوشگذارانندن بیهوده بیزارند. راحتی اهل بهشت در مرگ و آخرت جایگاه اسایش بندگان واقعی است.

مونسهم دموعهم التى تفيض على خدودهم، وجلسهم مع الملائكة اللذين عن أيمنهم وعن شمائلهم و مناجاتهم مع الجليل الذى فوق عرشه، و ان اهل الآخرة قلوبهم فى اجوافهم، قد قرحت يقولون: متى نستريح من دار الفناء الى دارالفنا

مونس اهل آخرت اشکی است که برای خدا بر صورتشان جاری است و همنشینی آنان با ملائکه های مأمور ضبط اعمال آنان از طرف راست و چپ هستند. گفتگوی آنان با خدای بزرگ است. دلهای آنان در سینه ها از تنگی دنیا جراحات برداشته می گویند: چه زمانی از این خانه فانی به منزل دائمی می رویم. (۱)

ص: ۱۰۷



... یا احمد! عجبت من ثلاثه عبيد: عبد دخل في الصلاة وهو يعلم الى من يرفع يديه؟ وقدام من هو؟ وهو ينعس

ای احمد! «من» از سه گروهی از بندگانم در شگفتم: بنده ای در حال نماز چرت می زند با این که می داند به سوی چه کسی دست بلند کرده و با چه کسی روبرو شده است.

وعجبت من عبد له قوت يوم من حشيش او غيره وهو يهتم لغدٍ. وعجبت من عبد لا يدري انى راضٍ عنه أم ساخط عليه وهو يضحك!

واز بنده ای که مخارج یک روز خود را دارد و با فکر مخارج فردایش می باشد، و از بنده ای که در حال لبخند است؛ اما یقین ندارد که من از او راضی و یا در خشمم.

يا أحمد! ان في الجنة قصرًا من لؤلؤه و دره فوق دره، ليس فيها فصم ولا وصل فيها الخواص، أنظر اليهم كل يوم سبعين مره، وأكلمهم كلما نظرت اليهم ازید فی ملکهم سبعين ضعفاً

ای احمد! در بهشت کاخی است که از لؤلؤ و دره ساخته شده است و در آنجا فنا نیست. آن قصرها محل بندگان خاص من است که در هر روزی هفتاد مرتبه به آنان نظر نموده و با آنان سخن می گویم، هر مرتبه ای که به آنان می نگرم کاخهای آنان را هفتاد برابر کنم.

و اذا تلذذ أهل الجنة بالطعام والشراب تلذذوا بكلامى وذكرى وحديشى

گرچه اهل بهشت از غذائی بهشتی لذت می برند ولی از سخن و حدیث با من لذت می برند.

قال: یا رب! ما علامات اولئک؟ قال: هم فی الدنیا مسجونون قد سجنوا الستهم من فضول الکلام و بطونهم من فضول الطعام

پیامبر فرمود: پروردگارا! علامت آنان چیست؟ فرمود: آنان در دنیا دائماً زندانی و زبانهایشان از سخن گفتن بیهوده در حبس و شکمهایشان از غذای حرام خالی است.

یا أحمد! ان المحبه لله هی المحبه للفقراء والتقرب الیهم

ای احمد! دوستی خدا دوستی با فقیران و ارتباط به آنان می باشد.

قال: یا رب! ومن الفقراء؟ قال الذین رضوا بالقلیل وصبروا علی الجوع و علی الرخاء ولم یشکوا جوعهم ولا ظماهم ولم یکذبوا بالستهم

فرمود: پروردگارا! فقرا کیانند؟ فرمود: آنان که به اندک از دنیا قانع و به گرسنگی صبر و شکیباست و بر سختیها و مشکلات شکایت نمی کنند و دروغ نمی گویند.

ولم یغضبوا علی ربهم ولم یغتموا علی ما فاتهم ولم یفرحوا بما اتاهم

به خدا غضب نمی کنند (که آنان را فقیر نموده ام) و آنچه از دست دهد غمگین نمی شود و به آنچه به دست آورند خرسند نمی گردد(۱)

ص: ۱۰۹

قال رسول الله (صل الله عليه وآله): لا تجلسوا عند كل عالم الا عالم يدعوكم من الخمس الى الخمس: من الشك الى اليقين ومن الكبر الى التواضع ومن الريا الى الاخلاص ومن العداوه الى النصيحة ومن الرغبه الى الزهد.

در مجلس هر دانشمندی ننشینید مگر دانشمندی که دارای مرتبه ای از علم باشد که شما را از پنج چیز به پنج چیز برساند: از مرتبه ی شک به مرتبه ی یقین، از خودبینی به فروتنی، از ریاکاری به خلوص، از دشمنی با خلق به خیرخواهی و از شهوات و میل به حرام به دوری و کناره گیری (۱).

قال رسول الله: أفضل الايمان أن تعلم ان الله معك حيث ما كنت

برترین مرتبه ی ایمان آن است که بدانی همیشه خدا با توست. (۲)

### گناهان کبیره

ان تجتنبوا كبائر ما تنهون عنه نكفر عنكم سيئاتكم و ندخلكم مدخلاً كريماً (۳)

شرک به خدا؛ قتل نفس محترمه، قذف زنهای محصنه، خوردن مال یتیم، زنا، سحر، خوردن مال ربا.

ص: ۱۱۰

---

۱- طرائف . ج ۱ . ص ۱۷

۲- کنز العمال . ج ۶۶

۳- / سوره نساء، آیه ۳۱

عن أبي عبد الله عليه السلام: لا تسلموا على اليهود ولا على النصارى ولا على المجوس ولا على عابد الوثن ولا على آكل الزبأ  
قال رسول الله (ص): لعن الله آكل الزبأ وموكله و كاتبه و شاهده

عن أبي بصير عن أبي عبد الله عليه السلام: { ما حد } آكل الزبأ بعد البينه؟ قال: يؤدب، فان عاد، يؤدب، فان عاد قتل. (١)

قال الله: ولا يغتب بعضكم بعضاً أيحب أن يأكل لحم أخيه ميتاً (حجرات ١٢)

من قال في مؤمن مآرأته عيناه و سمعته اذناه فهو من الذين قال الله: ان الذين يحبون أن تشيع الفاحشه في الذين آمنوا لهم عذاب  
عظيم في الدنيا والآخرة والله يعلم وأنتم لا تعلمون(٢)

قال رسول الله (ص): ايأاكم والغيبه، فان الغيبه أشد من الزنا، فان الرجل قد يزني فيتوب الله عليه و ان صاحب الغيبه لا يغفر له  
حتى يغفر له صاحبه(٣)

قال الصادق عليه السلام: الغيبه حرام على كل مسلم (بحار ج ٧٢ ص ٢٥٧)

كذب من زعم أنه ولد حلال و هو يأكل لحوم الناس بالغيبه (امالي، ص ١٧٤ و سائل ١٢)

ص: ١١١

---

١- من لا يحضر، ج ٤، ص ٧٠

٢- / سورة نور، آيه ١٩

٣- وسائل ج ٢

یا ایها الناس إنا خلقناكم من ذكر و أنثی و جعلناكم شعوباً و قبائل لتعارفوا إنا أكرمکم عند الله اتقاکم ان الله علیم خبیر :

ای مردم! ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و شما را تیره ها و قبیله ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید ( و اینها ارزش نیست) گرامی ترین شما نزد خدا با تقوی ترین شما است، خدا دانا و آگاه است (۱).

گرچه گروهی ثروت و اولاد را ملاک امتیاز می دانند، گروهی به نسب و قبیله خود افتخار می کنند و جمعی به مقام بلند اجتماعی و سیاسی خود فخر فروشی می کنند؛ اما از آنجا که اینها امور واهی و متزلزل مادی و زود گذر است؛ اسلام روی همه ی آنها خط بطلان کشیده است و ارزش واقعی را در صفات ذاتی، مخصوصاً تقوی، پرهیزکاری، تعهد و پاکی قرار داده است و حتی برای موضوعات مهمی همچون علم، دانش در مسیر ایمان و تقوی، و ارزشهای اخلاقی نیز اهمیتی قائل نیست.

و عجیب این است که قرآن در محیطی ظهور نموده که امتیاز قبیله ی جزء مهمترین ارزشها بوده است و اسلام با خط بطلان روی آن، انسانها را از قید اسارت خون، قبیله، رنگ، مال و ثروت، جا و مقام آزاد نموده و او را برای یافتن خویش، به دورن جانش و صفات ولایش رهبری کرده.

ص: ۱۱۲

رسول خدا(صل الله عليه وآله) در مکه فرموده: أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ قَدْ إِذْهَبَ عَنْكُمْ عِيَةَ الْجَاهِلِيَّةِ، وَتَعَاَصَمَهَا بِأَبَائِهَا، فَالنَّاسُ رَجُلَانِ: رَجُلٌ بَرٌّ تَقِيٌّ كَرِيمٌ عَلَى اللَّهِ، وَفَاجِرٌ شَقِيٌّ هَيِّنٌ عَلَى اللَّهِ، وَالنَّاسُ بَنُو آدَمَ، وَخَلَقَ اللَّهُ آدَمَ مِنْ تَرَابٍ، وَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى: يَا أَيُّهَا أَنَا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى ...

ای مردم! خداوند ننگ جاهلیت و تفاخر با پدران و نیاکان را از شما زدود، مردم بیش از دو گروه نیستند: یا نیکوکار با تقوا و ارزشمند نزد خدا است، یا بدکار و شقی و پست در پیشگاه حق اند، همه ی مردم فرزند آدم است و خداوند آدم را از خاک آفریده است، چنانچه فرموده: ای مردم! ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم...<sup>(۱)</sup>

در جایی دیگر فرموده: يَا أَيُّهَا النَّاسُ! أَلَا إِنَّ رَبَّكُمْ وَاحِدٌ، وَ إِنَّ أَبَاكُمْ وَاحِدٌ، أَلَا لَا فَضْلَ لِعَرَبِيٍّ عَلَى الْعَجْمِيِّ، وَلَا لِعَجْمِيِّ عَلَى عَرَبِيٍّ، وَلَا لِأَسْوَدٍ عَلَى أَحْمَرَ، وَلَا لِأَحْمَرَ عَلَى أَسْوَدٍ، أَلَا -بِالتَّقْوَى أَلَا هَلْ بَلَغَتْ؟ قَالُوا: نَعَمْ. قَالَ: لِيَبْلُغَ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ؛ أَي مَرْدَم! بَدَانِيْدِ خَدَائِيتَانِ يَكِي اسْت وَ پَدْرَانْتَانِ يَكِي، نَه عَرَبٌ بَر عَجْمٌ بَرْتَرِي دَارْد وَ نَه عَجْمٌ بَر عَرَبٌ؛ نَه سِيَاهِ پُوسْتِ بَر سَفِيْدِ پُوسْتِ بَرْتَرِي دَارْد وَ نَه سَفِيْدِ پُوسْتِ بَر سِيَاهِ پُوسْتِ، مَكْرٌ بَا تَقْوَا. أَيَا مِنْ دَسْتُورِ خَدَا رَا اِبْلَاغِ كَرْدَم؟ هَمِه كَفْتَنْد: بَلِه. فَرْمُود: اَيْنِ سَخْنِ رَا حَاضِرِيْنَ بَه غَائِبَانِ بَر سَانِيْد.

ص: ۱۱۳

نیز فرمود: ان الله لا ينظر الى احسابكم، ولا الى انسابكم، ولا الى اجسامكم، ولا الى اموالكم؛ ولكن ينظر الى قلوبكم، فمن كان له قلب صالح تحنن الله عليه و انما انتم بنو آدم و احبكم اليه اتقاكم؛

خداوند نه، به وضع خانوادگی و نسب شما نگاه می کند، نه به اجسام و اموالتان؛ ولی به دلهای شما نگاه می کند. کسی که قلب صالحی دارد، خدا به او محبت می کند. شما همگی فرزندان آدم هستید و محبوبترین شما نزد خدا، با تقوا ترین شما است؛ ولی عجیب این است که با این تعلیمات مهمی اسلام هنوز در میان مسلمانان حتی در بین تشیع روی مسائل واهی مانند «خون» و «زبان» و «قیافه» تکیه کرده و بر اخوت اسلامی و مذهبی مقدم می شمردند و در تلاش هستند که عصبیت جاهلیت را زنده کنند با این که با این حرکت ضربهای را متحمل شدند و هنوز از خواب غفلت بیدار نمی شوند که اسلام روی تقوا چقدر تأکید کرده است مانند آیات ذیل: و تزو دوا فان خیر الزاد التقوی (اعراف ۲۶) هو اهل التقوی و اهل المغفره (مدثر ۵۶) و تعاون علی اللبر والتقوی (مائده ۲) اعدلوا هو اقربوا للتقوی (مائده ۸) لمسجد اسس علی التقوی من اول یوم احق ان تقوم فیه: این آیه آخر درباره مسجد «قبا» نازل شده

که منافقین در مقابل آن مسجد «ضرار» را ساخته بودند(۱)

از مجموع آیات استفاده می شود که «تقوی» همان احساس مسؤولیت و تعهدی است که به دنبال رسوخ ایمان در قلب، بر وجود

ص: ۱۱۴

انسان حاکم می شود و او را از «فخور» و «گناه» باز می دارد، و به سوی نیکی، پاکی و عدالت دعوت می کند و اعمال انسان را خالص کرده و آلودگی ها را می زوداید. چنانکه از ریشه لغوی «تقوی» نیز به همین نتیجه می رسیم؛ چون، تقوی از ماده «وقایه» به معنای کوشش در حفظ و نگهداری چیزی است، و منظور در این موارد، نگهداری روح و جان از هرگونه آلودگی، و متمرکز ساختن نیروها در اموری است که رضای خدا در آن است.

باید توجه داشت که، تقوی میوه ی درختِ ایمان است و به همین دلیل، برای به دست آوردن این سرمایه ی عظیم، باید پایه ی ایمان را محکم ساخت. البته، ممارست بر اطاعت و پرهیز از گناه و ... ملکه تقوی را در نفس راسخ می کند، در روایات آمده که «تقوی» یک درجه بالاتر از ایمان و یک درجه پایین تر از یقین است که علی بن موسی الرضا علیه السلام فرموده: الایمان فوق الإسلام بدرجه، والتقوی فوق الایمان بدرجه، والیقین فوق التقوی بدرجه، و ما قَسِمَ فی النَّاسِ شیءٌ أَقلَّ من الیقین(۱)؛ ایمان یکدرجه برتر از اسلام، و تقوی یک درجه بالاتر از ایمان است؛ اما یقین یک درجه بالاتر از تقوی

است، و هیچ چیزی در میان مردم کمتر از یقین تقسیم نشده است.

ص: ۱۱۵



خداوند حقیقت ایمان را در قرآن چنین معرّفی می کنند: اعراب بادیه نشین می گویند: ما ایمان آورده ایم، به آنها بگو: شما ایمان نیاورده اید، بگوئید: اسلام آورده ایم؛ ولی، هنوز ایمان وارد قلب شما نشده است:

قالت الاعراب آمنّا قل لم تؤمنوا ولكن قولوا اسلمنا و لما يدخل الایمان فی قلوبکم (حجرات آیه ، ۱۵).

طبق این آیه، اسلام شکل ظاهری قانونی دارد؛ پس، هرکسی شهادتین را بر زبان جاری کند، در سلك مسلمانان است و احکام اسلام بر او جاری می شود؛ اما ایمان یک امر واقعی و باطنی است که جایگاه آن در قلب است، نه زبان و ظاهر او. بنا براین، اسلام ممکن است دارای انگیزه های متفاوتی حتی انگیزه مادی و منافع شخصی داشته باشد؛ ولی، ایمان حتماً از انگیزه های معنوی، از علم و آگاهی سرچشمه می گیرد، و ایمان است که میوه ی حیات بخش «تقوی» بر شاخسارش ظاهر می شود. لذا پیامبر اکرم فرمود: اسلام علانیه، والایمان فی القلب؛ یعنی، اسلام امر ظاهر و آشکار است؛ اما مرکز ایمان تنها قلب است (۱).

امام صادق فرموده: الا سلام یحقن به الدم و تؤدی به الامانه و تسجل به الفروج و الثواب علی الایمان؛ یعنی، با اسلام خون انسان

ص: ۱۱۶

محفوظ، اداء امانت او لازم و ازدواج با او حلال می شود؛ اما ثواب مترتیب بر ایمان است (۱).

به همین دلیل مفهوم اسلام در بعض روایات منحصر به اقرار لفظی است، در حال که ایمان، اقرار لفظ همراه با عمل معرفی شده است:

الایمان اقرار و عمل و الاسلام اقرار بلاعمل (همان).

بنابر این، اولین نشانه ایمان عدم تردید و دو دلی در مسیر اسلام است. و علامت دوم، جهاد با اموال و علامت سوم، جهاد با نفس است که خداوند فرموده: انما المؤمنون الذین آمنوا باللّٰه و رسوله ثم لم یرتابوا و اهدوا باموالهم و انفسهم فی سبیل اللّٰه.

### حقیقت مرگ

غالباً تصور می کنند «مرگ» یک امر عدمی و به معنی «فنا» و «نیستی» است؛

ولی طبق آیات و روایات و دلائلی عقلی، مرگ یک امر وجودی و به معنی انتقال و عبور از جهانی به جهان دیگر است. لذا در بسیاری از آیات از مرگ به «توفی» تعبیر شده است که به معنی بازگرفتن و دریافت روح از «تن» به وسیله فرشتگان است، و آنچه که در این آیه آمده:

«و جاءت سكره الموت بالحق ذلک ما كنت منه تحید»

ص: ۱۱۷

سکرات مرگ حقیقت را [پیش چشم او] می آورد [و گفته می شود] این همان چیزی است که تو از او می گریختی (۱).

«سکره مرگ» حالتی شبیه به «مستی» است که به صورت هیجان دست می دهد و گاه بر عقل او چهره می شود و او را در اضطراب و نا آرامی شدید فرو می برد. لذا از امام سجّاد علیه السلام سؤال کردند: «ما الموت؟» مرگ چیست؟ در پاسخ فرموده:

للمؤمن كَنزَعِ ثِيَابٍ وَ سَبَخِهِ قِمْلِهِ، وَ فَكِّ قِيودِهِ، وَ اغْلَالِ ثِقِيلِهِ، وَ الْإِسْتِدْلَالَ بِأَفْخَرِ الثِّيَابِ، وَ أَطْيَبِهَا رِوَائِحُ، وَ اَوْطَى الْمَرَآكِبِ وَ أَنْسِ الْمَنَازِلَ؛ وَ لِلْكَافِرِ كَخَلْعِ الثِّيَابِ فَآخِرُ، وَ النِّقْلِ عَنِ مَنَارِلِ أَنْيُسِهِ وَ الْإِسْتِدْلَالَ بِأَوْسَخِ الثِّيَابِ وَ أَخْشِيهَا، وَ اَوْحَشِ الْمَنَازِلَ، وَ أَعْظَمِ الْعَذَابِ؛

برای مؤمن مانند کردن لباس چرکین و پر حشرات است، و گشودن غل و زنجیرهای سنگین، و تبدیل آن به فاخر ترین لباسها و خشبو ترین عطرها، و راهورترین مرکبها و مناسب ترین منزلهاست؛ اما برای کافر، مانند کردن لباس فاخر، و انتقال از منزلهای مورد علاقه، و تبدیل آن به چرکترین و خشن ترین لباسها و وحشتناک ترین منزلها و بزرگترین عذاب است (۲).

قال محمد بن علي عليهما السلام: و هو نوم الذي يأتيكم كل ليلة الا أنه طويله مدته لا يتبته منه الا يوم القيامة

ص: ۱۱۸

---

۱- / سوره ق آیه ۹۱

۲- / بحار الانوار، ج ۶، ص ۱۵۵

مرگ همان خوابی است که هرشب به سراغتان می آید، جز اینکه مدتش طولانی است و انسان از آن بیدار نمی شود تا روز قیامت(۱)

امام حسین علیه السلام در روز عاشورا، هنگام جنگ برای یاران خود از مرگ تعبیر لطیفی دارد:

صبراً بنی الکرم فما الموت الا قنطره تعبیر بکم عن البوس و الضراء الی الجنان الواسعه النعیم الدائمه، فأیکم یکره أن ینتقل من سجن الی قصر و ما هُوَ لِأعدائکم الا کمن ینتقل من قصر الی سجن و عذاب، إن أبی حدثنی عن رسول الله إن الدنیا سجن المؤمن و جنه الکافر، و الموت جسر هولاء الی جنانهم، و جسر هولاء الی جحیم؛

شکیبا باشید ای فرزندان مردان بزرگوار! مرگ، تنها پلی است که شما را از رنجها به باغهای وسیع بهشت و نعمت های جاویدان منتقل می کند، کدام یکی از شما از انتقال یافتن

زندان به قصر ناراحتید؟! و اما مرگ نسبت به دشمنان شما خروج از قصر و انتقال به سوی زندان و عذاب است. پدرم از رسول خدا (ص) نقل فرمود: دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است، و مرگ پلی است که آنها را به باغهای بهشت، و پلی است که آنها را به جهنم منتقل می کند(۲).

طبق بعضی روایات سه روز برای انسان وحشتناک است: روز ولادت که با این جهان نا آشنا است، و روز مردن که عالم پس از مرگ را مشاهده می کند نا آشناست، و روز محشر که متوجه احکامی می شود که

ص: ۱۱۹

۱- / (هماتن ظاهرا منظور از محمد بن علی ، امام نهم ، امام محمد جواد است.)

۲- / معانی الاخبار ، ص ۲۸۹، باب معنی الموت

در دنیا نبوده. لذا خداوند درباره حضرت یحیی فرموده: «و سلام علیه یوم ولد و. یوم یموت و یوم یبعث حیاً» و از زبان عیسی بن مریم همین سخن را بیان نموده و این دو پیامبر را در این سه روز مشمول رحمت خویش قرار داده است. (۱)

## انتظار وتوجه به مرگ

قال الله تعالى: اینما یدرککم الموت ولو کنتم فی بروج مشیدة (۲)

جالب توجه این است که در آیات متعدد از قرآن کریم همانند آیه ۹۹ سوره حجر و آیه ۴۸ مدثر از «مرگ» تعبیر به «یقین» شده است، اشاره به این که هر قوم و جمعیتی، با هر اعتقاد که دارند و هر چیزی را که بتوانند انکار کنند؛ ولی، این واقعیت را نمی توانند انکار کنند که زندگی بالأخره یک روزی پایانی دارد، و از آنجا که افراد انسان به خاطر عشق به حیات، و یا به گمان این که مرگ را با فنا و نابودی مطلق مساوی می دانند همواره از نام آن گریزانند این آیات هشدار می دهد و در آیه مورد بحث تعبیر به «یدرککم» به آنها گوشزد می کند که فرار کردن از این واقعیتی قطعی عالم بیهوده است؛ زیرا معنای ماده «یدرککم» این است که کسی از چیز فرار کند و آن چیز به دنبالش بدود.

ص: ۱۲۰

---

۱- بحار ج ۶ ص ۱۸۵

۲- / سوره نساء، آیه ۷۸

در سوره «جمعه» آیه ۸ نیز این حقیقت به صورت آشکار تری بیان شده: قل ان الموت الذی تفرون منه فأنه ملائیکم؛

بگو مرگی که از آن فرار می کنید بالأخره به شما می رسد.

علاوه بر این، هیچ چیزی حتی برجهای محکم «مشیده» نمی تواند جلوی مرگ را بگیرد؛ زیرا مرگ از درون انسان سرچشمه می گیرد؛ چون استعدادهای انسان محدود است و یک روزی به پایان می رسد.

امیر بیان علی علیه السلام در خطبه ۱۳۱:

فأنه والله الجِد لا العب، الحق لا الكذب، وما هو الى الا الموت، أسمع داعیه وأعجل حادیه، فلا یغزرنک سواد الناس [عامتهم] من نفسک [بنفسک] فقد رأیت من کان قبلك ممن جمع المال، وحذر الإقلال، وأمن العواقب، طول الأمل، وإستبعاد الأجل، کیف نزل به الموت فأزعجه عن وطنه، وأخذه من مأمته، محمولاً على اعواد المنایا، يتعاطى به الرجال الرجال، حملاً على المناكب و امساکاً بالأنامل، اما رأیتم الذی یأملون بعيداً و یبنون مشیداً و یجمعون كثيراً، أصبحت بیوتهم قبوراً، وما جمعوا بوراً، وصارت اموالهم للوارثین، و ازواجهم لقوم آخرین، لا فی حسنه یزیدون، ولا من سیئه یستعتبون. (۱)

امیر بیان و مولایی سخن علی بن ابیطالب علیهما السلام در این خطبه ۱۳۱ بعد از سوگند شدید مردم را به یاد مرگ دعوت نموده و می فرماید، ای مردم: به خدا سوگند! این که می گویم بازی نیست، جدی

ص: ۱۲۱

و حقیقت است، دروغ نیست، و آن، چیزی جز مرگ نیست، که بانگ دعوت کننده اش رسا، و به سرعت همه را میرانند! (۱)

بعد از بیان حقیقت و حتمیت مرگ راهکار های زیبا را برای طرز زندگی مردم ارائه داده و فرموده که ای مردم از گذشتگان پند و اندرز بگیرید و با خبر باشید که: «انبوه زندگان، و طرفداران، تو را فریب ندهد. همانا گذشتگان را دیدی که ثروت ها اندوختند و از فقر و بیچارگی وحشت داشتند و با آرزوهای طولانی فکر می کردند در امانند، و مرگ را دور می پنداشتند، دیدی چگونه مرگ بر سر شان فرود آمد؟ و آنان را از وطن شان بیرون راند؟ و از خانه ی امن کوچشان داد؟ که بر چوبه ی تابوت نشستند، و مردم آن را دست به دست می کردند و بر دوش گرفته و بر سر انگشت خویش نگاه می داشتند؟ آیا ندیدی که آنان آرزو های دور و دراز داشتند، و کاخ های استوار می ساختند، و مال های فراوان می اندوختند، چگونه خانه های شان گورستان شد؟ و اموال جمع آوری شده ی شان تباه و پراکنده و از آن وارثان گردید؟ و زنان آنها با دیگران ازدواج کردند؟ نمی تواند چیزی به حسنات بیفزاید، و نه از گناه توبه کنند!»

قال صادق عليه السلام: ذكر الموت يُمِتُّ الشَّهَوَاتِ فِي النَّفْسِ وَيَقْطَعُ مَنَابِتَ الْعَفَلَةِ وَيُقَوِّي النَّفْسَ بِمَوَاعِدِ اللَّهِ وَيُرِقُّ الطَّبَعِ وَيَكْبِتُ دَعْلَامَ الْهَوَى وَيُطْفِئُ نَارَ الْحِرْصِ وَيُحَقِّقُ الدُّنْيَا وَهُوَ مَعْنَى مَا قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَالسَّلْمُ فِكْرُ السَّاعَةِ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ السَّنَةِ وَذَلِكَ عِنْدَ مَا

ص: ۱۲۲

۱- / حادیه: آواز خواندنی که شتران را به شتاب می راند.

يحل أطناب خيام الدّنيا و يَشُدُّها في الآخرة ولا تسكنُ بزوال الرّحمة عند ذكر الموت بهذه الصّيفه و من لا يعتبر بالموت و قلّه حيلته و كثره عجزه و طول مقامه في القبر و تحيّرّه في القيامة فلا- خير فيه قال النّبي (ص) أذكروا هادِمَ اللّاتّات. قيل وما هو يا رسول الله؟ فقال: الموت. فما ذكره عبد علي الحقيقه في سعه الّا ضاقت عليه الدّنيا ولا في الشّده الّا إتسعت عليه والموت أوّل منزل من منازل الآخرة و آخر منزل من منازل الدّنيا، فطوبى لمن أكرّم عند نزول بأولها و طوبى لمن آخر من مشايعته في آخرها والموت أقرب الأشياء من بني آدم و هو يعده أبعد فما أجزأ الإنسان على نفسه و ما أضعفه من خلق و في الموت نجاه المخلصين و هلاك المجرمين ولذلك اشتاق من الشّاق الموت و كره من كره. قال النّبي (ص) مَنْ أَحَبَّ الله لقاءه و من كره لقاء الله كره الله لقاءه(١)

یاد آوری مرگ هواهای نفسانی را نابود می کند، روزنه های که باعث غفلت از خدا می شود از بین می برد، طبع انسان را رقیق می کند، ستون هوسها را می شکنند، آتش حرص را خاموش می کند، دنیا را نزد انسان بی ارزش می کند، و این بیان پیامبر است که فرمود: یک ساعت تفکر برتر از عبادت یکسال است(٢)، با یاد آوری مرگ طناب دنیا را باز نموده و ستونهای آخرت را محکم کند، کسی که مرگ را سبب عبرت و قلت حیل و باعث عجز خود قرار ندهد سعادت مند نمی شود، آدم که در

ص: ۱۲۳

---

۱- / مصباح الشریعه، ص ۱۷۱

۲- / مستدرک، ج ۱۱، ص ۱۸۳



فراخی زندگی می کند اگر یاد مرگ بیفتد دنیا برایش ضیق می گردد، مرگ اولین منزل از منازل آخرت و آخرین منزل از منازل دنیا است و رستگار کسی است که در هنگام ورود مورد احترام قرار گیرد، مرگ از هر چیزی به آدم نزدیک است، مرگ نجات مخلصین و هلاک مذنبین است، ظرافت مرگ این است که «مرگ لقای خداوند» است برای خدا جویان و مشقت است برای متنفران.

أبي عبيد الحذاء قال: قلت لأبي جعفر عليه السلام: حدثني بما انتفبه به؟ فقال: يا أبا عبيده أكثر ذكر الموت فإنه لم يُكثر انسان ذكر الموت إلا زهد في الدنيا. (١)

قال علي عليه السلام: أصيكم عباد الله بتقوى الله وكثرة ذكر الموت والزهد في الدنيا. (من لا يحضر)

قال رسول الله: أفضل الزهد في الدنيا ذكر الموت وأفضل العبادة ذكر الموت وأفضل التفكير ذكر الموت فمن أثقله ذكر الموت وجد قبره روضه من رياض الجنة. (٢)

ص: ١٢٤

---

١- (وسایل، ج ٢، ص ٤٣٤)

٢- جامع الأخيار، ص ١٦٥

« أوحى الله الى آدم أن إجتمع الكلام كله في أربع كلمات: فقال: يارب بيّنهن لي؟

فأوحى الله اليه: واحده لي؛ و أخرى لك؛ و أخرى بيني وبينك؛ و أخرى بينك وبين الناس. فألتى لي، تؤمن بي ولا تشارك بي شيئاً. و التى لك: فأجازيك عنها. و التى بينك و بيني، فعليك الدعاء و على الإجابة. و التى بينك و بين الناس، فأن ترضى لهم ما ترضى لنفسك و تكره لهم ما تكره لنفسك»

خداوند به حضرت آدم وحی نمود که همه ی سخنان را در ضمن چهار کلمه بیان نموده ام. حضرت آدم عرض نمود: پروردگارا، آن چهار «کلمه» را بیان فرما؟

خطاب شد، یک کلمه اختصاص به «من» دارد، و کلمه دیگر مربوط به «تو» است؛ اما یک «کلمه» بین «من» و «تو» و کلمه دیگر میان تو و دیگران است؛ اما آنچه اختصاص به من دارد، این است که به من ایمان بیاور و کسی را شریک و همتای من قرار مده؛ اما آنچه که مربوط به تو است؛ این است که من پاداش تو را می دهم؛ و اما آنچه بین من و توست، این است که، در خواست از تو و اجابت از من است. و آنچه بین تو و

دیگران است. این است که هرچه را برای دیگران می خواهی برای خود بپذیر و آنچه را برای خود نمی پذیری برای دیگران آرزو مکن (۱).

## وسایل سفر آخرت

«ياايها الذين آمنوا وابتغوا اليه الوسيله وجاهدوا في سبيل الله لعلهم تفلحون»

ای اهل ایمان از خدا بترسید و پرهیز گاری را پیشه کنید و وسیله ای برای تقرب به خدا انتخاب نمائید و در راه او جهاد کنید تا رستگار شوید (۲).

کلمه «وسيله» در اصل به معنای تقرب جستن و یا چیز که باعث تقرب به پیشگاه خداوند است، می شود. مهمترین اسباب تقرب به سوی خداوند، ایمان به خدا و پیامبر اکرم و جهاد و عبادات و همچنین موارد دیگری است که امیر المومنین به آنها اشاره نموده است:

قال على عليه السلام: انّ أفضل ما توسل به المتوسلون الى الله: الإيمان به وبرسوله؛ والجهاد في سبيله فانه ذروه {قلها} لإسلام؛ وكلمه الإخلاص فانه الفطره {الفطرت توحيديه}؛ وأقام الصلاه فانه المله {أئين}؛ وإيتا الزكوه فانه فريضة واجبه؛ وصوم شهر رمضان فانه

ص: ۱۲۶

---

۱- / أمالی صدوق؛ فقه الرضاء، ص ۳۵۴

۲- / سورة مائده ۳۵

جُنَّه من العقاب؛ وحج البيت وإعمارهما فإنهما ينفیان الفقر وير حضان الذنب؛ وصَلِّه الرِّحْم فإنها مِثْرَاه في المال ومنساه الأجل؛  
والصِّدْقَة السَّيْر فإنها تكفر الخطئه؛ والصِّدْقَة العَلَاتِيَّة فإنها تذهب ميتة السوء؛ وصنایع المروف فإنها تقی مصارع الهوان [نجات از  
سقوط]

امیر بیان علیه السلام فرموده: بهترین ارتباط بین خالق و مخلوق عبارتند از:

(۱) ایمان به خدا؛ (۲) ایمان به پیامبر [و اولیاء الله]؛ (۳) جهاد در راه خداوند؛ چون از قلعه کوه ساری اسلام است؛ (۴) گفتن لا اله الا الله که فطرت توحیدی و یکتاپرستی است؛ (۵) به پا داشتن نماز که آئین مکتب است؛ (۶) پرداخت زکات واجب به فقرا و ایتم آل محمد (صلی الله علیه و آله) است؛ (۷) روزه ماه رمضان که باعث نجات از عذاب جهنم می شود؛ (۸) حج و عمره که پریشانی را وی زوداید و معاصی را می شوید؛ (۹) ارتباط حسنه با خویشاوندان که موجب ازدیاد ثروت و طولانی شدن عمر می شود؛ (۱۰) انفاق مخفی که معاص را جبران می کند؛ (۱۱) انفاق آشکار که مرگناهنگام را دفع می نماید؛ (۱۲) کارهای نیک که انسان را از سقوط نجات می دهد (۱).

قال الصادق علیه السلام: القلب حرم الله فلا تسکن حرم الله غیره (۲).

ص: ۱۲۷

۱- /محاسن ، أحمد بن محمد بن خالد برقی، متوفی ۲۷۴ هجری، تحقیق سید جلال الدین، نشر: اسلامی، ج ۱، ص ۲۸۹

۲- / مجلسی محمد باقر، بحار الانوار، متوفی ۱۱۱۱ هجری، طبع الثانیه ۱۴۰۳ هجری، ج ۶۷، ص ۲۵، نشر: بیروت

قال الصادق عليه السلام: لو لم يتوعد الله على معصيته لكان يجب أن لا يُعصى شكاراً لنعتمه

اگر خداوند برای گناه وعده عذاب هم نمی دادند، بخاطر شکر نعمت های خداوند ترك معصیت لازم بود.

### همراهان مؤمن

عن أبي بصير عن أحدهما عليه السلام: إذا مات العبد المؤمن دخل معه في قبره ستة صور: فيهنَّ صورةٌ هي حُسْنُهُنَّ وجهاً و إبهاهنَّ هيئَةً و أطيئهنَّ ريحاً و أنظفهنَّ صورةً. قال: فيقف صورته عن يمينه، وأخرى عن يساره، وأخرى بين يديه، وأخرى خلفه، وأخرى بين رجليه،

ويقف التي هي أأحْسَيْتُهُنَّ فوق رأسه. فإن أتى عن يمينه منعه التي عن يمينه ثم كذلك إلى أن يؤتى من الجحاح الست. قال: فتقول أحسنهن صورته: من أنتم جزاكم الله عنى خيراً؟

فتقول التي عن يمين العبد، أنا الصِّلمواه. و تقول التي عن يساره أنا الزَّكواه، و تقول التي بين يديه أنا الصِّيام، و تقول التي خلفه، أنا الحج والعمرة، و تقول التي عند رجليه أنا براء من وصلت من إخوانك، ثم يقلن: من أنت؟

فأنت أحسننا وجهاً و أطيئنا ريحاً و ابهانا هيئَةً؟ فيقول أنا الولايه لِآلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَالسَّلَامِ (١).

ص: ١٢٨

قال الله تبارك وتعالى: وما خلقت الجن والإنس إلا ليعبدون. [زاريات ٥٦] قال رسول الله (ص)؛ العباد ثلاثة: قوم عَيِدوا لله خوفاً فتلك عباده العبيد، و قوم عَيِدوا لله طلباً لثواب، فتلك عباده الأجراء، و قوم عَيِدوا الله حباً فتلك عباده الأحرار وهي أفضل العبادات. (المواعظه العددية)

قال على عليه السلام: ما عبدتك خوفاً من نارك ولا طمعا لجنتك ولكن وجت اهلا للعبادت فعبدتك.

قال رسول الله (ص): من أشرب قلبه حبّ الدّنيا و رَكَنَ إليها التّاط (اي التصق) منها بشغل عناه (أهمّه) و أمل لا يبلغ منتهاه [نهايت] و حرص لا يذرك مداه (غايه).

قال رسول الله (ص): ثلاثه منجيات و ثلاثه مهلكات؛ اما المنجيات: فخيفه الله في السرّ و العلانيه، و القصد (اي اعتدال) في الفقر و الغنى، و العدل في الغضب و الرضا؛ و اما المهلكات؛ فشح مطاع (حرص و بخل شديد) و هوى متبع و إعجاب المرء بنفسه (المواعظ العديه).

قال رسول الله (ص): ثلاث من خصال أهل الجنة: الإحسان الى مَنْ جفاك، و العفو عنم يظلمك، و العطاء لمن لم يرجوك.

عن ابن مسعود قال: سمعت رسول الله (ص): من تهاون في الصَّيْلَةِ من الرِّجالِ والنِّساءِ عاقبه الله بثمانيه عَشْرٍ عقوبه: سته في الدُّنيا، و ثلاثه عند موته، و ثلاثه في قبره، و ثلاثه في محشره، و ثلاثه عند الصِّراط؛ فأما الَّتِي في الدُّنيا: ذهابُ البركه من رزقه، و ذهاب البركه من حياته، و ذهاب النُّور من وجهه، و لا حظ له في الإسلام، و لا يشركه الله في الدَّعاءِ الصَّالحين، و لا يستجاب الدَّعائه؛. و اما الَّتِي عند الموت:

١: يموت ذليلاً و عليه ثِقلاً كأنَّه الجبل و به ضعفاً ٢: يموت عطشاناً و لو شرب ما الدُّنيا لم يرو عطشه. ٣: يموت جائعاً و لو أكل طعام الدُّنيا لم يشبع؛. و اما الَّتِي في قبره: يوكل الله به ملكاً يزعه في قبره، و يُضَقُّ عليه قبره و يكون معدباً الى يوم القيامة [تكون الظلمه في قبره]، لا تُبَشِّرُهُ الملائكه الرحمه؛ و اما الَّتِي في المحشر؛ فإنَّه يقوم على صوره الحمار، و يُعْطَى كتابه بشماله؛ و يحاسبه الله حساباً طويلاً؛. و اما الَّتِي في الصِّراط: فلا ينظر الله اليه و لا يزكيه، و لا يقبل منه صرفاً و لا عدلاً، و يحاسبه الله على الصِّراط الف عام ثم يأمر به إلى النَّار مع الدَّاخِلين. (مواعظ عدديه)

ابن مسعود می گوید، از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) شنیدم که فرمود:

اگر کسی [مرد یا زن] در نماز خود سستی کنند به هجده نوع عقاب گرفتار می گردد که شش تا در دنیا، سه تا به هنگام مرگ، سه تا در قبر، سه تا در روز محشر و سه تا در سر پل صراط است: اما آن شش مورد که در دنیا است: (۱) رزق او با برکت نیست؛ (۲) حیات او بی ارزش و بی برکت است؛ (۳) نزد خداوند آبرو و عزت ندارد؛ (۴) هیچ بهره از اسلام ندارد؛ (۵) با نیایش نیکان ارتباط ندارد؛ (۶) دعایش نزد خداوند مستجاب نمی شود؛ اما به آنچه که در حال مرگ مبتلا می شود: (۱) در حال خواری و ذلت میمیرد؛ (۲) در حال تشنگی جان می دهد گرچه آبهای دنیا را بچشد؛ (۳) در حال گرسنگی جان می دهد گرچه غذاهای عالم را بخورد.

اما به آنچه که در قبر گرفتار می شود: (۱) ملائکه ها او را شدیداً عذاب می کنند؛ (۲) قبر او بسیار ضیق و تارک و تا روز قیامت مورد عذاب است؛ (۳) ملائکه رحمت هیچگونه بشارت رحمت بر او نمی دهد؛

اما به آنچه که در روز محشر بر خورد می کند: (۱) به صورت الاغ وارد محشر می شود؛ (۲) نامه ی اعمال او به دست چپش داده می شود؛ (۳) رسیدگی به اعمال او بسیار طولانی خواهد بود؛ اما آنچه را در پل صراط مشاهده می کند: (۱) خداوند به او توجهی ندارد؛ (۲) هیچ عذری از او پذیرفته نمی شود؛ (۳) هزاران سال در حال حساب اعمال و در نهایت به سوی آتش جهنم پرتاب می شود.



قال الله تعالى: ان الذين يشترون بعهد الله وأيمانهم ثمناً قليلاً ألك لا خلق لهم في الآخرة ولا يكلمهم الله ولا ينظر إليهم يوم القيامة ولا يزكيهم ولهم عذاب اليم؛

بدرستی کسانی که پیمان خدا و سوگند خو شان را به بهای اندکی می فروشند برای آنان در آخرت نصیبی نیست و در آن روز خداوند به آنها سخن نمی گویند و به آنها نظر رحمت ندارد و همچنان آنان را از گناه پاک نمی کند و برای آنان عذاب درد ناک است (۱).

خداوند طبق این آیه پیمان شکنان را به پنج نوع قهر تهدید نموده است:

۱) در آخرت بهره ی ندارند؛ ۲) محرومیت از سخن الهی؛ ۳) محرومیت از توجه خداوند؛ ۴) محرومیت از پاکی معاصی؛ ۵) گرفتاری به عذاب درد ناک.

قال رسول الله (ص): ثلاثة لا يكلمهم الله يوم القيمة ولا ينظر إليهم ولا يزكيهم ولهم عذاب أليم: المَنَّان العذبي لا يعطى شيئاً إلا مَنَّهُ، و المُنْفِق سلعته بالحلف الفاجر [قسم كاذب] و الحسود.

قال الله تعالى: يا موسى أنا إفعال بك ثلاثة أفعال، أنت ايضاً إفعال ثلاثة. فقال موسى، ما هذه ثلاثة؟ قال الله تعالى:

ص: ۱۳۲

١: وهبتك نعيماً كثيراً و لم أمن عليك فهكذا اذا أعطيت خلقي شيئاً فلا تأمن عليهم

٢: لو أكثرت الجفا معي، لقبلتُ معذرتك اذا أقبلت إليّ فكذلك أقبل معذره من جفاك، لو اعتذر اليك

٣: لم أكلفتُ عملُ غدٍ فلا تُكلفني رزقَ غدٍ.

قال رسول الله (ص): يا علي، للحسود ثلاث علامات: يتملق اذا حضر؛ و يغتاب اذا غاب، و يشهد بالباطل . (مواعظ عددية) قال علي عليه السلام: ضع أمر أخيك على أحسن حتى يأتيك منه ما يغلبك (١)، قال الله تعالى: ولا يغتب بعضكم بعضاً أيحب أن يأكل لحم أخيه ميتا فكرهتموه.

قال الرضا عليه السلام: من بهت مؤمناً أو مؤمنة أو قال فيه ما ليس فيه، أقامه الله يوم القيامة على تل من النار. (٢)

قال الصادق عليه السلام: حُسنُ ظنِّ أضله من حُسنِ الإيمان المرء و سلامه صدره. (همان)

### توفيق در کار خیر

قال أبو عبد الله عليه السلام: رأيت المعروف كإسمه وليس شيء أفضل من المعروف إلا ثوابه و ذلك يرا منه، وليس كل من يحب أن

ص: ١٣٣

١- / رسائل شهيد ثانی، متوفی ٩٦٦، نشر: بصیرتی- قم، ص ٢٩٣.

٢- بحار، ج ٧٢، ص ١٩٤

يصنع المعروف الى الناس يصنعه، و ليس كل من يرغب فيه يقدر عليه، ولا كل من يقدر عليه يؤذن له فيه؛ فاذا اجتمعت الرغبة والقدرة والإذن فهنا لك تمت السعادة لطالب و المطلوب اليه

امام صادق عليه السلام فرمود: به نظر «من» عمل نیکو نام نیک و دارای ثواب است. [البته، کار شایسته شرایطی

دارد]؛ گاه هر انسان کمک به دیگران را دوست ندارد؛ ولی، گاه دوست دارد توان انجامش را ندارد، و گاه توان دارد؛ اما توفیق ندارد؛ پس انجام عمل خیر برای دیگری مشروط بر این است که میل، قدرت، همراه با اذن و توفیق الهی باشد، تا انسان به سعادت برسد(۱). لذا در این مورد روایات فراوان از معصومین علیهم السلام وارد شده است:

قال رسول الله صل الله عليه وآله: اول من يدخل الجنة المعروف و أهله و أول من یرد علی الحوض(۲)؛ یعنی، رسول خدا فرمود: اولین کسی که وارد بهشت و حوض کوثر می شود، آدم نیکو کار است.

قال علی (عليه السلام): أهل المعروف فی الدنيا، أهل المعروف فی الآخرة؛ یعنی، انسان نیکو کار در قیامت نیز نیکو کار است (همان).

قال الصادق عليه السلام: إصنع المعروف الى كل أحد فان كان أهله والا فان أهله؛ برای هر کسی خوبی کن، اگر او نیز أهل نیکی باشد، بسیار خوب؛ اما اگر او أهل نیکی نیست، تو خود أهل خیر هستی(۳).

ص: ۱۳۴

۱- / الکافی ، ج ۴ ، ص ۲۶

۲- / من لا يحضره الفقيه ، ج ۲ ، ص ۵۵ ، تحقیق علی اکبر غفاری، نشر جامعه مدرسین ۱۴۰۴ هجری ، طبع دوم

۳- همان

وقال الصادق عليه السلام: أيما مؤمن أوصل الى أخيه المؤمن معروفاً، فقد أوصل ذلك الى رسول الله؛ يعني، هر کسی به برادر دینی خود نیکی کند، همانا برای رسل الله نیکی کرده است. (۱)

وقال ايضاً: المعروفاً شيءٌ سوى الزكاه فتقربوا الى الله بالبر وصله الرحم

کار خوب چیز های است غیر از زکات و به وسیله آن اعمال شایسته انسان به خدا نزدیک می شود (۲)

قال ابو جعفر عليه السلام: صنایع المعروف تقى مضارع السوء [ای تحفظ الانسان عن المهالك و مساقط السوء] کار خوب انسان را از هلاکت نجات می هد. (۳)

قال ابو جعفر عليه السلام: لكل شيءٍ ثمره و ثمره المعروف تعجيله

هر چیزی میوه و آثاری دارد؛ اما آثار کار خیر عجله در انجام آن است. (۴)

وقال الصادق عليه السلام: رأيت المعروف لا يصلح الا بثلاث خصال: تصغيره و ستره و تعجيله، فانك اذا صغرته عظمته عند من تصنعه

ص: ۱۳۵

۱- همان

۲- همان

۳- همان

۴- همان ص ۵۷

الیه، و اذا سترته تمته، و اذا عجلته هنا ته، وان كان غير ذلك محققه [ای ابطلت ثوابه] و نکدته [ای ضيعه].(۱)

قال على عليه السلام: سمعت رسول الله يقول: من قضى لأخيه المؤمن حاجه كان كمن عبُد الله، و من دعا لمؤمن بظهره الغيب، قال الملك: ولك مثل ذلك، و ما من عبد مؤمن دعا للمؤمنين و المؤمنات بظهر الغيب إلا رد الله مثل الذى دعا له من مؤمن او مؤمنه مضى من اول الدهر او هو الله يوم القيامة(۲).

### توجه به دنیا

و لقد ذرأنا لجهنم كثيراً من الجنّ و الإنس لهم قلوب لا يفقهون بها و لهم أعین لا يبصرون بها و لهم اذانٌ لا يسمعون بها أولئك كما لا نعام بل هم أضلّ أولئك هم الغافلون.

به طور مسلم گروه بسیاری از جن و انس را برای دوزخ آفریدیم، آها دلها [عقلها] نئی دارند که با آن نمی اندیشند و چشمانی دارند که با آن نمی بینند و گوشهای دارند که با آن نمی شنوند، آنها همچون چهار پایانند، بلکه گمراه

تر آنها همان غافلانند [ زیرا با این که همه ی امکانات هدایت فراهم هستند باز هم گمراهند](۳).

ص: ۱۳۶

۱- همان

۲- / امالی، شیخ طوسی، طبع الاول ۱۴۱۴ هجری، نشر ثقافه، قم، ص ۴۸۱

۳- / سوره اعراف، آیه ۱۷۹

قال على عليه السلام: القلب ثلاثة أنواع: مشغول بالدنيا، و مشغول بالعقبى، و مشغول بالمولى؛ اما القلب المشغول بالدنيا فله شدّه و البلا؛ و اما القلب المشغول بالعقبى فله درجات العلى؛ و اما القلب المشغول بالمولى فله الدنيا و العقبى و المولى (١).

قال الله تعالى: ما جعل الله لرجل من قلبين في جوفه. (احزاب) قال رسول الله (ص): لا يجد الرجل حلاوه الايمان في قلبه حتى لايبالى من اكل الدنيا. (مواعظ عدديه)

قال على عليه السلام: لا يجتمع حُبنا و حُب عدونا في جوف انسان، ان الله لم يجعل لرجل من قلبين في جوفه فَيُحِبُّ بهذا و يُبْغِضُ بهذا (المواعظ العدديه) قال رسول الله (ص): زينه القلب ثلاثه: الصبر و الصمت و الشكر (٢).

قال الله تعالى: سَيُلْقِي فِي قلوب الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ بما أَشْرَكُوا با لله. قال الله تعالى: ثم بعثنا من بعده (نوح) رُسُلًا الى قومهم فجاءوهم بالبينات فما كانوا ليؤمنوا بما كذبوا به من قبل كذلك نطبع على قلوب المعتدين (سوره يونس ٧٤)

ص: ١٣٧

---

١- / ميزان الحكمه، ريشهرى، محمد، تحقيق دارالحديث، طبع الاولى، ج ٤، ص ٣٤٧٥.

٢- / الذريعه، آقا بزرگ تهرانى، متوفى، ١٣٨٩، طبع الثانيه، ١٤٠٣، نشر بيروت.

قال الله تعالى: ولله العزة ولرسوله وللمؤمنين ولكن المنافقين لا يعلمون(۱).

خداوند فرموده: عزت و کرامت تنها مربوط به خدا و پیامبر است، اما منافقین و بخردان آگاهی ندارند.

قال الصِّادق عليه السلام: مطلوباتُ النَّاسِ فِي الدُّنْيَا أَرْبَعَةٌ: الْغِنَى وَالدَّعْوَةُ [رَاحَتِي فِي زَنْدِغِي] وَقَلْبُهُ الْإِهْتِمَامُ وَالْعِزَّةُ: فَأَمَّا الْغِنَى مُوجُودٌ فِي الْقِنَاعِ فَمَنْ طَلَبَهُ فِي كَثْرَةِ الْمَالِ فَلَمْ يَجِدْهُ؛ وَ أَمَّا الدَّعْوَةُ فَمُوجُودَةٌ فِي خَفَةِ الْمَحْمَلِ فَمَنْ طَلَبَهَا فِي ثِقَلِهِ لَمْ يَجِدْهَا؛ وَ أَمَّا الْقَلْبُ الْإِهْتِمَامُ فَمُوجُودٌ فِي قَلْبِ الشَّغْلِ فَمَنْ طَلَبَهَا فِي كَثْرَتِهِ لَمْ يَجِدْهَا؛ وَ أَمَّا الْعِزَّةُ فَمُوجُودَةٌ فِي خِدْمَةِ الْخَالِقِ فَمَنْ طَلَبَهُ فِي خِدْمَةِ الْمَخْلُوقِ لَمْ يَجِدْهُ(۲).

قال علي عليه السلام: من رضى من الله باليسير من الرزق، رضى الله منه بالقليل من العمل. و ايضاً قال: القناعة مال لا ينفذ(۳).

قال علي عليه السلام: لا شرف أعلى من الإسلام ولا عزّ أعزّ من التّقوى ... ولا كنز أغنى من القناعة.

أبي عبدالله عليه السلام: من قنع بما رزقه الله فهو من أغنى الناس.

ص: ۱۳۸

۱- / سورة منافقون آیه، ۸

۲- / المواعظ العددیه

۳- / کافی، ج ۲، ص ۱۱۱

قال أبو عبدالله، قال رسول الله (ص): أن أول ما عصى الله به، ست: حب الدنيا وحب الرياسة وحب طعام وحب نساء وحب العلو وحب الكلام وحب الثروة، فصرن سبع خصال، فاجتمعن كلهن في حب الدنيا (١).

قال أبو عبدالله، قال رسول الله (ص): أن في طلب الدنيا إضراراً بالآخرة وفي طلب الآخرة إضراراً بالدنيا، فأضروا بالدنيا فإنها أولى بالإضرار (٢).

قال أبا عبدالله عليه السلام يقول: فيما ناجى الله موسى ... و اعلم أن كل فتنة بدؤها حب الدنيا ولا تغبط أحداً بكثرة المال، فإن مع كثيره المال تكثر الذنوب لواجب الحقوق (٣).

أبي عبيده هذا، قلت لأبي جعفر عليه السلام: حدثني بما إنتفع به؟ فقال: يا أبا عبيده أذكر الموت، فإنه لم يكثر انسان ذكر الموت إلا زهد في الدنيا (٤).

### نعمة های برتر

قال الرسول الله (ص): يا أباذر إغتنم خمساً قبل خمس؛ شبابك قبل هرمك [هدمك]، وصحتك قبل سُقمك، و غنائك قبل فقرك، و فراغك قبل شُغلك، و حياتك قبل موتك (٥).

قال الرسول الله (ص): نعمتان مغيون كثير من الناس الصّحة و الفراغ (٦)

ص: ١٣٩

١- / الكافي، ج ٢

٢- الكافي، ج ٢، ص ١٣١

٣- همان

٤- / الكافي ٢٩، ص ١٣١

٥- / بحار الانوار، ج ٨١

٦- / همان



قال أمير المؤمنين عليه السلام: ألا إن من النعم سيعه المال، و أفضل من سعه المال، صحه البدن، و أفضل من صحه البدن، تقوى القلب (١)

وفى حكمه داوود(ع): العافيه الملك الخفى. (٢)

قال على عليه السلام: التثبت خير من العجله أأ فى فرص لبر (٣)

قال الرسول الله(ص): ترك الفرص غصص، الفرص تمر مر السحاب. (٤)

قال على عليه السلام: اربعة اشياء لا يعرف قدرها أأ اربعة: الشبَاب لا يعرف قدرها أأ الشيوخ، والعافيه لا يعرف قدرها أأ أهل البلاء، والصحه لا يعرف قدرها أأ المرضى، والحياه لا يعرف قدرها أأ الموتى. (مواعظ العدييه)

## ولایت مدارى

قال الصادق(ع): بنى الاسلام على الخمس: الصلاه والزكاه والصوم والحج و اولايه. . قال زرارہ فأى ذلك أفضل؟ قال:

الولايه أفضلهن... لأنها مفتاحهن و الوالى دليل عليهن. قلت: ثم يلى ذلك فى الفضل؟ قال: الصلاه (٥).

ص: ١٤٠

١- همان

٢- همان

٣- / مسدرك، ج ١٢

٤- همان

٥- الكافى، كلينى، متوفى ٣٢٩هجرى، ج ٢، ص ١٨، طبع چهارم ٣٦٥هجرى، طبع حيدر يه

قال رسول الله (ص): الصلاه تستنزل بهالرحمه. يا دارد: الصلاه معراج المؤمن.

يا فرمود: «الكل شيء وجه، ووجه دينكم الصلاه. چنانکه فرموده: الصلوه عمود الدين. خداوند در حديث كسا فرموده: يا ملانكتي يا سكان سمواتي اني ما خلقت السماء مبنيه ولا ارضا مدحيه ولا قمراً منيراً ولا شمساً مضيئه ولا فلکاً يدور ولا بحراً يجرى ولا فلکاً يسرى الا في محبه هولاء الخمسه الذينهم تحت الكساء. فقال جبرائيل: يا رب و من تحت الكساء؟ فقال الله هم اهل بيت النبوه و معدن الرساله، هم فاطمه و ابوها و بعلها و بنوها.

عن عبدالله بن سنان: سئل عن خليل النحوي (وهو ابن أحمد) ما الدليل على ان علياً امام الكلي في الكل؟ قال: احتياج الكلي اليه، واستغناه عن الكل. وقيل له: ما تقول في علي بن أبي طالب؟ فقال: ما أقول في حق امرئ كتمت مناقبه أولياؤه خوفاً، وأعداؤه حسداً، ثم ظهر من بين الكتمانين (1).

در کتب متعدد اهل سنت آمده است که آیه ششم سوره «بینه» در باره امیر المؤمنین علیه السلام نازل شده است و به چند نمونه اشاره می شود:

عن ابن عباس: لما نزلت هذه الآيه: ان الذين آمنوا وعملوا الصالحات أولئك هم خير البريه؛ قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: لعلي عليه السلام: هو أنت وشيعتك تأتي يوم القيامة أنت

ص: ۱۴۱

---

۱- معجم المناضرات، شيخ عبدالله الحسن، ص ۱۷۴؛ سفينه البحار، ج ۱، ص ۴۳۶.

وشيعتك راضيين ومرضيين ويأتي عدوك غضبانا مقحمين. فقال: يا رسول الله، من عدوى؟ قال: من تبرء منك ولنحك.

## آثار انفاق

قال علي: ألا في الزكات فانها تطفى غضب ربكم (١).

قال الصادق عليه السلام: حصنوا اموالكم بالزكاه وداووا مرضاتكم بالصدق و ما، تلف مال في بر و بحر الأ بمنع الزكاه منه. (٢).

قال الصادق عليه السلام: ايما المؤمن، اطعم مؤمناً في ليله من شهر كتب الله له بذلك مثل أجر من أعتق ثلاثين نسمة مؤمنة و كان له بذلك عند الله دعوه مستجاب (٣)\* قال رسول الله (ص): الصدقه تمنع ميتة السوء. (٤).

قال رسول الله (ص): الصدقه على خمسة اجزاء: جزء الصدقه فيه بعشره و هي الصدقه على العامه: قال الله: من جاء بالحسنه فله عشر امثالها (٥).

و جزء الصدقه فيه بسبعين و هي الصدقه على ذوى العاهات.

و جزء الصدقه فيه بسبعمائه و هي الصدقه على ذوى الارحام.

و جزء الصدقه سبعة الآف و هي الصدقه على العلماء .

و جزء الصدقه فيه بسبعين ألفا و هي الصدقه على الموتى (٦).

ص: ١٤٢

١- / ثواب الاعمال، ص ٤٥

٢- همان

٣- / الكافي ج ٤ كتاب الزكاه باب النوادر

٤- همان

٥- / سوره انعام آيه ١٦٠،

٦- / مستدرک ج ١ ٥٣٦ وسايل ج ٤ كتاب زكات

قال رسول الله (ص): ارض القيامة نارٌ ما خلا- ظلّ المؤمن، فإن صدقته تظّله. وقال رسول الله (ص): امتي على ثلاثة اضاف: صنف يشبهون الملائكة وصنف يشبهون الانبياء وصنف يشبهون البهائم؛ اما الذين يشبهون الملائكة فهمتهم تسييح و تهليل؛ واما الذين يشبهون البهائم، فهمتهم أكل و شرب و نوم (١).

قال رسول الله (ص): تكون أمتي في الدنيا على ثلاثة اطباق؛ اما طبق الاولى فلا يحبون جمع المال وادخاره [من افتعال من الذخر اى جعله ذخيره وحفظه] ولا يسعون في اقنائه و احتكاره و انما رضا هم من الدنيا سدّ جوعه و ستر عورته و غناهم منها ما بلغ الآخرة، فاولئك الآمنون الذين لاخوف عليهم و لا يحزنون؛ و اما طبق الثانى: فانهم يحبون جمع المال من الطيب وجهه و أحسن سُبله يصيرون به ارحامهم و يبرون به اخوانهم و يواسون فقرائهم (المشاركه فى المعاش)؛ و اما طبق الثالث، فانهم يحبون جمع المال مما حله و حرم و منعه مما افترضه و وجب انفقوا اسرافاً و بداراً و ان امسكوه امسكوا بخلاً و احتكاراً (٢).

قال رسول الله (ص): علامه المؤمن خمس: الورع فى الخلوه و الصدقه فى القله و الصبر على المصيبه و الصدقه عند الخوف و الحلم عند الغضب (همان ص ١٥٦)

ص: ١٤٣

١- / مواعظه عدديه ص ٧٩

٢- همان ص ٧٩

قال رسول الله (ص): خمسة يظللهم الله تحت عرشه يوم لا ظل الا ظله: المصلين والمزكين اموالهم، والصائمين، والمجاهدين في سبيل الله، والحجاج الى بيت الله الحرام. (١)

### آثار مثبتة و منفى صدقه

قضاء الحوائج؛ اخلاص من الشديده؛ زياده الرزق و النجاه من ميته السوء؛ تكفير السيئات؛ طول العمر و ادام الرزق؛ تكثير السيئات؛ طول العمر.

سئل النبي (ص) إيلس عن الصدقه ، فقال له يا ملعون لِمَ تمنع الصدقه؟

فقال: يا محمد كان المنشار يوضع على رأسى و ينشر كما ينشر الخشب. فقال النبي (ص) لِمَذا؟ قال: لِأَن في الصّيدقه خمس خصال: يزيد في الأموال؛ شفاء للمريض؛ تدفع البلاء؛ يمرون على الصراط كالبرق الخاطف؛ يدخلون الجنه بغير حساب ولا عذاب. فقال النبي (ص): زادك الله عذاباً فوق العذاب

و قال النبي (ص): اذا خرجت الصّيدقه من يد صاحبها تتكلم بخمس كلمات: اولها كنت فائتياً فاثبتنى، و كنت صغيراً فأكبرتني، و كنت عدواً فأحببتني، و كنت تحرسنى والآن أنا أحرصك الى يوم القيامه (٢)

ص: ١٤٤

١- همان ص ١٥٧

٢- / مواعظ عدديه، ص ١٧٣

امام رضا علیه السلام فرمود: در بنی اسرائیل سالیان پی در پی قحطی آمد، زنی که لقمه ای نانی در دهان داشت. فقیری از او طلب خیر نمود. زن گفت چیزی ندارم همین لقمه را به شما می دهم و آن را از دهان بیرون آورد به فقیر داد. وقتی دیگر ناگهان بچه کوچک او را در بیابان گرگ به دهان گرفت و فرار نمود و زن از دنبال آن صدا می کرد. خداوند جبرائیل را فرستاد و بچه را از دهان گرگ گرفت و

به مادرش داد و فرمود: این لقمه به جای آن لقمه که به سائل داده ای (۱).

روز حضرت عیسی علیه السلام برای حواریون فرمود: این مرد در فلان ساعت از دنیا می رود

و آماده شوید تا بر آن نماز بخوانیم. مرد رفت و بعد از چند ساعت برگشت. حواریون گفتند یانبی الله آن مرد هنوز زنده است؟!

حضرت عیسی از آن مرد سؤال نمود چه کاری کرده ای؟ آن مرد گفت: به درویش گرسنه دو دانه قرص نان داده ام. حضرت عیسی فرمود: بعد از آن چه دیده ای؟ گفت: پشته ای هیزم می آوردم وقتی باز کردم دیدم از میان آن یک مار سیاه بیرون آمد. حضرت عیسی گفت: همان مار مأمور مرگ تو بوده و آن را با صدقه از خود دفع نمودی.

ص: ۱۴۵

---

۱- / قال الرضاء علیه السلام: ظهر فی بنب اسرائیل قحط شدید سنین متواتره، و کانت عند إمرأه لقمه من خبز فوضعتها لتأکلها [فوضعتها فی فمها لتأکلها] فنادی ألسائیل، یا أمه الله الجوع؟ فقالت: إمرأه أتصدّق فی مثل هذا الزّمان؟! فأخرجتها من فمها فدفعتها الی السائل، وکان لها ولدٌ صغیر یحتطب فی الصّیحراء فجاء الذّئبُ فحمله، فوقع الصّیححه فعذّت الأمّ فی أثر الذّئب فبعث الله جبرائیل فأخرج الغلام من فم الذّئب فدفعه الی امّه فقال لها یا أمه الله أرضیت لقمه بلقمه. (رساله السعديه، علامه حلی (ه).

قال الله تعالى: لا تبطلوا صدقاتكم بالمن والأذى كالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِثَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانٍ عَلَيْهِ تَرَابٌ فَأَصَابَهُ وَابِلٌ...

ای اهل ایمان، انفاقهای خود را با منگذاری و آزار محو و ازبین نبرید مانند کسانی که مال را برای جلب توجه دیگران و خود نمای انفاق می کنند، چنین کسانی ایمان به خدا و روزی قیامت ندارد، مثل این ریا کاران مانند دانه ی است که بر روی سنگ صاف کاشته شود و باران تند آن را ببرد و سبز نشود...<sup>(۱)</sup>

قال رسول الله (ص): عليكم بالصَّيْدِ، فَإِنَّ فِيهَا عَشْرَ خِصَالٍ: خَمْسَةٌ فِي الدُّنْيَا وَخَمْسَةٌ فِي الْآخِرَةِ؛ وَ أَمَّا فِي الدُّنْيَا: تَطْهِيرُ أَمْوَالِكُمْ، وَ تَطْهِيرُ أَبْدَانِكُمْ، وَ دَوَاءُ أَمْرَاضِكُمْ، وَ دَخْلُ الْمَسْرَةِ فِي الْقُلُوبِ، وَ زِيَادَةُ الْأَمْوَالِ وَ سَعَةُ الرِّزْقِ؛ وَ أَمَّا فِي الْآخِرَةِ: ظُلُّ فِي الْقِيَامَةِ، وَ سَهُولَةُ الْحِسَابِ، وَ رَجْحَانُ الْمِيزَانِ بِالثَّوَابِ، وَ جَوَازُ عَلَيِ الصِّرَاطِ، وَ دَرَجَةُ الْأَعْلَى.

قال رسول الله (ص): إذا ظهرت في أمّتي عشر خصال، عاقبهم الله بعشره: قيل وما هي يا رسول الله؟ قال: إذا قللوا الدّعاء نزل البلاء، و إذا تركوا الصّدقات كثرت الأمراض، و إذا منعوا الرّكّات هلك المواشى، و إذا أجاز السلطان منع المطر، و إذا كثر فيهم الزّناء كثر فيهم فوت المفاجات، و إذا كثر الرّياء كثر زلزال، و إذا حكموا بخلاف ما أنزل الله سلّط عليهم عدّوهم، و إذا انقضوا العهد إبتلاهم بالقتل، و إذا اطففوا الكيل أخذهم الله بالسنين..

ص: ۱۴۶

قال رسول الله (صل الله عليه وآله): عشره من أمتي يسخط الله عليهم يوم القيامة ويأمر بهم إلى النار: فقالوا يا رسول الله من هؤلاء؟ فقال: شيخ زان، وامام ضال، ومدمن الخمر، وعاق الوالديه، وقاذف المحصنه، والماشى بالنميمه، وشاهد الزور، ومانع الزكّات، والظالمف وتارك الصلوه...

## عذر پذیری

قال الله ياموسى أنا افعل بك ثلاثه أفعال أنت ايضا افعل ثلاثه:

فقال موسى، ما هذه الثلاثه؟ قال الله: وهبتك نعيماً كثيراً ولم أمن عليك فهكذا اذا أعطيتك خلقى شيئاً فلا تأمن عليهم؛ لو أكثرت الجفاء معي لقبلتُ معذرتك اذا أقبَلتَ إليّ فكذلك أقبِل معذره مَنْ جفاك لو إعتذر إليك؛ لَمْ أُكَلِّفْكَ عملاً غداً فلا تكفني رزق غد(١)

قال النبي (ص) أفضل الأعمال ثلاثه: التواضع عند دوله و العفو عند القدره والعطيه بغير المنه (٢) \* ثلاثه من خصال أهل الجنه: الإحسان الى من جفاك، والعفو عنم يظلمك، والعطاء لمن لا يرجوك. (٣)

قال الله: أنا من الدنيا يا محمد أحبّ ثلاثه اشياء، قلب الشاكر ولسان ذاكر و بدن للبلاء صابر.

ص: ١٤٧

١- / همان، ص ٦٠

٢- / المواعظ العدديه، ص ٧٢

٣- همان



وقال جبرائيل (ع): أنا من الدنيا أحبّ ثلاثة: ارشاد الضّال وإعانه المظلوم و محبّه المساكين.

قال النّبي (ص) ثلاثة لا خوف عليهم يوم القيامة، المخلص في الإيمان، والمجازي في الأحسان والسلطان العادل.

قال النّبي (صل الله عليه وآله) هلاك النّفس في الثلاثة، الكبر والحرص والحسد. فالكبر هلاك الدّين وبه لعن إبليس، والحرص عدو النّفس وبه أخرج آدم من الجنّة، والحسد رائد السّوء ومنعه وقتل قابيل هابيل.

قال النّبي (صل الله عليه وآله) نعوذ بالله من رجل هفاه و حفاه ونفاه؛ الهفاه [أحمق] رجل يظهر المحبّه بلسانه ويكون عدوّاً في قلبه، والحفاه [المبالغ في السّؤال] هو الذي يكون كثير المقال ولا يكون الفائده في مقالته، والنّفاه [دني ورزل] هو الذي يقول ولا يعمل بما يقول.

### عزّت و كمال

لقد كرمنا بني آدم وحملناهم في البرّ والبحر ورزقناهم من الطّيبات وفضلناهم على كثير ممن خلقنا تفضيلاً \* يوم ندعوا كلّ أناس بامامهم فمن أوتى كتابه بيمينه فأولئك يقرؤون كتابهم ولا يظلمون شيئاً ٧١ ومن كان في هذه اعمى فهو في الآخرة أعمى وأضلّ سبيلاً

ص: ١٤٨

یعنی، ما بنی آدم را گرامی داشتیم و آنها را در خشکی و دریا ( بر مرکبهای راهوار) حمل نمودیم و از انواع روزیهای پاکیزه به آنها روزی دادیم و بر بسیار از خلق خود برتری دادیم. (۱).

مهمترین مواهب و گل سرسبد موجودات {انسان} سه دسته از امور معرفی شده است:

۱: حملناهم فی البرّ والبحر؛

۲: ورزقناهم من الطّیبات؛

۳: وفضلناهم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلاً؛ ای علی جمیع ممن خلقنا.

الف: بهترین مواهب الهی حرکت انسان در خشکی ها و دریاها است؛ چون بهره گیری از انواع طّیبات بدون سیر و حرکت امکان پذیر نیست و حرکت مقدمه هر گونه برگت است یا برای این است که انسان بر پهنای زمین اعم از خشکی ها و دریا ها با چنین حرکت مسلط است، بخلاف سایر موجودات که بر یک قسمت آن تسلط دارد.

ب: عقل و تفکر: در این مورد مفسیرین فرموده اند: کرامت انسان بخاطر قوه عقل، نطق و استعدادهای متفاوتی مانند اراده و آزادی... است. یا سلطه انسان بر تمام موجودات روی زمین است یا بخاطر شناخت و قدرت بر اطاعت خدوند است و علاوه بر اینها استعدادهای عالی برای پیمودن مسیر تکامل نامحدود دارد.

ص: ۱۴۹

ج: تفاوت کرامت و فضیلت: کرامت امر ذاتی و فضیلت امر اکتسابی است، یا کرامت اشاره به جنبه ای مادی و فضیلت اشاره به جنبه معنوی است.

ح: چرا انسان موجود برتر است؟ پاسخ: تنها موجود که از نیروی مختلف مادی و معنوی، جسمانی و روحانی تشکیل شده است انسان است و این نیروهای متضاد باعث رشد و تکامل و گاه باعث بدترین و شرورترین مخلوقات می گردد چنانکه از امیر المؤمنین علیه السلام نقل شده است:

عبدالله بن سنان قال: سئلت أبا عبد الله عليه السلام: الملائكة أفضل أم بنو آدم؟ فقال: قال امير المؤمنين عليه السلام «ان الله ركب في الملائكة عقلاً بلا شهوة و ركب في البهائم شهوة بلا عقل و ركب في بنو آدم كليهما. فمن غلب عقله شهوته فهو خير من الملائكة و من غلب شهوته عقله فهو شر من البهائم... قال علي عليه السلام: يا رسول الله أنت أفضل ام جبرائيل؟ فقال: يا علي، ان الله فضل الانبياء المرسلين على الملائكة المقربين و فضلني على جميع النبيين و المرسلين، وفضل بعدى لك يا علي وللأئمة من بعدك، و ان الملائكة لخدمنا و خدام محيبتنا. يا علي المدين يحملون العرش و من حوله يسبحون بحمد ربهم و يستغفرون الذين آمنوا بولايتنا. يا علي لو لا نحن ما خلق الله آدم و لا حواء و لا الجنة و لا النار، و لا السماء و لا الأرض (1).

ص: ۱۵۰

زید بن علی علیه السلام فرموده: و تفضیل المؤمن انما هو لجانب ما ركب فيه من الشهوات و الالام و العوارض النفسانيه و التسلط الشيطان مع انواع الهموم و اما الملك فهو من جميعها معصوم (۱)

الكسيس كارل، نویسنده «كتاب موجود ناشناخته» می گوید: بدن انسان با ظرافت که دارد دارای استحکام فوق العاده است که در مقابل بیخوابی، خستگی، غم و اندوه و... تحمل دارد.

د: مسؤولیت پذیری انسان: آیه بعد اشاره دارد: «يوم ندعوا كل أناس بامامهم فمن أوتى كتابه بيمينه فأولئك يقرؤن كتابهم ولا يظلمون فتيلاً\* ومن كان في هذه أعمى فهو في الآخرة أعمى وأضل سبيلاً.

به یاد آورید روزی را که هر گروهی را با پیشوایشان می خوانیم، آنها که نامه عملشان به دست راست شان است آن را (با شادی و سرور) می خوانند و سر سوزن به آنها ظلم نمی شود = اما آنها که در این جهان (از دیدن چهره حق) نابینا بودند در آنجا نیز نابینا هستند و گمراهتر! (۲)

قال علی بن موسی الرضاء علیهما السلام: يدعى كل أناس بامام زمانهم و كتاب ربهم و سنه نبیهم و قال الصادق علیه السلام: ألا تحمدون الله اذا كان يوم القيامة فدعا كل قوم الى من يتولونه، ودعانا الى رسول الله، و فرعتم الينا فالى أين ترون يذهب بكم الى الجنة و رب الكعبه \_ قلها ثلاث.

ص: ۱۵۱

---

۱- / مسند زید بن علی علیه السلام ، ص ۴۷۲

۲- / آیات ۷۱-۷۲ سوره اسراء

امام سجاد فرمود: چرا از خداوند تشکر نمی کنید؟ در روز قیامت خداوند هر گروهی را با رهبرشان می خواند، ما را با پیامبر و شما را همراهی ما، فکر می کنید شما را در اینحال به کجا می برند. سه مرتبه امام فرمود: به خدای کعبه به سوی بهشت می برد.

با توجه به کرامت و مسئولیت انسان، در هنگام دفن کردن صدا می کنند فلان آقا را تلقین دهید. می آیند صورت میت را باز کرده به روی خاک قرار داده و دست از شانهِ او گرفته و تکان داده و می گویند: یا عبد الله، اذا جاءك الملكان المقربان الرسولین من عند الله یسئلانک عن ربِّک وعن دینک وعن کتابک و عن نبیِّک و عن امامک... و لاتخف و لاتحزن و قل فی جوابهما الله ربی و محمد نبی و الاسلام دینی و القرآن کتابی و الکعبه قبلتی و علی و اولادهم علیهم السلام امامی!!

آیا کدام «رب» همان خداوند که در سوره «مؤمنون» در آیات متعدد فرموده: «قد أفلح المؤمنون»: آیا مؤمن کیست؟ فرموده: علامات مؤمن اینهاست:

اولاً: اللّٰذین هم فی صلاتهم خاشعون. ثانیاً: واللّٰذین هم عن اللغو معرضون. ثالثاً: واللّٰذین هم للزّکوة فاعلون. رابعاً: واللّٰذین هم لفروجهم حافظون. خامساً: واللّٰذین هم لأماناتهم وعهدهم راعون... بعد فرموده: فمن ابتغی وراء ذلك فأولئک هم العادون

سؤال: آیا قرآن را خوانده ای یانه؟ آیا به قرآن توجه کرده ای یانه؟ آیا زکات داده ای یانه؟ آیا از غیبت دوری نموده ای یانه؟ وقتی در

تلقین می گوید: و القرآن کتابی. آیا راست است یا حتی در قبر هم باید دروغ گفت؟ این که می گویم علی بن ابیطالب امامی. آیا به فرمانش و اعمالش ارتباط داشته ای یانه؟

### ویژگی های شیعه

امام صادق علیه السلام فرمود: اَنَا لِنَحْبٍ مِنْ كَانَ عَاقِلًا، فَهَمًّا، فَفِيهَا، مَدَارِيًّا، حَلِيمًا، صَبُورًا، صَدُوقًا، وَفِيًّا، اِنَّ اللّٰهَ خَصَّ الْاَنْبِيَاءَ بِمَكَارِمِ الْاَخْلَاقِ، فَمَنْ كَانَ فِيهِ فَلِيحَمْدِ اللّٰهِ، وَ مِنْ لَمْ تَكُنْ فِيهِ فَلْيَتَّظَرِ عَالِي اللّٰهِ وَ لَيْسَ اِلَهَ اَيَّاهَا. قال عبد الله بن بكير، قلت: لأبي عبد الله عليه السلام: جعلت فداك، ماهن؟ قال: هنّ الورع والقناعت والصبر والشكر والحلم والسخاء والشجاعت والغيرت والبرّ وصدق الحديث واداء الأمانت(۱)

عبدالله بن يعفور قلت: لأبي عبد الله عليه السلام: اَنَا لِنَحْبٍ الدُّنْيَا فَقَالَ لِيْ تَصْنَعُ بِهَا مَاذَا؟ قَالَ: قُلْتُ: أَتَزُوجُ مِنْهَا، وَأُحِجُّ، وَأَنْفَقُ عَلَيَّ عِيَالِي، وَأَنْبِلُ إِخْوَانِي، وَأَتَصَدَّقُ. قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَيْسَ هَذَا مِنَ الدُّنْيَا هَذَا مِنَ الْآخِرَةِ(۲) امام صادق عليه السلام فرمود: ليس من شيعتنا من قال بلسانه وخالفنا في أعمالنا وآثارنا، ولم يعمل بأعمالنا؛ ولكن شيعتنا من وافقنا بلسانه وقلبه، وأتبع آثارنا وعمل بأعمالنا(۳).

ص: ۱۵۳

۱- / تحف العقول؛ بحار الانوار، ج ۲؛ صفات الشيعة، صدوق، متوفى ۳۸۱ هجری، نشر عابدی تهران،

۲- / مسدرك الوسای، مقدمات تجارت.

۳- / سراير، ابن ادريس، ج ۳

خداوند در سوره معارج فرموده: الَّذِينَ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَعْلُومٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ... فَمَنْ ابْتَغَى وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْعَادُونَ.

مؤمن باید خمس و زکات و حقوق الناس را رعایت نمایند. آیا ما حق الناس و حق الله را رعایت کرده ایم یا نه؟ که در هنگام دفن می گوئیم:

«اللَّهُ رَبِّي وَمُحَمَّدٌ نَبِيُّي وَالْكَعْبَةُ قِبْلَتِي وَالْقُرْآنُ كِتَابِي؟!»

قال الصادق عليه السلام: ليس من شيعتنا من لم يصل صلاه الليل (۱)

قال الصادق (ع): إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ عَلَى شِيعَتِنَا الْمَسْكَرَ مِنْ كُلِّ شَرَابٍ (۲)

أبي الحسن موسى بن جعفر عليه السَّلَامُ فرمود: من لم يستطيع منكم أن يزورنا فليزر صالحى شيعتنا، يكتب له ثواب زيارتنا. و من لم يقدر أن يصيلنا فليصل صالحى اخوانه، يكتب له ثواب صلتنا. \* عن جابر عن أبي جعفر عليه السلام: قال كيف من انتحل قول الشيعه! و أحبنا أهل البيت؟ فوالله ما شيعتنا إلا من اتقى الله و أطاعه و ما كانوا يعرفون يا جابر إلا بالتواضع و التّخضع و الإنابه و كثره ذكر الله و الصّوم و الصّلاه و البرّ بالوالدين و تعاهد الجيران من الفقراء و ذوى المسكنه و الغرمين و الأيتام و الصدق الحديث و تلاوه القرآن و كفّ الألسن من الناس إلا خيراً... (وسائل)

ص: ۱۵۴

۱- / و سایل، ج ۵ باب صلاه مندوبه

۲- . (بحار، ج ۱۰۰)

قال على عليه السلام: العقل شجره اصلها التقى و فرعها الحياء وثمرتها الورع؛ فالتقوى تدعوا الى خصال الثلاثة: الى الفقه فى الدين، والزهد فى الدنيا، والأنقطاع الى الله. و الحياء يدعوا الى ثلاث خصال: الى اليقين، و حسن الخلق والتواضع. والورع يدعوا الى ثلاث خصال: الى الصدق اللسان، والمسارعة الى البر، و ترك الشبهات. (مواعظ عدديه).

### محبوب همه

جاء رجل الى رسول الله (ص): فقال علمنى عملاً اذا عملته أحببني الله والناس، ويثرى [زياد شود] مالى، ويصحّ بدنى، ويطيل عمري، ويحشرنى معك، فقال رسول الله (ص): هذه ستّة خصال: اذا أرت أن يحبّك الله فخفّه اتقه، و اذا أرت أن يحبّك الناس فاقطع عن ما فى أيديهم، و اذا أرت أن يثرى مالك فأكثر من الصّدقه، و اذا أرت أن أن يصحّ بدنك فأكثر من الصّوم، و اذا أرت أن يطيل عمرك فصل ارحامك، و اذا أرت أن يحشر الله معى فأكثر من السّجود بين يدي الله القهار(1).

ص: ١٥٥



قال الله يا عبادى: ستته منى وستته منكم؛ المغفره منى والتوبه منكم، والجنه منى والطاعه منكم، والزرق منى والشكر منكم، والقضاء منى والرضاء منكم، والبلاء منى والصبر منكم، والإجابه منى والدعاء منكم. (1)

### رباعيات مواعظ

قال رسول الله(ص): يا أباذر، جدد السفينه فان البحر عميق، وخذ الزاد كاملاً فان السفر بعيد، وخفف الحمل فان العقبه شديد، وأخلص العمل فان الناقد [كسى كه عيب را مشخص مى كند] بصير.

قال رسول الله(ص): ان الله أحتج بأربعة بأربعة: على الأغنياء بسليمان، و على الفقراء بعيسى، و على العبيد بيوسف، و على المرضى بأيوب.

قال الله يا موسى أحفظ وصيتى اليك بأربعة اشياء: مادمت لا ترى ذنوبك قد غفرت فلا تشتغل بعيوب غيرك، ومادمت لا ترى كنوزى قد نفدت فلا تغتم بسبب رزقك، ومادمت لا ترى زوالى ملكى فلا ترج الى أحداً غيرى، ومادمت لا ترى الشيطان ميتاً فلا تأمن مكره.

ص: ١٥٦

قل اللهم مالک المک تُؤتی المُلک مَنْ تَشَاءُ وَتُنزِعُ المُلکَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ

الحق فأتبعه و عرف الباطل فاتّقه، و عرف الدّنيا فرفضها و عرف الآخره فطلبها.

## بهترین عبادت

يا أحمد ليس شيء من العباده أحب الي من الصّمت والصّوم، فمن صام ولم يحفظ لسانه كان كمن قام ولم يقرأ في صلاته فأعطيته أجر القيام ولم أعطه أجر العابدين. يا أحمد هل تدري متى يكون العبد عابداً؟ قال: لا، يارب. قال: اذا اجتمع فيه سبع خصال: ورع يحجزه عن المحارم، وصمت يكفيه عما لا يعينه، وخوف يزداد كلّ يوم من بكائه، وحياء يستحي منى في الخلا، وأكل ما لا بد منه، ويبغض الدّنيا لبغضى لها، ويحبّ الأخيار لحبى لهم (١).

قال أبو عبد الله (ع): ثلاثه لا يصيبون الا خيراً: اولوا الصّمت، وتاركوا الشرّ، والمكثرون ذكر الله عز وجل.

قال رسول الله (ص): يعذب اللسان بعذاب لم يعذب به شيئاً من الجوارح (٢).

قال الصادق (ع): خفّ الله كأنك تراه وان لم تكن تراه فأنه يراك.

وقال ايضاً (ع): موضع الصّلاه من الدّين كموضع الرأس من الجسد.

وقال (ع) ايضاً: تكاسل المرء في الصّلاه من ضعف الايمان.

ص: ١٥٨

١- / مسند الرضاء داود بن سليمان بن يوسف الغازى، متوفى ٢٠٣ هجرى، طبع الاولى ١٤١٨، ص ٨٢

٢- / مستدرک، ج ١٧، ص ٢٤٩

قال رسول الله (ص): كل عينٍ باكية يوم القيامة الا ثلاثه أعين: عينٌ بكت من خشيه الله، وعينٌ غضت من محارم الله، وعينٌ بتت ساهره في السبيل الله..(١)

### همنشینی و معاشرت

بدون تردید عامل سازنده ی شخصیت انسان - بعد از اراده، خواست و تصمیم او- عوامل مختلفی هستند که، از اهم آنها همنشین، دوست و معاشر است؛ چون انسان تأثیر پذیر است، و بخش مهمی از افکار و صفات اخلاقی خود را از طریق دوستانش می گیرد، و این حقیقت از نظر علمی و تجربی ثابت شده است و از نظر منطق اسلام تا جای است که در روایات بسیار آمده است. لذا سلیمان (ع) از رسول الله (صل الله علیه و آله): نقل می کند که حضرت فرمود:

«ولاتحکموا علی رجلٍ بشیءٍ حتی تنظروا الی من یصاحب، فإنما یعرف الرجل بأشکالِهِ وأقرانِهِ ویُنسب الی اصحابه واخذانِهِ

درباره کسی قضاوت نکنید تا به دوستانش نظر بیفکنید؛ چرا که انسان به وسیله دوستان، یاران و رفقاییش شناخته می شود(٢).

علی علیه السلام درباره همنشین فرموده: «فمن اشتبه علیکم أمره ولم تعرفوا دینَهُ، فانظروا الی خلطائِهِ، فان كانوا أهل دین الله فهو علی دین الله، وان كانوا علی غیر دین الله فلا حظ له من دین الله»؛ یعنی،

ص: ۱۵۹

۱- / معدن الجواهر، ابی الفتح علی کراجکی، طبع مهر استوار قم، طبع دوم، ص ۳۴

۲- / سفینه البحار، ج ۲، ص ۲۷ ماده صدق

هرگاه وضع کسی بر شما مشتبه شد، و دین او را نشناختید، به دوستانش نظر کنید، اگر اهل دین و آئین خدا باشند، او نیز بر دین و آئین خدا است، و اگر بر آئین خدا نباشند، او نیز بهره‌ی از آئین حق را ندارد. (۱)

همچنان امام جواد علیه السلام در مورد همنشین فرموده: «ایاک و مصاحبه الشریر، فأنه كالسيف المسلول یحسُن منظره ویفتَح أثره»، از همنشینی بد پرهیز که همچون شمشیر برهنه، ظاهرش زیبا و اثرش بسیار زشت است (۲)

رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: اربع یمتن القلب: الذنب علی الذنب... و مجالسه الموتی. فقیل له یا رسول الله وما الموتی؟ قال کل غنی مترف: چهار چیز قلب انسان را می میراند: تکرار گناه، تا جای که فرمود... و همنشینی با مردگان. کسی پرسید: ای رسول خدا مردگان کیانند؟ فرمود: ثروتمندان که مست ثروتمند (۳)

در این مورد خداوند در قرآن از زبان مشرکین چنین فرموده: یا ویلتی لیتنی لم یتخذ فلاناً خلیلاً: ای وای بر من! کاش فلان (شخص گمراه) را دوست خود انتخاب نکرده بودم!

در شأن نزول این آیه می گویند: دو نفر از مشرکین به نام «عقبه» و «أبی» بودند که هر زمان «عقبه» از سفر می آمد، غذائی ترتیب داده و همه‌ی اشراف قوم خود را دعوت می کرد و در عین حال که مشرک بود،

ص: ۱۶۰

۱- بحار، ج ۷۴، ص ۱۹۷

۲- / بحار، ج ۷۴، ص ۱۹۸

۳- / خصال صدوق، ج ۱ ص ۲۲۸) در این مورد روایات متعددی در بحار، ج ۷۴ وجود دارد .

دوست داشت به محضر پیامبر برسد. روزی از سفر آمد، و طبق معمول دوستان رانش دعوت کرد و در ضمن پیامبر را نیز دعوت نمود. وقتی که سفره ی غذا پهن و آماده شد، پیامبر فرمود: تا شهادت به وحدانیت خدا و رسالت «مَن» ندهی، از غذائی تو میل نمی کنم. عقبه شهادتین را جاری کرد. هنگام که این جریان را اُبی شنید گفت: تو منحرف شده ای؟ گفت: خیر. بلکه مردی بر من وارد شد که حاضر نبود از غذایم بخورد، جز اینکه شهادتین را بگویم، و من شرم داشتم که او از سر سفره ی من برخیزد و غذایم را نخورد، لذا شهادت دادم!

ابی گفت: من هرگز از تو راضی نمی شوم مگر اینکه در برابر او بایستی و توهین کنی؟ عقبه این کار را کرد و مرتد شد، و در جنگ «بدر» در صف کفار به قتل رسید و ابی نیز در جنگ «احد» کشته شد (۱).

### تواضع و فروتنی

طبق آیات و روایات «تواضع» کلید ایمان؛ اما کبر و غرور کلید کُفر محسوب می شود. همچنین در زندگی روزمره دیده ایم و در آیات و روایات نیز مکرر خوانده ایم که مغرور، حتی حاضر نبودند به سخنان رهبران دین گوش فرا دهند، و حقایق را بشنوند. بلکه به باد سُخریه می گرفتند؛ زیرا تفکر آنها بیش از «نوک بینی آنها» نبودند. لذا خداوند در

ص: ۱۶۱

مورد وصف متواضعین فرموده: بندگان (خاص خداوند) رحمان، کسانی هستند که بی تکبر بر زمین راه می رود، و هنگام که جاهلان آنها را مخاطب قرار می دهند (وسخنان ناروا می گویند) به آنها سلام می گویند:

وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا. (۱)

یکی از مهم‌ترین دستورات که خداوند در سوره اسراء، آیه ۳۷ به پیامبرش فرموده: «و لا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَ لَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طَوْلًا» در روی زمین از سر کبر و غرور گام بر مدار، چرا که نمی توانی زمین را بشکافی و طول قامت هرگز به کوههای نمی رسد.

و نیز به خاطر همین روح ایمان، تواضع است.

روزی حضرت پیامبر از کوچه ی عبور می کردند، جمعی در یک مکانی اجتماع کرده بودند! وقتی که از علت آن سؤال نمود. گفتند: دیوانه ای است که اعمال جنون آمیز و خنده آورش مردم را متوجه اش کرده است. حضرت فرمودند، می خواهید دیوانه واقعی را برای شما معرفی می کنم؟ همه گوش دادند و پیامبر فرمود: کسی که با تکبر و غرور راه می رود، و پیوسته به دو طرف خود نگاه می کند، پهلوهای خود را با شانه های خود حرکت می دهد، غیر از خود را نمی بیند و اندیشه اش از خودش فراتر نمی رود. کسی که مردم به خیر او امیدواری ندارد و از شر او در امان نیستند، دیوانه ی واقعی او است؛ اما این را

که می بینید، تنها یک بیمار است «الْمُبْتَخِرُ فِي مَشْيِهِ النَّاطِرُ فِي عَطْفِيهِ الْمُحَرِّكَ جَنَبِيهِ

ص: ۱۶۲

بِمَنْكِبِهِ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُ شَرُّهُ وَلَا يُرْجَى خَيْرُهُ فَذَلِكَ الْمَجْنُونُ وَهَذَا الْمُبْتَلَى! (۱)

## دنیایی فانی

عن امیرالمؤمنین: «أنا بالأمس صاحبكم وأنا اليوم عبرة لكم وغداً مفارقكم، غفر الله لي ولكم... غداً ترون أيامي، ويكشف لكم عن سرائري، وتعرفونني بعد خلوي مكاني، وقيام غيري مقامي». امیرالمؤمنین، یعسوب الدین مولی الموحدين علی بن ابیطالب علیه أفضل التحيه والثناء

اقيانوس كرامت آسمان، علم ودانش، كوه صبر واستقامت، خداوندگار زهد و پارسایی، زهد و تقوا و بالاخره جامع آنچه كه همه خوبان داشتند، علی تنها دارد. او كه نفس و جان و هستی پیامبر گرامی اسلام بود و جز رسول الله او را نشناخت و نمی توانند بشناسند. از جهات شبیه قرآن است: رسول الله (ص) فرمود:

«علی مع القرآن والقرآن مع علی»، علی همراه قرآن و قرآن همراه علی است.

قرآن فرمود: «قل لئن اجتمعت الانس والجن علی أن یأتوا بمثل هذا القرآن لا یأتون بمثله ولو كان بعضهم لبعض ظهیراً؛ یعنی، هیچ کسی نمی تواند مثل من را بیاورد.

ص: ۱۶۳



در سوره بقره فرموده: «ان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فاتوا بسوره من مثله...» (۱)

امیرالمؤمنین فرمود: «سلونی عن کتاب الله فإنه لیس من آیه إلا وقد عرفت بلیل نزلت أم بنهار أم فی سهل نزلت أم

فی جبل (۲) یعنی کسی نمی تواند ادعای «سلونی» نماید.

جامعیت و کمال: فرمود: «أنا أعلم بکتاب الله منکم»؛ یعنی من طرق آسمان می دانم و طرق زمین می دانم و این علم غیب الهی است که به من داده شده است.

حُبّ و بغض شدید: امیرالمؤمنین مانند قرآن مورد حُبّ و بغض واقع شد. حُبّ شدید و بغض شدید و حُبّ متعادل. بعضی در وقت خواندن قرآن گوش هایشان را می گرفتند و می گفتند: «فَأَمْطِرُ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ أَوْ إِنَّا بِعَذَابِ الْيَمِّ...» (۳)، یعنی سنگ آسمانی بیاید و بمیریم؛ اما صدای خواندن قرآن را نشنویم! خوارج هم اگر می فهمیدند قبر علی در کجاست، قبر را می شکافتند و بدن علی را می سوزانید و در صفین علی را از دین خارج خواندند. چنانکه به پیغمبر گفتند: بَدَلْهُ أَوْ إِعْطِ بقرآن غیره. حُبّ متعادل: بعضی ها هم صبح و هم ظهر قرآن را می خواندن و آشک می ریختند. «حارث همدانی» هم که دلتنگ می شد، روز چندین بار می آمد و می فرمود: آقا جان نمی توانم از شما جدا بشوم.

ص: ۱۶۴

---

۱- / سوره بقره آیه ۲۳.

۲- همان.

۳- / سوره انفال، آیه ۳۲

شکایت از امت: قرآن در سوره واقعه شکایت دارد: «أفبهذ الحديث أنتم مدهنون». امیرالمؤمنین هم در خطبه معروف شقشقیه فرموده: «والله لقد تمصصها فلان، وأنه يعلم أن محلی منها (خلافت) محل القطب من الرّحى... ولا يرقى الى الطير... يهزم فيها الكبير ويشب فيها الصّغير ويكدح (سعی) فيها مؤمن حتى يُلقى ربّه... فصبرتُ وفي العين قذى وفي الحلقِ شجی أرای تراثی نهبا...»

همزمانی صعود و نزول: همزمانی شب نزول قرآن با شب صعود امیرالمؤمنین یک امر تصادفی نیست. عبدالله بن عمر می گوید: یا امیرالمؤمنین اگر مردم به کلمات تو و قرآن عمل می کردند «لما أكلوا من فوقهم ومن تحت أرجلهم... ۶۶ مائده» از آسمان و زمین برکت نازل می شد مانند قرآن برکت بود.

مظلومیت در اخفای فضایل: سعد بن وقاص می گوید: والله اگر یکی فضایلی علی را که خودم از پیغمبر شنیدم، خاندان ما می داشتند! بر دنیا افتخار می کردم. باید سؤال کرد که ای سعد، تو که سابقه ی خدمات داشتی و سالها در اطراف پیغمبر و در فتوحات شرکت داشتی آن فضایل چیست؟ می گوید:

فضیلت اوّل: یک روز پیامبر مأمور شد که سوره «توبه» را به مردم مشرکین مکه ابلاغ کند، به دست یک کسی داد. هنوز قدمهای برنداشته بود، امیرالمؤمنین را فرستاد که برو او را برگردان و تو آیات را ابلاغ کن. آن شخص اعتراض کرد که یا رسول الله چرا «من» را برگردانیدی؟

فرمود: جبریل آمد و فرمود: ای پیامبر آن را ابلاغ نکند «الّا أنت او من نفسک». چنانکه در سوره مباحله مقصود از کلمه (انفسنا) علی است؛ یعنی باید تو یا علی این سوره را بین مشرکین ابلاغ کنید. یکوقت عبداللّه افتح با امام صادق عرض کرد ای پدر «من» هم پسر شمایم و موسی بن جعفر هم پسر شماست! ظاهراً مایان نزد شما تفاوت داریم؟! امام صادق فرمود: «أنت ابني وهونفسي»؛ یعنی تو پسر منی و موسی جان من است. شخصی می گوید، خدمت امام صادق بودم که امام باقر تازه فوت کرده بوده، گفتم حیف شد پدر شما از دنیا رفتن. چون گاهی (بدون ذکر سند عن فلان عن فلان... زیرا فاصله زمانی بین امام باقر و پیامبر نزدیک به صد سال است لذا بدون واسطه از غیر معصوم قبول نمی شود) می فرمود: «قال

رسول اللّه» ما استفاده می کردیم. امام صادق فرمود: قال اللّه تبارک و تعالی، و نفرمود: قال رسول اللّه؛ یعنی ای بنده خدا «تو» فکر کرده ای که بعد از امام باقر دیگر کسی نمی تواند بدون واسطه و ذکر سند قال رسول اللّه بگوید؟! در حال که ماهمه یک نور و ازیک خانواده ایم فضیلت دوّم: قال رسول اللّه يوماً: «سدّوا هذه الابواب الّا باب علی فتکلم فی ذلك النّاس قال،... وائی واللّه ما سددت شیاً ولا فتحتة ولكن امرت بشیء فتبعته(1)». حمزه آمد و فرمود: یا رسول اللّه «من» عموی شمایم و «أنت اسكنت هذا الغلام؟!». فرمود: عمو جان این یک مسئله عاطفی نیست. بلکه خداوند دستور داده است و «من» مأمورم.

ص: ۱۶۶

---

۱- در حال که مسجد پیامبر سقف هم نداشت و مردم می آمدند می خوابید و برای نماز می آمد.

فضیلت سوّم: سعد بن وقاص می گوید: پیامبر در جنگ تبوک علیّ را در خانه گذاشت، مردم می گفتند که رابطه علی و پیامبر باهم ریخته، علیّ از این جریان نزد پیامبر شکایت کرد. پیامبر فرمود: «یا علیّ أنت خاصّه اهلّی»؛ یعنی ای علی جان تو شخص مخصوص منی. لذا گاهی سخنی را که به علی می گفتن با دخترش فاطمه زهرا نمی گفت. در اینجا لازم است که موعظه و سفارشات علی را بگوییم و همه دنیا پند بگیرند. از نامه ۴۹ نهج البلاغه (و ۳۲) من چهار اصل را برداشتم و این خطبه بعد از ضربت خوردن و قبل از شهادت است. این خطبه را کلینی در کافی و حتّی مسعودی در مروج الذهب آوردند و لذا اسناد متعدد دارد. علیّ بچه ها را دور خود جمع کرده و چند تا سفارش نمود:

« سفارش اوّل: کُلُّ امْرِءٍ لاق ما یفرّمنه فی فراره...»، ای بچه هایم و ای مردم دنیا، همه مردم از مرگ فرار می کنند و اگر زلزله شود فرار می کنند... بدانید که مرگ بسراغتان می آید و این مرگ شتری است که در پشت «دَرِ» همه خواهد خوابید. گرچه نمرودها و فرعون‌ها و قارون‌ها و منصور دوانقی‌ها از مرگ فرار کردند و آخر مرگ بسراغشان آمدند. حتّی جبریل به رسول خدا فرمود: «عِشْ ماشئت فانک میّت» ای رسول الله هر طور که می خواهی زندگی کن آخرش مرگ است.

خداوند در آیات متعدد فرموده: «قل لو کُنْتُمْ فی بُیُوتِکُمْ لَبَرَزَ الَّذِینَ کُتِبَ عَلَیْهِمُ الْقَتْلُ الی مَضَاجِعِهِمْ (۱)»

فرموده: «اینما تکنوا یُدْرکم الموت ولو کُنْتُمْ فی بروج مُشَیّدَه (۲)»

ص: ۱۶۷

---

۱- سوره آل عمران، آیه ۱۵۴.

۲- سوره نساء، آیه ۷۸.

فرموده: «قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ... (۱)». ای مردم هر چند اعتقاد به معاد محکمتر باشد، و میدانیم که تهمت و دروغ فشار قبر دارد، مال حرام در شکم آتش می شود. انسان هواس خود را جمع می کند.

حاجی نوری در کتاب «دارالسلام» راجع به مرگهای که قابل حسرت و غبطه است می گوید: یثار بالای سر زکریا بن صابری {که هر از دو اصحاب امام صادق هستند} نشسته بودم که داشت جان می داد، یکوقت دیدم زکریا دست خود را بالا آورد و گفت: السلام علیک یا امیر المؤمنین می خواهم دستم را به دست شما بگذارم!! دیدم زکریا نورانی شد و «من» چیزی را نمی دیدم! از دنیا رفت. آمدم خدمت امام صادق و محمد بن مسلم نیز آنجا بود. گفتگویی پیش آمد هنگام خواستم بلند شوم فرمود: بالای سر زکریا بودی؟ گفتم: بله، یابن رسول الله. فرمود: «دیدی که جدم امیر المؤمنین بالای سرش آمد؟ و سه مرتبه قسم خورده و این جمله را تکرار فرمود: «والله لقد رأه».

در کتاب فضیلت های فراموش شده که فرزند آقای تربتی نوشته است. می گوید چند روز مانده بود که بابایم از دنیا برود، یک روز دیدم که چهره ی نورانی پیدا کرد و بلند شده و گفت: السلام علیک یا رسول الله، السلام علیک یا امیر المؤمنین و... تا به امام زمان و حضرت فاطمه رسید. یکوقت دیدم گفت: السلام علیک یا زینب کبری بعد از آن هر چند سؤال

ص: ۱۶۸

کردم ای پدر مسئله چه بود؟ در جواب من می گفت، ای حسین علی مرا اذیت مکن.

حاجی حسین قمی در بغداد که در بستر بیهوشی قرار داشت اطرافیانش می گویند یکوقت دیدیم که می گوید: مرا بنشانید! گفتیم این آقا دارد هذیان می گوید. دوباره گفت مرا بنشانید که مولایم در کنارم آمده است! ای مردم این مرگها مگر قابل غبطه و حسرت نیست؟! در قرآن می فرماید: در وقت جان دادن آنسان بالای سرش یا فرشته می آید و یا شیطان چنانکه در قرآن فرموده: هَلْ أُنَبِّئُكُمْ عَلَىٰ مَن تَنْزَلُ الشَّيْطَانُ \* ۲۲۱ تَنْزَلَ عَلَىٰ كُلِّ آفَاكٍ أَثِيمٌ ۲۲۲ شعراء).

گاه ملائکه می آید به محتضر هفت مطلب می گوید: اِنَّ الَّذِيْنَ قَالُوْا رَبَّنَا اللّٰهُ ثُمَّ اسْتَوْتَمَوْا \* ۳۰ فَصَلِّتْ؛ از گذشته مترس، از آینده مترس، وبا سلام و صلواه می برد.

سفارش دوّم: «اما وصیّتی فلا تشرکوا باللّٰه شیاً... فلا تُضَيِّعُوا سُنَّهٗ، وَأَقِمُّوا هُدٰی الْعَمُوْدِیْنَ، وَاوْقِدُوا هُدٰی الْمَصْبٰحِیْنَ»، ای مردم نگذارید که بر این دو چراغ و دو ستون (توحید و سنّت پیامبر) لطمه ای وارد شود». ستون اوّل توحید و ستون دوّم سنّت پیامبر است. چنانکه پیامبر فرمود: «صلوا کما رأیتمونی أصلی» رسول خدا اوّل می آمد به طرف آسمان نگاه کرده پنج مرتبه می فرمود: «رَبَّنَا اِنَّا سَمِعْنَا مَنَادِیًا یُنَادِی لِّلْاِیْمَانِ اَنْ اٰمَنُوْا بِرَبِّکُمْ فَاٰمَنَّا رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَکَفِّرْ عَنَّا سَیِّئَاتِنَا وَتَوَفَّنَا مَعَ الْاَبْرَارِ».

امام صادق فرمود: کسی این ها را بخواند دعایش مستجاب می شود (آیات آخر آل عمران). پیامبر در جلوی در مسجد آمده گریه می کرد

ومی فرمود: «اللهم افتح باب رحمتك». ای مردم سنت پیامبر اهمیت به حقوق الناس و حقوق الله و... است. سقیفه نیشینان سنت پیامبر را زیر پاه کردند.

سفارش سوم: «أَنَا بِالْأَمْسِ صَاحِبُكُمْ، وَأَنَا الْيَوْمَ عِبْرَةٌ لَكُمْ، وَغَدًا مُفَارِقُكُمْ»؛ ای مردم من در شب هیجدهم در تکیه القضاء بودم و در شب نوزدهم مریض و مایه تأسف و عبرت بر شمایم و در شب بیستم و یکم از شما جدا می شوم. لذا این سه شب برای همه است.

سفارش چهارم: غَدًا تَرَوْنَ أَيَّامِي، و یکشف لكم عن سرائري؛ یعنی آیندگان علی را خواهد شناخت، جرجرداق و محمد عبده از نهج البلاغه تجلیل خواهد کرد. ابن ابی الحدید معتزلی عظمت و مقام نهج البلاغه را خواهد شناخت؛ چون در وقتی که علی برای مردم می فرمود: «من اشتری علماً بدرهم»؛ زیرا «علی» می داند که یک روز کلمات «او» مرکز و کانون علم و دانش می شود، یک روز دانشگاهی ها در مقابل نهج البلاغه خاضع می گردد و نهج البلاغه مرکز علم برای دنیا می شود. مردم نگاه می کرد!! اما حارث همدانی آن یاری با وفای علی شناخت که علی چه می گوید: رفت یک درهم داد، قلم و کاغذ آورد خطبه های از نهج البلاغه را من جمله نامه به امام حسن و نامه ۶۹ که خطاب به خودش است نوشت. گرچه نهج البلاغه مال قرن چهارم است لیکن قبلاً هم نوشته شده بوده و سید رضی فقط منظم کرده است.

سفارش پنجم: وَتَعْرِفُونَنِي بَعْدَ خُلُوقِ مَكَانِي، و قیامی غیر مقامی؛ ای مردم دنیا وقتی قدر علی را می دانند که در مسجد کوفه حجج نشسته، زیاد نشسته و ابن زیاد نشسته. دیشب علی به بیچه ها سفارش نماز کرد،

سفارش یتیم کرد: «اللّٰه الله في الایتام». هیچ چیزی علی را متلاطم نمی کرد جز آشک یتیم. همین که آشک یتیم را می دید کنارش می نشست گریه می کرد ناله می کرد. فرمود: «أَعْنُونِي بوسع واجتهاد» علی را باتلاش در عبادت و تقوا یاری کنید.

## قرآن درمانی

يا ايها الناس قد جائكم موعظه من ربكم وشفاء لما في الصدور هدى ورحمة للمؤمنين.

صادق آل محمد فرمود: فيه {قرآن} خبركم وخبر ما قبلكم وخبر ما بعدكم وخبر السماء وخبر الأرض (۱).

همچنان فرموده:

ان الله ختم بالنبیكم النبیین فلا- نبی بعده أبداً، و ختم بکتابکم الکتب، فلا- کتب بعده أبداً، و أنزل فيه طیبان کلّ شیءٍ. (کافی، ج ۱).

قال علی(ع): لیس علی أحد بعد القرآن من فاقه (فاقه یعنی حاجت به سوی هدایت)، فانّ فيه شفاءً من داء الأكبر وهو الکفر والتّفاق والغی والضّلاله، فأسل الله به شفاءً لما في الصدور من نفث الشّیطان کمرض والجهل والکفر والشّک... (۲).

ص: ۱۷۱

۱- / محاسن أحمد برقی، ج ۱، ص ۲۶۷

۲- / شرح اصول کافی، محمد صالح مازندارانی، متوفی ۱۰۸۱ هجری، ج ۱، ص ۳۴۴



قال رسول الله (ص): ان أردتم عيش سَعدا و موت الشَّهدا، والنَّجاة يوم الحسرة، فدرسوا القرآن.

با توجه به اینکه خداوند بهترین حدیث را بیان کرده، با سه ویژگی مهم به آن چنین اشاره نموده است که؛ اولاً: قرآن از نظر عمق و زیبایی آیات همصدا و همانند یکدیگرند [کتاباً متشابهاً] و هیچگونه تضاد و اختلاف در میان آنها وجود ندارد، بر خلاف کلمات انسان که هر چند وسیع تر شود باعث اختلاف و تناقض بیشتر می گردد؛ اما انسجام قرآن، فصاحت و بلاغت بی نظیری دارد که در همه ی آیاتش حاکم است؛

ثانیاً: آیات قرآن مکرر [مثنائی] است؛ یعنی، سرگذشت ها، مواعظ و اندرزها را چنان بیان نموده که هرگز ملالت آور نیست؛ ثالثاً: آیات قرآن نفوذ عمیق در اندام انسانها دارد؛ یعنی، از شنیدن آیات قرآن لرزه بر اندام خاشعان از پروردگار می افتد [تقشعر]، سپس پوست و قلبشان، برون و درونشان نرم و آماده ی ذکر خدا می گردیده و آرام می شود: اللّٰه نزل أحسن الحدیث کتاباً متشابهاً مثنائی تقشعر منه جلود الدّین یخشون ربّهم ثمّ تلین جلوده و قلوبهم الی ذکر الله (۱)

«مثنائی» زمخشری در کشف، ج ۴، ص ۱۲۳ می گویند: «مثنائی» جمع «مثنی» بر وزن «مصلی» به معنای مگر و یا جمع «مثنی» بر وزن «مبنا» از تشبیه با معنای تکرار گرفته شده است؛ اما ارباب لعنت در کلمه «تقشعر» از ماده «تشعیره» بعضی به معنای جمع شدن پوست «هنگام

ص: ۱۷۲

ترس» و بعضی به معنای لرزش بر اندام و بعضی به معناس راست شدن مو بردن می دانند (مفردات و لسان العرب).

امیر المومنین علیه السلام در توصیف پرهیز کاران فرموده: آنها شب هنگام به پا می خیزد، قرآن را شمرده، شمرده و با تفکر می خواند، جان خود را با تلاوت قرآن در غمی دلپذیری فرو می برند، و داروی بیماری خود را از قرآن می طلبند، هر گاه به آیه تشویق بر خورد کنند به آن دل بسته و چشم جانش با شوق در آن خیره می شود، و آن را نصب العین خود می سازند، و هر گاه به آیه ای خوف و اندرز بر سند گوش و دل فرا می دهند گویی صدای ناله ها و به هم خوردن زبانه های آتش مهیب جهنم در گوش آن ها طنین انداز است.

عباس عموی پیامبر از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله . نقل می کند که حضرت فرمود: هنگام که بدن بنده ای از خوف خداوند لرزان شود، گناهانش فرو می ریزد همانگونه که برگهای خشک از درختان می ریزد.

### **بنام خدا باش**

حضرت سلیمان که همسران زیاد داشت، روز در حال غفلت و بدون انشاء الله گفت: من فرزندان زیاد داشته باشم که به همراهم با دشمنان جهاد کند؛ یعنی، جمله که بیانگر ارتکای انسان به خدا در همه حال است، نگفت. در آن زمان هیچ فرزندی تولد نیافت، جز فرزندی ناقص الخلقه، همچون جسدی بی روح آنرا آوردند و بر کرسی او افکندند! سلیمان بعد

ص: ۱۷۳

از لحظه فکر ناراحت شد که چرا یک لحظه از یاد خدا غفلت و بر نیروی خود اعتماد نمود، فوراً توبه نمود. در بعضی تفاسیر آمده که خداوند سلیمان را به یک بیماری شدید مبتلا کرد که مثل یک جسدی بی روح بر تخت خود افتاده بود. وقتی توبه کرد خداوند او را به حالت اول بازگردانید لذا خداوند فرموده:

ولقد فتنا سليمان والقينا على كرسيه جسدا ثم اناب ما سليمان را آزمودیم، و بر کرسی او جسدی افکندیم؛ پس او به درگاه خداوند انابه کرد(۱).

پیامبر فرمود: شنیده اید خداوند چه اندازه از ملک و حکومت بر سلیمان داد؟ با این حال جز بر خشوع او نیفرود، به طور که حتی از شدت خشوع و ادب چشم به آسمان نمی انداخت: ارایتم ما اعطی سلیمان بن داود من ملکه؟ فان ذلک لم یزده الا تخشعا ما کان یرفع بطره الی السماء تخشعا لربه!(۲)

### منطق آزاد اندیشی دینی

خداوند بندگان ویزه خود را در قرآن چنین معرفی می کند که «آنها به سخنان این و آن بدون در نظر گرفتن گوینده و خصوصیات دیگر گوش فرا می دهند و با نیروی عقل و خرد بهترین آنها را انتخاب می کنند، هیچگونه تعجب و لجاجت در کار آنها نیست، هیچگونه محدودیتی در

ص: ۱۷۴

---

۱- سوره ص آیه ۳۴

۲- روح البیان ج ۸ ص ۳۹

فکر و اندیشه آنها وجود ندارد. بلکه آنها در جستجوی حق و تشنه ی حق هستند و هر جا حق را بیابند با تمام وجود از آن دفاع و از چشمه ی زلال آن می نوشند تا اینکه سیرآب شوند. آنها نه تنها طالب حق و تشنه گفتار نیکوست. بلکه در میان خوب و خوبتر، نیکو و نیکوتر، بهترین و

ارزشمند ترین را انتخاب می کند «الَّذِينَ يَسْتَمْعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْوَالِدُونَ» (الباب ۱)

هشام به نقل از موسی بن عفر علیها السلام فرموده: یا هشام ان الله بشر اهل العقل و الفهم فی کتابه ف فقال فبشر عبادى الذين يستمعون القول فيستمعون احسنه (کافی ، ج ۱ کتاب العقل)

### امر بمعروف

ابن ابی الحدید دانشمند سنّی «هفتصد» یا «هشتصد» قبل را جمع به امیر المؤمنین می گوید: من بعض از خطبه های حضرت، مانند خطبه ۲۲۱ که تفسیر «الهاکم التکاثر» در باره معاد است؛ را هزار بار خواندم و هر دفعه که خواندم لرزیدم و ترسیدم. ایشان در جلد ۹ صفحه ۱۶۶ در یک مناسبت، یکمرتبه فصلی را باز می کند و می گوید:

فصل فی فضایل «علی» و عین عبارتش این است: «لَسْتُ أَعْنِي بِذَلِكَ الْأَخْبَارَ الْعَامَّةَ الشَّائِعَةَ»؛ یعنی ای خوندگان محترم «من» کار به روایات

ص: ۱۷۵

معروف شیعه مانند «أنا مدينة العلم و علی بابها و...» ندارم بلکه تصمیم گرفته ام به عنوان عالم سنی چند تا از روایات که در کتابهای اهل سنت است و خودشان هم قبول دارد و فراموش کردند، برای شما از باب امر بمعروف و نهی از منکر بیاورم و تعبیرش این است: «فانّ ذلك من باب الامر بالمعروف و نهی عن المنکر» و آن منکر چیست: می گوید: «الّذی تقدیم غیره علیه» منکر تقدیم دیگران بر علی است. «فقد نهی الله فی

سوره «یونس» آیه ۳۵: «أفمن یهدی الی الحقّ أحقّ أن یتبع أمّن لا- یهدی الّما أن یهدی فما لکم کیف تحکمون»، هیچگاه مرجوح را بر راجح، مفضول را بر أفضل، و غیر متخصّص را بر متخصّص مقدم نکنید. بعد از این مقدمه؛ ۲۴ حدیث از کتب بزرگان اهل تسنن می آورد و عجیب روایاتی است و عجیب مطالبی را بیان می کند و می گوید: ای مردم دنیا من امروز به عنوان یک فرد بیطرف می خواهم از علی بن ابیطالب دفاع کنم و بگویم که رسول الله فرمود: علی جان من بر تو ترجیح دارم با نبوت (یعنی لا نبی بعدی (۱)).

اماتو با هفت ویژگی بر همه مردم حتی بر نوح و عیسی و... ترجیح داری.،

ویژگی اول: «أنت اولهم ایماناً بالله» همه قبول دارد که در هفت سالگی ایمان آورده

ص: ۱۷۶

---

۱- در حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) سه ویژگی است، هم پیامبر است، هم ولی خدا است و هم امام است.

ویژگی دوّم: «أَوْفَى بِعَهْدِ اللَّهِ» حضرت از تقسیم بیت المال دو رکعت نماز می خواندن و دست هارا بر داشته و می فرمود ای نماز در روز قیامت شاهد باشد که حق مردم را ادا نموده ام.

ویژگی سوّم: «أَقْسَمُهم بالسَّوِيَةِ»: علی جان تو عادلترین مردم در تقسیم بیت المال هستی. خواهر امیر المؤمنین بنام امّ هانی(۱)

که یکروز آمد، علی از بیت المال بیست درهم به او داد، بعد کنیزش آمد، برای او نیز بیست درهم داد وقتی

هر دو بیرون رفتند. امّ هانی سؤال کرد برای تو چقدر داده است؟ کنیز گفت: برایم بیست درهم! گفت: من هم عرب هستم، هم خواهرش، هم دختر عموی رسول الله، برای من هم بیست درهم داده است. با اعتراض برگشت و گفت: برادر مرا باکنیزم که یک فرد عجم است مساوی دانستی؟! حضرت فرمود: هرچند در قرآن دَقْتُ می کنم «لا يفرق بين الحرّ والعبد ولا بين الأبيض والأسود ولا بين العرب والعجم» مگر در تقوی. و اقسهم باجرای حدود. طارق بن عبدالله یک شب خانه علی آمد و گفت: شنیدم نجاشی را شلاق زده ای(۲)

و این کاری درست نیست؛ زیرا او پیرو شماس است و یک عُمری در خانه شما بوده است

ص: ۱۷۷

۱- وقتی فتح مکه رسول الله دستور داد کسی فرار نکنند و تسلیم شوند. امّ هانی که در مکه بود، چند نفر مانند: حارث بن هشام، قیس بن صائب و... در خانه امّ هانی مخفی شدند. رسول الله به علی فرمود: برو آنها را که در خانه امّ هانی مخفی شده بیاور. علی کلاه خود و زره را گرفت و آمد، پشت در صدا زد خارج شوید. خواهرش که مدت هفت یا هشت سال بود برادر را ندیده و نمی شناخت. پشت در آمد و گفت: من خواهر امیر المؤمنین و دختر عموی رسول الله هستم آنقدر حق دارم این ها را پناه دهم و الآن می روم نزد علی شکایت می کنم. امیر المؤمنین کلاه خود را برداشت و فرمود من «علی ام» خواهرم من مأموریت دارم. امّ هانی گفت: من قسم خوردم این ها را تحویل ندهم و نزد پیامبر می روم شکایت می کنم. هر دو نزد رسول الله آمدند وقتی حضرت دید فرمود: تمام فرزندان ابوطالب شجاع است؛ اما علی جان تو وظیفه خود را انجام داده ای و من هم به کسانی که در خانه امّ هانی پناه آورده، پناه می دهم.

۲- نجاشی در ماه رمضان شراب خورد. لذا حضرت هشتاد ضربه بخاطر خوردن شراب زد و بیست ضربه بخاطر ماه رمضان.

و اشتبهاً یک کار خلاف هم انجام داده است. حضرت فرمود: بسیار کاری خوبی است؛ چون بنی اسرائیل حدود الهی را تعطیل نمودند از بین رفتند. آنوقت طارق و نجاشی رفتند به معاویه پیوستند. لذا علی علی گفتن کار ما را حل نمی کند. علی تازیانه بر دست گرفته می آمدند بازار خراط ها، بازار خرمافروش ها، بازار قصابها و... فریاد می زد: «ای معاشر التجار» ای بازارها اول احکام را یاد بگیرید. نخرید و نفروشید مگر آنکه دروغ نگویند، قسم نخورید، کمفروشی نکنید، در وقت فروش از جنس تان دروغ تعریف نکنید و... می گفتن و گریه می کردن! آقا جان چرا گریه می کنید؟! می فرمود: ببینید این بازار ماست؛ یعنی «یبعون ویشترون وینسون المعاد» اما بازار حالا را تماشا کنید. حضرت یکروز بهمراه خصم نزد قاضی رفت. قاضی گفت: اجلس یا ابوالحسن» حضرت فوراً بلند شد و گفت: تو عادل نیستی چون مرا با کینه و خصم را با اسم صدا می کنی. قاضی خود ابوالاسود را صبح نصب کرد و عصر عزل کرد! گفت: آقا هنوز بیش از چند نفر نزدم شکایت نکرده است؟! حضرت فرمود: به من خبر دادن «انّ الصّوتک یغلو صوت خصمین» یعنی صدای تو از صدای مراجعینت بالاتر است و بر مراجعین فریاد می زنی. چنان که امام حسین در ششم عاشورا برای امام سجّاد فرمود: «ایاک والظلم من لا ناصرله غیر الله» پسر من از ظلم به کسی که جز خداوند کسی را ندارد پرهیز. علی علیه السلام فرمود: نمی خواهم مثل من لباس بپوشید، یا مثل من غذا بخورید و... اما ای مردم: «أَعْنُونِي بَوْرِعِ وَاجْتِهَادِ وَالسُّدَادِ وَعِفافِ» علی را با تقوا، عفت، تلاش در عبادت و استقامت تان یاری کنید.

ویژگی چهارم: «أعدلهم فی الرِّعایه»: علی جان تو در مردمداری عادلترین مردم هستی. می گوید یکروز رسول الله می خواست بریک جنازه نماز بخواند یک کسی گفت یا رسول الله او بدهکار است! حضرت عقب آمد و فرمود: من نماز نمی خوانم تا تکلیف او معلوم شود. علی صدازد یا رسول الله نماز را بخوان او بدیهی ندارد! رسول الله فرمود: بمن گفته که بدیهی دارد. علی بدون این که سؤال کند از که بدهکار است و بدیهی او چقدر است، فرمود: من ضامن بدیهی او هستم. آن وقت رسول الله نماز خواند.

نجاشی شاه حبشه اولین شاهی است که ایمان آورد و مسلمانها را به حبشه راه داد. نجاشی که در زمان پیغمبر از دنیا رفت، رسول خدا در مدینه مسجد غمامه به قول امروزی ها برای او یک نماز سفارشی باهفت تکبیر نماز میت خواند. بعد از نجاشی راجع به حکومت بین مردم اختلاف شد و اُبی نیز پسرش را زندان کردند(۱).

نجاشی کسی است که وقتی پیغمبر در جنگ «بدر» پیروز شد، سجده شکر بجا آورد.

روایت داریم «من لم یشکر المنعم من المخلوقین لم یشکر الله». علی بلا فاصله پول داد اُبی نیز را آزاد کرد و در مدینه آورد. دو مزرعه خوبی داشت که یک وقت معاویه دویست هزار درهم پیشنهاد کرد، که یکی را از امام حسین بخرد، امام حسین قبول نکرد. البته حضرت در

روز ششم محرم به عمرو بن سعد فرمود: اگر از این لشکر بروی این مزرعه را به تو می دهم، اما عمرو سعد توفیق آنرا نداشت. علی ابن نیز را مدینه آورد

ص: ۱۷۹

---

۱- چندین فنر من جمله جعفر بن ابیطالب و چند سال در حبشه بود: حتی عمرو عاص و ابوسفیان رفتند، نجاشی موافقت نکرد.



و فرمود: تو از این مزرعه مواظبت کن. بعدها عده ای از حبشه به مدینه خدمت اُبی نیزر آمدند و گفتند: برگرد می خواهیم سلطنت را به تو برگردانیم. اُبی نیزر گفت: من علی را با هیچ چیزی معامله نمی کنم؛ یعنی ای مردم من هرگز از علی جدا نمی شوم. ایشان سلطنت حبشه را رها کرد؛ ولی از کنار علی دور نشدند.

ویژگی پنجم: «أبصرهم بالقضیه»: علی جان تو آگاهترین مردم هستی. اگر امیرالمؤمنین نبود خلفا در مانده می شدند؛ چون مردم از همه جا مانند: رم، یمن و... می آمدند و کار نداشتند که جانشین پیامبر کیست و اصلاً آنها مسلمان نبودند. شخصی از راه دور نزد «اولی» آمده و مسلمان هم نبود، و گفت: «أین الله» خدا کجاست؟ اولی گفت: خدا در عرش است. گفت: اگر خدا در عرش است؛ پس در زمین گناه کنیم چون خدا نیست. اولی گفت: نه، خدا در زمین هم است. آن شخص گفت: پس خدا در عرش نیست. اولی در جواب میخکب شد. امیرالمؤمنین آمد و فرمود: ای شخص آتش روشن کن. وقتی او آتش روشن کرد، حضرت فرمود: ایا کجای این آتش داغ است؟

گفت: همه جایش. حضرت فرمود: خدا هم در همه جاست. بعد حضرت فرمود: اصلاً سؤال تو غلط است؛ چون خدا خالق مکان است و کسی که چیزی را آفریده، در آن چیز جا نمی شود؛ زیرا خالق چیزی نمی تواند جزو مخلوقش باشد بلا تشبیه کسی که ماشین درست می کند نمی تواند جزو ماشین باشد ولذا «إِنَّ اللَّهَ عَيْنَ الْعَيْنِ فَلَا عَيْنَ لَهُ» این که گفته شود، خدا کئی بوده، ما کئی ندارم بلکه کئی را خدا آفریده وقتی که کزات درست شد، زمان درست شد مثل سال و ماه و...

در سوره واقعه بعد از سوگند های بسیار شدید خداوند از بشر «کله» می کند که چرا به قرآن توجه ندارید، و در آن تدبر نمی کنید؟

فلا- أقسم بمواقع النجوم علیه السلام وانه لقسم لو تعلمون عظیم علیه السلام قسم به جایگاه ستاره گان و قسم بع عظمت قرآن بعد فرموده: خصوصیت این قرآن بزرگ این است که:

۱- انه لقرآن کریم. ۲- انه فی کتاب مکنون. ۳- لا یمسوه الا المطهرون.

۴- تنزیل من رب العالمین. بعد از این اوصاف به عنوان «کله» فرموده:

«أفبهذا الحدیث أنتم مدهنون»

می دانید که «ادهان» از «دهن» به معنای روغن مالی است؛ یعنی آیا در قرآن سُستی و تهاون می کنید؟

انواع سُستی: ۱- انسانی هزار فرمول ریاضی را بدانند؛ ولی، خواندن قرآن رانه!! در حال که خداوند در سوره «مزل» یک بار نماز و یک بار زکات را بیان فرموده؛ ولی دو بار به قرآن اشاره نموده است که «فاقروء ما تیسر من القرآن».

امام صادق فرمود: لا ینبغی للمؤمن أن یموت حتی یتعلم القرآن او فی تعلیمه (۱).

۲- انسان قرآن بخواند؛ ولی تدبیر نکند. در حال که خداوند فرموده:

أفلا یتدبرون القرآن. افراد ذیل هنگام که به این آیه «لن تنا لوالبر حتی تنفقوا مما تحبون...» رسید و تدبیر نمودند توجه کنید:

الف) فاطمه زهرا با تدبیر در آیه سه شب غذا خانواده را با همراه لباس های عروسی به فقیر داد و اعضای خانواده گرسنه روزه گرفتند.

ب) أبو طلحه انصاری با تدبیر در آیه بهترین باغ که در مدینه داشت در راه خدا انفاق نمود.

ج) زبیده همسر هارون رشید مادر امین با تدبیر در این آیه قرآن طلا نویس را فروخت و پولش را در مکه برد و چاه آب حفر نمود تا مردم استفاده کنند.

ناکامرال ژاپنی با رفاقت بیک مهندس مسلمانی، مسلمان شد و گفت من دو دختر در دانشگاه «توکیو» دارم بیا آنها را نیز مسلمان کن. وقتی مهندس رفت، آن دختران گفتند: قرآن شما در باره زنان چه دستوری دارد؟ مهندس آیه ۳۵ احزاب را خواند: «انّ المسلمین والمسلمات والمؤمنین والمؤمنات والقانتین والقانتات والصادقین والصادقات...» آنها دیدند که زنان و مردان در ده صفت باهم شریکند لذا مسلمان شدند.

ص: ۱۸۲

چنانکه یک آیه صعصعه بن ناجیه را و آیه «ألم يأن للذين أن تخشع قلوبهم بذكر الله» فضیل بن غیاث «دُزْد» را نجات دادند.

قیس بن عاصم مشرک نزد پیامبر آمد و حضرت در حال قرأت سوره «رحمن» بود، قیس گفت یکبار دیگر بخوان؟ وقتی که حضرت خواندند مسلمان شد.

پسر سید عبدالله تستری فوت نمود، بسیار غمگین بود. در رکعت اول نماز جمعه بعد از «حمد» سوره «والشمس» را و در رکعت دوم، «سوره منافقون» را به این آیه رسید: «يا أيها الذين آمنوا لا تلهمكم أموالكم و اولادکم عن ذکر الله» آرام شد، بعد تکرار کرد وقتی به اینجا که «ومن يفعل ذلك فأولئك هم الخاسرون». رسید قلبش آرام شد.

## دین شعاری

انّ المنافقون يخادعون الله و هو خادعهم و اذا قاموا الى الصّلاه قاموا كسالى يروان النّاس و لا يذكرون الا قليلاً

منافقین می خواند خدا را فریب دهند در حال که او آنها را فریب می دهد و هنگام که به نماز می ایستند، در برابر مردم ریا می کنند و خداوند را جز اندکی یاد نمی کنند. در این آیه به پنج صفت بارز منافقین اشاره شده است که عبارتند از: ۱) نیرنگ و فریبکاری؛ ۲) کسالت و سستی در نماز؛ ۳) ریا کاری و بدور از خلوص نیت؛ ۴) یاد خداوند را بسیار

مختصر به زبان می آورند؛ ۵) همیشه بدون هدف و سرگرداند (ولایذکرون..(۱)

آیا علت بی توجهی و کسالت در نماز: چیست؟ فقر، اعتیاد، یا خدا احتیاج ندارد و ... بیان امام سجاده(ع): در دعای ابو حمزه ثمالی: اِنِّی کَلَّمَا قَد تَهَبَّأْتُ وَ تَعَبَّأْتُ وَ قَمْتُ اِلَى الصَّلَاةِ، اَلْقِیْتُ عَلَیَّ نَعَا سَاءً، اِذَا اَنَا صَلِیْتُ وَ صَلَبْتَنِی مَنَاجَا تَکَ ... مالی عرضت بلیته؟ ...

۱- لعلک رأیتنی مستخفاً بحقک: رعایت نکردن حق خدا باشد و حق خدا هم حبّ اهل بیت و صبر بر بلاست.

عابد در خواب دید که گفت او را به بهشت ببرید به رحمت خدا. عابد گفت: خودم تلاش کردم نماز خواندم و... «ادخل الجنة برحمة الله» ندارد. گفت آنار را بیاورید وقتی که آورد اعمال عابد به اندازه دانه های آنار نشد لذا گفت: «انّ الله اذا اراد بعبد خيراً عاتبه فی المنام» و توبه کرد

۲- لعلک وجدتنی فی مقام الکاذبین: قال علی(ع): لا یجد عبد طعم الايمان حتّی یتَرَکَ الکذبَ هزله وجدّه. قال الباقر(ع): «انّ الله جعل الشرّ اقلّاً و جعل مفتاح ذلك الاقفال الشراب و الکذب شرّ من الشراب.

قال رسول الله(ص): انّ عذاب القبر من النمیة والغیة والکذب.

امام صادق فرمود: انّ الرّجل لیکنذب الکذب فیحرم بها صلاه اللیل، فاذا حرم الصلاه اللیل، حرم الرّزق .

ص: ۱۸۴

۳- لعلک غفلت؛ یعنی غفلت در دین کرده ای. او لعلک رأیتنی فی الغافلین.

زن مسیحی می گوید در روستای ایتالیا دیدم مسلمانی غرق در عبادت بود. تماشا کردم دیدم سخنان زیبا دارد. گفتم اینها چیست؟ چند آیه از قرآن خواند «انما المؤمنون الذین اذا ذکر الله وجلت قلوبهم و اذا تلیت علیهم آیاته زادتهم ایماناً»؛ مسلمان شدم (۱).

یعنی،

کسی اگر لذت ترک لذت را بداند به چشم و زبان خود خیانت نمی کند؛ زیرا خدا چشم و اعضاء را برای کار نیک آفریده است.

۴- اولعلک رأیتنی معرضاً. ۵- اولعلک وجدتنی غیر شاکرلنعمائک.

قال رسول الله (صل الله علیه وآله): خمساً لا یجتمعن الا فی مؤمن حقاً یوجب الله الجنه: النور فی القلب و الفقه فی الاسلام و الورع فی الدین و المودت فی الناس و حسن السمیت فی الوجه

ص: ۱۸۵

قال الصادق علیه السلام: لفاطمه تسعة أسماء عند الله: فاطمه، الصديقة، الزكية، الطاهرة، المطهرة، المحدثة، والمرضية والزهراء عليها السلام. وكنيتها: أم أبيها. إن الفاطمه، أم الامام و الزوجه الامام وبنه الرسول(1).

این که حضرت فاطمه در ثقیفه ای بنی ساعده فرموده: «أنتی فاطمه بنت الرسول الله». نمی خواهد تنها اسم خویش را در آنجا معرفی کنند. بلکه می خواهد بگوید: ای مردم «من» آن کسی هستم که خداوند در سوره «هل أتى» که همان سوره «انسان» است «من» را معرفی نموده. «من» آن کسی هستم که خداوند در سوره «آل عمران» معرفی نموده. «من» آن کسی هستم که خداوند در سوره «کوثر» معرفی نموده؛ یعنی، ای مردم پیامبر صلی الله علیه وآله و آلہ و السّلم در باره «من» فرموده: «فاطمه بضعة منی فمن آذاها فقد آزانی...»

چنان که فرموده: «سدّوا کلّ باب إلّا باب علی و فاطمه».

امام صادق فرموده: «لولا أن الله خلق علياً لفاطمه ما كان لها كفواً على وجه الأرض»(2).

ص: ۱۸۶

---

۱- / مستدرک سفینی البحار، علی نمازی، متوفی ۱۴۰۵ هجری، نشر: جامعه مدرسین، ج ۵، ص ۱۷۴

۲- / علل اشرايع، صدوق، طبع نجف، ج ۱، ص ۱۷۸

رسول الله فرموده: «لولا- أن الله خلق علياً لم يكن لفاطمه كفواً، آدم و من دونه». یا فرموده: «أني تارك فيكم الثقلين كتاب الله وعترتي..(۱)»؛ اما هنگامی که رأییس حمله کنندگان پشت در حضرت زهراء آمد، «فدعا بالحطب وقال والذي نفس عمر بيده تخرجوا وألّا احرقناها على من في الدار(۲)». فقيل: «أن فيها فاطمه»؛ یعنی، داخل خانه فاطمه زهراء است. نگفته است: ان فيها السلطان؛ نگفته است: ان فيها مقداد؛ نگفته است: ان فيها علي او مسن او حسين!

این جمله از شخصیت و مقام فاطمه حکایت دارد: فوقت فاطمه علی بابها فقال لا عهد لی بقوم حضروا سوء منکم. حضرت زهراء علیها السلام در آخر عمر ام سلمه را صدا زد تا برود امیر المؤمنین را صدا زند. مرحوم مجلسی در بحار فرموده: وقتی امیر المؤمنین آمد: «وأقبل حتى أخذ رأسها وتركة في حجره ونادها يا زهراء! فلم تكلمه؛ فنادها يا بنت محمد، فلم تكلمه! فنادا يا بنت من صلی بالملائكة، فلم تكلمه! فنادا يا فاطمه فأنا ابن عمك علی بن ایطالب... ففتحت عینها فی وجهه ونظرت الیه وبکت وبکی. وقال علی بن ایطالب: مالذی تجدنه فأنا ابن عمك علی بن ایطال؟ فقالت: يا ابن العم انی الموت الذی لا بد منه ولا محیص عنه وأنا أعلم انک بعدی لا تصبر علی قلّه التزویج فان أنت تزوجت امرأه اجعل لها

ص: ۱۸۷

---

۱- / نهج البلاغه، امام علی، تحقیق محمد عبده، طبع بیروت، ج ۱، ص ۱۵۴

۲- / بحار الانوار، مجلسی محمد باقر، طبع بیروت، ج ۲۸، ص ۲۰۵



یوماً ولیله و اجعل لأولادی یوماً ولیله. اأبالحسن ولا تصح فی وجههما فیصبهان یتیمین فأنهما بالأمس فقدا جداهما والیوم یفقدان امهما.

علی جان برایم گریه وناله کن! فرمود: چرا ای فاطمه جان؟ فرمود: «أبکنی فهو یوم الفراق». همین که حضرت فاطمه فرمود: علی جان وقت جدائی نزدیک است! أبکنی وابک للیتامی... فقال لها علی(ع): من این لك یا بنت رسول الله هذا الخبر والوحی قد انقطع عنا؟ ای فاطمه جان چگونه می دانی وقت فراق و جدایی است در حال که بعد از رسول خدا وحی الهی قطع شده؟ فقالت: یا أبالحسن رقدت الساعه (یعنی یک لحظه خواب رفتم) فرأیت حبیبی رسول الله... فلما رأنی قال: هلمی الی یا بنتی فانی الیک مشتاق. فقلت والله انی لأشد شوقاً منک الی لقائک. فقال أنت لیله عندی وهو الصادق. بعد از آن حضرت زهراء وصیت نمود. علی وقت به وصیت خود عمل کرد. بعد از غسل ... یا زینب یا حسنین.. هلموا و تزودوا من امکم فهذا الفراق واللقاء فی الجنه . بعد از جدمان به مادر رومی آوردیم ... علی فرمود: والله أنها قد حنت وأنت ومدت یدیها وضمتها الی صدرها ملیاً و اذاً بهاتف من السماء ینادی یا أبالحسن ارفعهما عنها فلقد أبکیا والله ملائکه السماء همین که علی فاطمه را بداخل قبر گذاشت یکدفعه صدا زد یا رسول الله این همان امانت است که در شب زفاف به علی داده ای. (بحار، ج ۴۳)

در روایت فرموده: لعاقل اربع ساعات من النهار:

۱- الساعه یناجی فیها ربّه؛ در دعا کمیل می خوانیم:.. اللهم اغفرلی الذنوب الّتی تنزلُ النّقم. اللهم اغفرلی الذنوب الّتی تُغیّر النّعم ... اللهم اغفرلی الذنوب تُحسب الدّعا . اغفرلی الذنوب الّتی تنزل البلاء....

۲- ساعه یخاسب فیها نفسه. خداوند فرموده: الّذین یقولون ربنا اننا آمنّا فاغفرلنا ذنوبنا و قنا عذاب النّار ( آل عمران).

امام کاظم فرمود: من استوای یوماه فهو مغبون و من کان آخر یومیّه شرّهما فهو ملعون و من لم یعرف الزیاده فی نفسه فهو فی النّقصان و من کان الی النّقصان فالموت خیرٌ من الحیاه ۳- و ساعه یأتی أهل العلم الّذین ینصرونه فی امر دینه و ینصحون؛ قال علیّ ایّها النّاس ان الدّنیاء دار فنا و الآخره دار بقاء، فخذوا من ممرکم لمقرکم

۴- و ساعه یخلی بین نفسه و لذاتها من امر الدّنیاء فیما یحلّ و یحمد(۱).

ص: ۱۸۹

ربنا امانا بما انزلت و اتبعنا الرسول فاكتبنا مع الشاهدين (آل عمران)

۱- ایمان: خداوند فرموده: الصابرين ثو الصادقين و القانتين و المنفقين و المستغفرين بالا سحار. (آل عمران ۱۷)

۲- پیروی و اطاعت: امام صادق در باره ابوالفضل العباس فرموده: «من» شهادت می دهم به این که همانا تو تسلیم و تصدیق کننده و وفادار و خیر خواهی جانشین پیامبر مرسل و نوه ی برگزیده او که راهنما و دانشمند و جانشین و تبلیغ کننده ی مظلوم و ستمدیده ی او بودی.

اشهد أنك بالتسليم و التصديق و الوفا و التصيحه، لخلف النبي المرسل و السبط المنتخب و الدليل العالم و الوصي المبلغ... السلام عليك ايها العبد الصالح المطيع لله و لرسوله و لا امير المؤمنين و الحسن و الحسين... أشهد و دشهد لله أنك مضيت على ماضى به البديون و المجاهدون فى سبيل الله المناصحون له فى جهاد أعدائه المبالغون فى نصره أوليائه الذابون عن أحبائه... (۱)

۳- پیروی آسیه همسر فرعون: رب بن لى بيتاً فى الجنة و نجنى من فرعون و عمله و نجنى من القوم الظالمين (سوره تحریم ۱۲)

ص: ۱۹۰

---

۱- / مفاتح الجنان، قمی حاج شیخ عباس، مترجم احمدیان، نشر: دارالعلم = قم، نوبت چاپ چهارم ۱۳۸۰

۴) خداوند فرموده: يثبت الله الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ (۲۷ ابراهیم) (۱).

### موعظه ی امام حسین علیه السلام

گنهکار نزد حضرت آمد و گفت: عذنی یا بن رسول الله. حضرت فرمود: افعل خمسته اشیاء و اذنب ماشئت؛ ای مرد با پنج کار توجه کرده و بعد هرچه خواهی بکن!

۱: لا تاکل رزق الله؛ یعنی شایسته نیست از نمک کسی اسفاده کنید و بعد از آن نمکدان بشکنید

ص: ۱۹۱

۱- / تعداد لشکر یزید در کربلا: در بعضی از کتب چنین آمار داده است: حر ۱۰۰۰، عمر سعد ۴۰۰۰؛ عبدالله تمیمی ۱۰۰۰؛ شعب بن ربیع ۱۰۰۰؛ محمد بن اشعث ۱۰۰۰؛ شمر ۴۰۰۰. جریان مختصر از ورود حضرت مسلم بن عقیل به کوفه. هنگام که ایشان وارد کوفه شد، یزید توسط جاسوسان خود از او ضاع کوفه آگاه شد و فوراً در این مورد با درباریان خود مشورت کرده و در نتیجه آن تصمیم گرفت و سرانجام «عبیدالله» که یکی از جلاّدان سنگدل و خونخوار بود، روی کار آورد. ابن زیاد که در این هنگام والی بصره بود، یزید به او، نامه نوشت که فوراً و باشتاب خود را در کوفه برساند و امور کوفه را به دست گیرد. همین که نامه یزید به دست او، رسید، عبیدالله بایک نیرنگ عجیبی از بصره به سوی کوفه حرکت کرد، او، باپوشیدن لباس بنی هاشم و نقاب بر صورت، وارد کوفه شد!! مردم کوفه خیال کردند که امام حسین است، از او، استقبال شایان نمودند! همین که وارد دارالاماره شد، فوراً خود را معرفی و مردم را تهدید کرده و گفت: ای مردم کوفه هم اکنون لشکر یزید از شام به سوی کوفه در حرکتند، در این موقعیت حساس مردم بزدل و ناجوان مردان کوفه از ترس و رُعب از همدیگر جدا شدند و اختلاف و تشّت فراوان بین آنها بوجود آمدند، بطور که با اندک زمانی اطراف حضرت مسلم را رها کردند و از طرف دیگر برای دستگیری مسلم جایزه هنگفت تعیین نمود. لذا بلال پسر «طوعه» با طمع جایزه مکان استقرار مسلم را (که در خانه طوعه بود) برای ابن زیاد اطلاع داد. هنگام که لشکریان ابن زیاد حضرت مسلم را بعد از محاصره دستگیر کرده و در نزد ابن زیاد آوردند. علاوه بر این ها یکی از مصیبه‌های جانسوز که به دست عدّه ای از ستمگران بعد از رحلت رسول خدا برای اهل بیتش وارد گردید شهادت مظلومانه امام حسین همراه اهلیتیش در سر زمین کربلا است که در این مورد روایات و متعدد وجود دارد که به نمونه از آنها اشاره می شود:

۲- اخرج من ولايه الله و اذنب ماشئت: بشر جاى ديگرى ندارد خداوند فرموده: والله المشرق و المغرب فأينما تولو فثم وجه الله.

شاعر مى گويد:

در مقام كه كنى قصد گناه، گر كند كودك از دور نگاه

شرم دارى ز گناه در گذر، پردهء عصمت خود را ندر

شرم بادت ز خداوند جهان، كه بود واقف اسرار و نهان.

۳- اطلب موضعاً لا يراك الله و اذنب ماشئت: خداوند فرموده: لا تدركه الأبصار و هو يدرك الابصار (انعام ۱۰۳)

۴- اذا جائك الملك الموت ليفبض روجك فادفعه عن نفسك و اذنب ماشئت:

مرگ همه جا هست خداوند فرموده: أينما تكونوا يدرككم الموت و لو كنتم فى بروج مشثيده (نساء ۷۸)

۵- اذا ادخلك مالك النار فى النار فلا تدخل النار و اذنب ما تشئت (۱). خداوند فرموده راه فرار وجود ندارد: فاذا جائت السأخه

قدس سره يوم يفر المرء من أخيه قدس سره و أمه قدس سره و ابیه قدس سره و صاحبه و بنیه قدس سره لكل امرء منهم يومئذ شأن يغنيه. (سوره عبس)

ص: ۱۹۲

و من يطع الله و الرسول فاولئك مع الذين انعم الله عليهم من النبيين و الصديقين و الشهداء. الصالحين و حسن اولئك رفقا ذلك فضل من الله (سوره نسا ۶۹)

کسانی که خدا و رسول را اطاعت کنند با کسانی که خداوند به آنها لطف نموده که پیامبران و راستگویان و شهیدان و نیکوکاران محشور می شوند و آنان همراهان نیکو هستند.

طبق روایات فراوان، بهترین پیامبر، رسول الله و اولین استگو، علی بن ابیطالب و بهترین شهید، حسین بن علی و بالاترین مطیع و صالح عباس است. یکروز ثوبان گفت: یا رسول الله در این دنیا «من» گاه گاه خدمت شما می رسم قلبم آرام می شود. آیا در قیامت فرضاً در بهشت هم باشم و شما را نبینم چه کنم؟ پیامبر فرمود: ای ثوبان ثمان خصال من عمل بها امتی حشره الله مع النبیین .... یعنی چنین افرادی مصداق همین آیه می شود.

قیل و ماهی یا رسول اله؟ قال: من زوّد حاجاً و أغاث ملهوفاً و اعتق مملوفاً و ربی یتیمّاً و هدی ضالّاً و اطعم جائعاً و وری عطشاناً و صام یوم شدّ الحر(۱).

قال رسوالله(ص): خصلتان لیس فوقها من البر شیء ایمان بالله و النّفع لعباد الله. و خصلتان لیس فوقها من الشرّ شی الشّرک بالله و الضّرّ لعباد الله(۲).

ص: ۱۹۳

۱- / معدن جواهر، کراچکی، ص ۶۲

۲- / تحف العقول، ابن شعبه حرانی، متوفی قرن چهارم، ص ۳۵

قال الصادق: لا يطعمن عشره في عشر خصال: ذوالكبر في ثناء الحسن: والخُب (نيز نكباز) في كثيره الصديق؛ و لا السي الأذب في الشرف؛ و لا- البخيل في الصيله الرحيم؛ و لا- المستهزء بالناس في الصديق الموده و لا قليل الفقه قى القضاء و المغتاب في السلامه؛ و الحسود في الرّاحه القلب؛ و لا- المعاقب على الذنب الصغير في السوود؛ و لا قليل التجربه المعجب برائيه في الريا سه (خصال صدوق)

عنه عليه السلام: اصول الكفر ثلاثه: الحرص و الأستكبار و الحسد.

ريشه حسد را خداوند در قرآن چنين فرموده: و د كثير من اهل الكتاب لو يردونكم من بعد ايمانكم كفارا حسداً (سوره بقره)

يامبر فرمود: يا على انهاك عن الثلاث: الحسد و الحرص و الكبر. الحسد اكبر المعاصي و افسد القلب و هي اول حطيه وقعت في الأرض لما حسد ابليس آدم(١).

در روايت آمده: انّ الحسد يأكل الحسنات كما تأكل النار الحطب(٢).

الحسد من عمل القلب و جحود فضل الله و هما جناحان الكفر؛ ان الحسد ياكل الايمان كما تأكل النار الحطب.

ص: ١٩٤

١- / روضه الواعظين، محمد بن فتال نيسابوري، متوفى ٥٠٨ هجرى، ص ٤٢٤

٢- / رسائل، شهيد ثانی، ص ٢١٠؛ لسان الميزان، بان حجر عسقلانی، ج ٤، ص ٤٢٤

امام صادق فرموده: آفه الدّین: الحسد و العجب و الفخر؛ لا فقر كفقر القلوب(۱).

## شکبیایی در بندگی

قال الصادق (ع): ينبغي للمؤمن أن يكون فيه ثمان خصال: قور عندالهزاهز، صبور عند البلا، شكور عند الرخاء، قانع بما رزقه الله، لا يظلم الاعلاء، ولا يتحامل للاصدقاء، بدنه منه في تعب، والناس منه في راحه.

قال علي(ع): وعليكم بالصبر فان الصبر من الايمان كالرأس من الجسد، ولاخير في جسد لا رأس معه، ولا في الايمان لا صبر معه.

صفات صبر اکثراً در کنار نماز آمده: واستعينوا بالصبر والصلوه وانها لكبيره الا على الخاشعين. يا فرموده: والذين صبروا ابتغاء وجه ربهم واقاموا الصلوه.. در بعض موارد دارد: انما يوفى الصابرون اجرهم بغير حساب.. يا فرموده: الفقير الصابر خير من غناء الشاكر والكفاف اقل خطراً من الجانبين

شکر نعمت، نعمت افزون کند ، کفر نعمت ، نعمت را از کفت بیرون کند.

ص: ۱۹۵

---

۱- / کشف اللثام، اصفهانی، بهالدین محمد بن الحسن بن محمد فاضل هندی، طبع ق، ج ۲، ص ۳۷۴



امیر المؤمنین (ع) فرموده: ان كان رزق مقسوماً فالحرص لماذا؟ وان كان الحساب حق فالجمع لماذا؟ وان كان الموت حق فالفرح لماذا؟ وان كان عقوبه من الله النار فالمعصيه لماذا؟ ولا يتحامل الاصدقاء.

پیامبر اکرم که در بیابان همراه اصحاب هیزم جمع کردند خدوند در قرآن صفت نیکو را چنین بیان فرموده: ان الذين قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل عليهم الملائكة الاتخافوا ولا تحزنوا و ابشروا بالجنة التي كنتم توعدون عليه السلام نحن

اوليائكم في الحياه الدنيا وفي الاخره ولكم فيها ما تشتهي انفسكم ولكم فيها ما تدعون (۱) (۳۰ فصلت)

ص: ۱۹۶

۱- / سوره فصلت، آیه ۳۰، وقایع تاسوعا و عاشورا: واقعه اول؛ محاصره کامل: امام صادق فرمود: روز نهم اطراف امام حسین و اصحابش را لشکر کوفه و شام احاطه کردند. پسر مرجانه (عبیدالله) و عمر سعد به خاطر کثرت لشکر شادمانی می کردند؛ چون در آن روز امام حسین و یارانش را تنها دیدند. واقعه دوم، ردّ آمان نامه توسط قمر بنی هاشم: وقتی شمر نزدیک خیمه ها آمد و فریاد زد: «أَيْنَ بَنُو أُخْتِي؟ كجاستند (عبدالله، جعفر، عباس و عثمان) پسران خواهرم! امام حسین برای قمر بنی هاشم فرمود: جواب شمر را بدهید گرچه او فاسق هست. باب الحوائج و برادرانش در جواب فرمودند: چه می گویی؟ شمر ملعون گفت: خواهر زاده هاییم شما در آمان هستید!! و خود تان را به کشتند ندهید. قمر بنی هاشم فرمود: دست بریده باد: «أَتَأْمُرُنَا أَنْ نَتْرَكَ أَخَانَا الْحُسَيْنِ بْنِ فَاطِمَةَ وَ نَدْخُلَ فِي طَاعَةِ اللَّعْنَةِ وَ أَوْلَادِ اللَّعْنَةِ؟ یعنی می گویی دست از طاعت برادر خود فرزند فاطمه برداریم و یزید ناپاک را اطاعت کنیم! واقعه سوم: تصمیم دشمن به حمله کردن در شب عاشورا. واقعه چهارم: بر داشتن بیعت: امام حسین بیعت خود را از اصحاب برداشت و فرمود: هر یکی تان می توانید از تاریکی شب استفاده نمایید و هر یکی شما یکی از اهل بیت مرا بگیرید و در روستاها پراکنده شوید. اولین بار اَبالفضل العباس و بعد اصحاب فرمودند: ما هرگز دست از «تو» بر نمی داریم. واقعه پنجم: انجام دادن غسل شهادت: علی اکبر را با «سی سوار» و «بیست پیاده» فرستاد آب آوردند. آنگاه اَبی عبدالله رو به اصحاب کرده و فرمود: بر خیزید آب بنوشید که آخرین توشه شماست و وضو گرفته و غسل شهادت نمایید و لباس هایتان را بپوشید تا این که کفن شما باشد. قال الحسين (ع) فی یوم عاشورا: «اللَّهُمَّ الشَّهَدِ عَلَي هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ فَانَّهُمْ دَعَوْنَا لِنَصْرُوْنَا ثُمَّ عَدُوا عَلَيْنَا يِقَاتِلُونَنَا، اللَّهُمَّ أَمْنَعَهُمْ بِرَكَاتِ الْأَرْضِ وَ فِرْقَهُمْ تَفْرِيقًا، وَ مَزَقَهُمْ تَمَزِيقًا وَ اجْعَلْهُمْ طَرَائِقَ قَدَدًا وَ لَا تُرْضِ الْوَلَاةَ عَنْهُمْ وَ اقْتُلْهُمْ بَدَدًا وَ لَا تَغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا، پرده اتفاق آنها را چاک بزن و به شعب متفاوت پراکنده کن، و والیان را از آنها خشنود مگردان، و آنها را میامرز و به بدی به هلاکت رسان. ای مردم بترسید از روز که خداوند فرموده: «یوم یفر المرء من أخیه ۳۴ و امه و ابیه ۳۵ و صاحبته و بنیه ۳۶ لکل امرء منهم یومئذ شأن یغنیه ۳۷ و جوهه یومئذ مسفره ۳۸... و جوهه یومئذ علیها غبره ۴۱» ([۱]). و همچنان فرموده: «ولا یغتب بعضکم بعضاً...» و قال رسول الله (ص): «کل مسلم علی مسلم حرام دم و ماله و عرضه»، و الغیبه تناول العرض و قد جمع بینه و بین الدّم و المال.

خداوند در سوره نحل آیه ۱۱۲ برای آدمهای شایسته مثل آورده اند: ضرب الله مثلاً قریه کانت آمنه مطمئنه یأتها رزقها من کل جانب فکفرت بأنعم الله فاذاقها الله لباس جوع والحوف بما كانوا یصنعون».

امنیت و اطمینان در جامعه باعث رونق همه جانبه امور می گردد. مسلمانان در جنگ «بدر» با کشتن عتبه و شیبه و عده زیادی پیروز شدند ولی در جنگ «احد» با ۷۰ شهید شکست... در این مورد آیه ۱۳۹ سوره آل عمران فرموده:

ولا-تهنوا ولا-تحزنوا وانتم الأعلون ان کنتم مؤمنین. آیه بعد فرموده: وان یمسسکم قرح فقد مس القوم قرح مثله وتلک الأيام نداولها بین الناس لیعلم الله المؤمنین

در مورد دفع اضطراب مخارج در سوره انعام ۱۵۱ فرموده: لا-تقتلوا اولادکم من املاق نحن نرزقکم و نیز در سوره اسری آیه ۳۱ فرموده: ولا-تقتلوا اولادکم من خشیه املاق نحن نرزقهم

در سوره هود آیه ۶ فرموده: وما من دابه الا- علی الله رزقها ویعلم مستقر ومستودعها... امیر المؤمنین در این مورد فرموده: ان کان الرزق مقسوماً فالحرص لماذا؟

وان کان الحساب حقاً فالجمع لماذا؟ وان کان عقوبه من الله النار فالمعصیت لماذا؟ وان کان الموت حقاً فالفرح لماذا

پیامبر فرموده: ما اخاف على امتى من الفقر ولكن اخاف عليهم سوء تدبير.. در روایت دیگر آمده: القیل مع تدبیر خیر من الكثير مع التدبیر.

### مقام ولایت

در سوره نساء آمده: اطعوا الله واطيعوا الرسول واولى امر منكم قال الصادقین علیهما السلام: ان الله اتخذ ابراهيم عبداً قبل ان يتخذہ نبياً؛ وان الله اتخذہ نبياً قبل ان اتخذہ رسولاً؛ وان الله اتخذہ رسولاً قبل ان يتخذہ خلیلاً قبل ان يتخذہ اماماً. فلما جمع الاشياء قال انى جاعلك للناس اماماً خلیل نحوی: مالدلیل علی ان العلی امام الكل فى الكل؟ قال: احتیاج الكل اليه واستغناه عن الكل.. سبط بن جوزی، صواعق الحرقه: ما رأیت العلماء عند احد اصغر منهم عند ابی جعفر! ورايت الحكم عنده كأنه متعلم (تذکره الخواص)

### علی کیست!؟

ابن ابی الحدید در هفت صد یا هشت صد سال قبل می گوید خطبه ۲۲۱ که در تفسیر «الهاکم التکاثر» است بین از هزار بار خواندم وهر

ص: ۱۹۸

بار بدنم می لرزید در جلد ۹ ص ۱۶۶ یکمرتبه فصلی را باز کرده و می گوید: فصل فی فضایل علی ابن ابیطالب بعد می گوید: فصل فی فضایل علی ابن ابیطالب بعد می گوید: خوانندگان من بعنوان یک فرد بیطرف امروز از روایات معتبر اهل سنت می آورم: «لست اعنی بذلك الاخبار العامه الشایعه کانا مدینه العلم وعلی بابها... من کنت مولاه فهذا علی مولاه»؛ یا حدیث ثقلین و غدیر که شیعه دارد، سخن جالب این است که می گوید: فان ذلك من باب الامر بالمعروف والنهی عن المنکر الذی تقدم غیره علیه فقد نهی الله عنه: أضمن یهدی الی الحق احق ان یتبع امن لایهدی الا مان یهدی فحالکم کیف تحکمون(یونس ۳۵) ترجیح مرجوح ومفضول بر راجح وفاضل!! بعد از این مقدمه ۲۴ حدیث آورده عجیب احادیثی علی جان من بر تو ترجیح با نبوت(لانی بعدی ویژگی پیامبر، ولی، امام است) و تو حتی بر نوح و عیسی با هفت ویژگی مقدمی:

ویژگی اول: انت اولهم ایماناً بالله. در فریقین آمده که حضرت در سنّ هفت سالگی به شریعت خاتم الأنبیاء ایمان آورده است.

ویژگی دوم: اوفی بعهدالله؛ چون حضرت بعد از نماز مب فرمود ای نماز شاهد باش من به امر خدا وفا کردم.

ویژگی سوم: اقسام بالسویه. یکروز امیر المؤمنین علیه السلام از بیت المال ۲۰ درهم به امّ هانی خواهرش داد و ۲۰ درهم به کنیز امّ هانی، وقتی که امّ هانی از کنیزی خود سؤال کرد برای تو چقدر داده است؟ او گفت:

برایم بیست درهم. امّ هانی بر گشت و اعتراض نمود که آیا بین عرب و عجم، و بین دختر عموی رسول الله و دیگران، و بین خواهر خود و دیگران فرق قایل نیستی؟! حضرت در جواب فرمود: هر چند در قرآن تفکر نمودم «لا- فرق بین الحر والعبد ولا بین العرب والعجم الا بالتقوی الله».

اعدلهم فی الرعیتہ؛ یعنی روز پیامبر با اصحاب می رفتند یک وقت جنازه ی را دیدند، پیامبر خواست بر آن جنازه نماز بخواند، یکدفعه شخصی صدا زد یا رسول الله آن مرد مدیون من است! پیامبر کنار رفت تا دین او داده شود، یک مرتبه امیر المؤمنین بدون سؤال از این که چه مقدار مدیون است، فرمود یا رسول الله نماز را بخوان، من ضامن دین او می شوم!!

ابصرهم بالقضیه؛ روزی یکی از مشرکین آمد از یکی از اصحاب سؤال کرد آیا خدا کجاست؟ او گفت: خدا در آسمان است! آن مرد مشرک گفت: پس اگر در زمین گناه کنیم اشکال ندارد. دوباره جواب داد که خدا در زمین است. آن مرد مشرک گفت: پس در آسمان معصیت شود مانعی ندارد؟ مجبور شد گفت وصی پیامبر علی این ابی طالب است. وقتی که مشرک آنجا رفت و سؤال کرد حضرت آتش را آورد و فرمود: آیا کدام طرف این آتش سرد است؟ مرد مشرک گفت: همه آتش داغ است. حضرت فرمود: خدا نیز در همه جا وجود دارد. آن وقت مرد مشرک گفت: در حقیقت همین وصی پیامبر است.

إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ بَيْتِ وَيَطَهِّرَ كُمْ تَطْهِيراً.

خداوند در سوره «دهر یا هل اُتی یا انسان» [ این نام هایی متعدد برای این سوره از کلمات اول آن گرفته شده است ]؛ فرموده:

۱- یوفون بانذر، شرط دیانت وفا به نذر و تعهد است.

امام رضا فرمود: انا اهل بیت نری ما وعدنا علینا دیناً کما صنع رسول الله.

قال رسول الله: تقبلوا لی ستّ خصال، أتقبل لكم الجنة: اذا حدثتم فلا تکذبوا؛ واذا وعدتم فلا تخلفوا؛ واذا اءتمتمت فلا تخانوا؛ وغضوا ابصارکم وحفظوا فروجکم وکفوا ایدیکم وألسنتکم «بحار ج ۷۲»

۲- ویطعمون الطعاماً علی حبه مسکیناً ویتیمّاً و اسیراً.

در اطعام ایثار می کنند با این که نیاز شدید دارد به دیگران می دهد نه انفاق؛ همه طعام می دهد هدف چیست، و چه کسیانی را می دهد.

۳- انما نطعمکم لوجه الله لا نرید منکم جزاً ولا شکوراً. در امور نیک مهم هدف الهی است و توجه به مقام ربوبیت است «انما الاعمال بالّنیه»

در روایت داریم «كان النَّاسُ بالمدينه يعيشون لا يدرون من أين يعيشون ومن يطعمهم فلما مات على بن الحسين

فقدوا ذلك فعرفوا .. (البدايه والنهائيه، ج ٩)

## حرص و حسد

سئل على بن الحسين اى الأعمال أفضل؟ فقال: مامن عمل بعد معرفه الله والرسوله فضل من بغض الدنيا و ان لذلك شعباً كثيره وللمعاصى شعباً فأوّل ما عصى الله به الكبر و هى معصيت ابليس حين أبى واستكبر وكان من الكافرين.

والحرص وهى معصيه آدم وحواء حين قال الله لهما فكلا من حيث شئتما ولا تقربا هذه الشجره فتكونا من الظالمين... ثم الحسد وهى معصيه ابن آدم حيث حسد أخاه فقتله فتشعب من ذلك {تكبر وحسد} سبع حصال: حبّ النساء، وحبّ الدّنيا، وحبّ الرّياسه، وحبّ الرّاحه، وحبّ الكلام، وحبّ العلوم، وحبّ العلو، وحبّ الثروه.. بعد فرموده: منشاء همه اى اين ها حب دنيا است: فاجتمعن كلهنّ فى حبّ الدّنيا فقال: الأنبياء والعلماء بعد معرفه ذلك حبّ الدنيا رأس كلّ حطئه، والدّنيا دنيا؛ دنيا بلاغ و دنيا ملعونه.

ص: ٢٠٢

قال امير المؤمنين(ع): حبّ الدّنيا رأس الفتن و اصل المحن، دنيا پرستی منشاء همه اختلافات و فتنه ها است. بعد فرموده: أنّك لم تلقى الله بعمل أضرّ عليك من حبّ الدّنيا؛ یعنی ضرر هیچ عملی بیشتر از دنيا پرستی نیست.

در بعض روایات دارد: حبّ الدنيا يفسد العقل و يصم القلب عن السماع الحكمة. در حال كه قلب بهترين عضو برای شنیدن حق است و دنيا پرستی قلب را از شنیدن حق محروم می کند.

عيسى بن مريم فرمود: قسوه القلوب من جفوه العيون؛ وجفوه العيون من كثره الذنوب؛ و كثره الذنوب من حبّ الدّنيا؛ و حبّ الدّنيا رأس كلّ خطيئه. (دصول کافی)

### مسیر تکامل

قال رسول الله: كمال أدب في سبع خصال: العقل والحلم والصبر والرفق والصمت وحسن الخلق والمداراه

قال الباقر(ع): إنّ الله خلق الملائكة و ركب فيه عقلاً- بلا- شهوه و خلق البهائم و ركب هيهها شهوه بلا عقل، وخلق بني آدم و ركب فيه

ص: ۲۰۳



کلیهما، فمن غلب شهوته على عقله فهو شرّ من البهائم و من غلب عقله على شهوته فهو خير من الملائكة. فلن يقبل من أحدهم مل الارض ..(۱)

امام باقر فرمود: الهوا عدو العقل ومخالف الحق و اصل علامات الهوى من أكل الحرام وغفله الفرياض والاستهانه بالسنن والخوض فى الملاهى.

### مشورت با دیگران

در قرآن فرموده: وشاورهم فى الأمر فاذا عزمتم فتوكل على الله

امام صادق فرموده: شاور فى حديثك الذين يخافون الله...

در حدیث آمده: لا ظهير كالمشاوره. همجان دارد: ومن مشاور الرجال شارکها فى عقولها.

در بعض احادیث دارد: من استبد برأيه هلك. حضرت در جای دیگر فرموده: ثلاث هنّ قاصمات الظهر: رجل استكثر عمله، و نسی ذونوبه، و أعجب برأيه.

ص: ۲۰۴

---

۱- / شهوت پرستی برصیصا عابد بنی اسرائیل که بیماران مادر زاد را شفا می داد روز زن جوان بیمار را برادرانش آورد بنا شد چند روز نزد برصیصا بماند او اول تجاوز کرد بعد او را کوشت در بیابان دفن کرد ..بر صیصا را به دار آویخت شیطان آمد گفت: من تو را به اینجا کشاندم حال اگر قبول کرده و مرا سجده کنی تورا آزاد می کنم برصیصا گفت نمی توانم سجده کنم گفت با اشاره کافی است. وقتی که با اشاره سجده کرد مرتد از دنیا رفت این عاقبت شهوت است. انّ الذین کفروا بعد ایمانهم ثمّ ازدادوا کفراً.. الحلم؛ یعنی، من لا- یعجل عقوبه المذنب تفضلاً منه. صبر: مانند صبر ایوب که مال و فرزندانش و... همه از بین رفت و خودش بیمار شد و مردم قطع رابطه نمود و از شهر بیرون کرد فقط همسرش رحیمه کار می کرد به او غذا تهیه می نمود. روز گفت دعا کن تو پغمبر هستی اگر خدا بخواهد شفا پیدا می کنی. فرمود: هفتاد سال سالم بودم اکنون اگر هفتاد سال هم چنین زندگی کنم هنوز کم است!!

قال رسول الله: يا علي لا تشاور جباناً فإنه يضيق عليك المخرج، ولا تشاور حريصاً فإنه يزين لك شرهما؛ واعلم يا علي ان الجبن والحريص والبخيل غريزه واحده يجمعها سوء الظن (بحار ج ٧٢)

على عليه السلام فرمود: يا عمار فلا... تستشر السفله في أمرك، فانك ان اءتممتهم خانوك، وان حدثوك كذبوك، وان نكبت خذلوك، وان وعدوك موعداً لم يصدقوك. من استشاره أخاه المؤمن فلم يحضه النصيحة سلبه الله لثبه (مغز)

على عليه السلام فرمود: من غش المسلمين في مشوره فقد برئت منه.

خدوند هم فرمود: يا ايهاالذين آمنوا لا تتخذوا بطانه من دونكم لا يدلونكم خبالا ودّوا ما عنتم قد بت البغضاء من أفواههم ... (١١٨) بطانه لباس زيرين؛ ظاهره لباس روين، كناية از محرم راز است.

### خضوع در عبادت

ابوبكر بن أبي شيبه در مورد امام سجّاد می گوید: انه احترق البيت الّذى هو فيه قائم يصلّى، فلما انصرف قالوا له: مالك لم تنصرف؟ فقال:

ص: ٢٠٥

أنتى اشتغلت عن هذه النار، بالنار الأخرى... و كان يصلّى فى كلّ يوم و ليله ألف ركعة (١)

حافظ شمس الدّين أبو عبد الله محمّد الذهبى المتوفى سنة ٧٤٨ عن مالك: بلغنى أنّه كان يصلّى فى اليوم و اليله ألف ركعة الى أن مات و قال: و كان يسمّى زين العابدين لعبادته (٢)

روى أنه اذا وقف فى الصّلاه لم يشتغل بغيرها، و لم يسمع شيئاً لشغله بالصلاه، و سقط بعض ولده فى بعض الليالى فانكسرت يده، فصّاح الدّار، و أتاهم الجيران، و جيىء بالجبر فجبر الصّبى و هو يصيح من الألم، و كلّ ذلك لأسمعه، فلمّا أصبح، رأى الصّبى يده مربوطه إلى عنقه، فقال ما هذا؟ فاخبروه (٣)

عبد الوهاب شعرانى: و كان (علّى بن الحسين) اذا توفّضاً أصفرّ وجهه، فيقول له أهله: ما هذا الذى يعتادك عند الوضوء؟ فيقول: أتدرون بين يدي من أريد أن أقوم؟ (٤)

ص: ٢٠٦

- 
- ١- البدايه و النهايه ج ٩ ص ١٠٥؛ الفصول المهمّة ص ١٨٣ طبع الغرى؛ نور الابصار ص ١٢٩ طبع مصر.
  - ٢- تذكرة الحفاظ ج ١ ص ٧٥ طبع حيدر آباد؛ تاريخ اسلام مؤلف مزكور ج ٤ ص ٣٧ طبع مصر؛ تهذيب التهذيب ابن حجر عسقلانى ج ٧ ص ٣٠٦ طبع حيدر آباد؛ عبد الله بن سعد يافعى فى مرآه الجنان ج ١ ص ١٩٠ طبع حيدر آباد؛ فصل الخطاب علامه محمّد خواجه پارساى البخارى على ينباع الموده ص ٣٧٧ طبع اسلامبول.
  - ٣- بحار الانوار، ج ٤٦، ص ٨٠، تهذيب الاحكام، ج ٢، ص ٢٨٢، اصول كافى، ج ٣، ص ٣٠٠.
  - ٤- طبقات كبرى، عبد الوهاب شعرانى ج ١ ص ٢٧ طبع قاهره، مكاشفه القلوب، محمّد غزالى متوفى سنه ٥٠٥ ص ٣٥ طبع مصطفى ابراهيم تاج قاهره، كفايه الطالب ص ٣٠٠ طبع الغرى، مشارق الانوار ص ١١٩ طبع مصر، مرآه الجنان، شافعى ج ١ ص ١٩١ طبع حيدر آباد؛ شرح منظومه برزنجى، شيخ عبد الهادى (نجا) الايبارى ص ٢٠٤ طبع مصر؛ المختار فى مناقب الاخيار، مجد الدين بن أثير جزرى ص ٢٧ خطى.

محمّد بن اسحاق: «كان ناس من اهل المدينة يعيشون لا يدرون من اين كان معاشم فلما مات على بن الحسين فقدوا ما كانوا يؤتون به من اللّيل»<sup>(١)</sup>

ابونعيم: «لما مات زين العابدين فلغسلوه جعلوا ينظرون الى آثار سواد في ظهره وقالوا: ما هذا؟ فقيل. كان يحمل جرب الدقيق ليلا على ظهره يعطى فقراء اهل المدينة»<sup>(٢)</sup> انّ اباة على بن الحسين قاسم الله ماله مرّتين»

عمر بن دينار: دخل عليّ بن الحسين على محمّد بن أسامه بن زيد في مرضه، فجعل يبكي، فقال: ما شأنك؟ قال: عليّ دَيْنٌ، قال: كم هو؟ قال: خمسه عشر ألف دينار، قال: فهو عليّ<sup>(٣)</sup>

محمّد بن اسحاق: كان النَّاسُ بِالْمَدِينَةِ يَعِيشُونَ لَا يَدْرُونَ مِنْ أَيْنَ يَعِيشُونَ وَ مَنْ يُعْطِيهِمْ، فَلَمَّا مَاتَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ فَقَدُوا ذَلِكَ، فَعَرَفُوا أَنَّهُ هُوَ الَّذِي كَانَ يَأْتِيهِمْ فِي اللَّيْلِ بِمَا يَأْتِيهِمْ بِهِ، وَ لَمَّا مَاتَ وَجَدُوا فِي ظَهْرِهِ وَ أَكْتَفَاهُ أَثْرَ حَمْلِ الْجَرَابِ إِلَى بُيُوتِ الْأَرَامِلِ وَ الْمَسَاكِينِ فِي اللَّيْلِ، وَ قِيلَ أَنَّهُ يَعُولُ مَائَةَ أَهْلِ الْبَيْتِ بِالْمَدِينَةِ وَ لَا يَدْرُونَ بِذَلِكَ حَتَّى مَاتَ،... وَ كَانَ يَقُولُ: إِنَّ قَوْمًا عَبَدَ اللَّهَ

ص: ٢٠٧

١- همان مدرک

٢- حليه الاولياء ج ٣ ص ١٣٦

٣- حليه الاولياء ج ص ١٤١، ابو نعيم اصفهانی طبع سعادت مصر؛ تاريخ اسلام، ذهبی ج ٤ ص ٣٥ طبع مصر؛ تذکره، سبط ابن جوزی ص ٣٤١ طبع الغری، مطالب السؤل، محمد بن طلحه شافعی ص ٧٩ طبع طهران، مشارق الانوار، حمزاوی ص ١٢٠ طبع مصر، اسعاف راغبین، ابن صباغ مالکی به حاشیه نور الابصار ص ٢٤٠ طبع عثمانی مصر.

رهبه فتلك عباده العبيد، و آخرون عبده رغبه فتلك عباده التجار، و آخرون عبده محبه و شكراً فتلك عباده الأحرار  
الاخيار(١).

اسماعيل بن منصور، قال بعضى: لما وضع على بن الحسين على السرير ليغسل نظراً الى ظهره و عليه مثل ركب الابل مما كان  
يحمل على ظهره اءلى منازل الفقراء و المساكين(٢).

### مسير كمالات

قال الباقر عليه السلام، قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول الله عز وجل وعزتي وجلالي وعظمتي و كبريائي ونوري  
وعلوي ارتفاع مكاني لا يؤثر عبده هواه على هواي الا شئت عليه امره ولبست عليه دنياه وشغلت قلبه بها ولم اُته منها الا ما قدرت  
له وعزتي وجلالي وعظمتي ونوري وعلوي وارتفاع مكاني لا يؤثر عبده هواي على هواه الا اني تحفظه ملائكتي وكفلت السما  
وات والأرضين رزقه وكننت له من وراء تجاره كل تاجر و آتته الدنيا و هي راغمه(٣)؛

ص: ٢٠٨

١- البدايه و النهايه ج ٩ ص ١٠٦، حليه الاولياء ج ٣ ص ١٣٦ طبع سعادته مصر، ربيع الابرار، محمود بن عمر زمخشري ص ٤١٣  
چاپ خطى ، مطالب السوول ص ٧٨، نور الابصار ص ١٢٩ طبع عثمانى مصر؛ الفاضل، ابو العباس مبرد ص ١٠٥ طبع طراز  
الكتب مصر؛ طبقات الكبرى، محمد بن منيع بن سعد ج ٥ ص ٢١٦، منهاج السنه، علامه ابن تيميه ج ٤ ص ١٤٤ ، ارشاد شيخ  
مفيد ص ٢٧٥ ، بحار الانوار ج ٤٦ ص ٥٧.

٢- ر.ك. همان.

٣- / كافي، ج ٢، باب اتباع الهوى

این روایت که دو قسمت دارد. خداوند در قسمت اولش به هفت چیز بسیار با عظمت سوگند یاد نموده و همچنین در قسمت دومش؛ یعنی خداوند به اسماء و حُسنای خویش سوگند یاد نموده و فرموده هیچ بنده ای میل و اراده خویش را بر میل و اراده من مقدم نمی کند مگر در چهار مورد:

امر اول: اگر کسی میل خود را بر اراده خداوند مقدم کند، خداوند امور زندگانش را مضطرب می کند؛ زیرا دنیا طلبان همیشه گرفتار امور بی ارزش هستند.

امر دوم: دنیا را بر او مشتبه قرار می دهم تا بین حق و باطل تشخیص ندهد.

امر سوم: قلبش را همیشه مشغول به دنیا می کنم. اگر قلب مشغول به امور دنیا شود. دیگر انسان نمی تواند برای آخرت خود عملی را انجام دهد.

امر چهارم: رزق انسان مقدر است؛ پس تلاش برای چیست؟

مالک بن انس در الموطأ: اختلفت الی جعفر بن محمد زماناً فما كنت أراه إلا على إحدى ثلاث خصال: أما مصلاً وأما صائماً و أما يقرأ القرآن (۱) وما رأته عينٌ ولا سمعتُ أذنٌ ولا خطر على قلب بشر أفضل من جعفر بن محمد الصادق علماً و عبادة و ورعاً (۲)

ص: ۲۰۹

---

۱- تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۱۰۴

۲- المجلس السنیه، ج ۵، التوسل والوسيله ابن یتیمیه، ص ۵۲

## أهميت اعضاء بدن

قال رسول الله (ص): يا أباذر إغتتم خمساً قبل خمس: شبابك قبل هرمك [هدمك] وصحتك قبل سقمك، وغنائك قبل فقرك، وفراغك قبل شغلِك و حياتك قبل موتك (١).

قال رسول الله (ص): نعمتان مغبون فيهما كثير من الناس الصّحة والفراغ (٢).

قال رسول الله (ص): يا أباذر كن على عمرِك اشح منك على درهمك ودينارك؛ لا تنظر الى صغر الخطئه ولكن انظر الى من عصيت (٣).

قال امير المؤمنين عليه السلام: ألا انّ من النعم سبعة المال، و أفضل من من سبعة المال، صحه البدن، و أفضل من صحه البدن، تقوى القلب (٤). وفي حكمه داوود (ع): العافية ملك الخفي. (همان)

قال الصادق عليه السلام: ترك الفرص غصص، الفرص تمرّ مرّ السحاب (٥).

قال عليّ عليه السلام: التّشبتّ خيرٌ من العجله أّ في الفرص (٦).

ص: ٢١٠

١- / بحار الأنوار، ج ٨١، ص ١٣٧.

٢- / همان

٣- . امالي، شيخ صدوق

٤- / همان

٥- / المستدرک، ج ١٢ الميزا نوري

٦- / همان

قال علي عليه السلام: الفرصه سريعه الفوت و بطئه العود. (همان).

ص: ٢١١





گفتار سوّم: کرامات رهبران دینی

اشاره

ص: ۲۱۳



## شب «بدر»

در شب «بدر» رسول الله سه مرتبه به اصحاب فرمود: «کیست که از چاه بدر آب آورد؟» همه اصحاب سکوت کردند! و امیرالمؤمنین شبانه کنار چاه رفت و مشک را پر آب کرد. هنگام برگشت ناگهان سه مرتبه باد شدیدی آمد، بطور که از شدت باد توقف کرده و بعد از لحظه‌ی حرکت می نمود. هنگام که نزد رسول الله (ص) آمد، حضرت فرمود: «یا اباالحسن دیر آمدی؟» عرض کرد: سه مرتبه باد شدیدی وزیدن گرفت و من مجبور به توقف بودم تا آنکه بر طرف شود. حضرت فرمود: «آیا دانستی که آنها چه بوده اند؟ فرمود: خیر. رسول الله فرمود: «باد اولی جبرائیل و دومی میکائیل و سومی اسرافیل بودند که هر کدام با هزار فرشته برای یاری «تو» حاضر شدند. بهمین سبب می گویند در یک شب به خدمت امیرالمؤمنین (علیه السلام) سه هزار فرشته نازل شده است.

## شفای نابیان

هنگام که نادر شاه افشار به عراق حمله کرد و عراق را از تحت سلطه عثمانیها در آورد. آنگاه برای زیارت رفت! همین که وارد حرم «نجف» شد، نابینای را دید که داخل صحن حرم نشسته و گدائی می کند. به او گفت: ای مرد چند سال است که در این جا هستی؟ گفت: بیست سال! نادرشاه گفت: آیا در این مدت هنوز شفایت را از امیرالمؤمنین

نگرفته ای؟! اکنون «من» به حرم می روم و برمی گردم. اگر بازهم شفا نگیری، تو را به دار می آویزم. همین که شاه به حرم رفت، گدا از ترس شروع به ناله و زاری نمود. وقتی که نادرشاه از حرم بیرون آمد دید که مرد کور، بیناشده است (۱)

### مرزبان گمرک

زوراری به قصد زیارت «نجف» حرکت کرد وقتی به «گمرک» رسید. مسؤل گمرک او را اذیت کرده. و او گفت: من نزد علی از «تو» شکایت می کنم. مرزبان گفت: من از کسی هراسی ندارم. وقتی زوار نزد قبر «علی» آمد فریاد زد: یا امیر المؤمنین انتقام مرا از نگهبان بگیر. شب آقائی را در خواب دید که زوار را به اسمش صدا زد و فرمود: «ای مرد من علیم آیا شکایتی داری؟» عرض کرد بله، ای مولا- جان مرا نگهبان به واسطه دوستی با «شما» اذیت کرده است. حضرت دو شب در خواب به زوار فرمود: «به خاطر من از گناه او بگذر». ولی زوار بر خواسته خود اصرار ورزید؛ اما در شب سوم حضرت به او فرمود: ای زوار نگهبان را ببخش که او کاری انجام داده و «من» می خواهم جبران کنم». زورا پرسید: ای مولای «من» او چه کاری کرده است؟

حضرت فرمود: «چند ماه قبل در فلان روز و ساعت به همراه لشکر از «سماوه» به سمت «بغداد» می رفت. همین که چشمش به گنبد «من»

ص: ۲۱۶

افتاد به احترام «من» از اسب پیاده شد و با پاهای برهنه حرکت نمود تا این که حرمم از نظرش پنهان شد»، پس او را ببخش و من در روز قیامت عمل تو را جبران می کنم و زوار او را بخشید». وقتی به طرف خانه برگشت، نگهبان از او پرسید شکایت کردی یا نه؟ پاسخ داد: آری اما، امامم «تو» را به خاطر آن آداب و احترامی که به ایشان نموده بودی آمرزید!! نگهبان فهمید که خواب او واقعیت دارد. بلند شد سر و صورت زوار را بوسید و گفت: به خدا قسم هر چه امامت فرموده حق است. سپس توبه کرد و شیعه شد و تمام زائرین را سه روز دعوت کرد و همراه زائرین به زیارت قبر امیر المؤمنین (ع) رفتند و در «نجف» هزار دینار بین فقرا و شیعه تقسیم نمود. (۱)

### درخت خشک، خرم شد

امام صادق فرمود: جدم در سفر مکه زیر درخت خشک نشسته و عبدالله زبیر نیز زیر همان درخت آرمیده بود؛ عبدالله گفت: ای کاش الآن این درخت سبز و میوه دارد بود! جدم دست به دعا برداشت و آن درخت سبز و میوه دار شد. مردی که شتران خود را برای حجاج کرایه کرده بود گفت: به خدا قسم این عمل سحر است. حضرت در جوابش

ص: ۲۱۷

فرمود: «وای بر تو این عمل اثر استعجابت دعای پسر پیامبر است؛ چون «من» دعا کردم خدا هم مستجاب نمود...»(۱)

## حیات پس از مرگ

شاه چین دختر با ادبی داشت و وزیرش نیز پسری زیبا و با ادبی داشت. روزی در میان آن دو جوان شعله عشق برقرار شدند. هنگام شاه با خبر شد. هر دو را کشتند. بعد از گذشت زمانی پشیمان شد. آن وقت وزاء و دانشمندان را طلبید که با تدبیری آن دختر و پسر را زنده کنند. عرض کردند: کسی نمی تواند مرده را زنده کند. مگر شخص بزرگواری بنام حسن مجتبی که در مدینه است. شاه گفت: تا مدینه چقدر راه است؟ گفتند «شش ماه». آن وقت یک قاصد را طلبید و گفت:

به مدت یک ماه باید حسن بن علی را بیاوری و گرنه تو را بقتل می رسانم. قاصد با خواند دو رکعت در حال سجده دید که آقای به پای مبارک به آن اشاره کرد «بلند شو». قاصد ایستاد؛ عرض کرد «آقا شما کیستی؟» فرمود: «من حسن بن علی هستم.» قاصد شادمان شد و به همراه امام حسن نزد شاه آمدند. وقتی که شاه به دستور امام حسن علیه السلام «جنازه دختر و پسر را آورد با دعای حضرت آنها زنده شدند و پادشاه دختر را به ازدواج پسر در آورد»(۲).

ص: ۲۱۸

---

۱- اصول کافی ج ۱ ص ۴۲۶ حدیث ۴ نفس مسیحی

۲- اثبات الهداه حر عامل ج ۲ ص ۵۶

عالمی می گوید: همسر من به بیماری صعب‌العلاج مبتلا شد بطور که اطباء تشخیص داده که قابل علاج نیست. بناچار به حضرت زهرا (علیها السلام) متوسل شدم و در اثر دل شکستگی در حال خواب حضرت فاطمه را بر بالین مریضم دیدم و ناگهان از خواب بیدار شده و امیدوار شدم در همان لحظه حال مریضم بهبود یافت؛ پس از چند روزی دیگر نزد طیب رفتیم «او» با تعجب گفت: این مریض شما هیچگونه کسالتی ندارد! (۱)

### شفا درد سر

شیخ عبدالنّبی انصاری دارابی می گوید: «من» دچار سردرد شدید بودم و چند مرتبه در شیراز و چند مرتبه چند در تهران به دکترهای متخصص مراجعه نمودم؛ ولی اثری نداشت تا یکی از شبها به منزل یکی از علما (بهجت) برای نماز جماعت رفتم و در بین نماز،

بیحال شدم و یکی از رفقا فهمیده و پرسید، فلانی ناراحت هستی؟! گفتم: یک سال است که چنین هستم و هیچ دارو برایم تأثیری ندارد. او فرمود: «ما» دکترهای فوق تخصصی داریم باید آنها مراجعه کنید. حرف ایشان بر «من» اثر کرد. به حرم حضرت «معصومه» رفتم و سپس به منزل آمده و در یک گوشه ای به تضرع و گریه نمودم و حضرت زهرا را واسطه قرار دادم و بعد خوابیدم. در نیمه های شب در عالم خواب دیدم که مجلسی برقرار

ص: ۲۱۹



شد و چند نفر از سادات هم در آن شرکت داشتند و یکی از آنها بلند شد و برایم

دعا کرد. صبح هنگام که از خواب بیدار شدم و سرم را تکان دادم، ناگهان دیدم که هیچ آثاری از درد سر ندارم! فوراً مجلس روضه برقرار نمودم و ان شاء الله که این عمل را تا پایان عمر خواهم داشت (۱)

### خبر از تعداد میوه درخت

روزی معاویه سؤال کرد: ای آبا محمّد شنیده ام که رسول خدا از عالم غیب خبر می داد و می فرمود: مثلاً؛ این درخت خرما، چه مقدار میوه ی خرما دارد! آیا شما نیز در این امور معلوماتی دارید!؟

امام حسن (ع) فرمود: اگر رسول خدا مقدار و وزن درختان و میوه ها را تعیین می کرد. من نیز می توانم بصورت دقیق وزن و حتی تعداد میوه ها را تعیین نمایم. معاویه سؤال کرد: «آیا این درخت چند دانه خرما دارد؟» حضرت فرمود: «چهار هزار و چهار عدد!». به دستور معاویه خرماهای درخت بررسی نمودند چهار هزار و سه عدد شد. امام حسن (ع) فرمود: «بینید که هرگز کم نیست؛ سپس با بررسی دیدند که یک دانه خرما را عبدالله بن عامر در دست خود نگهداشته است! بعد امام مجتبی (علیه السلام) فرمود: «ای معاویه تعجب نکن تو در آینده «زیاد بن امیه» را برادر

ص: ۲۲۰

خود می خوانی، و «حُجْرُ بْنُ عَيْدِي» را مظلومانه به قتل می رسانی و سرهای بریده را از شهرهای دیگر برای تو حمل می کنند!! (۱)

### شفای بیماری چشم

نقل شده که آقای بروجردی به درد چشم مبتلا شد و پزشکان از بهبودی او را مأیوس کردند! او هنگامی که عزاداران حسینی از جلوی منزلش عبور می کردند به عزاداران نگاه نموده و به شدت گریه می کرده. گویی به من الهام شد که قدری از آن گل های که عزاداران به سر و صورت شان می مالند بر دارم و به چشمم بمالم! همین که چنین کردم؛ ناگهان متوجه شدم که دیگر خبری از درد چشم نیست. و دیگر تا سن ۹۰ سالگی با این همه مطالعه و نوشتن اثری از ضعف چشم را ندیدم. (۲)

### مناظره با طاووس یمانی

ابو بصیر می گوید: در کنار کعبه باجمعی از دوستان در محضر امام باقر نشسته بودیم طاووس یمانی با جمعی از اصحابش به محضر امام آمد و عرض کرد آیا اجازه می دهی چند سؤال کنم؟ امام باقر فرمود: بلی.

طاووس: خبر بده در چه زمان یک سوم انساها مردند؟

ص: ۲۲۱

---

۱- بحار الانوار ج ۴۳، ص ۳۲۹ حدیث ۹

۲- منهاج الدموع، قرنی ص ۲۰۶

امام: اشتباه کردی؛ بگو در چه زمانی یک چهارم انسانها مردند. و پاسخش این است که هنگام قابیل؛ آبیل را کشت؛ همراه آدم و حوا چهار نفر بودند.

طاووس: هابیل پدر انسانهای بعدی است یا قابیل؟

امام: هیچ کدام. پدر انسانهای بعدی، شیث بن آدم است.

طاووس: اول چه کسی دروغ گفته است؟

امام: ابلیس که آدم را سجده نکردن و گفت: من از آتشم و آدم از گل.

طاووس: پرنده ای که قرآن فرموده یک بار پرید؛ و دیگر نپرید چه بود؟

امام: قسمتی از کوه طور که معلق در فضا قرار گرفت تا آن که بنی اسرائیل تورات را پذیرفت. (۱)

طاووس: رسولی در قرآن آمده، نه انس بود و نه جن و از فرشتگان کیست؟

امام: کلاغ که به قابیل دفن هابیل را نشان داد. (۲)

طاووس: رهبر که در قرآن قوم خود را ترسانیده نه انس بوده، نه جن و نه فرشته. بگو چیست؟

امام: او مورچه است که به قوم خود دستور داد وارد لانه هاتان شوید تا لشکر سلیمان از روی نا آگاهی شما را زیر پا نکنند. (۳)

ص: ۲۲۲

---

۱- سوره اعراف، آیه ۱۷۱

۲- سوره مائده، آیه ۳۱

۳- سوره نمل، آیه ۱۸

طاووس: موجودی که نه انسان است، نه جن و فرشته و به او نسبت دروغ دادند؟.

امام: گرگی که برادران یوسف گفتند: گرگ یوسف را خورد. (۱)

طاووس: چیزی که اندکش حلال و بسیارش حرام است چیست؟

امام: نهی حضرت طالوت «نماینده حضرت موسی» که به لشکر خود گفت: از آب این نهر جز اندکی (یک کف دست) نیاشامید. (۲)

طاووس: صلاه که نداشتن وضو و روزه که خوردن به آن ضرر ندارد کدام است؟

امام: صلوات به پیامبر و روزه ای سکوت حضرت مریم (۳)

طاووس: چیزی که کم و زیاد می شود، و چیزی که فقط زیاد می شود و کم نمی شود، و چیزی که فقط کم می شود و زیاد نمی شود چیست؟

امام: «ماه» کم و زیاد می شود؛ اما آن که زیاد می شود و کم نمی شود آب دریاهاست. و آن که کم می شود و زیاد نمی شود «عُمُر» است. (۴)

ص: ۲۲۳

۱- سوره یوسف، آیه ۱۷

۲- سوره بقره، آیه ۲۴۹

۳- سوره مریم، آیه ۲۶

۴- سیره چهارده معصوم، محمد اشتهاردی به نقل از احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۶۴

ابو صباح کنانی گفت: روزی به در خانه ابا جعفر رفتم و در را دق‌لباب کردم که کنیزش در را باز کرد. دستم را بر سینه او زدم و گفتم به آقایت بگو ابوصباح آمده است. ناگهان ابا جعفر از میان خانه با صدای بلند فرمود: «أدخل لا أمَّ لك» ای مادر مرده وارد شو. من وارد شدم و گفتم: قصد گناه نداشتم بلکه می‌خواستم بدانم که شما از پشت پرده‌ها اطلاع دارید یا نه؟

امام باقر فرمود: اگر گمان می‌کنی این دیوارها جلوی درک ما را بگیرد؛ بین ما و شما فرق نخواهد بود. لذا از تکرار چنین گناه بپرهیز(۱)

## سؤال از مردگان

شخصی خدمت امام باقر آمد و گفت: من اهل شام و از ارادتمندان شمایم و پدرم از طرفداران بنی امیه بود، در هنگام مرگ اموالش را پنهان کرده و مرا محروم نمود اکنون من در نهایت فقر زندگی می‌کنم. امام باقر (علیه السلام) فرمود: دوست داری از پدرت مکان اموالش مخفی کرده را سؤال کنی؟ گفت: بلی. حضرت (علیه السلام) نامه نوشت و آن را مهر کرده به او داد و فرمود: امشب به قبرستان بقیع برو، وقتی وسط قبرستان رفتی صدا بزنی یا «دَرُ جان!» شخصی با عمامه نزد تو می‌آید این نامه را به

ص: ۲۲۴

او بده و حاجت خود را از او بخواه و به او بگو من پیک محمد بن علی بن الحسین هستم.»

مرد شامی نامه را گرفت و به قبرستان آمد و «در جان» را صدا زد که شخصی عمامه به سر آمد. سپس نامه امام را به او داد. آن شخص گفت: آیا می خواهی پدرت را ببینی؟ مرد شیعه گفت: آری. آن شخص گفت: منتظر باش من اکنون بر می گردم پدرت در «ضجنان» است. (۱)

او رفت و همراه مردی سیاه چهره با زنجیر در گردنش مانند سگی تشنه زبانش بیرون وله له می زد و لباسی برگشت و گفت: این پدرتوست هر چه می خواهی از او بپرس! من با تعجب گفتم: این پدرم نیست! یکوقت دیدم آن مرد سیاه صورت گفت: پسرم! من پدر تو هستم دشمنی آل محمد و طرفداری با بنی امیه مرا به اینجا کشانده است!

اکنون پشیمانم برو اموالم زیر درخت زیتون در فلان باغ پنهان است، از آن ۱۵۰ دینار بردار و پنجاه هزار آن را به امام باقر تحویل بده و به او سلام مرا برسان.

آن مرد به آن باغ رفت و پول ها را گرفت و سهم امام را داد. امام باقر (علیه السلام) فرمود: اظهار پشیمانی پدرت موجب خردسندی ما شد و در آخرت باعث نفع او شد (۲).

ص: ۲۲۵

---

۱- ضجنان کوهی است در نزدیکی مکه

۲- بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۲۴۵، ح ۳۳۳، مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۹۳ اثبات الهداه حرّ عاملی، ج ۳، ص ۵۴

غرور خلیفه اموی «هشام بن عبدالملک» باعث شد تا امام محمد باقر را از مدینه به شام تبعید کند و از رفت و آمد مردم جلوگیری کند. امام باقر روزی در شام دید گروهی از نصاری به سوی کوهی طور می روند، حضرت سؤال کرد آیا امروز عید نصاری است که به این طور کوه می روید؟ گفتند: خیر، یکی از دانشمندان نصاری در آن کوه است که مسیحیان می گویند او از حواریون و شاگرد حضرت عیسی را درک کرده است. لذا هر سال در چنین روزی به دیدار آن می روند و مسائل خود را از او سؤال می کنند.

حضرت نیز به همراهانش به طرف کوه حرکت کردند، وقتی به آنجا رسید، نصاری او را از میان غار بیرون آورده و بروی تخت نشانند و او که از شدت پیری ابروهایش به روی چشمانش افتاده بود؛ ابروهایش را با حریر به سرش بست. حضرت و سایر مردم به دور او حلقه زدند وقتی آن عالم چشم باز کرد مجذوب امام باقر (علیه السلام) شد رو به آن حضرت کرد و گفت: آیا شما از نصاری هستید یا از امت مرحومه (پیامبر اسلام)؟ امام فرمود: از امت مرحومه.

عالم: آیا از دانشمندان هستی یا از نادانان.

امام: از نادانان نیستم.

عالم: شما سؤال می کنید یا من سؤال کنم؟

امام: هرچه می خواهی سؤال کن من آماده پاسخم. آن عالم رو به نصاری کرد و گفت: این مرد می گوید: هرچه سؤال داری من آماده پاسخم. لذا من چند سؤال دارم:

عالم: آن چه ساعتی است که نه شب است و نه روز؟

امام: از طلوع فجر تا طلوع خورشید.

عالم: چه چیز در دنیا مانند ساکنان بهشت خوردن و آشامند دارند و تخلیه ندارند؟

امام: جنین در شکم مادر.

عالم: در دنیا مانند میوه های بهشت چیست که هر چند خورده شود کم نشود؟

امام: شمع افروخته یا چراغ که هزاران چراغ روشن شود نورش کم نمی شود همچنان قرآن و تورات که مردم را هدایت می کند و تمام نمی شود.

عالم: دو قلوبی که در یک ساعت متولد شدند و در یک ساعت از دنیا رفتند ولی یکی صدوپنجاه سال و دیگری پنجاه سال عمر کرد کیستند؟

امام: عَزِيزٌ و عَزِيزٌ در یک ساعت متولد شدند و با هم سی سال زندگی کردند. آنوقت عزیر یکصد سال مرد و عزیز در دنیا بود؛ پس از صد سال عزیر زنده شد و بیست سال با عزیز زندگی کرد و سپس با هم در یک ساعت از دنیا رفتند. در اینصورت عزیز پنجاه سال و عزیر صدوپنجاه سال عمر کرد. عالم نصرانی از علم امام تعجب کرد و گفت: از



من دانتر را آورده اید تا مرا رسوا نمایند به خداوند قسم تا این بزرگوار در شام است من با شما سخن نمی گویم. بعد از آن از امام باقر می پرسیدند و جواب می گرفتند. هشام از این وحشت که مردم شام شیفته امام باقر (علیه السلام) نشوند دستور داد آن حضرت و پسرش (علیهما السلام) را تحت محافظ به مدینه بازگرداند(۱).

## حیوانات در مکه

ابو بصیر می گوید: در مراسم حج مشغول طواف بودم که ناله های زائرین بیت الله مرا تحت تأثیر مناجات خود قرار داد و مشکوک شدم که مسلمان، با شیعه چه تفاوتی دارند؛ زیرا آنان از نظر عیش و نوش دنیا از ما بهترند و به عبادت الهی هم می پردازند؛ پس ما، چرا خود را

ص: ۲۲۸

۱- / عن أبي بصير قال: مرتت {كنت} بالشَّام و أنا متوجِّه الى بعض ملوك {خلفاء} بني اميِّه فاذا قوم يمرون في جانبي؛ فقلت: أين تريدون؟ قالوا: الى عالم لنا، لم نر مثله! يخبرنا بمصلحه شأننا. قال(ع): فأتبعتم حتى دخلوا برجاء {بهوا با يهوا: البيت المقدم امام البيوت} عظيماً، فيه بشرٌ كثير، فلم ألبث أن خرج شيخ كبير متوكيء على رجلين، قد سقط حاجباه على عينيه، فشدهما {قد شده حاجبيه} حتى بدن {أي ظهر} عيناه فنظر الى فقال: أمنا أنت أمَّن الامه المرحومه؟ قال: قلت: من الامه المرحومه. فقال: أمن علمائها او من جهالها؟ قال: قلت: لا من علمائها {نسخه بدل؛ من علمائها؛ لست من جهالها} ولا من جهالها. فقال: أنتم العذرين تزعمون أنكم تذهبون الى الجنه فتأكلون وتشربون ولا تحدثون؟! قال: قلت: نعم. قال: فهات على هذا برهانا. قال: قلت: الجنين يأكل في بطن امه من طعامها و يشرب من شرابها ولا يحدث. قال: أليس زعمت أنك لست من علمائها؟ قال: قلت لك: ولا- من جهالها. قال فأخبرني عن ساعه ليست من النهار ولا- من الليل؟ قال: قلت: هذه ساعه هي من طلوع الفجر الى طلوع الشمس، ... ثم قال: اما والله لأسلنك عن مسأله ترتطم فيها {مسأله ي که نتوان جواب داد} اخبرني عن رجلين ولدوا في ساعه واحده و ماتا في ساعه واحده، عاشا أحدهما خمسين ومائة سته و عاشا الآخر خمسين سنه . قال: قلت: .. ذلكك عزير و عزره ... فقال النصراني: لا والله لا أكلمكم كلمه ولا رأيتم لي وجهاً اثني عشر شهراً غضباً اذا أدخلتم هذا علي. (دلائل الامامه)

بہتر و افضل از آنان می دانیم؟! و این سؤال را از جعفر بن محمد پرسیدم و ایشان فرمودند: «ابو بصیر! ناله ها و مناجات زیاد توجه تو را به خود جلب کرده است؛ ولی حاجی واقعی کم است!! سوگند به خدا این عبادت ها را خدا نمی پذیرد. قسم به روح پاک پیامبر پروردگار عالم فقط اعمال شما شیعیان را می پذیرد یکوقت دست مبارکش را بر چشمانم کشید. ناگاه مشاهده کردم حاجی ها به صورت «خوک» و «چهار پا» و «میمون» دیده می شدند و افراد معدودی به صورت انسان به چشمم می خورد و من از دیدن این صحنه وحشت کردم و آن حضرت فوراً دست مبارکش را به چهره ام کشید و آنان را به صورت انسان دیدم، آنگاه جعفر بن محمد قسم یاد کرد که از شما حتی یک نفر در آتش جهنم نخواهند بود(۱).

### گاو مرده زنده شد

مفضل بن عمر از اصحاب خاص امام صادق می گوید: در مکه در حضور آن حضرت، به نزدیک «زنی» رسیدم که همراه بچه ای خرد سالش در کنار گاوی مرده با صدای بلند گریه می کردند و آن گاو تنها وسیله امرار معاش آنان بود. امام بطرف آنان رفت و سبب گریه شان را پرسید، و آنگاه فرمود: آیا می خواهید این گاو را به اذن الهی زنده کنم؟ آن زن در حال گریه گفت:

ص: ۲۲۹

---

۱- بحار الانوار ج ۲۷ ص ۲۹ ح ۲- نظر همین داستان در حالات ابا بصیر با امام باقر نیز آمده است.

آیا مرا با این همه گرفتاری مسخره می کنی؟! حضرت فرمود: من اهل باطل و تمسخر نیستم. آنگاه دعای خواند و به پایا، به آن گاو زد و آن زنده شد. زن غرق در حیرت شده و فریاد بر آورد، مردم! به خدا قسم این مرد همان عیسی بن مریم است که مردگان را زنده می کند. حضرت بدون این که خود را معرّف نماید، داخل جمعیت شد و از آن محل گذشت (۱).

### همسر غلام زنده شد

همسری غلام «صفوان بن یحیی» همانند غلام به امام صادق (علیه السلام) اراده خاصی داشت. روزی به او گفت: اگر مقدور است به زیارت خانه خدا شتافته و به محضر جعفر بن محمد مشرف می شویم؛ چون مدت زیادی است که آن را زیارت نکرده ایم. غلام گفت: ما هزینه راه نداریم. زن گفت: این لباسها و زیور آلات «مرا!» بفروش تا به دیدار آقا می برویم. غلام لباسها را فروخت و عازم مدینه شد. نزدیک به دیدار امام زن بیمار شد آن وقت شوهرش مأیوس گردید و زن را در حال احتضار رها کرد، به امید دعای امام (علیه السلام) رها ساخت و نزد آن حضرت رفت و جریان همسرش را به آن امام رساند. امام فرمود: «محزون مباش از خداوند خاستم او را عاقبت دهد؛ هم اکنون به خیمه ات برگرد کنیزت کاملاً سالم

ص: ۲۳۰

است!» او با عجله برگشت و همسرش را سالم دید وقتی سؤال کرد، همسرش گفت:

«من در حال که عزرائیل مرا قبض روح می کرد، مردی وارد شد از احوال من سؤال نمود و سپس به عزرائیل فرمود: «یا ملک الموت!» او جواب داد لبیک ایها الامام! فرمود: مگر خداوند شما را مطیع ما نساخته است؟ جواب داد. بلی، فرمود: «قبض روح این زن را تا بیست سال دیگر بتأخیر بیانداز! عزرائیل قبول کرد. شوهرش گفت: «او» امام صادق است.

### اژدها در قصر منصور

محمد بن عبدالله اسکندری: من از مَحْرَم اسرار منصور بودم روزی نزد او رفتم و او بسیار اندوهناک بود و آه می کشید! گفتم: ایهاالا میر سبب اندوه شما چیست؟ گفت: بسیاری از اولاد «فاطمه» را هلاک کردم و رهبر بزرگ ایشان هنوز مانده و نمی دانم با او چه کنم؟ گفتم: کیست؟

گفت: جعفر بن محمد. گفتم: او را اشتغال به قرب و محبت خدا از طلب دنیا و ریاست غافل کرده است. گفت: می دانم «تو» اعتقاد به امامت او داری؛ ولی «من» سوگند یاد کرده ام که پیش از رسیدن «شب» او را خلاص کنم. آنگاه جلاد را طلبید و گفت: همین که جعفر بن محمد وارد مجلس شد و من کلاه خود را از سر بر داشتم، بی درنگ گردن او را بزن. سپس پیک خود را به دنبال حضرت فرستاد. همین که جعفر بن محمد داخل قصر شد، دیدم که قصر مانند «پَرگاه» در میان امواج به

حرکت در آمد و منصور با سر و پای برهنه به استقبال حضرت دوید و بدنش می لرزید و آن حضرت را بسیار احترام کرده و بر روی تخت خودنشاند و دو زانو مانند بنده ای که در خدمت آقای خود بنشیند در خدمت جعفر بن محمد نشست و با صدای لرزان گفت یا بن رسول الله به چه سبب در این وقت

تشریف آورده اید؟! حضرت فرمود: برای اجابت دعوت تو. گفت: من شما را نطلبیدم گویا پیک اشتباه کرده است، اکنون اگر حاجتی دارید در خدمت شما هستیم. حضرت فرمود: حاجتم آن است که «مرا» بدون ضرورت طلب نمایی. گفت: چشم معذرت می خواهم آنگاه حضرت بر خاست و از قصر خارج شد. بعد منصور بیمار شد و تا نیمه شب خوابید و چون بحال عادی برگشت گفت: هنگامی که جعفر بن محمد داخل قصر شد. دیدم ازدهای عظیم پیدا شد، کام بالای خود را بر بالای قصر و کام پائین خود را در زیر قصر گذاشت و «دُم» خود را به دور قصر گردانید و به زبان عربی فصیح گفت: اگر نسبت به امام، کوچکترین اراده بد نمای تو وقصرت را یکجا فرو می برم و به همین خاطر بود که عقل «من» پریشان شد و تمام وجودم به لرزه در آمد. راوی می گوید. من گفتم: اینها از او عجیب نیست زیرا که نزد او اسما و دعاهای هست که اگر بر شب بخواند، روز می شود و اگر بر روز بخواند شب می شود و اگر بر موج دریا بخواند ساکن می گردد(۱).

ص: ۲۳۲

فخرازی در تفسیر خود در ذیل آیه (و علم آدم الاسما کلها..) گفت: مردی عرب خدمت حسین بن علی (علیه السلام) آمده و حاجت خود را به آن حضرت عرض کرد و چنین گفت: از جدت شنیدم می فرمود: حاجت خود را پیش چهار کس ببرید:

یک) عرب شریف. دو) مولای کریم. سه) حامل قرآن. چهار) صاحب عمل درخشان.

می دانم که عرب با جد «تو» شرافت یافته است.

و کرامت و بزرگواری هم عادت و سیره شماست.

قرآن در خانه های شما نازل شده است

و در باره سیمای روشن از رسول خدا شنیدم که می فرمود: «اگر می خواهی به من نگاه کنی حسن و حسین را بنگرید».

امام حسین فرمود: «از پدرم علی شنیدم که می فرمود: قیمت هر مرد به اندازه معلومات او است و نیز از جدم شنیدم که می فرمود: احسان و بخشش به اندازه معرفت اشخاص است. پس از تو سه مسأله سؤال می کنم اگر به یکی از آنها جواب دادی یک سوم مال پیش ماست و اگر جواب دو تا را گفتی دو ثلث آن را اگر به هر سه سوال جواب دادی همه آن را به تو خواهم بخشید که همان یک کیسه ای مهرشده از عراق برای من رسیده است. اعرابی گفت: سوال کنید به حول وقوه الهی جواب خواهم داد!! امام حسین (ع) سؤال کرد: (۱)

ص: ۲۳۳

کدام یک از اعمال افضل است؟ اعرابی: ایمان به خدا.

امام: موجب رهایی از مهالک است؟ اعرابی: اعتماد به خدا.

امام: زینت مرد در چیست؟ اعرابی: علم توام با حلم.

امام: اگر علم نباشد؟ اعرابی: مالی توام با سخاوت.

امام: اگر مال هم نباشد؟ اعرابی: فقری توام با صبر.

امام: اگر آن هم نباشد؟ اعرابی: صاعقه ای بر سرش فرو بیاید و او را بسوزاند. امام حسین لبخند زد و کیسه را به سوی او انداخت که هزار دینار داشت» (۱)

### عجز هارون رشید

لَمَّا دَخَلَ هَارُونَ الرَّشِيدَ حَرَمَ مَكَّةَ ابْتَدَأَ بِالطَّوَافِ وَ مَنَعَ النَّاسَ مِنَ الطَّوَافِ، فَسَبَقَ أَعْرَابِيٌّ وَ جَعَلَ يَطُوفُ مَعَهُ، فَشَقَّ ذَلِكَ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ التَّفَتَ إِلَى حَاجِبِهِ

کالمنکر علیه یا اعرابی خَلَّ الطَّوَافِ لِيَطُوفَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ، فَقَالَ: الْأَعْرَابِيُّ: إِنَّ اللَّهَ سَاوَى بَيْنَ الْأَنْثَامِ فِي هَذَا الْمَقَامِ وَ الْبَيْتِ الْحَرَامِ، فَقَالَ تَعَالَى: سِوَاءُ الْعَاكِفِ فِيهِ وَ الْبَادِي وَ مَنْ يَرِدُ فِيهِ بِالْحَادِ بَظَلْمِ نَذَقَهُ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ. (۲) فَلَمَّا سَمِعَ الرَّشِيدَ ذَلِكَ مِنَ الْأَعْرَابِيِّ أَمَرَ حَاجِبَهُ بِالْكَفِّ عَنْهُ، ثُمَّ جَاءَ الرَّشِيدَ إِلَى الْحَجَرِ الْأَسْوَدِ لِيَسْتَلِمَهُ، فَسَبَقَهُ الْأَعْرَابِيُّ، فَاسْتَلِمَهُ، ثُمَّ أَتَى إِلَى الْمَقَامِ لِيَصَلِّيَ فِيهِ، فَسَبَقَهُ فَصَلَّى فِيهِ. فَلَمَّا فَرَغَ الرَّشِيدَ مِنْ طَوَافِهِ، قَالَ لِلْحَاجِبِ أَتَيْنِي بِالْأَعْرَابِيِّ، فَأَتَى الْحَاجِبِ الْأَعْرَابِيَّ وَ قَالَ لَهُ: أَجِبْ أَمِيرَ

ص: ۲۳۴

۱- صفوری شافعی بغدادی، نزهة المجالس، ج ۲، ص ۲۳۳، ط قاهره

۲- سوره حج، آیه ۲۵.

المؤمنين. ما لى اليه حاجه ان كانت له حاجه، فهو أحق بالقيام اليها، فانصرف الحاجب مغضباً ثم قصص على امير المؤمنين حديثه، فقال: صدق نحن أحق بالقيام والسعى اليه ثم نهض امير المؤمنين و الحاجب بين يديه حتى وقف بازاء الأعرابي و سلم عليه، فرد عليه السلام». فقال له الرشيد: يا أخا العرب أجلس ههنا بأمرك؟ فقال له الأعرابي: ليس البيت بيتى، و لا الحرم حرمى، البيت بيت الله و الحرم حرم الله و كلنا فيه سواء ان شئت تجلس و ان شئت تنصرف.

قال: فعظم ذلك على الرشيد حيث سمع ما لم يخطر فى أذنه و ما ظنّ أحداً يواجهه بمثل ذلك، فجلس الى جانبه و قال له: يا أعرابى اريد أن أسئلك عن فرضك، فان قمت به فأنت بغيره أقوم، و ان عجزت عنه، فأنت عن غيره أعجز. قم و اجلس مقام السائل من المسؤول قال: فقام الرشيد و جثاً على ركبتيه بين يدي الأعرابى، فقال له: قد جلستُ سل عمّا بدالك، فقال: أخبرنى عمّا فرض الله عليك، فقال له: تسئلنى عن أى فرض؟ واحد أم عن خمسة فروض أم عن سبعة عشر فرضاً أم عن اربعة و ثلاثين فرضاً أم عن اربعة و تسعين فرضاً أم عن واحد من اربعين، أم عن واحد فى طول العمر، أم عن خمسة من مأتين. فضحكت الرشيد مستهزأً ثم قال: سئلتك عن فرض، فأتيتنى بحساب الدهر!

قال، يا هارون لولا أنّ الدين حساب لما أخذ الله الخلائق بالحساب يوم القيامة قال تعالى: فلا تظلم نفس شيئاً و ان كان مثقال حبه من خردل أتينا بها و كفى بنا حاسبين.

فظهر الغضب فى وجه امير المؤمنين و تغير من حال الى حال حين قال له: يا هارون و لم يقل له: يا امير المؤمنين و بلغ منه ذلك مبلغاً شديداً غير أن الله عصمه من ذلك الغضب ورجع الى عقله لما علم أن الله هو الذى أنطقه بذلك. ثم قال له الرشيد: و تربه أبائى و أجدادى ان لم تفسر لى ما قلت أمرت بضرب عنقك بين الصفاء و المروه.

فقال له الحاجب: يا امير المومنين اعف عنه و هبه لله تعالى لأجل هذا المقام الشريف، قال: فضحك الأعرابى من قولهما حتى استلقى على قفاه، فقال له الرشيد: ممّ تضحك؟ قال: عجباً منكما، فان احد كما يستوهب أجلا قد حضر، و الآخر يستعجل أجلا لم



يحضر. فلما سمع الرّشيد ما سمع منه هانت عليه الدّنيا ثمّ قال: سئلتك بالله ألا ما فسرت لي ما قلت فقد تشوّقت نفسي الى شرحه.

أمّا سوالك عمّا فرض الله عليّ، فقد فرض الله فروضاً كثيرة، فقولي لك عن فرض واحد، هو دين الاسلام، واما قولي لك عن خمسه فروض، فهي الصلواه الخمس، واما قولي لك عن سبعة عشر، فهي سبعة عشره ركعه في اليوم و الليله، واما قولي لك عن من أربع و ثلاثين، فهي السجّادات، واما قولي لك عن أربع و تسعين، فهي التكبيرات، واما قولي لك عن واحده عن أربعين، فهي الزكاه دينار من أربعين ديناراً واما قولي لك عن واحده فهي حجّ في طول العمر على الانسان، واما قولي لك عن خمسه و مأتين فهي الزكاه ورق. فامتلاء الرّشيد فرحاً و سروراً من تفسيره هذه المسائل، و من حُسن كلام الأعرابي وعظم فطنته، و استعظمه في عينه. ثمّ ان الأعرابي قال للرّشيد: سنلتني فأجبتك فاذاً سئلتك أن أتجبنى؟

فقال الرّشيد: سل، فقال له الأعرابي: ما يقول أمير المؤمنين في رجل نظر الى امرائه وقت الصباح، فكانت حرمت عليه، فاذا كان المغرب حلّت له، فاذاً كان العشاء حرمت عليه، فاذاً كان الفجر حلّت له، فاذاً كان الظهر حرمت عليه، فلما كان العصر حلّت له، كلّما كان المغرب حرمت عليه، فلما كان العشاء حلّت له. فقال الرّشيد: فقد اوقعتنى في بحر لا يخلصني منه غيرك.

فقال الأعرابي: أنت امير المؤمنين و ليس احد فوقك!! و لا ينبغي أن تعجز عن شيء، فكيف تعجز!! عن مسئلتى، فقال الرّشيد: لقد عظم قدرك العلم و رفع ذكرك، فاريد أن تفسّر اليّ ما ذكرت اكراماً لي و لهذا البيت الشريف. فقال الاعرابي: حياً و كرامه، اما قولي لك في رجل: نظّر الى امرائه وقت الصبح، فكانت عليه حراماً فهذا رجل نظر الى أمه غيره فهي حرام، فلما كان الظهر اشتراها فحلّت له، فلما كان العصر اعتقها فحرمت عليه، فلما كان المغرب تزوّجها فحلّت له، فلما كان العشاء طلقها فحرمت عليه، فلما كان الفجر راجعها فحلّت له، فلما كان الظهر ارتد عن الاسلام فحرمت عليه، فلما كان العصر استتيب فرجع

فحلّت له، فلما كان المغرب ارتدّت هي حرمت عليه، فلما كان العشاء استتيب فرجعت فحلّت له. بعد شعيب می گوید: فتعجب الرّشيد و فرح به و اشتدّ عجبه ثمّ أمر بعشره آلاف درهم، فلما حضرت قال: لا حاجة لي بها ردها الي اصحاب بها. قال: فهل تريد أن أجرى لك جراهه تكفيك مدّه حياتك؟ قال: الذي أجرى عليك يجرى عليّ قال: فان كان عليك دين قضيناه، فلم يقبل منه شيئاً... سال الرّشيد عنه و عن أهله و بلاده، فأخبروه أنّه موسى الكاظم بن جعفر الصادق... كان تزيي بذي الأعراب زهداً في الدّنيا و تورّعاً عنها، فقام و قبله بين عينيه ثمّ قرء: الله أعلم حيث يجعل رسالته. (1)

دخل موسى الكاظم على الرّشيد فقال له: لمّ زعمتم أنّكم أقرب الي رسول الله منّا؟ فقال: لو أن رسول الله حيّ فنخطب اليك كريمتك هل كنت تجيبه؟ قال سبحان الله! و كنت أفتر بذكك على العرب والعجم. فقال لكّنه لا يخطب اليّ و لا أزوجه لأنّه ولدنا و لم يلدكم.

### جاسوسی غلام

طبرسی در اعلام الوری می نویسد: عبدالله بن سنان گفت: برای هارون الرشید لباس های فاخر و گران قیمتی آورده بودند. هارون آنها را به علی بن یقطين وزیر خود بخشید. در میان آنها لباس های دراعه ی (جامه ی که جلوی آن باز است و روی لباس است) بود که از خز و طلا بافته بودند و با لباس شاهان شباهت داشت. علی بن یقطين آن لباس ها را با اضافه ی اموال دیگری برای موسی بن جعفر در مدینه فرستاد. امام دراعه را توسط شخص دیگری غیر از آورنده برای خودش فرستاد. علی

ص: ۲۳۷

---

۱- روضه الفائق فی المواعظ و الرقاق، شیخ شعيب أبو مدین بن سعد بن عبد الفانی مصری، ص ۶۵ طبع استقامت قاهره.

بن یقظین از برگرداند آن دراعه شك كرد و علت آن را نمی دانست حضرت در نامه‌های نوشتن دراعه را نگهدار و از منزل خارج مکن روزی بکارت خواهد آمد علی بن یقظین آنرا نگهداشت؛ پس از چند روز بر یکی از غلامان خود خشم کرد و او را از خدمت برکنار کرد. همان غلام نزد هارون رفت و گفت علی بن یقظین به امامت موسی بن جعفر اعتقاد دارد و خمس اموال خود را هر سال برای او می فرستند و همان دراعه که امیر المؤمنین به او بخشیدند در فلان روز برای موسی بن جعفر فرستاد است.

هارون بسیار خشمگین شد گفت باید رمز این رویداد را کشف کنم. همان دم شخص را به دنبال علی بن یقظین فرستاد هنگام که آمد گفت: آن دراعه را که به تو دادم چه کردی؟ گفت: در خانه است و آن را در پارچه ای پیچیده ام و هر روز صبح و شام باز می کنم و در آن می نگرم و به جهت تبرک آن را می بوسم. هارون گفت: هم اکنون آن را بیار. علی بن یقظین یکی از خدمتکاران خود را فرستاد و گفت در فلان اتاق داخل فلان صندوق دراعه ای در پارچه ای پیچیده است فوراً بیاور. غلام رفت و آورد. هارون دید دراعه در میان پارچه ای عطر آگین است. خشم او فرونشست و گفت آن را به منزل خود برگردان دیگر سخن کسی را در مورد تو نمی پذیرم. و پاداش فراوانی نیز به او بخشید و دستور داد غلام

سخن چین را ۱۰۰۰ تازیانه بزند هنوز بیش از پانصد تازیانه نخورده که جان باخت. لذا امامان معصوم همیشه به یاد پیروانش هستند (۱).

## بنده است یا آزاد؟!

در بغداد روزی موسی بن جعفر از درب خانه «بشر حافی» می گذشت. صدای ساز و آواز و رقاصی از داخل خانه به گوش می رسید، امام صدازد: این خانه ی کیست؟ کنیزی از خانه بیرون آمد. امام از آن سؤال کرد آیا صاحب این خانه بنده است یا آزاد؟ کنیز گفت: آزاد است! امام فرمود: «صَدَقَتْ لَوْ كَانَ عَبْدًا خَافَ مِنْ مَوْلَاهُ» آری اگر بنده

ص: ۲۳۹

۱- / عن عبد الله بن صباغ... حمل الرشيد في بعض الايام الى علي بن يقطين ثياباً فاخره اكرمه بها و من جملتها دراعه منسوجه بالذهب من لباس الخلفاء فأنفذ بها علي بن يقطين الى موسى الكاظم (عليه السلام) فردّها الامام اليه، و كتب اليه احتفظ بها و لاتخرجها عن يدك فسيكون لك بها شأن، تحتاج معه اليها فأرتاب علي ابن يقطين بردها عليه، و لم يدري سبب كلامه ذلك، ثم احتفظ بالدراعه و جعلها في سفظ و ختم عليها. فلما كان بعد ذلك بمدّه يسيره تغير علي بن يقطين على بعض غلمانہ ممن كان يختصّ باموره و يطلع عليها فصرفه عن خدمته و طرده لأمر أوجب ذلك منه. فسعى الغلام بعلي بن يقطين الى الرشيد و قال له: انّ علي بن يقطين يقول بامامه موسى الكاظم، و أنّه يحمل اليه في كلّ سنه زكاه ماله، و الهدايا، و التحف و قد حمل اليه في هذه السنه ذلك، و صحبتته الدراعه السوداء التي أكرمه بها أمير المؤمنين في وقت كذا، فاستشارط الرشيد لذلك غضباً شديداً و قال لأكشفن عن ذلك، فان كان الأمر على ما ذكرت أزهدت روحه، و ذلك من بعض جزائه، فأنفذ في الوقت و الحين، أيحضر علي بن يقطين فلما مثل بين يديه، قال: ما فعلت بالدراعه السوداء التي كسوتكها و اختصاصتك بها من مدّه من بين سائر خواصی؟ قال: هي عندی يا أمير المؤمنين في سفظ في طيب مختوم عليها. فقال: أحضرها الساعة، فقال: نعم يا أمير المؤمنين السمع و الطاعه، فاستدعى بعض خدمه فقال: أمض و خذ مفتاح البيت الفلاني من الداری، و افتح الصندوق الفلاني و اثيني بالسفظ الذي في علي حالته بختمه، فلم يلبث الخادم الا قليلا حتى عاد و في صبحته السفظ مختوماً على حالته بختمه فوضع بين يدي الرشيد فأمر بفكّ ختمه ففكّ، و فتح السفظ فاذا بالدراعه فيه مطويه، و مدفونه بالطيب على حالها لم تلبس و لم تدنس و لم يصيبها شيء من الاشياء. فقال لعلي بن يقطين: ردّها الى مكانها، و خذها و انصرف راشداً، فلن نصدّق بعدها عليك ساعياً، و أمر أن يتبع بجائزه سنينه و أمر أن يضرب الساعی ألف سوط، فضر فلما بلغوا الى خمسمائة سوط مات تحت الضرب قبل ألاف (ابن شهر اشوب مناقب آل ابی طالب ج ۳ ص ۴۰۸ و محمد بن حریر طبری دلائل الامامه ص ۳۲۲)

بود، از مولا-یش می ترسید و به فسق و فجور نمی پرداخت. کنیز همین که به خانه برگشت. «بشر» پرسید: «ای کنیز! چرا دیر کردی؟». کنیز جریان را تعریف نمود. ناگهان بشر، با پای برهنه دوید و اظهار شرمندگی و عذر خواهی فراوان نمود(۱) و به دست امام به سعادت دنیا و آخرت نائل گشت. از آنجا که او هنگام توبه، پا برهنه بود، به او «بشر حافی» گفتند.

### معجزات موسی بن جعفر علیه السلام

در مدینه، مردی اهل عبادت و شجاع نزد موسی بن جعفر(علیهما السلام) آمد، مسائلی را پرسید و جواب شنید. بعد سؤال کرد: امام به حق کیست؟

امام فرمود: «من هستم». عابد گفت: دلیل شما چیست؟

حضرت فرمود: «نزد آن درخت برو و بگو موسی بن جعفر می گوید نزد من بیا». مرد عابد نزد درخت رفت و پیام امام را با آن ابلاغ کرد. ناگهان درخت زمین را شکافت و پیش امام حاضر شد. آنگاه امام به درخت اشاره کرد و فرمود: «به جای خود برگرد». درخت اطاعت کرد. آن عابد به امامت امام کاظم اعتراف نمود(۲).

ص: ۲۴۰

---

۱- منهاج الکرامه فی معرّف الامامه، علامه حلّی - الکنی واللقاب، محدث قمی، ج ۲ ص ۱۶۸

۲- رسول کافی، ج ۱ ص ۳۵۲

علی بن حمزه بطائنی می گوید همراه موسی بن جعفر بودم ناگهان دیدم که یک شیر آمد و دست خود را بر کفَل استری امام نهاد «ما» از شدت ترس میخکوب شدیم ولی استر حضرت آرام ایستاد و امام به هممه شیر گوش نهاد. همین که حضرت به شیر نگاه کرد، شیر کنار رفت و امام دعای خواند. آنگاه با دست خود به شیر اشاره نمود. (یعنی برو) شیر هممه طولانی کرد و امام آمین گفت و شیر رفت. من غرق در تعجب شده و پرسیدم: یا بن رسول الله «فدایت شوم» قصه عجیبی بود! مرا نیز از این آگاه کن.» حضرت فرمود: «این شیر از سختی زایمان ماده اش شکایت کرد و من از خداوند خواستم که درد زایمان را برای

همسرش آسان نماید و به آن گفتم، بچه همسرت «نر» است. (۱)

## زنجیرها باز شد

عمرو بن واقد می گوید: موسی بن جعفر علیه السلام سه روز قبل از شهادت خود مسیب بن زهیر را طلب کرد و فرمود: ای مسیب امشب به مدینه جدم می روم و فرزندم «رضا» را وصی خود می نمایم چنانکه امامت را پدرم به من سپرد. گفتم!! ای پسر رسول خدا! درها محکم بسته و نگهبانان نشسته اند چگونه می روی؟

ص: ۲۴۱

فرمود: «ای مسیب مگر شک داری خداوند که درهای علوم اولین و آخرین را بر ما گشوده، قادر نیست مرا از اینجا به مدینه از در بسته ببرد؟»

گفتم: آقا جان! دعا کن خدا مرا بر ایمان ثابت بدارد. حضرت دعا کرد و فرمود: اکنون می خواهم خدا را با آن اسمی بخوانم که آصف بن برخیا (وزیر سلیمان) خواند و تخت بلقیس را از دوماه نزد سلیمان حاضر گردانید. آنوقت حضرت مشغول دعا شد، نظر کردم در مصلی یش (محل نماز) ندیدم، زنجیرها و بندها بر زمین افتاده بود! متحیر در میان خانه ایستاده و در فکر بودم. بعد از لحظه دیدم آقا در مصلیش و زنجیرها را به پا بست بود!! من به سجده در آمده و خدا را شکر کردم که مرا از قدرت آن حضرت آگاه گردانید. حضرت فرمود: «ای مسیب سر بردار و بدان که من سه روز دیگر رحلت می کنم.» چون این خبر را شنیدم قطرات اشک از چشمم سرازیر شد. (۱)

### شفای نابینا

شخصی به زیارت حضرت رضا(علیه السلام) می رفت در منزلی کور مادر زاد را دید که خواهش کرد؛ به هنگام مراجعت قدری خاک از روضه آن بزرگوار برایم بیاور، شاید خداوند به برکت آن چشمان مرا شفا

ص: ۲۴۲

دهد. شخص زوّار قبول کرد، اما پس بازگشت وصیت او را فراموش کرد، و وقتی که به منزل نایینا رسید هزینه ی او تمام شد و مجبور به توقف شد. نایینا نزدش آمد و خاک را طلب کرد. زوّار از جا برخاست و مقداری خاک از همان مکان برداشت و به نایینا داد. مرد نایینا همین که خاک را گرفت و با خلوص نیت بر چشمان خود مالید، چشمانش بیناشد و هدایای فراوان به آن زوار داد و آن زائر به برکت وجود مقدس امام هشتم مخارج راهش تأمین شد. (۱)

### آب وضوی امام جواد علیه السلام

امام جواد علیه السلام روزی از بغداد به مدینه می رفت همین که به «باب الکوفه» رسید؛ برای نماز به مسجدی «مسیب»، رفت، دید که در حیاط مسجد درخت سدر خشک شده. حضرت در پای آن درخت وضو گرفت و وارد مسجد شد، در رکعت اول بعد از حمد سوره «نصر» و در رکعت دوم بعد از حمد سوره «توحید» را قرائت کرد، سپس از حیاط مسجد خارج شد. وقتی مردم در حیاط مسجد آمدند دیدند که درخت سبز شده و میوه کرده است!! مردم در همان مکان با امام و داع نمودند و آن حضرت به مدینه تا وقتی که معتصم عباسی حضرت را به بغداد فراخواند، ماندن (۲).

ص: ۲۴۳

---

۱- کرامات رضوی، ج ۱، ص ۲۵۱

۲- بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۸۹



علی بن خالد می گوید: روزی به ملاقات یک زندانی رفتم دیدم که نگهبانان مضطرب است! گفتم: چه خبر است؟ گفتند: «آن زندانی دیشب با وجود غل و زنجیر غائب شده! من دانستم که او از انفاس قدسیه حضرت جواد الائمه (ع) آزادی یافته است (۱)»

ص: ۲۴۴

---

۱- اصول کافی، ج ۱، ص ۴۹۲؛ بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۳۸

گفتار چهارم: توسل به رهبران دینی

اشاره

ص: ۲۴۵



آخرین ماه رمضان که بر علی گذشت، یک رمضان دیگری بود و برای بچه ها و خاندان «علی» یک

صفای دیگری داشت. این ماه از همان روز اول، توأم با اضطراب بود؛ چون عادت علی در این ماه با رمضانهای دیگر تفاوت داشت. علی در این ماه، هر شب مهمان یکی از فرزندان او بود، در روز سیزدهم ماه رمضان، سخنی را فرمود که بیشتر قلب فرزندان او مضطرب شد. ظاهراً روز جمعه بوده که برای مردم سخن می گفت: یک مرتبه خطاب به امام حسن فرمود: فرزندم حسن! چند روز دیگر از این ماه مانده است؟ امام حسن عرض کرد بابا جان، هفده روز. آنگاه علی دست به محاسن خود کشید و فرمود: چیزی نمانده است که این محاسنم به خون سرم خضاب شود(۱).

امیر المؤمنین در شب نوزدهم که مهمان دخترش امّ کلثوم بوده و بیش از هر شیئی آثار انتظار در وجودش هویدا شد. امّ کلثوم می گوید بابایم با مقدار نان جو و نمک افطار نمود. و بسیار بیرون رفته و بر می گشت و به اطراف آسمان نظاره می کرد و سوره «یاسین» را خوانده و می فرمود: «اللّهم بارک لی فی الموت» و بسیار می فرمود: «أنا لله و أنا الیه را جعون» و جمله «لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم» را بسیار تکرار می نمود(۲) و قتی که وارد صحن خانه شد، مرغایان پیش روی حضرت صیحه می زدند. بعضی خواستند مرغایان را

ص: ۲۴۷

۱- مقتل مطهر (روخه های شهید مطهری) ص - ۲۸ ۳۲

۲- متهی الامال ج ۱ ص ۱۷۲

دور کند. حضرت فرمود: «الآن در این خانه صیحه مرغان است؛ ولی لحظه بعد صدا و شیون انسانها بلند می شود. آنگاه به ام کلثوم سفاش کرد که مبادا مرغایان گرسنه یا تشنه بمانند. و خود حرکت کرد وقتی بر در خانه رسید، قلاب «دَر» کمر بند آقا را گرفت و حضرت کمر را محکم بست و فرمود:

أَشْدُدْ حَيَا زَيْمِكَ لِلْمَوْتِ عَلَيْهِ السَّلَامِ عَلَيْهِ السَّلَامِ فَإِنَّ الْمَوْتَ لَا قِيَا وَلَا تَجَزَعُ عَنِ الْمَوْتِ عَلَيْهِ السَّلَامِ إِذَا حَلَّ بِوَادِئِكَ (۱)

علی بن ابیطالب که در سیزده رجب [ده سال قبل از بعثت پیامبر] در خانه کعبه متولد شد و سحر شب نوزده هم رمضان [چهل هجری] طبق معمول برای نماز بسوی مسجد کوفه رفته و بعد از آذان که خفتگان کوفه را بیدار کرد آمده مشغول نماز شد. وقتی خواست سر از سجده رکعت اول بردارد، ابن ملجم ضربه ی بر فرق آقا فرود آورد که فرق حضرت را تا نزدیک پیشانی شکافت. حضرت فرمود: «بسم الله و بالله و علی مله رسول الله فزت و رب الكعبه»؛ یعنی به نام خدا، و برای خدا، و بر دین رسول خدا، به خدای کعبه سوگند که رستگار شدم» (۲)

و سپس مقداری از خاک محراب را برداشته و به روی زخم سرش پاشید و فرمود «منها خلقناکم و فیها نعیدکم و منها نخرجکم تاره اخری (۳)» «ما شما را از خاک آفریدم، و در آن باز می گردانم، و از آن نیز بار دیگر شما را بیرون

ص: ۲۴۸

- 
- ۱- ای علی کمرت را برای مرگ ببند که مرگ به سراغت خواهد آمد، وقتی تو را در یابد از مرگ جزع مکن،
  - ۲- امیرالمؤمنین در هیچ یک از کارهای بزرگ خویش مانند فتوحات و... نفرموده است فزت و رب الكعبه ولی در مورد شهادت این جمله را فرموده اند!!
  - ۳- سوره ی، طه ۵۵

می آورم.» در هنگام ضربت «ابن ملجم» ملعون، جبرائیل میان آسمان و زمین ندا می کرد: «تَهْدِمْتُ وَاللَّهِ أَرْكَانَ الْهُدَى وَالنَّطَمَسْتُ أَعْلَامَ التُّقَى وَانْفَصَيْتُ الْعُرْوَةَ الْوُثْقَى قِتْلَ إِبْنِ عَمِّ الْمُضَيِّطِ قِتْلَ وَصِيِّ الْمُجْتَبَى قِتْلَ عَلِيِّ الْمُرْتَضَى قِتْلَهُ أَشَقَى الْأَشْقِيَا»؛ به خدا سوگند ارکان هدایت در هم شکسته و تاریک شد، نشانه های پرهیزگاری بریده شد و ایمان محکم الهی کشته شد، پسر عموی مصطفی و وصی برگزیده او کشته شد، علی مرتضی را شقی ترین اشقیا کشتن (۱).

فرزندانش وقتی صدای ملکوتی جبرائیل را شنیدند به سوی مسجد دویدند و صدای «وا أبنا وا علیا» را بلند کردند؛ چون نزدیک محراب رسیدند. «یا زهرا، یازهرای» پدر بزرگوارشان را دیدند که در میان محراب افتاده و خون از سر و صورت آن حضرت جاری است. سر پدر را به دامن گرفت و خون را از سر و صورت ایشان پاک کرد و بدن مطهر بابا را میان بُریا (تابوت) گذاشتند و به طرف خانه حرکت دادند. «یا صاحب الزمان معذرت می خواهم»؛ وقتی که نزدیک خانه رسیدند. حضرت فرمود، حسنم؛ مرا پیاده کن تا به پای خود بروم. امام حسن فرمود: بابا جان شما حال راه رفتن را ندارید. حضرت فرمود: حسنم، زینب دخترم منتظر من است، نمی خواهم مرا به این حالت ببیند؛ اما یا امیرالمؤمنین در کربلا جای شما خالیست در آن لحظه که زینب کبری بر روی «تل» زینبیه قرار گرفت، دید «والشمر جالس علی صدرِ الحسین...»

ص: ۲۴۹

حضرت زینب می گوید: هنگام که پدرم، بر اثر ضربت ابن ملجم مرادی بستری شد. نشانه های مرگ را در رخسارش دیدم، عرض کردم بابا جان، ام ایمن به من حدیث کرده که پنج «تن» در یک جا جمع بوده اند و پیامبر ناگهان غمگین شد و قتی که علت آن را پرسیدن، جریان شهادت حضرت زهرا، علی، حسن و حسین (علیهم السلام) را شرح داد. می خواهم آن را از شما بشنوم؟ فرمود: دخترم حدیث ام ایمن صحیح است گویا «تو» و دختران رسول خدا را می بینم که به صورت اسیر وارد شهر کوفه می کنند و مردم شما را مورد آزار و طعن قرار می دهند «فصبر صبراً جمیلاً» (۱).

این سخن امیرالمؤمنین را زینب وقتی فهمید، که در میان شهر کوفه دید سر بریده برادر را بالای نیزه کردند با سوز دل خطاب بر آن سر بریده و عرضه داشت.

ياهِلَلا لَما اِشْتَمَمَ كِمال

غَالَهُ خَسَفُهُ فَايْدا غُرُوبا

ما تَوَهَّمت يا شَقِيقَ فُؤادِي

كان هذا مُقَدِّرا مَكْتُوبا

يا اِخي! فَاطِمَةُ الصَّغِيْرَةَ كَلَّمْها

فَقَدَ كادَ قَلْبُها أَنْ يَدْوِبا

ای هلال من به کمال خود نرسیده و غروب کردی؛ ای برادر من هرگز گمان نمی کردم که چنین روزی سرنوشت ما را رقم می زند. ای برادر اگر با من حرف نمی زنی مزنی؛ ولی، با این دختر کوچک فاطمه سخن بگو که نزدیک است قلب او از شدت این مصیبت آب گردد (۲).

یعنی حسین جان! اگر چه پدرم از جدم؛ خبر شهادت تو را به ما داده بود، و می دانستم که روزی ما را به اسیری می برند؛ ولی فکر نمی کردم که سر «تو»

ص: ۲۵۰

۱- کامل الزیارات ص ۲۶۶ - طبق نقل بحار، ج ۴۵ ص ۱۸۳ با تلخیص

۲- بحار ج ۴۵ ص ۳۹ ص ۱۱۵

در پیشاپیش محمل «ما» بالای نیزه بلند شود، من و بچه ها به دنبال سر بریده ی «تو» از این شهر به آن شهر برویم. زبان حال حضرت با دخترش:

بیا زینب کنارم، که من جز تو پرستاری ندارم

بیا زهرای خانه، به سوی مادرت باشم روانه

بیا زینب به بالین سر من، که داری بوی زهرا دختر من

بیا زینب دیگر از عمر سیرم، دعاکن دخترم دیگر بمیرم

بیا زینب به تو دارم وصیت، که بعد از من بسی گردی اذیت

بیا زینب حسن را یاوری کن، برای اهل خانه مادری کن

### شب بیست و یکم رمضان

سلام بر بیمار شبِ بیست و یکم ماه رمضان؛ سلام بر پیشانی بسته او، سلام بر مهمان سرشکسته که میزبانش با پهلوی شکسته به استقبالش خواهد آمد. حضرت علی در بستر خاییده، بچه ها برای معاینه زخمهایش طیب (ایش بن عمرو) آورده اند:

طیبا وامکن زخم سرم را مسوزان قلب زینب دخترم را

طیبا کار از درمان گذشته که زهرش آب کرده پیکرم را

ببند آنگونه فرقم را که در قبر نبیند فاطمه زخم سرم را

من آن یارم که شستم در دل شب تن خونین تنها یاورم را

«یا زهرا یا زهرا» طیب بعد از معاینه فهمید که زهر در بدن آقا اثر کرده است و اظهار عجز کرد. معمولاً احوال مریض ناعلاج را به



اطرافیان می گویند؛ اما علی کسی نیست که احوالش را به دیگران بگوید. طیب عرض کرد یا امیرالمؤمنین اگر وصیتی دارید بفرمایید: حضرت فرمود: آیا به اسیرتان غذا داده اید؟ آیا به او آب داده اید؟ آیا به او رسیدگی کرده اید؟ کاسه شیری را که بچه ها برای مولا آوردند؛ مقداری را نوشید و فرمود: باقی را به آن مرد (ابن ملجم) بدهید تا بنوشد و گرسنه نماند. مردم ببینید، مرادنگی علی را ببینید انسانیت علی را در لحظات اخیر

که بچه ها دور بستر آقا را گرفته و زهر نیز در بدن آقا اثر کرده؛ هنوز برای دیگران نصیحت می کند. بچه ها متوجه لبهای آقا است تا ببیند بابا چه می گوید. یکوقت مولا نگاه کرد، دید همه گریه می کنند؛ اما امام حسین بیش از همه گریه می کند. فرمود: حسینم، تو چرا گریه می کنی؟ من که بیش از یک ضربت نخوردم اگر آب می خواهم شیر می دهید و مردم به عیادت می آید. عزیزم برای غریبی خود گریه کن که در وقت شهادت هرچند صدا می زنی ای مردم جگرم از تشنگی می سوزد؛ کسی آب نمی دهد. یکوقت دیدند صدای علی بلند شد «أشهد ان لا اله الا الله وأشهد أن محمداً عبده ورسوله(۱)» یا رسول الله امشب به همراه فاطمه در انتظار مهمان عزیزی نشسته اید. از طرف شما امشب گریان هستید؛ چون فرزندان شما با شنیدن آخرین جمله ی پدر؛ اشکشان جاری شدند؛ و گرد یتیمی بار دیگر بر صورت هایشان نشستند. زهر جان اشک یتیمان را نگاه کن، زهر جان فرزندان اگر مادر می داشتند سر به دامن مادر می گذاشتند و مادر دست نوازش بر سر آنان می کشد؛ اما یتیمان علی که

ص: ۲۵۲

امشب، مادر ندارد، بچه های فاطمه را با از دست دادن مادر؛

بابا یش آرام می کردند؛ اما امشب چگونه آرام بگیرند؟ امشب برادران، خواهران را دلداری دهند و خواهران، برادران را دلداری دهند «یازها یازها» علی بعد از نیمه شب از دنیا رفت، امام حسن و امام حسین و... طبق وصیت پدر؛ پدر را غسل داد و کفن کرد و نماز خواند و با احترام در «نجف» دفن کرد؛ اما «لایوم کیومک یا اباعبدالله ملقاً ثلثاً بلا غسل ولا کفن» کسی نیامد این بدنهای را دفن کند. بنی اسد آمدند اما نمی شناسد - یازها یازها- یا بن الحسن معذرت می خواهم چون کشته را در میدان جنگ یا از سر می شناسد یا از لباس؛ امام زمان جد غریب که سر در بدن نداشت، حسین فاطمه که لباس بر تن نداشت. یکوقت دیدند سوار نقاب دار می آید. دیدن زین العابدین است، فرمود: بنی اسد، بروید کنار که من این بدنها را خوب می شناسم. این بدن بُرئید است و آن بدن زُهیتر است و آن بدن عمویم عباس است و این بدنِ بابایم حسین است و...»

### شب بیست دوم رمضان

لا- حول ولا- قوه الا بالله العلی العظیم. الحمد لله الذی علی فی تَوْحِيدِهِ وَدَنَا فی تَفَرُّدِهِ وَجَلَّ فی سُلْطَانِهِ وَعُزْمَ فی أَرْكَانِهِ، فَطَرَ الْخَلَائِقَ بِقُدْرَتِهِ وَنَشَرَ رِيَّاحَ بَرَحْمَتِهِ وَوَتَدَ بِثُخُورِ مَيَادِينِ أَرْضِهِ، ثُمَّ الصَّلَاةَ وَالسَّلَامَ عَلٰی حَبِيبِهِ وَخَيْرَتِهِ وَحَافِظِ سِرِّهِ وَمُبَلِّغِ رِسَالَتِهِ، سَيِّدِنَا...

ص: ۲۵۳

دیشب بیست و سوم بچه های علی چه شبی را گذراندند. خدا نکند بابای نزد بچه هایش جان دهد و روبقبله باشد. نمی دانیم دیشب بر زینب چه گذشت، بر حسن و حسین چه گذشت. چقدر گریه و ناله کردند. امّ کلثوم نزد ابن ملجم نانجیب رفت و گفت خوشحال مباش ما پزشک آوردیم و بابایم خوب می شود. آن ملعون گفت زهری که من با این شمشیر زده ام دیگر بابایت بر نمی خیزد. بچه ها نگاه به دهان پزشک می کنند یکوقت پزشک به امام حسن گفت: به بابایت بگو تا وصیت کند. علی جلوی بچه ها پرپر می زد، علی شجاع در میادین نبرد:

دیشب حسن پراهنی خود چاک می کرد

خون آبه را از فرق بابا پاک می کرد

دیشب حسینش مَهْدِ غم را تاب می داد

هنگام جان دادن بابا را آب می داد.

دیشب علی در حال اِغْمَا ناله می کرد

گوئی او یاد از یار هیجده ساله می کرد.

دیشب علی بر دختر خود نُوش می داد

زینب سخن های بابا را گوش می داد.

می گفت با دختر که ای آرام جانم

بابا فردا سلامت را به مادر می رسانم.

دیشب بدن علی را غُسل داده و کفن کردند، زخمهای که در تبوک و صَفِّین و اُحُد و اُنْبُون های که شب ها می کشید وجود داشت، علی را از خانه چهار نفر بیرون آورد. علی که رئیس و خلیفه مسلمین

است. اگر یک رانیس بمیرد اعلام می کنند و مردم جمع می شوند. دلها بسوزد بر آن بدن که شب غریبانه تشیع شد، چرا که اگر خوارج می فهمید قبر را شکافته و بدن را می سوزانید! علی گفت: اگر فاطمه جان پهلویت شکست، فرقم شکست. اگر بدنت شبانه دفن شد، بدنم نیز شبانه دفن شد. اول روضه خوانی علی صعصعه است، صعصعه خیلی به آقا ارادت دارد. انشا الله «مسجد سهله» بیروید، کنارش مسجد صعصعه است وقتی کنار قبر علی آمد، یک دست را روی قلبش گذاشت و انگشت را زیر خاک قبر علی برد و خاک ها را بر سر می ریخت و می گفت: «بابی أنت و امی» یا امیر المؤمنین

بابایم بقرbant یا علی پدرم بقرbant. صعصعه می خواند و امام حسن و امام حسین و زینب گریه می کردند. ای عاشقان حرم ابا عبدالله یک جمله هم از کربلا بگوئیم: صعصعه اول کنار قبر امیر المؤمنین روضه خواند و بچه های علی گریه می کردند؛ اما در کربلا- اول روضه خوان حضرت زینب بود؛ ولی گریه کن دوست و دشمن بود: «فوالله بکت و أبکت کلّ عدو و الصّیدق» حمّید بن مسلم می گوید: دیدم هنگام که زینب شروع به روضه خوانی کرد دوست و دشمن گریه و ناله می کردند.

### شب بیست و سوم رمضان

سه شب است که، مسجد و مهرباب کوفه در عزای «علی» داغدار است. سلام بر مولای که آسمانیان مشتاق دیدار اویند. سلام بر آن آقای که اهل آسمانها و زمین او را می شناسد. سؤال شد یا رسول الله در شب

معراج خداوند باچه کلامی با «تو» سخن گفت: فرمود: با کلام علی بن ابیطالب، بعد فرمود: من با تعجب عرض کردم. پروردگارا «تو» به من حرف می زنی یا علی؟ خداوند فرمود: ای احمد تو را از نور خودم و علی را از نور «تو». آفریدم می دانم در قلب تو کسی محبوب تر از علی نیست. لذا با لحن و زبان علی با تو سخن گفتم تا قلبت آرام گیرد(۱).

خوب است دوستان و محبین اهل بیت باهم دلها را روانه کوفه گردانند با بچه های ماتم زده ای علی هماهنگ گریه کند. امشب با فرزندان دل شکسته هم ناله شوید.

بعضی نقل کرده اند امام علی وصیت کرد. پس از آنکه از دنیا رفتیم، مرا در میان تابوت بگذارید، سپس از خانه بیرون آورید عقب تابوت را بگریید ولی جلو تابوت خود حمل می شود. مرا به سر زمین غری (نجف) ببرید در آنجا سنگ سفیدی بسیار درخشانی را می بیند، همانجا را حفر کنید، لوحی می بیند، آن را بردارید و مرا دفن کنید. امام حسن بنا بر سفارش پدر بزرگوارش با کمک برادران شبانه بدن مطهر پدر را غسل داد و حنوط و کفن نموده و نماز خواند و سپس در میان تابوت گذاشتند دنبال تابوت را بلند کرده، جلو تابوت خود بلند شد. حسن و حسین و عبدالله بن جعفر و محمد بن حنیفه همین چهار نفر شبانه جنازه را به سر زمین نجف آوردند ناگهان در آنجا سنگ سفیدی درخشانی را یافتند و آن جا را کندن ناگهان لوحی پیدا شد که در آن نوشته بود «این قبری است که نوح

ص: ۲۵۶

آن را برای علی بن ابیطالب ذخیره کرده است»

جنازه را همانجا به خاک سپردند و زمین قبر را هموار ساخته و به کوفه بازگشتند(۱)

این وصیت برای آن بود که قبر آنحضرت از نیش و اهانت دشمنان محفوظ بماند. طبق بعضی از روایات قبر آنحضرت تا زمان امام صادق و به قول تا زمان هارون الرشید مکتوم بود(۲)

روایت شده هنگامی که امام حسن و امام حسین از دفن پدر بازگشتند نزدیک دروازه شهر کوفه کنار ویرانه ای بیمار و نایبای را دیدند که خستی زیر سر نهاده و ناله میکند از او پرسیدند کیستی و چرا این گونه گریه و ناله میکنی؟ او گفت: غریبی بینوا و نایبای هستم. نه مونس دارم و نه غمخواری یکسال است که من در این شهر هستم هر روز مردی مهربان و دلسوز نزد من می آمد و احوال مرا می پرسید و غذا به من می رساند، مونس و مهربانی بود ولی اکنون سه روز است که او نزد من نیامده است و از حال من جويا نشده است.

امام: نام او را میدانی؟ نایبای. خیر.

امام: آیا نپرسیدی که نامش چیست؟

پرسیدم فرمود: «من» برای خدا از تو سر پرستی میکنم.

امام: ای بینوا! رنگ و شکل او چگونه بود؟

نایبای:

نمیدانم رنگ و شکل او چگونه بود.

امام: هیچ نشانی از گفتار و کردار او داری؟

ص: ۲۵۷

---

۱- اصول کافی ج ۱ ص ۴۵۸

۲- اصول کافی ج ۱ ص ۴۵۶ حدیث ۶۰۵

نابینا: پیوسته زبان او، بذکر خدا مشغول بود و وقتی که او تسبیح و تهلیل می گوشت زمین و زمان، در و دیوار با او هم صدا می شدند وقتی کنار من می نشست می فرمود: «مَسْكِينٌ جَالِسٌ مَسْكِينًا غَرِيبٌ جَالِسٌ غَرِيبًا». در مانده با در ماندای نشسته، غریبی همنشین غریبی شده است. یکوقت حسن و حسین فرمودند: ای مرد این نشانه های بابای ما علی است. آن مرد گفت: الآن او کجاست که در این سه شب و روز سراغ من نمی آید؟ فرمودند: حسنین فرمودند: آن آقا را گشتند و ما الآن از مراسم دفنش بر می گردیم. ناله آن مرد بلند شد و هر چند دلداری میدادند آرام نمی گرفت. یکوقت به دامن حسن و حسین چسپید که مرا کنار قبر آن آقا ببرید. حسنین او را کنار قبر بابا آوردند، آن مرد آنقدر گریه کرد که از دنیا رفت. حسنین جنازه آن را غسل داده و گفتن کردو نماز خواند و او را در همان جا به خاک سپردند(۱).

من نمیدانم چه سر استکه زهرا وصیت کرد: «یا علی غسلنی و کفنی و دفنی باللیل» و هم امیر المؤمنین آیا بر حسنین در آن شب سخت گذشت یا آن شب که عقب جنازه مادر بود؟ سلمان می گوید: نیمه های شب دیدم در می زند امدم کیستی؟ دیدم امام حسین سر به دیوار گذاشته و گریه می کند. گفتم چه خبر است؟ فرمود: اگر می خواهی جنازه ی مادرم را برداری بیا؛ اگر می خواهی به بابایم کمک کنی بیا، هفت نفر جنازه زهرا را برداشتند. سلمان، ابوذر، مقداد، عمار و حسینین هم دو لیف خرما را روشن کرده و جلوی جنازه مادر حرکت می کردند. یک وقت

ص: ۲۵۸

شنیدند که صدای از پشت سر می آید نگاه کردند که زینب چهار ساله به دنبال جنازه ی مادر می آید. مادر وقتی یتیمی من خیلی زود بود، مادر چگونه خانه داری نمایم، مادر جای خالی تو را چگونه بینم، مادر را نیمه های شب آوردند و در بقیع دفن نمودند و تمام غم های عالم به روی قلب نازنین علی جا گرفتند. یک نگاه به آسمان و یک نگاه به قبر فاطمه ی زهرا و یک نگاه به قبر پیامبر کرد و صدا زد.

یا رسول الله این همان اماتتی است که در شب زفاف به علی داده ای»

## عیادت کنندگان

امیر المؤمنین در بیستر بیماری است و جمعیت زیادی در خانه علی آمدند و اجازه ملاقات خواستند، امام حسن به بعضی اجازه داده و بعضی را رد کرده و به بعضی می فرمود: از بابایم کم سؤال کنید. یکی از کسانی که امروز آمده «حُجْر بن عدی» عاشق امیرالمؤمنین است. حُجْر از نواده حاتم طائی و خانواده اش بسیار به علی علاقه دارد. وقتی که حُجْر داخل خانه آمد حضرت از هوش رفته بود. حُجْر در حال گریه وناله چند بیت شعر به زبان عربی خواند. حضرت چشمهایش را باز کرد و فرمود: حسنم این کیست؟ فرمود: بابا حُجْر است. حضرت فرمود: ای حُجْر جلو بیا و گریه مکن که امام تو راحت شد. حُجْر می گوید، گفتم: آقا جان من برای تو گریه نمی کنم بلکه برای غریبی خودم گریه می کنم. حضرت فرمود:

ص: ۲۵۹



حُجر می شود از شما یک سؤال کنم؟ فرموده آقا جان بفرمایید. حضرت فرمود: ای حُجر اگر یک روز برای تو بگویند برای علی ناسزا بگو! می گویی یا نه؟ علی می دانست که بعد از آن معاویه چه می کند. گفتم: آقا جان این چه سؤالی است؟ «لو قُتِلت بالسيف» اگر مرا با شمشیر قطعه قطعه کند و آتش بزند به شما ناسزا نمی گویم. حضرت فرمود: ای حُجر اگر مجبور شدی ناسزا بگو؛ ولی برائت مجو.

حجر هم وفا کرد؛ چون در جلوش قبر کنده را دید ولی حاضر نشد ناسزا بگوید. گفت اول پسرش و بعد خودش وهفت تن از یارانش را شهید کردند. امام حسن یکی یکی مردم را بیرون کرد ولی مردم از پشت در نمی رفتند و سرها را به دیوار گذاشته و گریه می کردند. دیشب صدای «یا مولای یا مولای أنت القوی و أنا الضعیف و هل یرحم الضعیف الی القوی» از زبان علی شنیده نمی شود. و صدای «یا مولای یا مولای أنت المعافی و أنا المبتلا- یا مولای یا مولای أنت الغنی و أنا الفقیر»؛ را از زبان علی نشنیدند. فرمود: حسنم برو مردم را بگو بروید. حسن پشت در آمد فرمود: متفرق شوید. مردم متفرق شدند و من برگشتم در خانه آمدم دیدم صدای

گریه و ناله می آید. در را باز کردم دیدم اصبع بن نباته(۱)، سر را به دیوار گذاشته! گفتم: ای اصبع آقا فرمود: بروید. اصبع گفت: آقا زانوهایم یاری نمی کند که تا از اینجا بروم. خوش به حال کسانی که در این روزها در نجف آمده اند در پشت در خانه علی مثل اصبع گریه و ناله می کنند «یا بقیه الله» اصبع می گوید وارد خانه علی شدم دیدم آقا بر

ص: ۲۶۰

---

۱- شورطه الخمیس کسانی است که در دفاع تا ریختن خون شان حاضر بودند

بالش تکیه داده و دستمال زرد بر سرش بسته و حال آقا مساعد نیست. همین که اصغ وارد شد، خود را به روی پاها امیرالمؤمنین انداخت و صدا می زد یا مولای. آقا چشمها را باز کرد و فرمود: اصغ؛ اصغ. بلند بلند گریه مکن که زینب صدای ناله تو را می شنود. گفتم آقا جان برای غریبی خودم گریه می کنم. باید بگویم علی جان؛ طاقت نداشتی که زینب صدای گریه وناله اصغ را بشنود. وقتی علی دید بچه هایش در اطرفش گریه می کند چشمها را به چشمان حسین دوخت و فرمود: حسینم اگر همه گریه می کنند بکنند؛ اما تو گریه مکن. حسینم «لاتجزع علی أیک» حسینم گریه کنان عالم برای تو گریه کنند.

امام حسن هم فرمود: برادرم تو گریه مکن قَتْلُ العبرات توی و گریه مال توست. ای امیرالمؤمنین در کربلا نبودیی آن وقتی که اهل بیت در قتلگاه جمع شدند. زینب از بالای تلّ به پایین آمد، دید دشمنان دور تا دور قتلگاه حلقه زدند! زینب صدا زد «طَرَّقُوا طَرَّقُوا» ای لشکر راه را باز کنید، راه را باز کنید آخر جان دادن که تماشا ندارد! برادرم دارد جان می دهد.

### مصیبت حضرت زهرا علیها السلام

السلام علیک یا بنت رسول الله، السلام علیک یا سیده نسا العالمین من الاولین و الاخرین؛ السلام علیک ایتها الصّیّدیه الشّهیده؛ السلام علیک ایتها المظلومه المعصومه و... سلام بر تو ای همیشه را ستگو عالم زهرا جان!

سلام بر محسن شش ماهه ات که در راه امامت به شهادت رسید. سلام بر تو ای کسی که حقت را غصب کردند و در بین کوچه ها سیلی خوردی و در دفاع از امامت و ولایت غلاف شمشیر و تازیانه زدند. شیخ طوسی از ابن عباس نقل می کند که رسول خدا هنگام وفات آنقدر گریه کرد که آب دیده گانش بر محاسن مبارکش جاری شد. سؤال کردند یا رسول الله! سبب گریه ی شما چیست؟

فرمود برای فرزندانم گریه می کنم. یعنی می بینم بعد از من به فاطمه دخترم ستم می کنند و او صدا می زند «یا ابا» ولی کس او را کمک نمی کند(۱)!

در مقاتل ابن عطیه آمده است: هنگام که رئیس حمله کنندگان دستور داد خانه حضرت زهرا، را به آتش بکشید. فاطمه پشت در آمد تا آنان را دور سازد. آن ملعون در پشت در حضرت فاطمه چنان فشار داد که محسن را در رحم داشت سقط شد و میخ «دَر» به سینه اش فرو رفت. در اینجا بود که حضرت زهرا صدا می زد «یا ابا» کسی نبود که او را کمک کند و از آن ضربت تا هنگام رحلت در بستر بیماری افتاد بود(۲).

کاش روز حادثه در پشت در زهرا نبود

شاهد پهلو شکستن زینب کبری نبود

کاش وقت در شکستن پای دشمن می شکست

تا که میخ در نشان سینه ی زهرا نبود

ص: ۲۶۲

---

۱- منتهی الامال ج ۱ ص ۱۳۷

۲- الخلافه و الامامه - المقاتل ابن عطیه ص ۵۰۵

در میان کوچه وقت خوردن سیلی زخیم

مجبئی همراہ زہرا بود گر مولا نبود

این شنیدم مادر سادات را سیلی زدند

کاش وقت خوردن سیلی حسن آنجا نبود

کاش یک تن بود آنجا می گفت این سخن

کشتن شش ماه پاداش ذوی القربی نبود

اما چگونہ میخ «دَر» بہ پهلوی زہرا، اصابت کرد. [ای امام زمان معذرت می خواہم. آقا جان نمی خواستم جملہ را بیگویم کہ قلب شما بسوزد و می دانم شما طاقت شنیدن این ماجرا، را ندارید.] یکی از سادات می گوید:

من طاقت این جملہ را کہ «میخ در بر سینہ ی مادرم فرو رفتہ» را ندارم و ہمیشہ با خود می اندیشیدم کہ این میخ چگونہ بودہ است و چطور در سینہ حضرت زہرا فرو رفتہ و سینہ اش را شکافتہ است. شبی در خواب دیدم کہ عدہ ای ایستادہ اند و امام زمان (عج) بر اسبی سوار و برای آن جمع سخنرانی می کنند. ناگهان دیدم ہمہ ی نگاهها بہ طرفی بر گشت و من مشاہدہ نمودم دیدم پیر مردی آمد؛ و در کنار حضرت ایستاد و چیزی را از جیبش در آوردہ و بہ امام زمان (عج) داد. آقا با دیدن آن بسیار غمگین و گریان شد. من ناراحت شدہ و گفتم: این کی بود و چہ چیزی را بہ آقا داد کہ آقا را منقلب نمود. یکی در کنار من ایستادہ بود گفت: ای سید این پیر مرد سلمان است و آن چیزی را کہ بہ امام زمان داد میخی بود کہ در سینہ ی مادرت زہرا فرو رفتہ بود. آقا امام زمان (عج)

طاقت ندارد که میخ همراهشان باشد. لذا این میخ در دست سلمان است و گاهی اوقات آن را به امام زمان (عج) می دهد و امام مقداری گریه می کند و آن را به سلمان بر می گرداند(۱)

ای امام زمان شما نبودید اما مردم مدینه باچشم خود دیدند که عده مسلمان نما هیزم به دست گرفتند در خانه ای را که رسول خدا اجازه می گرفت وارد می شد، آتش زدند صدای ناله فاطمه بلند شد «یا فَضَّة خزینی فقد واللَّه قُتِل ما فی احشائی مِن حَمَل» فضه به خدا محسنم سقط شد(۲)

ای پدر بنشین بما قصه مادر بگو

ماجرای محسن شش ماهه مادر بگو

خانه ما، را کامین ظالمی آتش زدند

نکته نکته شرح آنرا با من مضطر بگو

من نمی دانم چرا زمیخ در خون می چکید؟

گر تو می دانی پدر اسرار میخ در بگو

فضه با من گفت شرح پهلوی بشکسته را

تو بیا از ماجرای قنفذ کافر بگو.

می دانم دل‌های شما کجا رفت اگر آن روز سیلی به صورت پاره ی تن رسول خدا نمی زدند در کربلا- فرزندان پیامبر و دختران ابا عبدالله را سیلی نمی زدند. اگر آن روز درب خانه ی امیرالمؤمنین را آتش نمی زدند، در کربلا خیمه ها آتش نمی گرفت. اگر آن روز دستهای

ص: ۲۶۴

---

۱- شمیم اهل بیت ص ۱۷۶ تألیف علی سلطانی.

۲- رنجها و فریادای فاطمه(ترجمه بت الاحزان- ص ۹۴۹

امیرالمؤمنین را نمی بستند. اهل بیت امام حسین را دست بسته وارد کوفه و شام نمی کردند. اگر آن روز بدن فاطمه را کبود نمی کردند، در کربلاهم، بدن نازنین رقیه از ضرب شلاق کبود نمی شد. اگر آن روز سینه ی حضرت زهرا را بین در و دیوار نمی شکستند. سینه ی امام حسین هم زیر سم اسبان خورد نمی شد.

### پایان عمر حضرت زهرا علیها السلام

اسماء بنت عمیس از آن زنهای با وفا که در کنار بستر خدیجه بود و به وصایای خدیجه گوش داد، شب عروسی فاطمه بنا بر سفارش خدیجه در لحظه آخر کنار بستر فاطمه بود. یا امام زمان آقا معذرت می خواهم. امیرالمؤمنین به مسجد رفته بود، حسن و حسین بیرون از منزل بودند. اسماء کنار بستر بی بی نشسته است یکوقت زهرا فرمود: «اسماء خیلی زحمت کشیدی من راضی به زحمت شما نبودم اگر زحمت نمی شود مقداری آب تهیه کن». اسماء آب تهیه کرد. بی بی بلند شد وضو گرفت و به روایتی غسل کرد، لباس نو پوشید، سپس پای خود را رو به قبله کرد خوابید و فرمود: اسماء ساعتی صبر کن، بعد صدا بزنی اگر جواب ندادم علی را خبر کن. اسماء پس از مدتی بالای سر بی بی آمد صدا زد «اُمّ الحسنین»؛ جواب نیامد، صدا زد فاطمه جان، جواب نیامد. خود را به روی بدن مبارک زهرا انداخت او را می بوسید و می گفت: وقتی به حضور پیامبر رسیدی سلام اسماء را به او برسان. در این حال حسنین از در وارد

شدند و گفتند: ای اسماء! مادرمان چرا در این وقت خوابیده است؟ اسماء گفت: عزیزان فاطمه مادر شما از دنیا رفته است. امام حسن خود را به روی مادر انداخته و صورت مادر را می بوسید و می گفت: ای مادر منم حسن تو با من حرف بزن. امام حسین بر روی پای مادر افتاد و می بوسید و می گفت: مادر منم حسین فرزند تو با من حرف بزن. اسماء به بیچه های زهرا گفت: بروید پدر بزرگوار خود را خبر کنید. بیچه ها وقتی که به مسجد رسیدند، فریاد می زدند: «یا محمد! یا احمد الیوم جُددَ لَنَا مَوْتُكَ إِذَا امَاتَتْ أُمَّنَا» آه ای محمّد آه ای احمد! امروز با رحلت مادرمان مصیبت فقدان تو برای ما تجدید شد» آن وقت امیرالمؤمنین، به بالین فاطمه آمد و صدا زد ای دختر پیامبر. جواب نیامد. صدا زد «اُمّ الحسنین»، جواب نیامد. صدا زد ای فاطمه من پسر عمّت علی مظلومم!! یک وقت فاطمه چشمان مبارک را باز کرد، دیدند که علی آمده است. فرمود: علی جان «هذافراق بینی و بینک».

علی به بالین فاطمه نشست و پرده را از روی صورت وی برداشت، سر فاطمه را به دامن گرفت. نگاه کرد، دید که حضرت فاطمه در وصیّت نامه ای خود بعد از «بسم الله الرحمن الرحيم» نوشته است یا علی «غَسَلْنِي وَحَنَطْنِي وَكَفَّنِي فِي اللَّيْلِ» (۱) امیر المؤمنین فاطمه زهرا را در نیمه های شب غسل داد و کفن کرد و به بیچه های فاطمه سفارش کردن که مبادا صدای گریه شما بلند شود. اسماء می گوید: من آب می ریختم و علی بدن زهرا را غسل می داد و بیچه های فاطمه تماشا می کرد. یک وقت

ص: ۲۶۶

دیدم علی سر به دیوار گذاشته بلند بلند گریه می کند! مولا- جان! در عرب رسم است کسی برای همسرش گریه نکند. امیرالمؤمنین فرمود: اسماء دستم به پهلوی شکسته زهرا رسید. وقتی

می خواست بند کفن را ببندد بچه ها را صدا زد:

«هَلِّمُوا تَزَوُّدُوا مِنْ أُمَّكُمْ» بیاید از دیدن مادرتان توشه بگیرید. امیرالمؤمنین فرمود: «أَنْتِ أَشْهَدُ اللَّهُ أَنَّهَا قَدْ حَنَّتْ (۱) وَاَنْتِ وَمَدَّتْ يَدَيْهَا وَصَمَّتَهُمَا إِلَى صَدْرِهَا» خدا را شاهد می گیرم که فاطمه ناله ای غمگینانه و درد مندانه نمود و دستهایش را دراز کرد و حسنین را به سینه چسباند. در آن لحظه که حسنین روی سینه مادر قرار داشت ناگهان هاتفی در آسمان صدا می زد:

یا «أَبَا الْحَسَنِ اِرْفَعُهَا عَنْهَا فَلَقَدْ أَبْكِيَا وَاللَّهِ مَلَائِكَةُ السَّمَاءِ!» ای علی جان؛ حسنین را از روی سینه مادرشان بلند کن که به خدا سوگند که ملائکه های آسمان طاقت دیدن این حالت را ندارد. آخر سینه زهرا شکسته بود. آنگاه حسنین را از سینه مادرشان بلند کرد (۲)

### تشییع جنازه ی حضرت زهرا علیها السلام

سلمان می گوید: نیمه های شب دیدم که یکی «در» می زند. پشت در آمدم دیدم که امام حسین سر بر دیوار گذاشته اشک می ریزد.

ص: ۲۶۷

---

۱- حَنَّتْ = صدای از روی حزن نمود. أَنْتِ صدای از روی درد نمود. المنجد ج ۱

۲- در سوک عزیزان حضرت زهرا ۳ ص ۵۷ و ۵۸ با کمی تغییر در الفاظ



گفتم آفازاده چه خبر است؟ فرمود: ای سلمان اگر می خواهی در تشیع جنازه مادرم شرکت کنی بیا. هفت نفر به دنبال جنازه فاطمه زهرا {سلمان، ابوذر، مقداد، عمّار، علی، حسنین} حرکت نمودیم و حسنین یک وقت دیدن که از پشت سر صدایی زینب چهار ساله می آید و می گوید: ای مادر چگونه خانه داری کنم مادر، چگونه بچه داری کنم. مادر جای خالی تو را چگونه بینم مادر، مادر، مادر

نیمه های شب خواستن جنازه فاطمه زهرا را به داخل قبر بگذارند. مولا یک نگاهی به اطرافش کرد. دید فاطمه زهرا محرمی ندارد که او را داخل قبر بگذارند. آخر فرزندان فاطمه کوچک است؛ سلمان، عمّار، مقداد و ابوذر نامحرمند. آخر در دنیا رسم است که وقتی زنی از دنیا می رود عده ای افراد «مَحْرَم» دور قبر او را می گیرند؛ اما من به قربانت ای آقای غریب که محارم همسرت یتیمان کوچکش بودند.

مدینه گریه کن با من که من تنهای تنهایم

زسوز سینه می سوزم ولی در فکر زهرایم

همین که جنازه را وارد قبر کرد، دو دست مشابه دستان رسول خدا را مشاهده کرد و به حضرت علی کمک کرد(۱)

شبانۀ دفن کردم همسرم را چه گویم من جواب دخترم را.

گلستان گشته خاکستر ز آتش زدند آتش نهال پرپر را

هنگام که بدن همسرش را در میان قبر نهاد همین که خواست روی بدن فاطمه زهرا خاک بریزد تمام غمهای عالم روی دل علی جای

ص: ۲۶۸

گرفت. یک نگاه به قبر فاطمه و یک نگاه به قبر پیغمبر نموده و صدا زد یا رسول الله این امانتی بود که در شب زفاف به علی داده ای. فاطمه جان چگونه بی تو به خانه بر گردم و جواب بچه های تو را چه بدهم و چگونه جای خالی تو را بینم. «من» می گویم گر چه علی پیکر مطهر فاطمه را شبانه و مخفیانه با عده ی کمی تشییع کرد و به خاک سپرد، اما دیگر نگذاشتند که آن پیکر مطهر به روی زمین بماند!

ای بقیع بما بگو آن لاله أحمر کجاست

تربت زهرا یگانه دخت پیغمبر کجاست؟

آنکه از بعد پدر از کینه نمرودیان

سوختُ باب خانه اش در شعله آتش کجاست؟

گو چرا مخفی بود قبر غریبی فاطمه

گو حریم اقدس آن بانوی اطهر کجاست؟

آن که گشته محسن شش ماهه اش از کین شهید

آن که آزرده شده پهلو ز ضرب در کجاست؟

مادر سبطین باشد در کجا مدفون بقیع؟

همسر نیک اختر شیر خدا حیدر کجاست؟

آخرین فرزند او باید نماید آشکار

مهدی صاحب زمان گیرنده کیفر کجاست؟

السلام علیک یا حسن بن علی ایها المجتبی یا بن رسول الله؛ السلام علیک ایها المسموم الشهید یا بن فاطمه الزهرا؛ السلام علیک یا حجه الله علی خلقه؛ یا سیدنا و مولنا انا توجهننا... روایت شده است؛ هنگام زهر در بدن حضرت سرایت نمود، رنگش سبز شد. آبا عبدالله عرض کرد

برادرم چرا رنگت سبز شده است؟ فرمود: «برادر؛ حدیث جدم که در حق «من» و «تو» فرمود، درست است.» آبا عبدالله عرض کرد آیا جدم چه فرموده است؟ فرمود: «در شب معراج به داخل بهشت دو قصری را یکی از زبرجد سبز و دیگری از یاقوت سرخ دیدم و از جبرئیل سؤال کردم اینها از کیست؟

فرمود: «یکی از حسن و دیگری از حسین است» گفتم: چرا به رنگهای سبز و سرخ؟ جبرئیل سکوت کرد. گفتم: آیا سخنی نمی گویی؟ فرمود: قصر حسن سبز است چون به سبب زهر صورتش سبز می شود؛ اما قصر حسین سرخ است؛ چون او را می کشند و رنگش از خون سرخ می شود. آن وقت از صدا و ناله ی پیامبر و جبرئیل صدا و شیون حاضرین بلند شدند(۱)

آری، در یک روز گرمای شدید که کریم اهل بیت روزه دار بود، در وقت افطار همسر نانجیش «جَعْدَه» با نیرنگ معاویه، شیری زهر آلوده را به آن حضرت داد که به محض آشامیدن احساس کرد شیر زهر آلوده

ص: ۲۷۰

است و لذا کلمه ی «استرجاع» را بر زبان جاری فرموده: «انالله وانا اليه راجعون». به قول دو روز(۱)

و به قول چهل روز در بستر بیماری قرار داشت. آه بمیرم همین که شیر از گلویش پایین رفت؛ صدا زد آه جگرم. مردم هر دردی دارد با همسرش در میان می گذارد و میدانید که زنها یاور ومونس مرد است؛ اما بمیرم برایت ای پسر فاطمه (علیها السلام) که در خانه غریب است. همین که آب از گلویش پایین رفت، به جای این که همسرش را صدا زند، یکوقت صدا زد کنیزم برو، زینم را بگو تا بیاید! زینب آمد و صدا زد حسنم چه خبر است؟ فرمود خواهرم، حال منقلب است، برو حسینم و عباس و جعفر را خبر کن. یک وقت حضرت زینب در محله بنی هاشم دویدن و صدا می زد ای حسین جان بیا، عباس جان بیا، همه آمدند کنار بستر برادر نشستند یک وقت امام حسن فرمود: «همه بیرون بروید فقط حسینم بماند می خواهم وصیت کنم». همه رفتند یکوقت فرمود:

«دلم می خواهد مرا در کنار قبر جدم دفن کنید. اگر نگذاشتند مرا در بقیع کنار قبر مادرم دفن کنید برادر! راضی نیستم پای جنازه ام خون ریخته شود».

بعد فرمود: «خواهرم طشت برایم بیاور. زینب طشت آورد. امام حسن سر را میان طشت گذاشت بعد از لحظه سر را بلند کرد. زینب دید پاره های جگر برادر در میان تشت ریخته است. من نمی دانم آیا اینجا بر زینب سخت گذاشت یا در مجلس یزید وقتی نگاه کرد دید سر بریده

ص: ۲۷۱

برادر در میان طشت قرار دارد و یزید با چوب خضران بر لب و دندهای امام حسین می زند... امام حسین بدن برادر را غسل داد، کفن کرد و به طرف حرم پیامبر حرکت داد؛ بعضی آمدند بدن حضرت را تیر باران کردند. به نقل هفتاد چوبه تیر بر بدن مبارکش اصابت کرده بود و به قبرستان بقیع منتقل کردند و در کنار قبر جده اش فاطمه بنت اسد به خاک سپردند (۱).

یاالله! یا زهرا! از همین مجلس دلها را روانه مدینه کنید. آنهای که آرزوی مدینه را دارند و سر به دیوار بقیع بگذارند و ناله کند و ببینند که همه مدینه چراغان است؛ اما بقیع تاریک است. حالا که قلب همه به مدینه رفتند امیدوارم کنار قبر رسول الله بروید که فرمود: «هرچشم که برای حسنم گریه کند، فردای قیامت کور وارد محشر نمی شود». آیا بر امام حسین (علیه السلام) وقتی کنار جنازه تیر باران شده برادر آمد چه گذشت؟ حضرت در حال ناله فرمود: «برادرم حسن جان عهد کردم که بعد از تو شانه به گیسوانم نزنم و همیشه عزادار باشم و عطر نزنم؛ اما وقتی کنار نهر علقمه نزد بدن قطعۀ برادرش ابالفضل آمد چیزی دیگری فرمود: «الآن انکسر ظهري وقلت صلّتی».

ص: ۲۷۲

السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا أَبَاعَبْدَ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا بَنَ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَابْنَ سَيِّدِ الْوَصِيِّينَ، السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا بَنَ فَاطِمَةَ سَيِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ، السَّلَامُ عَلَیْهِ يَا حَجَّهَ اللَّهُ عَلَيَّ خَلْقَهُ، يَا سَيِّدَنَا وَ مَوْلَانَا أَنَا تَوَجَّهْنَا وَ تَوَسَّلْنَا بِكَ إِلَيَّ وَ قَدَمْنَا بَيْنَ يَدَيَّ حَاجَاتِنَا ...

یکی از مصائب جانسوز واقعه عاشورا، مصیبت و داع ابی عبدالله است. شیخ عباس قمی در «منتهی الآمال» می گوید: میرزا یحیی ابهر در عالم خواب دید که علامه مجلسی در صحن مطهر سیدالشهداء نشسته و مشغول تدریس است و سپس مشغول موعظه شد و چون خواست شروع به مصیبت کند کس آمد و گفت: صدیقه طاهره (علیها السلام) می فرماید: «أَذْكَرُ الْمَصَائِبِ الْمُشْتَمَلَةَ عَلَيَّ وَ دَاعِ الْشَّهِيدِ» مصائب را ذکر کن که مشتمل بر وداع فرزند شهیدم باشد. (۱)

روز عاشورا وقتی جوانان بنی هاشم و اصحاب همه به شهادت رسید. امام حسین به در خیمه ها آمد و خواست با اهل و عیالش وداع کند؛ همین که به چشمان اشکالود سکینه، رقیه، فاطمه، زینب و ام کلثوم می نگریست، جرأت نمی کرد خدا حافظی کند. بالآخره مرتبه اول برای و داع به سوی خیمام آمد و فرمود: «یا سکینه یا فاطمه یا زینب! یا ام کلثوم علیکن منی السلام...» سکینه فریاد بر آورد: ای پدر جان آیا «تن» به مرگ داده ای؟ امام فرمود: چگونه چنین نباشد کسی که نه کمک کننده ای دارد و نه

ص: ۲۷۳

یاوری. سکینه گفت: ای پدر ما را به حرم جدمان بر گردان؟ امام فرمود: اگر مرغ قطا را رها می کردند می خوابیدند؛ یعنی راه بازگشت نیست. زنهای حرم با شنیدن سخنان امام حسین به گریه و شیون پرداختند. امام حسین آنها را ساکت نمود. هنگامی که با اهل حرم وداع کرد و به طرف میدان روان شد. صورت دختر سه ساله خود را بوسید و آن طفل از شدت تشنگی فریاد برآورد: «یا ابتا العطش» ای پدر تشنه ام. حضرت فرمود: ای دختر کوچک من صبر کن تا برایت آب بیاورم. حضرت روانه فرات شد مردی از سپاه کوفه صدا زد: ای حسین لشکر به خیمه ها ریختند. حضرت خود را به سرعت به خیمه ها رسانید و آن دختر کوچک به استقبال بابا آمد و گفت: بابا جان برایم آب آورده ای؟ اشک امام حسین از شنیدن این سخن جاری شد و فرمود: عزیزم به خدا سوگند که تحمل تشنگی تو بر من دشوار است؛ پس انگشت خود را در دهان آن طفل گذاشت و دست بر پیشانی او کشید و او را تسلی داد و چون امام خواست از خیمه بیرون رود آن طفل به سوی امام دوید و دامان بابا را گرفت و امام فرمود: ای فرزندم نزد تو خواهم آمد. (۱)

بعضی نقل کرده اند: چون امام حسین چند قدمی از خیمه ها دور شد، حضرت زینب از خیمه بیرون آمد، صدا زد: برادرم لحظه صبر کن که وصیت مادرم را انجام دهم «قالت یا ابا مهلا مهلا یا بن زهراء». حضرت فرمود: وصیت مادرم چیست؟ عرض کرد، مادرم به من فرموده: هنگامی که نور چشم حسین روانه میدان شد، عوض من زیر گلوی او را ببوس.

ص: ۲۷۴

آن گاه زینب کبری گلوی برادر را بوسید و به خیمه بازگشت (۱)

امام حسین آمد عده ی را کشته «ثُمَّ وَدَّعَ أَهْلَ بَيْتِهِ ثَانِيًا» سپس برای وداع با اهل بیت به خیمه ها برگشت. (۲)

مرحوم مطهری: امام در وداع فرمود: اهل بیت من مطمئن باشید که بعد از این اسیر می شوید؛ اما مبادا کلمه ای به زبان آورید که از اجر شما بکاهد. دو باره خدا حافظی کرد، به امر ابا عبدالله اهل بیت از خیمه ها بیرون نیامدند. بعد از مدتی باز صدای شیحه ای اسب ابا عبدالله را شنیدند. فکر کردند امام حسین برای بار سوم آمده است تا با اهل بیتش خدا حافظی کند؛ ولی وقتی بیرون آمدند دیدن که اسب بی صاحب ابا عبدالله را دیدند. امام زمان (عج) می فرماید: «یا جد» همه مصائب تو در روز عاشورا برای من سنگین است؛ اما یادم نمی رود آن لحظه ای که اسب بی صاحب از میدان برگشت. چقدر مصیبت سنگین بود؛ اهل بیت داغ دیده و مصیبت دیده وقتی که صدای شیحه ای ذوالجناح را شنیدند همه از خیمه ها بیرون آمدند که بابا آمده و آب آورده است. یابن الحسن از شما معذرت می خواهم، اما وقتی آمدند دیدن اسب بی صاحب آمده است؛ ولی بابا نیامده است. اسب با زین واژه گون ویال غرق به خون آمده است.

همه از خیمه های دویدند

ولی سالار زینب را ندیدند

یگی گفتا فرس بابای ما کو؟

یگی گفتا فرس مولای ما کو؟

ص: ۲۷۵

---

۱- اقتباس از دیوان کمپانی، ص ۱۶۴، طبق نقل سوگنامه آل محمد، ص ۳۴۴

۲- مقتل مطهر (روضه های شهید مطهری)، ص ۲۴۹



دور اسب را گرفتند هر کدام سخنی با اسب می گوید: اما دختر کوچک ابا عبدالله می گوید: «یا جواد اُبی، هل سقی اُبی أم قُتِل عطشاناً». یک منظره ی دیگری که قلب مقدّس امام زمان (عج) را آتش می زند. وَاشْرَعَ فَرَسَكَ شَارِدًا مُحْمِماً بَاكِيًا فَلَمَّا رَأَى النِّسَاءَ جَوَادَكَ مَخْزِيًّا... وَالشَّمْرُ جَالِسٌ عَلَيَّ صَدْرَكَ.

ص: ۲۷۶

امام زمان فرمود: ای جد بزرگوار، اهل بیت به امر تو از خیمه بیرون نیامدند؛ اما وقتی که اسب بی صاحب را دیدند موها را پریشان کردند و سیلی به صورت زدند و فریادشان بلند بود با این حال به سوی قتلگاه شتافتند. دیدند شمر روی سینه ات نشسته و شمشیرش را بر گلویت نهاده تا سرت را جدا کند. (۱) «صبراً علی قضائک لا معبود سواک یا غیاث المستغیثین (۲)».

جنگ کربلا با یک تیر شروع شد و با یک تیر خاتمه یافت. با تیری که عمر بن سعد انداخت شروع شد. آیا می دانید با چه تیری خاتمه یافت؟ ابا عبدالله در میدان ایستاده بود، ناگهان سنگی به پیشانی مبارکش اصابت کرد. ابا عبدالله پیراهن را بالا زد تا خون را از صورتش پاک کند. ناگهان تیر زهرآلود سه شعبه ای به سینه مبارکش وارد شد و کار مبارزه امام حسین در آنجا پایان یافت. دیدند امام حسین دیگر سفارش جنگ نمی دهد. بسم الله و بالله و علی ملة رسول الله (۳) آن وقت سر حضرت را برید در پیشاپیش اسرای بر نیزه استوار نمود. شاید فرموده باشد:

ای برادر جان سرت قرآن تلاوت می کند

خواهرت از آیه ای قرآن حمایت می کند

ای برادر جان حسین قربان جسم بی سرت

ص: ۲۷۷

۱- مقتل مطهر (روضه های شهید مطهری)، ص ۲۵۱ - ۲۴۹

۲- تظلم الزهراء، ص ۲۱۱، طبق نقل قصه کربلا، ص ۳۶۸

۳- مقتل مطهر (روضه های شهید مطهری)، ص ۱۲۲

از نوک نی کن نظر بر حال زینب خواهرت

از یتیمان حسین، خواهر پرستاری کند

همراهی این خواهرت، زهرا عذاداری کند

در شب هفت عزایت، کربلا گلگون شده

قلب زار کودکا و قلب زینب خون شده.

### روضه حضرت مسلم علیه السلام

هنگام که کاروان امام حسین از مدینه حرکت نمودند، همین که در مکه رسید، مردم کوفه حدود دوازده هزار نامه فرستادند. آن وقت امام حسین سر باز شجاع و وفادار خود مسلم را به سوی کوفه فرستاد. همین که مسلم وارد کوفه شد، «هیجده هزار یا بر نقل دیگر چهل هزار» نفر برای مسلم بیعت نمودند. وقتی که این خبر برای یزید بن معاویه رسید، فوراً برای عبیدالله بن زیاد نامه نوشت تا این که در کوفه برود، و او بطور مکارانه همین که وارد کوفه شد، عده ای را دستگیر و زندان نمود و به عده ای وعده ای مژدگانی داد و عده ای را تهدید نمود. لذا جمعیت کم کم اطراف مسلم را رها نمودند، بطور که تا نماز شب بیش از «سی» نفر در اطراف مسلم باقی نماندند. وقتی که مسلم به سوی منطقه «کنده» رفت و برگشت، تنها در میان کوچه ها راه می رفت! و نمی دانست در کدام خانه را قُلباب نماید! در آخر به در خانه خانم بنام «طوعه» رسید، سلام کرده و مقدار آب طلب نمود، وقتی که طوعه ظرف آب را آورد، و مسلم

آب را نوشید. طوعه گفت: ای مرد بر خیز به خانه ات برو. مسلم پاسخی نداد!! طوعه دوباره تکرار کرد و مسلم پاسخی نداد. طوعه ناراحت شد و گفت: ای مرد برو من رضایت ندارم مرد نامحرم به در خانه من بنشیند! آن وقت مسلم از جا برخاست و فرمود: «یا أمه الله» من مردی غریبم و در این شهر خانه ندارم. طوعه گوشت: شما کیستید؟ فرمود: من مسلم بن عقیلم که مردم کوفه با من بی وفایی کرده اند. طوعه مسلم را به خانه بردند و مسلم آن شب را به عبادت پرداخت و شاید مسلم فرموده باشد:

مسلم بن عقیلم در حال خواب عمویش امیر المؤمنین را دید که فرمود: «به زودی بما ملحق می شوی». هنگام که عیبید الله فهمید سربازان را به در خانه طوعه فرستادند و مسلم از این جهت که مبادا خانه طوعه را آتش بزند از خانه بیرون رفت و بعد از مبارزه شدید در اثر جراحات فراوان دستگیر شد. بعد از اسارت برای عمرو سعد فرمود: من سه وصیت دارم:

اول: هفتصد درهم در کوفه بدهکارم، زره مرا بفروش و قرصه‌هایم را بده.

دوم: هنگام مرا کشتند بدن مرا دفن خاک کن.

سوم: برای امام حسین نامه بنویس که مردم کوفه وفا ندارند.

وقتی که مسلم نا امید شد، آشک از چشمانش جاری شد! «عیبید الله بن عباس سلمی» گفت: چنین شخصیتی نباید گریه کند؟! مسلم فرمود: من بر احوال خودم گریه نمی کنم. بلکه گریه ای من برای مولایم حسین است. آن وقت بکیر بن حمران به دستور عیبید الله؛ مسلم را در

بازار کفّاشان برده و سر او را از بدنش جدا کرده و بدنش را از بالای بام بزیر انداخت، پاهای مسلم وهانی را بسته و در بازارهای کوفه کشاندن. شاید مسلم فرموده باشد:

میا کوفه گل زهرا ببین شد مسلمت تنها

خدا حافظ خدا حافظ شوم قربانیت مولا

نگر آروزی دارم غم عشقت به دل دارم

ببین احرام خون بستم که حجّم را به جا آرم

صفا ومروه ام باشی

منا و کعبه ام باشی

مقام وحجر ورکن من حریم قبله ام باشی

بود ذکر لبم یار بگیرید چشم من امشب

که با این کوفه ویران چه سازد خواهرت زینب.

امام حسین وقتی خبر شهادت مسلم را شنید، دست های مبارک را به صورت دخترش کشیده و دلداری می کرد؛ اما لا یومّ کیومک یا ابا عبدالله بعد از شهادت «تو» دختر ناز دانه ات را چگونه نوازش دادند؟

### توبه حرّ ریاحی

حر نخستین کسی است که با هزار نفر راه را بر امام حسین بست و اهل بیت را ترساندند! «علی بن طعان» یکی از لشکریان «حر» می گوید: در منزلگاه «ذو حتم» اَبی عبدالله برای اصحاب دستور داد که خیمه ها را بر پا نمایند. حر با هزار سوار هنگام ظهر بر اصحاب امام حسین وارد شدند.

آن وقت امام حسین برای اصحاب دستور داد که این گروه و اسبانشان را سیر آب کنید. اصحاب امر اباعبداللّه را اطاعت نمود و «من» آخرین نفری از لشکر حر و در آخرین لحظه آمدم، دیدم که امام حسین خود دهان مشک را گرفت، من واسبم را سیر آب نمود. بعد از نماز ظهر وعصر بین امام حسین و حر گفتگویی شدیدی رخ داد، امام حسین و یارانش وقتی حرکت نمودند، حر با لشکر خود آنان را منزل به منزل تحت تعقیب قرار داد تا این که در کربلا رسیدند و محاصره کامل نمودند. به دستور امام حسین وقتی که خیمه ها بر پاشد، چون تعداد دشمن زیاد بود و حر تصوّر نمی کرد بین دو گروه جنگ در گیر شود. وقتی دو گروه رو برو شد، حر نگران شده و می لرزید! مردی سؤال کرد: ای حر چه حالتی است که در «تو» می بینم؟ حر گفت: به خدا قسم که «من» الآن خودم را میان بهشت و دزخ می بینم و به خدا سوگند گرچه مرا پاره پاره کنند و در آتش بسوزانند! دست از یاری حسین بر نمی دارم. لذا بر اسب حرکت کرده به امام حسین و یارانش پیوست و عرض کرد: ای پسر رسول خدا من کسی بودم که بسیار بر شما سخت گیری نمودم و به خدا سوگند اگر می دانستم که این گروه با شما چنین می کنند هر گز مرتکب این کار نمی شدم. آقا جان اکنون از آنچه که انجام داده ام پشیمانم، توبه من پذیرفته می شود یا نه؟ امام حسین فرمود: آری. از اسب پیاده شو. شاید زبان حال حرّ بن زیاد ریاحی این باشد:

جان حر باشد بقربان وفایت یا حسین

آمدم تا سر نهم بر خاک پایت یا حسین

آمدم همچون گدایان بر در احسان تو

کن نظر شاها در این دم بر گدایت یا حسین

از گناه زشت خود شاها پشیمان گشته ام

جویم امید و عنایت از سخایت یا حسین

بعضی گفته اند گرچه حرّ میل داشت از اسب پایین شود و نزد امام حسین بنشیند، می هراسید که یکی از اطفال امام حسین او را بشناسند و بگویند: این همان کسی است که روز اول آب را بر ما بست!! و حر شرمنده شود. لذا اصرار نمود تا اجازه میدان بگیرد. وقتی که امام حسین اصرار حرّ را دید، اجازه میدان داد. همین حرّ در میدان آمد صدا زد: ای مردم کوفه آبی که برای همه موجودات جاندار، حلال است، شما برای فرزندان پیامبر بسته اید؟! راوی می گوید: وقتی که حرّ به شهادت رسید، اُبی عبدالله خود را بر پیکر حرّ رساند و خون را از سر و صورت حرّ پاک کرد. شاید حر گفته باشد:

جان حر باشد بقربان وفایت یا حسین

آمدم تا سر نهم بر خاک پایت یا حسین

آمدم همچون گدایان بر در احسان تو

کن نظر شاها در این دم بر گدایت یا حسین

از گناه زشت خود شاها پشیمان گشته ام

جویم امید و عنایت از سخایت یا حسین

مولا جان! ای حسین فاطمه! از این که توبه مرا پذیرفتی و در آخرین لحظه بر بالینم آمدی متشکرم؛ اما از این که بچه هایت را ترساندم معذرت می خواهم و از طرف من برای خواهران و فرزندان، سلام برسان. مولا- جان خون های صورتم را پاک مکن، بگذار که در روز قیامت با همین صورت خونین با مادرت زهرا ملاقات کنم. حسین جان اکنون که خون صورتم را پاک کردی، بگو بینم چه کسی خون صورت تو را پاک خواهد کرد؟ چه کسی سر تو را در دامن خواهد گرفت؟ ای کاش آن وقت که زینب لبهایش را به رگهای بریده گلویت گذاشته بود و دخترت روی بدن پاره پاره و نازنینت افتاده بود، من بودم که دشمن را از اطرافشان پراکنده می کردم و نمی گذاشتم که سکینه را با تازیانه از روی بدنت جدا می کرد.

### عصر تا سوعا

السلام علیک یا انصار اُبی عبداللّه، السلام علیک یا انصار دین اللّه. امام سجّاد فرموده: در عصر تا سوعا وقتی آزمایش الهی در کربلا قطعی شد، پدرم اصحاب را به دور خویش جمع کرد، بعد از درود و ثنا. گفت: «أحمده

علی السیرا» ستایش می کنم خداوندی را بر شادیهایی که بر بالین جدم می نشستم و بهترین جوانان اهل بهشت بودم «و الضّراء» و هچنان بر سختیهای امروز..



بعد فرمود: «اَنْتِ لَا اَعْلَمُ اصْحَابًا خَيْرًا وَلَا اَوْفَى مِنْ اصْحَابِي وَلَا اَهْلَ بَيْتِي»؛ یعنی، «من» پیروانی، در شجاعت، استقامت و وفاداری برتر از اصحابم نمی بینم، اصحاب جدم که در «أحد» و «خندق» شهید شدند، چنین وفاداری نداشتند. بعد فرمود: ای مردم «من» به همه اصحاب و اهلیتیم اعلام می کنم که بیعتم را از شما برداشتم و هر کس که می خواهید از تاریکی شب استفاده کرده و با فرزندانم بروید. یکدفعه دیدم که اهل بیت و اصحابم شروع به گریه و ناله نمودند!! یکی می فرمود: آقا جان «ما» کجا برویم و شما را تنها بگذاریم! به خدا قسم که یک جان ارزش شما را ندارد. یکی می گفت: دلم می خواهد که دشمن مرا بکشند و جنازه ام را بسوزانند و خاکسترم را به باد دهد، باز دو باره زنده شوم و در راه «تو» کشته شوم. یکی می گفت: آقا جان من دوست دارم هزار جان داشته باشم و در راه تو کشته شوم.

اولین کسی که اظهار جانثاری کرد، باب الحوائج أبالفضل العباس بود. آنوقت اَبی عبداللّه فرمود: ای یاورانم، بدانید که فردا همه ای تان شهید می شوید! یکدفعه همه ای اصحاب باشوق بسیار و با صدای بلند فرمودند: «الحمد لله رب العالمین». روز عاشورا تا آخرین نفر از اصحاب زنده بودند، امام حسین برای فرزندان، برادران برادر زادگان و عموزادگان اجازه میدان ندادند؛ اما همین که آخرین نفر اصحاب شهید شد. یک مرتبه در میان جوانان بنی هاشیم ولوله افتاد و همه از جا حرکت کردند و با یکدیگر خدا حافظی می کردند. یکی با مادر و یکی با برادر و یکی با پسر عمو...؛ اما اولین بار علی اکبر نزد بابا آمد و اجازه میدان خاست. امام

حسین برای او اجازه داد ثم نظر الیه آیس منه و سپس با یک نگاه مایوسانه به اندام جدان انداخت و آشک از چشمانش جاری شد و فرمود:

«اللّٰهُمَّ أَشْهَدُ فَقَدْ بَرَزَ إِلَيْهِمْ غَلامٌ أَشْبَهَ النَّاسَ خَلْقاً وَ خُلُقاً وَ مَنْطقاً بِرَسُولِكَ وَ كُنَّا إِذا اشْتَقْنَا نَبِيَّكَ نَظَرْنَا إِلَيْهِ وَجْهَهُ اللّٰهُمَّ أَمْنَعِهِم بَرَكَاتِ الْأَرْضِ وَ فَرِّقْهُمْ تَفْرِيقاً...»

وقتی که علی اکبر از میان لشکر [رجع الی ابيه و قد أصابته جراحات كثيرة] با زخمهای فراوان به سوی بابا آمد و فرمود: «یا اَبنا العَطشُ قَدْ قَتَلَنِي وَ ثِقَلُ الحَدِيدِ قَدْ أَجْهَدَنِي فَهَلْ إِلَيَّ شَرِبَهُ مِنَ المَاءِ»، بابا جان تشنگی و عطش مرا کشته، سنگینی صلاح مرا به زحمت انداخته. آیا جرعه ای آب داری یانه؟

حضرت فرمود: «خُذْ هَذَا الخَاتِمَ فِي فَكِّكَ وَ ارْجِعْ إِلَيَّ قِتالِ عَدُوِّكَ فَانْ ارْجُو أَنَّكَ لَا تَمْسِي حَتَّى يَسْقِيَكَ جَدُّكَ بِكَاسِهِ الْأَوْفَى» فرمود: نور دیده این انگشتر را در دهان خود بگذار و به سوی دشمن برو تا از دست جدت سیر آب شوی.

بعض نوشته اند: که امام حسین فرمود: نور دیده، زبان خود را نزدیک بیاور و بعد زبان علی اکبر را در دهان خود گرفت، یعنی، ای نور دیده؛ بدان که بابایت نیز تشنه لبان است، برو تا از دست جدت سیر آب شوی». علی اکبر برگشت وقتی که میان لشکر قرار گرفت، لشکر عمرو سعد از هر طرف او را محاصره کرده و با ضربات فراوان او را قطعه قطعه نمودند: «فقطعهوه بسیوفهم ارباً ارباً» علی اکبر صدا زد «یا اَتباه ادرکنی». راوی میگوید دیدم که امام حسین مانند مرغ بال شکسته ببالین علی آمد و علی را در بغل گرفت قلبش آرام نشد، به روی سینه چسبانید قلبش آرام

نشد! چکار کرد؟ می گوید خم شد و خم شد صورت را به صورت خون آلود علی اکبر گذاشت «وَوَضَعَ خَدَهُ عَلَى خَدِهِ فَقَالَ: قَتَلَ اللَّهُ قَوْمًا قَتَلُوكَ وَعَلَى الدُّنْيَا وَبَعْدَكَ الْقَفَا وَ لَقَدْ اسْتَرَحْتُ مِنْ هَمِّ الدُّنْيَا وَ غَمِّهَا وَبَقِيَ أَبُوكَ وَحِيداً فَرِيداً»، فرمود نور دیده ای بابا رفتی و آزاد شدی ولی بابای خود را در میان دشمنان تنها گذاشتی. در بعض روایت آمده:

«ووضع ولده في حجره وجعل يمسح الدم عن ثنياه...و يقول يا ولدي أما أنت لقد استرحت من هم الدنيا و غمها و بقي ابوك وحيداً فريداً:

به گوشم آید از میدان صدای اکبرم زینب

حرم را لاله باران کن برای اکبرم زینب

مرا ذکر علی بر لب علی بابا صدا می زد

خودم دیدم خودم دیدم جوانم دستو پا می زد

علی افتاده خاموش و سخن با من نمی گوید

سراپا گوشمو اما دگر بابا نمی گوید

عدو از داغ فرزندم به زخم دل شفا داده

به خونین لاله ام آب ازدم تیغ جفا داده

علی جان چشم خودبگشا که داغت قاتلم گشته

تو خفی خنده دشمنت تسلائی دلم گشته.

امام سجّاد فرمود: «انّ للعباس عند الله منزله یَغِیْطُه بها جمیع الشّهداء یوم القیامه» می دانید که سه نفر ملقب به باب الحوائج است؛ موسی بن جعفر، علی اصغر؛ و ابوالفضل العباس. قربان ابوالفضل العباس که هر حاجتی را بر آورده کردی و می کند، جز یک حاجتی که در روز عاشورا هنگام که رفت تا برای اطفال حسین آب بیاورد، موفق نشد، چون دشمنان دست هایش را قطع کردند. می گویند: وقتی که ابوالفضل برادر را تنها دید آمد عرض کرد: برادر مرا اجازه می دهی تا به میدان بروم؟ امام حسین فرمود: ای برادر تو علمدار منی! تو سپاه سالار منی؟ عرض کرد: دلم بسیار تنگ شده است، می خواهم از این منافقان خونخواهی کنم. امام حسین فرمود: حالا که می خواهی به میدان بروی برای این کودکان کمی آب بیاور. همین که ابوالفضل وارد میدان شد، هر چند لشکر عمرو سعد را موعظه کرد؛ اثری نداشت. آقا بر گشت و جریان را با ابی عبدالله در میان گذاشت. همین که صدای العطش، العطش اهل بیت را شنید، مشک و نیزه را برداشته و به سوی شط فرات حرکت نمود. همین که به میدان رسید چهار هزار لشکر دور آقا را محاصره کردند. ابوالفضل با مبارزه شدید آنها را پراکنده نمود و خود را به شط فرات رسانید. با کف دست آب برداشت تا بیاشامد یکدفعه یادش از لب تشنه امام حسین و اطفالش آمد، آب را به روی آب ریخت و مشک را پر آب کرده و بر شانه راست قرار داد، لشکر کوفه او را محاصره کرد، «نوفل ازرق» دست راستش را قطع کرد. آنگاه مشک را بر دوش چپ نهاد و پرچم را بر دست چپ گرفت و فرمود:

«والله ان قطعتموني يمني ائني احامي ابدأ عن دینی» تا این که «نوفل ازرق» ملعون (بقول حکیم بن طفیل) دست چپش را نیز قطع نمود. آنگاه مشک را بر دندان گرفت که ناگهان تیری بر مشک آب رسید و تیری دیگری بر سینه آقا اصابت کرد. راوی می گوید: هنگام که نوفل ازرق ملعون عمود آهنین را بر فرق آقا فرود آورد، و آن حضرت از اسب پایین آمد و صدا زد برادر جان مرا دریاب. یکدفعه دیدم که ابا عبد الله به بالین برادرش آمد و فرمود: «الآن ان کسر ظهري»

چرا ای غرقه خون از خاک صحرا بر نمی خیزی

حسین آمد به بالینت تو از جا بر نمی خیزی

خیام کودکان خالی از آبست و پرفغان

چرا سقای من از پیش دریا بر نمی خیزی

منم تنها و تنهایی، عزیزانم به خون غلطان

را بریاری فرزند زهرا بر نمی خیزی

شکست از مرگ تو پشتم، برادر داغ تو گشتم

که می دانی دیگر از خاک صحرا بر نمی خیزی.

آن وقت خبر شهادت عباس را به زنان نرساند بلکه آمد عمود خیمه عباس را خوابانید و زنان دانستند که صاحب خیمه به شهادت رسیده؛ اما سکینه آمد و گفت: پدر جان آیا از عمویم خبر داری یانه؟ او رفته تا برایم آب بیاورد؟ امام حسین فرمود عمویت کشته شد. آنوقت صدای گریه سکینه بلند شد.

واعلموا انما الحيوه الدنيا لعب ولهو وزينه وتفاجر بينكم وتكاثر في الاموال والاولاد... وما الحيوه الدنيا الامتاع الغرور (حديث ۲۰)

امير المومنين فرمود: طوبى لمن لم يقتله قاتلات الغرور. خدوند فرموده که دين شعاران روز قيامت با مؤمنين چنين گفتگو مى کنند: ينادونهم الم نكن معكم؟ قالوا بلى ولكنكم فتنتم انفسكم وتربصتم وارتبتم وغرتكم الامانى حتى جاء امر الله وغركم بالله الغرور (۱۴ حديث). همچنان فرموده: يا ايها الناس ما غرك بربك الكريم (انفطار).

قال رسول الله (ص): يا ابن مسعود: لاتغترن بالله (يهود گویند: لن تمسنا النار) ولا بصلاحك ولا بعلمك ولا بعلمك ولا يرك ولا بعبادتك

امام صادق عليه السلام فرمود: السّلام عليك يا أبا الفضل العباس، أيها العبدُ الصّالحُ المُطِيعُ لله ولرسوله... أشهد أنك قد مَضَيْتَ على ما مضى به البِدْرِيُّونَ والمجاهدون في السَّبِيلِ اللهُ المُنَاصِحُونَ له في جهاد أعدائه، المُبالغون في نُصْرِهِ أوليائه، أَلَذَابُونَ عن أَجْبَائِهِ. فوق كلِّ برٍّ، جز شهادت در راه خدا. چنانکه امام سجّاد فرمود: «انّ للعباس عند الله منزله يُغْبِطُهُ بها جميع الشُّهَداءِ الى يوم القيامة»؛ يعنى همه شهدا از زمان هابيل تا روز قيامت به مقام عباس غبطه مى خورند. گرچه روضه براى ابالفصل العباس زياد گفته شده. مى دانيد که هيچ روضه خوانى به اندازه مادر نمى تواند براى بچه اش روضه بخواند، چون مادر دل سوخته است. مى گويد وقتى که خبر شهادت فرزند را، به مادر مى دهد، همه بدن مادر مى سوزد! من نمى دانم

خانم، امّ البنین چگونه در بقیع نشسته و روضه می خواندند؛ اما نوشته اند، هنگام روضه خوانی امّ البنین، مروان دشمن اهل بیت وقتی که از راه می گذشت، می ایستاد و گریه می کرد. انشاءالله بروید بقیع در آن دروازه سمت چپ که مشهور به قبر امّ البنین است.

امّ البنین می آمد، چهار صورت قبر درست می کرد و می فرمود: عباسم، «یا لیت شعری کما أُخبرنا بأنّ العباس ائِنقَطَع

الْیَمْنی» مادر، من در کربلا نبودم، مادر. مادر می گویند، دستت را از بدن قطع کردند، ما در. مادر می گویند «عمود آهنین» را به فرق سرت زدند، مادر. آری خانم، شما در کربلا نبودید؛ اما برادرش اُبی عبدالله در کربلا بود(۱).

یکی از عزیزان فاضل (در سوریه) نقل می کرد که یکسال در حرم اُبالفضل العباس آمدم، تا روضه بخوانم. کاروان را جمع کردم. یک بچه فلجی به روی دست مادرش در کنار حرم اُبالفضل العباس بود که نه تکان می خورد و نه حرکت می کرد(۲) وقتی که من به خواندن روضه اُبالفضل العباس شروع کردم، آن بچه به روی دست مادرش بود، خواندم خواندم، وقتی که یک جمله را گفتم. مادر بچه یک ضجه زد! یک وقت دیدم بچه از روی دست مادر، به روی زمین افتاد و روی پاهایش ایستاد!! در حرم اُبالفضل العباس مردم به دنبال آن بچه می دویدند. من در اتاق دیدم که تمام لباسهایش را مردم بردند و یک تکه از لباسش را من گرفتم. من (آقای رفیعی) گفتم: آقا جان چه روضه خواندی که آن بچه شفا گرفت؟! گفت: گفتم وقتی که

ص: ۲۹۰

---

۱- (ناقل آن شخص روضه خوانی در حرم اُبالفضل العباس آقای رفیعی است.

۲- اسم و آدرس بچه را آن شخص به من (رفیعی) داد و یک تکه از لباس آن بچه فلج را همراه داشت. گفت:

حسین کنار بدن عباس آمد، یک نانجیبی صدا زد: ای لشکر برگردید جان دادن عباس را تماشا کنید! ای لشکر برگردید که عباس چگونه در میان خون غلطانند! ای لشکر برگردید و ببینید که عباس چگونه در میان خون دست و پا می زند! ای لشکر برگردید و ببینید که عباس چگونه دارد جان می دهد! لشکر آمدند دور تا دور بدن اَبالفضل العَبَّاس حلقه زدند. حسین بالای سر عباس و لشکر دور تا دور علقمه. «یا بقیه الله؛ یا بقیه الله» حسین نتوانست با علمدارش سخن بگوید؛ ولی دشمن از جان دادن عباس لذت می بردند. یک وقت حسین دستها را به کمر گرفته و فرمود: برادرم، عباسم، کمرم را شکستی ای برادر کرم را شکستی و مرا بیاور نمودی:.

### شام غریبان

لشکر عمرو سعد عصر عاشورا بعد از شهادت ابا عبدالله آمدند خیمه ها را غارت کرده و آتش زدند. در شام غریبان از یک سو بدن های پاره پاره و سرهای بریده به روی خاک گرم کربلاء افتاده است. و از سوی دیگر بانوان و کودکان حرم رسول الله به سوی بیابانها پراکنده شدند. امام سجاد در یک خیمه ای نیم سوخته در بستریماری افتاده است. به نقل از ابن جوزی در مفاتیح الغیب وقتی که دشمن خیمه ها را آتش زدند یکی از سربازان دشمن به نام «صالح بن عبدالله» می گوید: دختر کوچکی را دیدم که جامه ای او را آتش گرفته بود و به این سو و آن سو می دوید، دلم سوخت و به سوی او رفتم و از اسب پیاده شدم وقتی مرا دید بسیار



مضطرب شد. من او را گرفته و نوازش کرده و گفتم مترس «من» آمده ام تا آتش لباس را خاموش کنم. همین که آتش دامنش را خاموش کردم، آرام گرفت و گفت اندکی آب داری برایم بده! وقتی که آب را دادم گفتم: ای مرد بابایم تشنه به میدان رفته بود آیا می دانی وقت کشته شد، برایش آب دادند یا نه؟ همین که گفتم: آب ندادند، یک مرتبه دیدم که آب را نیاشامید و به طرف قتلگاه حرکت کرد! و زینب دختر بزرگ علی را دیدم که بانوان و کودکان پراکنده را جمع آوری می کرد و هر کدامی سخنی می گفت: یکی می گفت:

عمه جان پدرم کجاست؟ دیگری می گفت عمه جان عمویم عباس کجاست؟ یکی می گفت عمه جان علی اصغرم کجاست؟ یکی می گفت قاسم کجاست. بی بی زینب در این میان پس از بررسی دیدن که دو کودکی از آنها گم شده است. زینب و امّ کلثوم برای یافتن آن دو کودک سر به بیابان نهادند. بعد از گردش فراوان دیدند که آن دو در زیربوته خار مغیلان از ترس دشمن دست در گردن هم نهادند و از دنیا رفتند.

صدای ناله می آید، زطفلان حرم زینب

یتیمان را نوازش کننن، تو جای مادرم زینب

بین خواهر پریشانم، رسیده بر لبم جانم

دگر من می روم خواهر، تو و جان یتیمانم

بین خواهر حسینت را، غریب بی کس و تنها

چه سازم یکه و تنها، میان این همه اعداء

بین بر روی دست من، علی اصغرم پرپر

ص: ۲۹۲

## ورود اهل بیت به شام

امام باقر فرمود: از پدرم علی بن الحسین سؤال کردم که چگونه اهل بیت شما را از کوفه به شام آوردند؟ فرمود: مرا با دست و پای بسته بر شتر عریان و سایر اسراء را بر قاطرهای برهنه سوار کردند و سرهای عزیزان ما، را بر سر نیزها کرده در بین محملهایمان آورده و اطراف ما، را نیزه داران احاطه کردند و هر کسی گریه می کردند با نیزه می زدند. یکی از اصحاب رسول الله به نام سهل ساعدی می گوید: من به سوی بیت المقدس حرکت کردم تا به دمشق رسیدم، شهر را با رود خانه های پر از آب و درختان سر سبز دیدم که بر سر در و دیوارهایش پرچمهای آویخته است! دکانها را آذین کرده و مردم شهر در حال شادمانی و سرودند! و زنان در حال رقاصی و پایکوبی است! با خود گفتم مگر برای شامیان عیدی باشد که من اطلاعی ندارم. بعد گروهی را دیدم که بایکدیگر سخن می گفتند. به آنها گفتم: مگر برای شامیان عیدی است که من از آن خبری ندارم؟ گفتند: ای پیر مرد! تو مرد بیانگرد هستی!! گفتم: من سهل ساعدی هستم که محمد(ص) را ملاقات کردم. گفتند: ای سهل! تعجب نمی کنی که چرا از آسمان خون نمی بارد و زمین ساکنان خود را فرو نمی برد؟ گفتم: مگر چه خبر است؟ گفتند: این شادمانی برای سر حسین فرزند محمد است که امروز از عراق به شام به آرمغان می آورند!! گفتم: واعجبا

سر حسین را می آوردند و مردم شادمانی می کنند؟! آیا از کدام دروازه آنان را وارد شام می کنند؟ آنان اشاره به دروازه نمودند که آن را «باب الساعات» می گفتند. در هنگام که با آنان در گفتگو بودم، دیدم پرچمها یکی پس از دیگری نمایان شد. اول یک سر نورانی و زیبای را بر سر نیزه دیدم و احساس کردم دارد می خندد و آن سر أبو الفضل العباس بود، سپس سر دیگری را بر سر نیزه عمرو بن منذر دیدم در حال تلاوت قرآن و شباهت به رسول الله داشت و در بین اسیران در حال حرکت بودند. شاید حضرت زینب فرمود ای برادرم از پدرم شنیدم که بعد از شهادت تو اسیر می شوم ولی گمان نداشتم که سرت را در پیشاپیش اسیران بر سر نیزه بینم:

ای برادرجان سرت قرآن تلاوت می کند

خواهرت از آیه قرآن حمایت می کند

ای برادرجان حسین قربان جسمی بی سرت

از نوک نی کن نظر بر حال زینب خواهرت

از یتیمان حسین خواهر پرستاری کند

همراه این خواهرت زهراء عذاداری کند

در شب هفت عزایت کربلاء گلگون شده

قلب زار کودکا و قلب زینب خون شده

بعد امّ کلثوم را دیدم که یک چادر کهنه را بر صورتش بسته. هنگام که سر شهدا را نزد دروازه دمشق آوردند، امّ

کلثوم شمر ملعون را صدا زد، ای شمر، ما، را از دروازه وارد کن که اجتماع مردم کم باشند و سر

شهدا را از بین محملهای مان بیرون کن تا نظر نا محرمان به اهل بیت رسول الله جلب نشوند. شمر بر خلاف خواسته ام کلثوم کاروان اهل بیت را در روز اول ماه صفر از دروازه «ساعات» که محل تجمع هستند وارد دمشق کرد و سرهای شهدا را در آن دروازه سه شبانه روز نگهداشتند تا این که در معرض تماشای مردم قرار گیرند. و سپس در «مسجد جامع» شهر در جای که اسیران را نگهداری می کردند نگهداشت. من یک وقت امام سجّاد را دیدم بعد از سلام خود را معرفی نمودم، فرمود: ای سهل اگر می توانی چیزی برای آن نیزه دار بده تا این که سر بابایم را از بین ما جلوتر ببرد که ما از کف زدن تماشاچیان در عذابیم. من رفته یکصد درهم به نیزه دار دادم و او جلوتر رفت. شاید فرزندان ابا عبدالله فرموده باشد:

فاطمه بالای نی قرص قمرها را ببین

بر سر دروازه ساعات و سرها را ببین

آه از آن ساعت که زیر حلقه زنجیر کین

چشم سهل ساعدی افتد به زین العابدی

آفتاب بر جان زین العابدین آذر مریز

بر سر دخت علی اینقدر خاکستر مریز

نوک نی گردد حسین از هر طرف چشم ترش

شمر دُون سیلی مزین به رخ ماه دخترش

یوسف زهرا ببین از دور چنگت می زند

اینقدر قرآن مخوان بر نیزه سنگد می زند.

روز سوم شهادت امیرالمومنین مولی الموحدين علی ابن ابیطالب آلاف التحية والثناء است. السلام عليك يا أبا الحسن يا أميرالمومنين... دلها را روانه «نجف» کنیم و آن ایوانی که بالایش نوشته

«عَلَيْ حُبِّ جُنَّةٍ قَسِيمِ النَّارِ وَالْجَنَّةِ».

«وَصِي الْمُصْطَفَى حَقًا أَمَامَ الْإِنْسِ وَالْجِنَّةِ».

همین که شب بیست و یکم رمضان بدن امیرالمؤمنین را به خاک سپردند خبر شهادتش یکی یکی به شهرها ابلاغ شد؛ اما وقتی خبر شهادت امیرالمؤمنین در شام

رسید، معاویه لباس های نو پوشید و اطرافیانش را جمع کرده و جشن بر گذار نمود!! وقتی وزراء پرسیدند چه خبر است؟ معاویه گفت: امروز خبر شهادت علی بن ابیطالب به من رسیده!! بروید خواننده مرا بیاورید. همین که خواننده آمد، از معاویه سؤال کرد ای معاویه در این ماه صفر که عیدی نیست، چرا جشن گرفته ای؟ معاویه گفت:

خبر شهادت علی بن ابیطالب به من رسیده است! آن زن آشک در چمانش حلقه زد و گفت: ای معاویه می دانی علی به شهادت رسیده است به خدا قسم من نمی خوانم. معاویه وقتی آن زن را بسیار تازیانه زد، گفت: نزدیک حالا که چنین است می خوانم بلند شد با سه بیت شعر مجلس معاویه را چنان به غذا تبدیل کرد که همه وزراء و مردم آشک ریختن و گفت:

أَلَا أْبَلِّغُ مَعَاوِيَةَ بْنَ حَزْبٍ فَمَا قَرَّتْ عُيُونُ شَامِتِينَا.

ومن بعد النَّبِيِّ فخير نفس

ابوالحسن و خیر شام

و كنا قبل مهلكه بخير نرى فينا وصى المسلمينا.

فلاتشمت معاويه بن حرب

فان بقيه الخلفا فينا.

ای معاویه شادی نکن، بخدا قسم هر وقت قلبمان برای پیغمبر تنگ می شدند، علی را تماشا می کردیم، ای معاویه هنوز مناجات علی از یادمان نرفته است. علی که جان و نفس پیامبر بود چگونه در رحلت او شادمانی کنیم؟ باید بگوییم که رسم مردم شام همیشه چنین بودند که در مصیبات اولاد رسول الله شادی می کردند. یک روز دیگر سر مقدس ابا عبدالله و یارانش را وارد شام کردند! سهل ساعدی می گوید: من در «ماه صفر» از بیت المقدس آمدم و وارد شام شدم، دیدم شام را تزئین کردند و مغازه ها را آذین بستند و کوچه ها را آب و جارو کردند مأموران لباسهای نو پوشیدند!! هر چه فکر کردم دیدم در ماه صفر عیدی نیست، رفتم پیش یکی از مغازه داران سؤال کردم چه خیر است؟ چرا در ماه صفر شام تزئین شده است؟

گفت: مگر نمی دانی امروز قرار است اسرا را وارد شام کنند، سرهای بریده را وارد شام کنند؟! سهل می گوید: خدایا این ها سرهای کیست که امروز مرکز حکومت اسلامی چنین تزئین شده است؟! آمدم و آمدم به دروازه «ساعات» رسیدم یک وقت دیدم تعدادی سر نورانی را در بالای «نیزه ها» قرار دادند. جلو رفتم و رفتم، یک وقت دیدم این سر عباس است و آن سر قاسم است... جلوی آنها یک سر نورانی بودند «رَأْسٌ قَمَرِيٌّ» و آن سر مثل ماه می درخشید و لبهایش مشغول تلاوت قرآن بود.

ص: ۲۹۷

خدایا این سرها را که می شناسم! این سر حسین است و آن سر عباس است که آثار سجده در پیشانی دارد... گشتم و گشتم. گفتم ای ساربان رئیس این کاروان کیست؟

یک وقت امام سجاد را به من معرفی کرد. جلو رفته و گفتم: آقا من سهل غلام شمایم ای کاش مرده بودم و سر حسین را بالای «نی» نمی دیدم. به خدا قسم نمی دانستم چه شده؛ اما هر کاری داری در خدمت شما یم. دیدم که حضرت زینب و زبانه را به اسارت آورده. فرمودند ای سهل برو قدر پول به نیزه داران بده و بگو سرهای که چهل منزل بهمراهی ما بوده است از مقابل این کجاوها ببرد تا مردم به نوامیس رسول الله نگاه نکنند.

### روضه باب الحوائج علیه السلام

السَّلامُ عَلَیْكَ يَا أباالفضل العباس، أَيُّهَا الْعَبِيدُ الصَّالِحُ الْمُطِيعُ لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ... أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ مَضَيْتَ عَلَيَّ مَا مَضَى بِهِ الْبَدْرِيُّونَ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي السَّبِيلِ اللَّهُ الْمُنَاصِحُونَ لَهُ فِي جِهَادِ أَعْدَائِهِ، الْمُبَالِغُونَ فِي نُصْرَةِ أَوْلِيَاءِهِ، الَّذِينَ عَنْ أَحِبَّائِهِ. نَمِي دَانِم كَرَبَلَا رَفْتَه أَيْدِ يَا نَه؟ چقدر مریض و گرفتار را در کنار حرم اباالفضل العباس می آورد. اباالفضل باب الحوائج است، اباالفضل عموی بزرگوار امام زمان است. اباالفضل کسی است که امام حسین در عصر تاسوعا به او فرمود: برادرم «بِنَفْسِي أَنْتَ». ای عباس، حسین به قربانت، برادر به قربانت. عزیزان می دانید که مقام شهید، بالاترینی مقامها است،

همه دنیا به مقام شهید «غِبْطَه» می خورند؛ ولی، تمام شهدا تا روز قیامت به مقام أباالفضل عباس غِبْطَه می خورند. چنانکه امام سجّاد فرمود: «انّ للعباس عند الله منزله يُغِبْطُهُ بها جميع الشهداء الى يوم القيامة»، یعنی همه شهدا از زمان هابیل تا روز قیامت به مقام عباس غِبْطَه می خورند. گرچه روضه برای عباس زیاد خوانده شده و می دانید که هیچ روضه خوانی به اندازه مادر نمی تواند برای بچه اش روضه بخواند، چون مادر دل سوخته است. می گوید وقتی که خبر شهادت فرزند را، به مادر می دهد، همه بدن مادر می سوزد! من نمی دانم خانم، امّ البنین چگونه در بقیع نشسته و روضه می خواندند، اما نوشته اند، هنگام روضه خوانی امّ البنین، مروان دشمن اهل بیت وقتی که ردّ می شد، می ایستاد و گریه می کرد. انشاءالله بروید بقیع در آن دروازه سمت چپ که مشهور به قبر امّ البنین است. امّ البنین

می آمد، چهار صورت قبر درست می کرد و می فرمود: عباسم، «يا لَيْتَ شِعْرٍ كما أُخْبِرْنَا بِأَنَّ الْعَبَّاسَ انْقَطَعَ الْيَمْنَى» مادر، من در کربلا نبودم، مادر. مادر می گویند، دستت را از بدن قطع کردند، ما در.

مادر می گویند «عمود آهنین» را به فرق سرت زدند، مادر. آری خانم، شما در کربلا نبودید، اما برادرش اَبی عبدالله در کربلا بود(۱).

یکی از عزیزان فاضل (در سوریه) نقل می کرد که یکسال در حرم أباالفضل العباس آمدم، تا روضه بخوانم. کاروان را جمع کردم. یک بچه فلجی به روی دست مادرش در کنار حرم ابوالفضل العباس بود که نه تکان

ص: ۲۹۹

---

۱- (ناقل آن شخص روضه خوانی در حرم أباالفضل العباس آقای رفیعی است.



می خورد و نه حرکت می کرد (۱) وقتی که من به خواندن روضه أبالفضل العباس شروع کردم، آن بچه به روی دست مادرش بود، خواندم خواندم، وقتی که یک جمله را گفتم. مادر بچه یک ضجه زد! یک وقت دیدم بچه از روی دست مادر، به روی زمین افتاد و روی پاهایش ایستاد!! در حرم أبالفضل العباس مردم به دنبال آن بچه می دویدند. من در اتاق دیدم که تمام لباسهایش را مردم بردند و یک تکه از لباسش را من گرفتم. من [آقای رفیعی]

گفتم: آقا جان چه روضه خواندی که آن بچه شفا گرفت؟! گفت: گفتم وقتی که حسین کنار بدن عباس آمد، یک نانجیبی صدا زد لشکر برگردید جان دادن عباس را تماشا کنید. لشکر برگردید که عباس چگونه در میان خون غلطانند. لشکر برگردید و ببینید که عباس چگونه در میان خون دست و پا می زند، لشکر برگردید و ببینید که عباس چگونه دارد جان می دهد. لشکر آمدند دور تا دور بدن أبالفضل العباس حلقه زدند. حسین بالای سر عباس و لشکر دور تا دور علقمه. «یا بقیه الله؛ یا بقیه الله» حسین نتوانست با برادرش و علمدارش سخن بگوید؛ ولی دشمن از جان دادن عباس لذت می بردند. یک وقت حسین دستها را به کمر گرفته و فرمود: برادرم، عباسم، کمرم را شکستی ای برادر کمرم را شکستی و مرا بیاور نمودی.:

چرا ای غرقه خون، از خاک صحرا بر نمی خیزی

حسین آمد ببالینت، تو از جا بر نمی خیزی؟

خیامی کودکان خالی از آب و پژ افغان

ص: ۳۰۰

---

۱- اسم و آدرس بچه را آن شخص به من (رفیعی) داد و یک تکه از لباس آن بچه فلج را همراه داشت. گفت:

چرا سَقَايِ مَنْ، از پیش دریا بر نمی خیزی؟

منم تنها و تنهایی، جوانانم به خون غلطان

چرا بر یاری، فرزند زهراء بر نمی خیزی؟

شکست از مرگِ تو پُشتم، برادر داغ تو کُشتم

که می دانی دیگر از خاک صحرا بر نمی خیزی؟

اللهم صلّ على فاطمه و آبيها و بعلها و بنيها و سِرِّ الْمُسَدِّعِ فِيهَا. امروز عباس را واسطه کردم این دستها را بالا بیاورید و هر چه حاجت دارید از خدا بخواهید. يَا سَمِيكَ الْعَظِيمِ الْأَعْظَمِ بِالْحَسَنِ وَأَخِيهِ الْعَبَّاسِ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ، يَا حَمِيدُ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ...

### روضه امّ المصائب زينب عليها السلام

حضرت زينب مصائب زيادي را يكي پس از ديگري ديده است؛ اول مصيبت مادر؛ بعد مصيبت پدر و برادران را ديدند؛ اما الآن دلها را بر حاشيه شهر دمشق کنار مرقد مطهر زينب كبرى بفرستيم. يا در كربلا روى «تلّ زينبيه»؛ چون پرچم حضرت زينب در همه جا استوار است. اگر قريه شام برويم، قبر زينب است. اگر به روى تلّ زينبيه برويم جاي پاى زينب است. اگر مدينه در محله بنى هاشم [در خانه حضرت زهرا] برويم آنجا شاهد كوتك خوردن مادر است. اگر محله بنى هاشم در خانه امام حسن برويم، شاهد ريختن جگر پاره پاره برادرش امام حسن است. اگر در قتلگاه برويم نظاره گرى بدنهای قطعه قطعه عزيزان است؛ پس هر جا برويم

می گوید زینب!! اگر خیمه گاه برویم می گوید زینب. اگر شام بیرویم می گوید زینب!! من نمی دانم هر مصیبت که خوانده شود چرا آخرش به اسم زینب ختم می شود؟ و نامی عقیده بنی هاشم در میان می آید؟! حضرت زینب دختر امام است، خواهر امام است، فرزند امام است، خواهر شهید است، مادر شهید است، عمه شهید است. عقیده بنی هاشم یک روز دیدند که در پیش چشمش پیامبر را غسل می دهد آشک ریخت. یک شب دیدند

که بابایش در نیمه های شب مادرش از زیر لباس غسل می دهد، چون مادرش فرموده بود: مرا شبانه غسل بده و شب کفن کن و شبانه به خاک بسپار. در شب بیست و یکم رمضان دیدند که حسن و حسین بابا را با فرق شکافته از مسجد می آورند، یکروز دیدند که چهره امام حسن زرد شده و خون از گلویش می آید. حضرت زینب چهار مصیبت را، یکی پس از دیگری مشاهده کرد؛ اما در کربلا دست از یاری حسین برداشت و او را تا آخر رها نکرد و هر جا حسین رفت، زینب به همرايش بود. اگر حسین به کوفه آمد زینب به همراه حسین بود اگر حسین کربلا آمد زینب به همراه حسین بود. اگر حسین به مکه آمد زینب به همراه حسین بود. در همه جا برادر را دنبال کرد «یا بقیه الله» یا بنی الحسن یا بنی الحسن؛ اما یک روز زینب می بیند که سر ابا عبدالله بالای نیزه بروی در وازه کوفه قرار دارد. صدا زد برادرم، حسینم!! هر مصیبتی را دیدم اُمیدم بر تو بود ای برادر. یک روز مادر را بین در و دیوار دیدم، یک روز بابایم را با فرق شکافته و محاسن خون آلود دیدم، یک روز برادرم را با جگر پاره پاره و قطعه های خون دیدم؛ اما هرگز سر بریده را بر سر نیزه ندیده بودم!! این سر بریده

بالای «نی» و این فصل الخطاب مصیبت زینب است. دیگر زینب کبری در اینجا نتواست سکوت کند بلکه صدا زد ای برادرم «یا اخی فاطمه صغیره تُکَلِّمُها» ای برادر یک جمله با دختر کوچولویت فاطمه سخن بگو.

در تلاوت قرآن از دو لب درخشان

سنگ کوفیان بود، مُزد خواندن قران.

## روضه وداع

السَّلامَ عَلَیکَ یا أَهْلَ بَیتِ النَّبِیِّهِ. باید چند جمله راجع به وداع بگوییم. وداع با چیزی با ارزش خیلی مشکل است. و

داع با مسافری که دیگر نبینید، مشکل است. همین را من مقدمه قرار می دهم برای وداع حضرت زینب با برادرش حسین در روز یازدهم عاشورا. گرچه زینب کبری مصائب فراوان دیده است؛ اما وداع جداشدن از حسین، از همه برایش مشکل تر است. رها کردن بیمار، در بیمارستان سخت است؛ ولی هر وقت کسی میتی را دفن می کند بستگانش می گویند، بگذارید ما امشب کنار قبرش بمانیم و بچه هایش می گویند ما چگونه بابایمان را در قبرستان تنها بگذاریم. وقتی که بدن حسین قطعه قطعه به روی زمین است. بدن عباس قطعه قطعه در کنار نحر علقمه است و بدن علی اکبر و قاسم بر روی زمین مانده است. بدن بچه های حضرت زینب روی زمین مانده است. چگونه اهل بیت امام حسین از روی بدنهای قطعه قطعه جدا شوند. می گویند: حضرت زینب هنگام که هر یتیمی را با صبر و تحمل بر

ص: ۳۰۳

محمل ها سوار می کرد، آنها خود را از ناقه به روی یکی از بدنهای قطعه قطعه می انداختند و می گفت، عمه جان بگذار ما در اینجا بمانیم. حضرت زینب می گوید: یک لحظه دیر آمدم دیدم عزیز برادرم امام سجاد دارد جان می دهد. گفتم عزیز برادر «مالی اراک تَجِدُ بنفسک» ای نور چشم عمه چرا ناله می کنی؟ امام سجاد شاید فرموده باشد. عمه جان این گروه، بدنهایشان را جمع کردند، اما بدن عزیزان زهرا و جوانانش بروی زمین مانده است. عمه جان من چگونه این بدنها را رها کنم؟

حضرت زینب امام سجاد را آرام کرد و فرمود: ای یادگار برادرم، این بدنها دفن می شود و قبرستان اینها زیارت گاه شیعیان می شود و شیعیان در آینده کنار قبر بابایت حسین و عمویت عباس و برادرت علی اکبر و... عرض ارادت می کنند. حضرت زینب همه را یکی یکی سوار ناقه کرده و خود را کنترل می کرد، حالا خودش می خواهد سوار شود. یک روز وقتی که عقيله بنی هاشم می خواست از ناقه پیاده شود. عباس می آمد، قاسم می آمد و علی اکبر آمد محرم های زینب دور او را می گرفتند و هر کدام می گفتند عمه جان پاهایت را روی زانوهای مان بگذار و پیاده شو؛ ولی، امروز محرمی ندارد. حضرت زینب همه را سوار کرد و در قتلگاه آمد و صدا زد، برادرم. حسینم برخیز و بین کسی نیست خواهرت را سوار کند. کسی نیست زیر بغل زینب را بگیرد. «عُرَّةَ بَنِ قَيْسٍ» می گوید حضرت زینب یک روضه خواند دیدم دوست و دشمن دارد گریه می کنند گفت حسینم برادرم، بسوی شام کوفه چه ظالمانه می برد

نمی روم ولی مرا با تازیانه می برد.

حسینم، برادرم من نمی خواهم بدنهای تان را تنها بگذارم و خودم بروم ولی ما را با تازیانه از تو جدا می کند.

برادرم سرِ تو را به نیزه ای نشانده دشمن علی

نمی روم ولی مرا به این بهانه می برد.

### روضه غلام سیاه ابودر.

محبّ، محبوب را رها نمی کند و همه جا به دنبالش است. در شب عاشورا چگونه بعضی امام حسین را رها کردند؛ چون آنها حسین نمی خواستند بلکه حکومت می خواستند. «عبیدالله حرّ جوفی» تا دید جانش در خطر است حسین را رها کرد. هجده هزار نفر با مسلم بن عقیل بیعت کرد هیچکس وفا نکردند و مسلم تنها و تنها در میان کوچه های کوفه راه می رود! امام حسین فرمود: «الناس عبیدالدنیا و دین لَعَقُ علی ألسنتهم» تا می گوید جان، می گوید خدا حافظ. تا می گوید مال، دین را رها می کند. ثعلبه که علاقمند به نبی مکرم اسلام بود، همین که گفت: زکات بده. گفت: در اسلام زکات نیست. لذا مرتد شد؛ اما در شب عاشورا وقتی که امام حسین فرمود: من بیعتم را از شما برداشتم بروید، آشک از چشمان اصحاب می ریزد و ناله می کنند. تلاش دارد تا زنده است به امامش لطمه وارد نشود. غلام سیاه اُبی ذر؛ در روز عاشورا وقتی دید مسلم بن عوسجه، حبیب بن مظاهر و عابث یکی یکی به میدان رفتند با خود

ص: ۳۰۵

گفت، نکند «من» جزو اینها نباشم. لذا خواست بیرون اجازه بگیرد. ای جوانان ببیند امام حسین با این غلام سیاه چه کرد. وقتی اجازه خواست امام حسین فرمود: «أَنْتَ فِي إِذْنِ مَنْيَّ» همین که آقا فرمود: من بیعتم را از تو برداشتم «تو» آزادی و می توانی برگردی. آشک بر چشمان غلام سیاه جاری شد!! وگفت: یا ابا عبدالله شما را رها کرده و کجا بروم؟! این حلقه که برگردنم افکندی مرا به دنبال شما می کشاند! آقا جان مرا بر می گردانی چون رنگم سیاه هست! آقا جان مرا بر می گردانی چون خونم مثل خون بنی هاشم نیست! امام حسین فرمود: نه غلام، پیش ما رنگ سیاه و سفید فرق نمی کند. پیش ما خون بنی هاشم و غیر بنی هاشم فرق نمی کند. حال که اصرار داری به میدان جنگ برو. غلام سیاه آنقدر خوشحال شد که دیگر نگفت: بابایم کیست؟ و نگفت اسمم چیست؟ و خود را در میدان جنگ به اسم

ارباب معرفی کرد و گفت: ای مردم ارباب و آقایم حسین است. وقتی روی زمین افتاد مثل مسلم بن عوسجه و حبیب بن مظاهر امام را صدا نزد حسین را صدا نزد. شاید با خود گفته است، همین که آقا و اربابیم به من اجازه میدان داده، بَسْم است، دیگر شاید من لایق نباشم که آقایم حسین ببالینم بیاید..

راوی می گوید وقتی که غلام سیاه به روی زمین افتاد، یکدفعه دیدم که ابی عبدالله به سرعت ببالای سر غلام آمد! دوست و دشمن دارد تماشا می کردند که ارباب با نوکر چه می کند! حسین با غلام سیاه چه می کند! دیدند امام حسین نشست و سر غلام را روی زانو گذاشت و خونها را از چشمان غلام پاک کرد، خم شد و خم شد، صورتش را بر

روی صورت غلام گذاشت. غلام چشمها را باز کرد، حسین را شناخت با خود گفت من که در کربلا کسی را نداشتم و کسی را هم صدا نکردم. این کیست که سرم را به دامن گذاشته! یکوقت غلام سیاه دیدند که صورت حسین است!! غلام یک لبخندی زد و یک جمله را گفت که آرزویی همه ما در وقت جان دادن است. غلام گفت: «من مثَلِ ابنِ رسولِ اللهِ وَضَعَ خَدَهَ علی خده» ای دنیا چه کسی مانند من افتخار دارد که پسر پیغمبر صورتش را به روی صورت او بگذارد. عرض می کنم ای غلام سیاه، این افتخار یک بار دیگر هم در کربلا اتفاق افتاد؛ وقتی که بدن جوانش «علی اکبر» بر روی زمین افتاده بود، ابا عبدالله کنار بدن پاره پاره علی اگر آمد، خم شد و خم شد و صورت را به روی صورت علی اگر گذاشت.

### حضرت قاسم بن الحسن علیهما السلام

نحمده ونستعینه ونستغفره ونشکره ونتوسل الیه ونتوکل علیه ونسلی ونسلم علی خیرته فی خلقه أبی القاسم المصطفی محمد... حافظ سرّه و مبلغ رسالاته. شب عاشورا وقتی که امام حسین برای اصحاب فرمود: فردا شهید می شوید. قاسم بن الحسن شک داشت که شهادت نسبی او می شود یا نه! فرمود: عمو جان من هم شهید می شوم؟ امام حسین فرمود: عمو جان مرگ نزد تو چگونه است؟ فرمود: «أحلام من العسل» عمو جان مرگ شیرین تر از عسل است! امام باقر فرمود: شهدای کربلا درد را هرگز احساس نمی کردند «لم یجدوا ألم الحدید». روز عاشورا هنگام که



حضرت قاسم نزد عمویش آمد اجازه میدان خواست. امام حسین فرمود نور دیده مادرت این جاست برگرد شاید مادرت راضی نباشد(۱).

می گویند وقتی قاسم بن الحسن نزد مادرش آمد، آن بانوی رشیده به داخل خیمه رفت تا مبادا نگاه امام حسین به او بیفتد و خجالت بکشد، بعد فرمود پسرم نزد عمویت برو زیرا امام و آقایت تنهاست. وقتی قاسم در نزد عمویش آمد، فرمود: عموجان اجازه میدان می دهی؟

ای امام زمان من نمی دانم که جگر پاره پاره امام حسن بیادش آمد یا آن روز که دشمنان بدن برادرش را تیر و باران کرد؟ یا آن روز که برادر سفارش بچه ها را با امام حسین می کرد. لذا ابا عبدالله این جمله را گفت که «ای یادگار برادر چگونه به تو اجازه دهم»، آن وقت قاسم را در آغوش گرفت آنقدر گریه کرد تا هر دو غش کردند. وقتی قاسم اجازه گرفت و به میدان رفت. حَمَید بن مسلم می گوید: همین که قاسم به میدان آمد صدا زد هر کسی مرا نمی شناسد من یتیم حسنم و بابایم را باید بشناسید و بعضی از شما بودند که بدن بابایم را تیر و باران کردند. «حَمَید» می گوید لشکر دور قاسم را گرفت یک وقت دیدم که قاسم صدا زد عموجان مرا دریاب. ابا عبدالله آمد دشمنان را از اطراف قاسم دور کرد وقتی غبار جنگ نشست دیدم امام حسین بالای سر قاسم ایستاده و گفت ای عزیز برادرم، این دشمنان مزد بابایت حسن را به تو داده است و این ها به بابایت کینه داشتند و بدن تو را زیر سم اسبان کردند و اسبان را بر بدن تو تاختند. ای کاش عمو پیکرت را چنین نمی دید تا که برد هدیه

ص: ۳۰۸

---

۱- عبدالله بن الحسن شش ماه و قاسم ۳ ساله از پدر مانده بوده

بر مادرت. عمو جان این بدن تو را چگونه پیش مادرت ببرم. امام حسین خم شد و خم شد «وضع صدره علی صدره».

### زهرای پهلوی شکسته علیها السلام

لا حول... نحمده ونستعینه ونستغفره ونشکره ونتوسل الیه وتوکل علیه ونسلی ونسلم علی خیرته فی خلقه أبی القاسم المصطفی محمد... حافظ سرّه ومبلغ رسالاته. یکی از حقوق خداوند محبت اهل بیت است «قل لا أسئلكم علیه أجراً الی المودّه فی القربی». حضرت امیر المؤمنین حق الله است و در روایت داریم «أللیله فاطمه» یعنی حقیقت لیله القدر فاطمه زهرا است، «من عرف فاطمه حق معرفه ها فقد أدرك لیله القدر». یکی از مراجع فرمود: همه مصائب اهل بیت جانسوز است، ولی نمی دانم هر وقت روضه فاطمه زهرا خوانده می شود برایم تازه است! تا می گوید «در» شکسته، تا می گوید پهلوی شکسته، یا می گوید صورت کبود، یا می گوید بازوی کبود، آشکهایم بی اختیار جاری می شود. ای عزیزان چرا مصیبت مادر سادات برای سادات و غیر سادات تازه نباشد؟ نمی دانم این مصیبت چقدر شدید بود که حدود بیست قرن می گذارد هنوز از حجم وسوز آن کاسته نشده. مصیبت که امیر المؤمنین با شنیدنش از هوش رفت. مصیبت که تا حسنین در جلو مسجد گفتند بابا جان «ما» بی مادر شدیم، علی قهرمان جنگ «أحد» و قهرمان جنگ «خیبر و حنین» هنوز کسی در جنگهای شدید زمین خوردنش را ندیده وقتی شنید فاطمه اش کوتک

خورده، غش کرد و بر روی زمین افتاد! همین که چشمهایش را باز کرد. صدا زد فاطمه جان، دیگر علی با کی دلد کند؟ فاطمه جان دیگر با چه کسی خود را آرام کنم؟ وقتی غمها به علی فشار می آورد، در خانه آمده با فاطمه چند جمله می گفتم، قلبم آرام می شد، الان فاطمه دیگر با علی سخن نمی گوید، و دیگر جواب سلام علی را نمی دهد! علی می گفت، تا به فاطمه نگاه می کنم، غمهای عالم از بین می رود. حال فاطمه را از دست داده چگونه به خانه بیاید؟ علی از مسجد کوفه قدم قدم آمد آمد، هر وقت می آمد سلام می کرد جواب می شنید؛ اما امروز دید یک روپوش سفید به روی بدن فاطمه است و فاطمه دیگر حرکت نمی کند! صدازد فاطمه جان من علیم، فاطمه جان «أنا علی و أنا ابن عمك» بر خیز از داغ غم رهایم کن. بر خیز ابن عم صدایم کند. فاطمه یکبار دیگر بلند شو علی را صدا بزن. فاطمه جان کم در خانه علی مانده ای. فاطمه جان من با بچه های یتیم چه کنم؟ با این در و دیوار چکنم؟

ای صفای خانه ام الوداع، هر چیز که از دست برود آدم غصه می خورد، امروز که فاطمه از دست رفته چرا علی غصه نخورد!

ای صفای خانه ام الوداع..... گرمی ای کاشانه ام الوداع

الوداع ای یار هیجده ساله ام....الوداع ای همدم هم ناله ام

خواهشی دارم بتو ریحانه ام..... یک شب دیگر بمان در خانه ام

جان زهرا روز من را شب مکن.....چادر غم را بر سر زینب مکن

چگونه بینم که زینب به روی سجاده ات نماز بی خواند.

پیاغوغای روز واپسین است..... که عاشورای زین العابدین است

بنی زهرا لباس غم پوشید..... به مهدی تسلیت باید بگویمدینه با دیگر شد سیه پوش.....بقیع او را چو گل دارد در آغوش.

توجه مردم حجاز به امام سجاد موجب شد که در حکومت ولید بن عبدالملک؛ هشام بن عبدالملک نقشه قتل آن حضرت را ریخت و توسط افراد مرموز، آن حضرت را مسموم کرده و به شهادت رسانید. امام باقر فرمود: هنگامی وفات پدرم نزدیک شد، سه بار بیهوش شد و سپس چشم باز کرد و سوره واقعه را قرائت کرد و فرمود: سپاس خداوند را که وعده ی خود را با ما وفا کرد و زمین را به میراث ما قرار داد و در بهشت هر جا که بخواهیم اقامت می نمایم چه نیک است پاداش اهل عمل(۱).

سپس هماندم از دنیا رفت(۲)

می گوید امام باقر (علیه السلام) بعد از آنکه بدن بابا را غسل داد بسیار گریه وناله کرد. وقتی بعضی از اصحاب او را دلداری می دادند، فرمود: هنگام غسل دادن آثار غل و زنجیر را در بدن بابایم دیدم و به یاد مصایب اسارت بابایم افتادم(۳).

یابن رسول الله! شما آثار غل و زنجیر را در بدن بابایت دیدی، بلند بلند گریه وناله کردی. من هم یک آقایی را سراغ دارم که جای تازیانه دشمن را به بدن نازنین همسرش دید و سر به دیوار گذاشت، بلند بلند گریه می کرد و آن

ص: ۳۱۱

۱- سوره زمر آیه ۴-

۲- اصول کافی ج ۱ ص ۴۴۸ بحار ج ۴۶ ص ۱۴۷

۳- سوگنامه ی آل محمد ص ۷۶

امیرالمؤمنین بود. اسماء بنت عمیس می گوید: من آب می ریختم و امیرالمؤمنین بدن فاطمه زهرا را غسل می داد، به بیچه های فاطمه سفارش کرد که ای فرزندانم من نمی گویم گریه نکنید ولی خواهش می کنم اگر گریه می کنید آرام آرام گریه کنید. یک وقت دیدم مولا خودش سر به دیوار گذاشته بلند بلند گریه وناله می کرد. گفتم آقا جان! در عرب رسم است کسی برای همسر گریه نمی کند. فرمود: اسماء دستم رسید به پهلوی شکسته زهرا!!! آخر زهرا امانت پیامبر است(۱)

### ذکر مصائب امام باقر علیه السلام

السلام علیک یا محمد بن علی ایها الباقریابن رسول الله، یا حجّه الله علی خلقه، یا سیدنا ومولنا انا توجّهنا واستشفعنا و توسلنا بک الی الله وقدّمناک بین یدی حاجاتنا یا وجیه ... امام باقر همراه امام سجّاد در کربلا یا سه ساله یا چهار ساله بوده(۲) و صحنه های دلخراش عاشورا و آن مصائب بزرگ را مشاهده نموده و می داند که فرزندان ابی عبدالله چه مصائب را تحمل کرده اند. امام باقر با چشم ناله های جانسوز رقیه، سکینه و فاطمه بنت الحسین را شنیده و بدن پاره پاره ی شهدا، آه و فغان عمه اش زینب کبری را؛ غل و زنجیر بسته به دستها و پاهای بابا را و اسارت أسرا را از شهری به شهر دیگر فراموش نمی کند. امام باقر با کرسی درس به همراه

ص: ۳۱۲

۱- مؤلف

۲- کشف الغمه، ج ۲ و کافی ج ۱، ص ۴۶۹ سه ساله بوده و طبق نقل معالی السبطين، ج ۲، ص ۲۳ چهار ساله بوده است.

فرزندش امام جعفر صادق در راه حفاظت از دین نهایت تلاش نمود و در روز دوشنبه هفتم ذیحجه سال ۱۱۴ هجری قمری در مدینه به شهادت رسیده است. بعضی می گویند: «ابراهیم بن ولید نوه عبدالملک» و طبق بعضی روایات «زید بن حسن» به دستور هشام زهر را به زین اسب مالید و امام باقر (علیه السلام) را با اصرار سوار کرد و زهر در بدن حضرت اثر نمود و رانهای حضرت متورم شد. بطور که سه شبانه روز در بستر بیماری افتاد و سرانجام شهید شد. حضرت در آخرین لحظات به فرزندش وصیت کرد که بدنش را با پارچه های احرامش کفن کند (۱).

بیا تا سر کنیم ای دل، فغان آه و ماتم را

عزای باقر علم، رسول الله اعظم را

گل زهرا به زهر گین، جگر خون گشت و پرپر شد

غمش یاد آور داغ، جگر سوز پیامبر شد

مدینه شهر پیغمبر، سکوت و غربتش پیداست

بقیع و دسته گلهایش، (۲) در این شبها چرا تنهاست

امام باقر آن مولا، که فقه شیعه احیاء کرد

او اسلام حقیقی را، علم بر خلق دنیا کرد

بنالید شیعه از این غم، که هر جا کربلا گشته

دمادم شیعه مظلوم، اسیر فتنه ها گشته.

ص: ۳۱۳

---

۱- منتهی الامال، ج ۲، ص ۷۹، چاپ قدیم

۲- گلهای بقیع: امام حسن، امام سجاد، امام باقر و امام صادق (علیهم السلام)

من می گویم امام باقر (علیه السلام) هنگام که شما شربت شهادت را نوشیدید و فرزند بزرگوارت آمد شما را غسل داد و به پارچه ای احرام طبق وصیت شما را کفن کرد و با احترام دفن کرد؛ اما لایوم کیومک یا أباعبداللّٰه؛ بدن أباعبداللّٰه «ملقاً ثلاثاً بلا غسل ولا کفن ولادفن» سه شبانه روز به روی زمین کربلا ماندن ولی کسی نیامد این بدنهای مطهر را به خاک بسپارد. بنی آسد آمدند تا بدنهای شهدا را به خاک بسپارد؛ اما نمی شناسند؛ چون کشته را در میدان جنگ یا از سر می شناسد و یا از لباس. ای امام زمان جد غریبت که سر در بدن نداشت. زهرا جان حسین تو که لباس بر «تن» نداشت... (۱).

### ذکر مصایب امام صادق علیه السلام

السلام علیک یا جعفر بن محمد ایها الصّادق یا بن رسول اللّٰه، یا حجّه اللّٰه علی خلقه، یا سیدنا ومولنا انا توجّهنا و استشفعنا و توسلنا بک الی اللّٰه و قمناک بین یدی حاجاتنا... امام صادق را منصور بارها با وضع دلخراشی احضار کرد. محمّد بن ربیع می گوید وقتی که منصور ما را برای احضار فرستاد. ما از بام بالا رفته دیدیم که او با لباس سفید در حال نماز است، توقف کردیم بعد از سلام نماز گفتیم: عوت خلیفه را اجابت کن. خواست لباس بپوشد نگذاشتیم، تطهیر و غسل کند، نگذاشتیم! با سر،

ص: ۳۱۴

و پای برهنه بردیم [هفتاد سال داشت] حرکت دادیم وقتی که در راه ضعف بر او غلبه کرد، بر شتر سوار کردیم و پیش منصور رسیدیم (۱) معلوم می شود که قبل از ضعف امام را شانکشان می بردند این جسارتها را منصور بارها انجام داده و دستور داده که تا خانه امام صادق را آتش زدند. می گوید یک روز پس از آن که خانه ی امام صادق را به دستور منصور آتش زدند، یکی از شیعیان به محضر امام صادق رسید و امام را غمگین دید. علت آنده امام را پرسید. آن حضرت در پاسخ فرمود: هنگامی که در دالان خانه ام آتش زبانه کشید، در خانه بودم و می دیدم که بانوان حرم از ترس و وحشت شیون زنان به این سو و آن سو می دونند تا آتش به آنها آسیبی نرساند به یاد آتش زدند خیمه های جدم حسین افتادم که دشمن روز عاشورا وقتی به خیمه ها حمله کردند منادی صدا می زد «احرقوا بیوت الظالمین» (۲).

یابن رسول الله گرچه منصور امام صادق را به وسیله ی انگور زهر آلودی مسموم؛ ولی، نزدیکان شما به دور شما حضور داشتند.

مرحوم کلینی از موسی بن جعفر روایت کرده است که پدر بزرگوارم را کفن کردم و دو جامه ی سفید مصری که در آنها احرام می بست و پیراهنی که می پوشید و عمامه ای امام سجاد دفن نمودیم (۳)

گشته پرپر از خزان اشقیاء..... لاله دیگر زباغ مصطفی

ماتم او برده از دلها توان..... داغ او آتش زده بر قلب ما

ص: ۳۱۵

---

۱- مجموعه زندگانی چهارده معصوم تک جلدی ص ۹۵۱-

۲- ماسات الحسین: تألفی شیخ عبدالوهاب اکاشی ص ۱۳۵- طبق نقل ره شته رمضان ۱۳۷۵ ه ش محمد اشهرادی-

۳- منتهی الامان ج ۲ ص ۱۵۷ - ۱۵۶- چاپ قویم تک جلدی



دشمنش او را به بیرون بارها ..... نیمه شب بیرون زخانه می کشید

طعنه بر او ظالمانه می زدند..... ضربه های وحشیانه می زدند

آه از آن روز که مثل مادرش..... آتشی بر در خانه می زدند اما لا یوم کیومک یا ابا عبداللّه، حسین جان تو را با چه کفن کردند؟ و با آن پیراهنی که پوشیده بودی چه کردند؟ درست است که مرا زجر دادند، شکنجه های روحی دادند؛ ولی من وقتی به یاد مصایب جدم حسین می افتادم تمام مصائب خودم را فراموش می کردم. گر من را سر برهنه و پای برهنه بردند؛ ولی سربریده به من نشان ندادند، دستهایم را بسته بودند، ولی آمان از اسیری عمه ام زینب آمان از اسیری جدم زین العابدین. اگر به من زهر دادند؛ ولی فرزندانم را پس از شهادتم دلداری می دادند و آرام می کرده و مورد احترام قرار می دادند، ولی آمان از هنگام و داع فرزندان اُبی عبداللّه بآمان پاره پاره ی که در آن موقع کسی نبود تا آنان را دلداری دهد(۱)

### مصیبت موسی بن جعفر علیهما السلام

السلام علیک یا اباالحسن یا موسی بن جعفر ائبها الکاظم یا بن رسول اللّه، یا حجّه اللّه علی خلقه، یا سیدنا و مولانا انا توجّهنا واستشفعنا وتوسلنا بک الی اللّه وقمناک بین یدی حاجاتنا یا وجیه عند اللّه ...

ص: ۳۱۶

چرا امشب صدای ناله موسی نمی آید

چه رخ داده مناجاتش به گوش ما نمی آید

ندای بلبل دل خسته باشد بیشتر یارب

چرا پس ناله آن بلبل زهرا نمی آید

گمانم زیر زنجیر ستم جان داده او یاران

که دیگر بانگ آن بی مونس تنها نمی آید.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى.. الْمَعْدَبِ فِي قَعْرِ السَّيْجُونِ وَظَلَمِ الْمَطَامِيرِ ذِي السَّاقِ الْمَرْضُوضِ بِحَلْقِ الْقَيْوُدِ وَالْجِنَازَةِ وَالْمُنَادِي عَلَيْهَا بَدَلًا إِلَّا سِتْخَفَافًا. سلام و درود بر آن شکنجه دیده در قعر زندانها و سیاه چالها که ساق پاهایش به وسیله ی حلقه های زنجیر خرد شد. سلام بر آقای که جنازه اش را در نهایت غربت و اهانت حرکت دادند. «ظلم و المكامیر» یعنی زندانهای هارون زندان نبود بلکه سیاه چالهای بودند که نه جای خوابیدن داشت و نه امکان داشت که حضرت پاهای مبارکش را دراز کند. هارون به این نوع شکنجه نیز اکتفا نکرد. «الْمَرْضُوضُ بِحَلْقِ الْقَيْوُدِ» یعنی بر پاهای آن حضرت را طور غل و زنجیر بسته بود که استخوانهای ساق پایش به وسیله حلقه های زنجیر خرد گردید. ای کاش به این مراحل اکتفا می کرد، ولی نکرد و امام شیعیان را زهر خورانید. «والجنازة المنادی علیها بدل الاستخفاف»؛ پس از واقعه شهادت جنازه آن حضرت را در میان تابوت نهاده و غریبانه از میان زندان بیرون آوردند:

کمتر ای صیاد بر زندانیت بیداد کن

یا بکش این صید را یا از قفس آزاد کن

ص: ۳۱۷

گرچه دور از خانه و اهل و عیالم کرده ای

آخر ای بیدار گراندیشه برمیعاد کن

دخترم چشم انتظارم چشم بر راه تو ام

گوشه زندان بیا و باب خود را شاد کن

آمدی گر گنج زندان و مرا شناختی

علت آن را سؤال از حلقه فولاد کن

هارون وقت دیدند که روز به روز به عظمت موسی بن جعفر افزوده می شود و شیعیان بسیاری از او پیروی می کنند. احساس خطر کرد و تصمیم گرفت آن حضرت را مسموم کند. مقدار «خرما» و کاسه طلبید. خرماها را در میان کاسه گذاشت و سوزن را با نخ زهر آلوده کرد و بعد سوزن را همراه نخ از داخل خرما رد کرد و خرماها را زهر آلود کرد. خادم خرماها را در زندان نزد موسی بن جعفر آورده و آن حضرت مقدار از آن خرما را میل نمود(۱). بعضی می گویند: که سندی بن شاهک خرما را زهر آلود را نزد موسی بن جعفر گذاشت و آن حضرت «ده» دانه خرما را میل نمود. سندی بن شاهک ملعون گفت: بیشتر

بخورید. موسی بن جعفر فرمود: حَسْبُكَ قَدْ بَلَغْتَ مَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ فِيمَا أُمِرْتَ بِهِ. بر همین مقدار مأموریت تو انجام می شود. موسی بن جعفر پس از سه روز در زندان به شهادت رسید(۲). شیعیان در جلوی زندان منتظر بودند یک مرتبه دیدند

ص: ۳۱۸

---

۱- اقتباس از عیون اجناز الرضاج ۱ ص ۱۰۰ بحار الانوار ج ۴۸ ص ۲۲۳

۲- بحار الانوار ج ۴۸ ص ۲۴۷

چهار نفر جنازه ای را به روی تخته از داخل زندان بیرون آوردند و یکی پیشاپیش جنازه فریاد می زد: «هذا امام الزّافِصَه فَاعْرِفُوهُ».

هارون دستور داد شیعیان بیاید! امام شما از دنیا رفته است. می گوید همین که یکی از شیعیان کنار جنازه ایستاد و گفت: آقا شما را کشتند یا با أجل طبیعی از دنیا رفتید؟ دیدند لبهای مبارک موسی بن جعفر به حرکت در آمد و سه مرتبه فرمود: «قتلا قتلا، سَمًّا سَمًّا (۱)». موسی بن جعفر در زندان وصیت کرد که مرا با همین غل و زنجیر دفن کنید؛ چون می خواهم در محضر خدا، هارون را به همین صورت محاکمه کنم. پس از شهادت آمدند جنازه را بر دارند دیدند جنازه سنگین است. همین که عبا را کنار زد، دیدند زنجیر بگردنش از دنیا رفته است.

هنگامی که موسی بن جعفر از دنیا رفت. زندانبانان هارون جنازه آن حضرت را به روی «پل» بعداد گذاشتند و به مردم اعلان کردند که به مرگ طبیعی از دنیا رفته است. وقتی که شیعیان آمدند، بدن موسی بن جعفر را غسل دادند و کفنی که تمام قرآن بر آن نوشته بود را آوردند با آن کفن نمودند و در بعداد (کاظمین) بخاک سپردند، اما لایوم کیومک یا ابا عبدالله. بدن نازنین ابا عبدالله سه شبانه روز در میان آفتاب گرم کربلا در میان خاکها ماندن کسی نیامد این بدنها را بخاک بسپارد. بنی اُسد آمدند، اما بدنها را نمی شناسد؛ چون کشته را در میدان جنگ یا از سر می شناسد یا از لباس. امام زمان (عج) جد غریبت که سر در بدن نداشت...

ص: ۳۱۹

السَّلامِ عَلَى مَنْ أَمَرَ أَهْلُهُ وَعِيَالُهُ بِالنِّيَاحَةِ عَلَيْهِ قَبْلَ وَصُولِ الْقَتْلِ إِلَيْهِ (۱) وقتی امام رضا (علیه السلام) از مدینه حرکت کرد، چند بار کنار قبر رسول الله (صلی الله علیه و آله) آمد و با صدای بلند گریه و ناله می کرد که گویا دیگر بر نمی گردد. وقت خداحافظی اهل بیتش را به دور خود جمع کرد و فرمود: بیایید برای من گریه و ناله کنید تا صدای گریه و ناله شما را بشنوم!! آقا گریه و ناله به دنبال مسافر میمنت ندارد. فرمود: گریه به دنبال مسافری میمنت ندارد که امید برگشتن را دارد اما من امید برگشتن را ندارم. فرزند پنج ساله اش جواد الأئمه را نیز در کنار قبر جدش سول الله (صلی الله علیه و آله) آورد و او را به به جدش رسول الله (صلی الله علیه و آله) سپرد... (۲)

اباصلت می گوید: در محضر امام رضا (علیه السلام) نشسته بودم فرمود: فردا نزد مأمون می روم اگر با سر برهنه بیرون آمدم با من سخن بگو و اگر با سر پوشیده آمدم سخن مگو. روز بعد امام رضا (علیه السلام) در محراب عبادت منتظر بود که غلام مأمون آمد و حضرت را به در بار مأمون احضار کرد. من هم پشت سر امام رفتم، دیدم که حضرت نزد مأمون نشسته است و مأمون با اصرار انگور زهر آلود را به امام

ص: ۳۲۰

---

۱- - قسمتی از زیارتنامه آن حضرت

۲- کشف الغم، ج ۳، ص ۱۴۱ و انوار البهیة ۲۳۹ طبق نقل ره توشه رمضان، ش ۱۳۷۵، ص ۵۸۲

هشتم (علیه السلام) داد و امام (علیه السلام) سه دانه انگور را خورد. دیدم عبا بر کشیده بیرون آمد و وارد خانه شد و فرمود: ای اباصلت درها را ببند و فرشها را جمع کن که «من» می خواهم مثل جدم بروی خاک بمیرم. من درها را بستم و فرشها را جمع کردم، یکوقت دیدم حضرت مانند آدم مار گزیده به خود می پیچد و با خود زمزمه می کند. یک وقت جوانی را دیدم که بسیار شباهت به آقا داشت! به سوی او شتافتم و گفتم: من همه درها را بستم، از کجا وارد شده ای؟! فرمود: همان خدایی که مرا از مدینه به خراسان آورده، از در بسته نیز وارد این خانه کرده. پرسیدم کیستی؟

فرمود: من حجّت خدا بر «تو»، محمّد بن علیم. وقتی حضرت فرزندش را دید، برخاست و او را به آغوش گرفت و روح امام رضا (علیه السلام) به لقاء الله پیوست. امام جواد بدن بابا را غسل داد، کفن کرد و جنازه ی مطهرش را میان تابوت نهاد و با احترام دفن کرد. (۱) باید بگوییم در خراسان پسر بالین پدر آمد و آرزوی هر پدر این است که آن لحظه آخر بچه هایم بیایند کنار بستر من بنشینند؛ ولی در کربلا ابا عبدالله به بالین علی اکبر آمد. راوی می گوید: وقتی ابا عبدالله در کربلا آمد، چند قدم بر بدن علی اکبر ماند از اسب پیاده شد و با دو کُندَه زانو به بالین علی اکبر آمد! چه کرد «حَم» شد و خم شد، سر علی اکبر را بر داشت بر دامن گذاشت، قلبش آرام نشد، به سینه چسبانید، قلبش آرام نشد. «وَوَضَعَ خَدَّهُ عَلَى خَدِّهِ».

ص: ۳۲۱

قال: قَتَلَ اللَّهُ قَوْمًا قَتَلُواكَ وَعَلَى الدُّنْيَا وَبَعْدَكَ القفا وَلَقَدْ اِسْتَرَحْتَ مِنْ هَمِّ الدُّنْيَا وَغَمِّهَا وَبَقِيَ أَبُوكَ وَحِدًا فَرِيدًا (١).

### ذکر مصیبت امام جواد علیه السلام

السلام عليك يا أبا جعفر يا محمد بن علي أيها التقي الجواد يا بن رسول الله، يا حجه الله على خلقه، يا سيدنا و مولانا انا توجهننا واستشفعنا وتوسلنا بك الى الله و قدمناك بين يديه حاجاتنا ويا وجيه.. امام جواد را همسرش ام الفضل با دستور معتصم هشتمین خلیفه بنی عباس مسموم کرد، با این هم «عقده اش» خالی نشد. بعد در خانه را از پشت به روی امام جواد بست و اجازه نداد که کسی برای او آب ببرد، و دستور داد کنیزها هیا هو کنند تا صدای امام جواد را کسی نشوند. یک وقت دیدند صدای امام جواد قطع شد. رفتند در را باز کردند دیدند مانند جلدش

امام حسین با لب تشنه شهید شده است. بدن مطهر امام جواد مانند بدن جلدش حسین سه روز روی زمین ماند؛ ولی وقتی شیعیان بغداد خبر شدند آمدند جنازه را بردارند. آن بدن مطهر را گلبارن کردن و سپس بدن نازنین آن حضرت را با احترام غسل دادند کفن کردند اما «لایوم کیومک یا ابا عبدالله» در کربلا عوض گلباران کند آنقدر بریدن اُبی عبدالله اسب ها را تا ختن که خواهرش زینب وقتی به بالین برادر آمد شکسته نیزها و شکسته شمشیرها را کنار زد و برادرش را شناخت از روی تعجب گفت: «أنت أخي! أنت

ص: ۳۲۲

ابن اُمّی! أنت الحسین». سکینه دید عمه اش زینب با یک بدن قطعه قطعه دارد حرف می زند. «قالت عمتی هذا نعش مَنْ؟ این بدن کیست؟»

«قالت هذا نعش أبيك الحسین» این بدن بابایت حسین است «ثم اعتنقت علی جسد أبيها الحسین» خود را روی بدن بابایش انداخت با پدر در دل می کند بابا خیمه های ما را آتش زدند «یا ابتا انظر الی رؤسنا المكشوفه و عمتی المضروبه» بابا چادرهای ما را ربودند و عمه ام زینب را تازیانه زدند.

یابن الحسین چه کرده بودند با این بدن نازنین. دختر بدن بابا را نشناخت چون کشته را در میدان جنگ یا از سر می شناسد یا از لباس امام زمان جد غریبت که سر در بدن نداشت و لباس بر تن نداشت. مردم کوفه و شام آمدند، سکینه را از روی جنازه پدرش بردارد هر کار کردند نتوانست «ثم اجتمعت عدّه من الاعراب حتّی جرّوها عنه». عدّه با نیزه و شمشیر آمدند چنان تا زیانه زدند که سکینه فریاد زدند بابا خدا حافظ من رفته‌ام (۱).

ص: ۳۲۳



السلام علیک یا علی بن محمّد آیها الهادی النقی یا بن رسول الله، یا حجّه الله علی خلقه، یاسیدنا و مولنا انا توجهنّا واستشفعنا و توسلنا بک الی الله و قدمناک بین یدیه...

سلام و درود بر مولای که در طول سی و سه سال امامت از مدینه به سامرا تبعید و به او اهانت کرده گاه در کاروان سرای گدایان و گاهی میان درندگان باغ وحش می اندختند؛ ولی درندگان باذن خداوند آسیبی به آن حضرت نرسانیدند. پانزده سال از امامت آن بزرگوار در خلافت متوکل عباسی یکی از خون خوارترین خلفای عباسی واقع شده که یکی از شیعیان بنام ابن اورمه می گوید:

در شهر سامرا رفتیم شنیدیم که اما هادی در زندان است. وقتی که وارد زندان شدم دیدم که در کنارش قبری را آماده کرده تا آن حضرت را بکشد و در آن قبر دفن کند. سلام کردم با دیدن آن منظره دلم سوخت و گریه کردم. آن حضرت مرا دلداری داد و فرمود: گریه مکن آنها به منظور خود نمی رسند سوگند به خدا روز بعد از این واقعه متوکل به وسیله پسرش کشته شد. سلام بر آن امام که ۲۰ سال در تبعید و زندان به سر برد و در نهایت با زهر جفا به شهادت رسید؛ پس از شهادت امام هادی جمعیت زیادی برای تشییع جنازه آن حضرت حاضر شدند و امام عسکری آمد بر بدن بابا نماز خواند و حضرت را در منزلش دفن نمودند(۱). اما دلها بسوزد در کربلا کسی نیامد به امام سجّاد را تسلیت بگوید. بر عکس خیمه های عذا داران را آتش زدند...» السلام علیک یا اهل بیت التّوبه

ص: ۳۲۴

---

۱- مجموعه زندگان چهارده معصوم تک جلدی ص ۱۲۱۳ تالیف حسین عمادزاده وراه توشه راهیان نور رمضان ۱۳۷۵ ص ۵۸۹ باتلخیص

## مصیبت امام حسن عسکری (علیه السلام)

السلام علیک یا ابا محمد یا حسن بن علی ایها العکری یا بن رسول الله. یا حجّه الله علی خلقه، یا سیدنا و مولانا انا توجّهنا واستشفعنا وتوسلنا بک الی الله و قدمناک بین یدیه حاجاتنا ویا وجیه...

فاطمه امشب به سامراء عزا بر پا کند

دیده را یاد امام عسکری دریا کند

ای خوش آن چشمی که امشب با امام عصر خود

خون دل جاری به رخ در مرگ آن مولا کند

هیچ کس باور نمی کرد اینکه از داغ پدر

در سنین کودکی مهدی عزا بر پا کند.

امام حسن عسکری مثل موسی بن جعفر در زندانهای متعمد عباسی بسیار مورد شکنجه و اذیت قرار گرفت چنانکه می نویسد: «لایزال ینتقل من سجن الی سجن». همواره حضرت از این زندان به آن زندان می بردند.

در نهایت حضرت را مسموم کرد و به شهادت رسانیدند «عقید» خادم آن حضرت می گوید: در ساعات آخر عمر آن حضرت کودکی را در اتاق دیگر در حال سجده دیدم نزد او رفتم وقتی نمازش تمام شد، سلام نموده و عرض کردم: پدرت شما رامی طلبد. در این هنگام مادرش نزد او آمد و او را نزد پدرش برد. وقتی نگاه امام حسن عسکری به او افتاد

و فرمود: ای سرور خاندان این آب را به من بنوشان و من به سوی پروردگارم خواهم رفت. آن کودک آب جوشانیده را به پدر نوشانید. امام حسن عسکری برای نماز آماده شد. کودک اعضای وضوی پدر را وضو داد و به سر و پاهای پدر مسح کشید. آنگاه امام حسن عسکری از ظهورش فرزندش بشارت داد به لقا الله پیوست.

گشت بابا تو مسموم از جفا یا بن الحسن

سوخت از زهر ستم سر تا به پایابن الحسن

من نمیدانم چه زهری بود آن زهر جفا

کرد او را از عزیزانش جدا یا بن الحسین

با انتشار خبر رحلت امام حسن عسکری شهر سامرا آنچنان آشفته شد که گویا قیامت بر پا شده است. ابوریان می گوید: یکوقت دیدم «جعفر کذاب» برادر امام حسن عسکری [که ادعای امامت می کرد] با گروهی در کنار جنازه برای نماز آمدند! ناگاه کودکی ردای او را گرفت و فرمود: «عمو! عقب برگرد که من برای نماز بر جنازه بابایم سزاوارم و آن کودک آمد و نماز خواند(۱) ای امام مظلوم گرچه شما را زندان بردند و شکنجه ها دادند و زهر دادند، ولی خانه ای شما را آتش نزدند. هنگام جان دادن فرزند بزرگوارت بالای سر شما آمدن و به شما آب داد و سر شما را در بغل گرفت؛ ولی جانها به فدای لبان خشکیده ای ابی عبدالله(علیه السلام) که صدای العطش آن حضرت بلند بود لشکر جگرم از تشنگی می سوزد، قطره ای آب برآیم دهی. آقا جان شما در لحظه آخر

ص: ۳۲۶

---

۱- صدوق کمال الدین ج ۱ ص ۱۰۲ و ب حارج ۵۰ ص ۳۳۳ طبق نقل ره توشه رمضان ۱۳۷۹ ص ۵۹۲

سرت بدامن فرزندت بود؛ ولی ابی عبدالله سرش به دامن شمر. شما را کفن کرد و دفن کرد ولی جدت را زیر سم ستوران قرار دادند.

### مصیبت حجت ابن الحسن علیهما السلام

السلام علیک یا وصی الحسن ایها القائم المنتظر المهدی یا بن رسول الله، یا حجّه الله علی خلقه، یا سیدنا و مولانا انا توجّهنا واستشفعنا وتوسلنا بک الی الله و قدمناک بین یدیه حاجاتنا ویا وجیه...

الا ای یوسف زهرا کجائی\*\* امید و دلبر جانها کجائی

همه روز و شب از هجرت غمینم\*\* دگر کی می شود جانابیای

چه می شد ای امید عالمینم\*\*

ز پشت پرده غیبت در آیی

منم آن بینوا زارو خسته\*\* تو تسکین دل هر بینوای

منم بیمار و در مان از تو خواهم\* تو بر هر درد بی درمان دوا در زیارت نامه ناحیه، ولی عصر (عج) که [بنقل مجلسی از کتاب «المزاز الکبیر»] فرازهای این زیارتنامه در مصیبت جدش ابا عبدالله و شهدای کربلاست فرموده: «یا جدا لئن اخرتینی الدّهور و عاقبتی عن نصرک المقدور... فلانذنبک صیباحاً و مساً و لایکنّ علیک بدل الدّموع دماً...» اگر روزگار حضور من را به تأخیر انداخته و از یاری تو بازداشته نجنگیدم و در برابر دشمنان تو بر نخاستم ریاض،

اکنون شب و روز تا هنگام مرگ در مصائب تو ناله کرده و به جای اشک خون گریه می کنم. «و امر اللعین»

جُنُودَهُ فَمَتَّعُوْكَ الْمَاءَ...» یا جداه، فراموش نمی کنم هنگامی را که «عمر سعد معلون» به لشکر فرمان داد تا آب منع کنند و تو را هدف تیرها و نیزه ها قرار دادند... و فرشتگان از صبر و مقاومت تو تعجب کردند. دشمنان از هر سو تو را

محاصره نمودند و بر پیکرت زخمهای فراوان نشانند..

«فَلَمَّا رَأَيْنِ النِّسَاءَ جَوَارِكٍ مَخْزِيًّا وَنَظْرَانَ سَرَجِكِ عَلَيْهِ مَلُويًّا، بَرَزْنَا مِنَ الْخُدُورِ نَاشِرَاتِ الشُّعُورِ، عَلَيَّ الْخُدُودُ لِاطْمَاتٍ، الْوُجُوهُ سَافِرَاتٍ بِالْعَوِيْلِ دَاعِيَاتٍ وَبَعْدَ الْعِزِّ مَذَلَّلَاتٍ وَالِي مَضِيرِعِكِ مُبَارِرَاتٍ وَ الشُّمْرُجَالِسُ عَلَيَّ صَدْرِكِ..» یا جدا چگونه به یاد آورم آن هنگام را که بانوان حرم اسب بی صاحب تو را خوار و با زینی واژگون دیدند از خیمه ها بیرون دویدند در حالی که موهایشان پراکنده و صورتهایشان گشود و بر سر و صورت می زدند و ناله هایشان بلند بود و روزهای عزت آنان به ذلت تبدیل شده بود!! دوان دوان به سوی قتلگاه روانه شدند! و دیدن شمر بر روی سینه ات نشسته است...»

می گویند همین که امام حسین (علیه السلام) با اهل بیتش خداحافظی کرد؛ و روانه میدان شد. همه بچه ها منتظرند کی بابایشان از میدان بر می گردد. زینب (علیها السلام) یک وقت شنید صدای شیون ذوالجناح می آید؛ چون ابا عبدالله (علیه السلام) چند مرتبه به میدان رفت و برگشت. زینب (علیها السلام) گمان کرد که برادرش برگشته است، صدا زد سَیِّكِنِيه، رُقِيه، فاطمه بیاید بابا آمده است!! همه دویدند! [یا صاحب الزمان، شما صاحب عزایید.]

دیدند که ذوالجناح آمده، اما بابایشان نیامدن، ذوالجناح بازین واژگون و یال غرقه بخون. حسین جان من مگویم ذوالجناح چرا قلب زیت را شکستی؟ چرا قلب سکینی را شکستی؟ چرا مستقیم به خیمه ها آمدی. اهل بیت دُورِ ذوالجناح را گرفتند. یکی می گوید ذوالجناح بابای من را چکردی؟! یکی می گوید ذوالجناح عموی من را چه کردی؟! یکی می گوید ذوالجناح برادرم را چه کردی؟! زُباب آمدن؛ ذوالجناح شوهرم را چه کردی؟! سکینه آمدن جمله ای را گفت که قلب همه را به آتش زد و سوزاندن گفت ذوالجناح بگو، وقتی بابایم به میدان رفت، تشنه لب بودند و خودم شنیدم که فریاد می زدند، ای لشکر، جگرم از تشنگی می سوزد. بگو وقتی که بابایم را کشتند، آیا برایشان آب دادند یا تشنه لب کشتند؟ «یا جوادُ هل سَقَى أبی أم قَتَلُوهُ عَطْشاناً»

همه از خیمه ها برون دویدن \* ولی سالار زینب را ندیدن

یکی گفتا فرس بابای ما کو \* یکی گفتا فرس مولای ما کو

ذوالجناح سرش را پائین انداخته جلو اهل بیت حرکت کرد و اهل بیت امام حسین از پشت سرش آمدند بسوی قتلگاه.

حضرت زینب (علیها السلام) یک وقت آمد روی «تَلُّ زینبیه» نگاه کرد، والشَّمْر جالسٌ علی صدر الحسین:

خودم دیدم زبائنی بلندی \* که محبوب خدا را سر بریدن

خودم دیدم که صحرا لاله گون بود \* زمین از خون یاران عرق خون بود

خودم دیدم فضایی آسمانها \* پور از انا الیه را جعون بود

خودم دیدم که نور چشم زهرا \* جراحاتِ تنش از حد فزون بود.

عمر بن عبدود در جنگ خندق مبارز می خواست پیامبر سه مرتبه فرمود کیست که با او مبارزه کند؟ همه سکوت کرد و در هر سه بار علی علیه السلام حرکت نمود. در مرحله آخر هنگام که علی آمد، عمر بن عبدود از او سؤال کرد آیا نام تو چیست؟ حضرت فرمود: نامم حیدر کرار؛ چون مادر عمر به او گفته بود که «تو» را هیچکس با به زمین نخواهد زد مگر شخص به اسم حیدر کرار است.

عمر خواست طرفه رود و گفت: شما کوچک هستی و پدرم با پدر شما علاقه داشت و من به تو مبارزه نمی کنم! حضرت دفرمود: من علاقه به مبارزه دارم (۱). آن وقت اول عمر به علی ضربت زد و در مرحله دوم حضرت او را دو شق نمود وقتی خواست سرش را جدا کند آن

ص: ۳۳۰

۱- / غزوه خندق (احزاب) در سال پنجم بین رسول خدا و همه قریش مکه و بنی النضیر که به دور مدینه با پیشنهاد سلمان حفر کردن و مدت ۲۰ روز طول کشید و جنگ با تیر و سنگ بود، یک روز عده ای مانند عمرو بن عبدود، نوفل بن عبدالله، هبیره بن ابی، وهب، عکر بن ابی جهل، ضرار بن الخطاب با اسب از تنگی حفر گذشتند و چون عمرو را «فارس لیل» می گفتند و او را با هزار سوار برابر می دانستند، مبارز طلبید. هیچکسی جرأت نکرد و عمر بن الخطاب او را بسیار شجاع خواند و عبدالرحمن بن عوف گفت: بیایم پیامبر را دست بسته تحویل او دهیم و خودمان آسوده بمانیم. عمرو گفت: و لقد بحت من النداء.....بجمعکم هل من مبارز یعنی: بانک من درشت و خشن شد از بس در موقف مبارزه ایستاده و طلب مبارز کردم!! امیرالمومنین اجازه گرفت و فرمود: لا- تجعلن فقد اتک مجیب صوتک غیر عاجز. رسول خدا فرمود: برز الایمان کله الی الشکر کله. امیرالمومنین وقتی که در میدان مبارزه وارد شد، سه پیشنهاد کرد: ۱- اسلام بیاور ۲- یا دست از جنگ بردار ۳- یا از اسب پیاده شو؟ «عمرو» امر سوم را اختیار کرد؛ اما در نهان تر سناک بود؛ ولی، با طرفند گفت: یا علی هنوز دهان تو بوی شیر می دهد... علی فرمود: من دوست دارم تو را در راه خدا بکشم. همین که عمرو کشته شد بقیه فرار کردند و پیامبر فرمود: ضربت علی یوم الخندق افضل من عباده ثقلین

ملعون آب دهان به صورت حضرت انداخت و حضرت از روی سینه او برخواست و سه مرتبه دور زد. وقتی که قضیه را سؤال کردند، فرمود:

من در حال غضب ممکن بود کار من برای خدا نباشد. لذا از روی سینه ی او بر خواستم تا از خشم بمانم. عمر در حال وصیت گفت: ای علی سرم را جدا کن؛ اما لباسهایم را از تنم بیرون نکن؛ سرم را بر روی نیزه نکن لشکریانم متاثر می شوند؛ مرا برهنه کرده زره و شمشیرم را بر مدار که خواهرم می آید خجالت می کشد. وقتی خواهر عمر آمد، گفت: برادر عمر می خواستم تا زنده بودم برایت گریه کنم؛ اما الآن دیگر گریه نمی کنم؛ چون قاتل تو مرد و شجاع بوده که لباسهایت را بر نداشته، زره و شمشیر تو را بر نداشته و سر تو را بر نیزه استوار نکرد.

پیامبر فرمود، معصومین فرمود، امام صادق فرمود: جدم اولین مظلوم عالم بود. علی جان شما راضی نشدی لباس دشمن را بیرون آوریدی؛ امّا وقت خواهر عمر آمد گفت عمر برادر می خواستم تا زنده ام برایت گریه کنم؛ اما الآن گریه نمی کنم؛ چون هر کس تو را کشته شجاع و جوانمرد بوده ..

امّا یا امیرالمؤمنین مگر حسین فرزند شما نبود که در روز عاشورا آب را برای زینب کبری اجازه نداد تا برای حسین گریه کند. سرحسین را چهل منزل در جلو زینب کبری به روی نیزه استوار کرد. حتی پیراهن کهنه را از بدن حسین در آورد. روز بیست و یکم رمضان علی صدا زد بیچه های زهرا بمانند. زینب آمد، حسن آمد، ام کلثوم آمد، دور بابا حلقه زدند. امیر المؤمنین یک نگاه بر زینب کرد، یک نگاه به ام کلثوم که دارد گریه



می کند... وقتی همه ای بچه های علی دورهم جمع شدند. یک وقت علی با چشمهای خسته اش نگاه کرد، صدا زد: ای حسین ابوالفضل من کجاست؟!

همه هستند آیا عباس من کجاست؟ گفتند بابا، عباس سر بر دیوار گذاشته های های ناله می زند. رفتند ابوالفضل را صدا زد، وقتی که ابوالفضل آمد، علی از هوش رفته بود، آقا را بهوش آوردن و صدا زد بابا بلند شو عباست آمده! {بچه داران در وقت مسافرت با بچه ها چگونه خدا حافظی می کند، به خانم می گوئید مبادا کسی بچه ام را اذیت کند} صدا زد عباسم آرزو دارم سرم را بدامن خود قرار دهی. سر بابا را بر دامن گذاشت. صدا زد عباسم کجا رفته بودی؟ فرمود بابا جان شما فرمودید: فرزندان زهرا بیایید، آخر من دیدم مادر من ام البنین کنیز زهرا است، بخودم اجازه ندادم بمانم. علی فرمود عباس توهم فرزند زهرایی، فرزند منی. بعد علی فرمود: بچه ها همه بیرون بروند، فقط حسین و عباس بماند. وقتی که دیگران بیرون رفت. رسم است که دست کوچک را به دست بزرگ می دهد؛ اما علی دست عباس و حسین را گرفت و دست حسین را به دست عباس داد و فرمود:

عباسم مبادا دست حسین برادرت را رها کنی. لذا در شط فرات باب الحوائج عباس وقتی که کف آب را برداشت. خواست بیاشامد یکدفعه وصیت بابا بیادش آمد و گفت ای عباس فرزندان حسین تشنه است تو می خواهی آب بیاشامی! پیامبر بر همه شهدا آب دادن؛ اما وقتی

عباس شهید شد، پیامبر آب آورد، ابوالفضل فرمود یا جدا مگر نمی دانی که فرزندان برادرم تشنه لبان هستند.

## ورود اهل بیت به کوفه

بعد از ورود اهل بیت به کوفه، عیدالله لعنت الله علیه در مسجد کوفه خواست تأثیر کلمات ارزشمند حضرت زینب و امام سجاد علیه السلام را خشتی و تأثیر حکومت پوشالی یزید را معرفی کند! با یک حالت غرور و تکبر به مسجد آمد: «صعد المنبر و حمدالله و اثنی علیه و قال فی بعض کلامه الحمد لله الذی أظهر الحق و أهله و نصر امیر المؤمنین [یزید] و اشیاعه و قتل الکذاب ابن الکذاب فمأزاد علی هذا الکلام شیاء». همین که سخن آن ملعون به همین گستاخی رسید. یکمرتبه قبل از آنکه سخن دوم را شروع کند، «عبدالله بن عقیف اُزدی» که یک چشم را در جنگ «جمل» و چشم دیگری را در جنگ «صفین» در رکاب مولایش علی ابن ابیطالب علیه السلام از دست داده بودند و همیشه در مسجد کوفه مشغول عبادت بودند، بلند شد و در جواب آن ملعون فرمود:

«فقال یابن مرجانه، انّ الکذاب ابن الکذاب أنت و ابوک و من استعملک وابوه»؛ یعنی، ای پسر مرجانه! تو و پدرت و کسی که تو را امیر قرار داده است و پدرش معاویه کذاب است. «یاعدوالله، أتقتلون اولاد النبیین و تتکلمون بهذا الکلام علی منابر المسلمین؟» ای دشمن خدا

ص: ۳۳۳

برمنابر مسلمین چنین گستاخی می کنی؟ «قال الراوی: وغضب ابن زیاد وقال من هذا المتكلم؟ فقال عبدالله بن عفيف أنا المتكلم يا عدوى الله! أتقلون الذرية الطاهرة التي قد اذهب الله عنها الرجس وتزعم انك على دين الاسلام؟!» همین که سخن به اینجا کشید. یک مرتبه عبدالله بن عفيف فریاد کشید: «أین اولاد المهاجرین و الأنصار ینتقمون منک و من طاغیتک اللعین ابن اللعین علی لسان محمّد صلی الله علیه و آله رسول رب العالمین».

راوی می گوید: «فزاد غضب ابن زیاد اللعین انتفخت اوداجه» چنان عصبانی شد که رگهای گردنش از شدت خشم ورم کردند. «وقال، علیّ به، وخلصوه من أيدي الجلاوزه و اخرجوا من باب المسجد واطلقوا به الى منزله...» یعنی، گفت او را نزدم بیاورید، بستگان عبدالله او را از دست جلادان نجات داند... در آخر بین «أشعث» فرمانده ابن زیاد و طرفداران عبدالله بن عفيف جنگهای شدید رخ داد که در اثر جنگ مدافعان عبدالله او را رها نمودند و ابن زیاد دست گیر کردند و گفت: «فقال

له ابن زیاد: ماذا تقول في امير المؤمنين عثمان بن عفان؟» عبدالله بن عفيف بی درنگ فرمود: «يا بن مرجانه ما أنت و عثمان بن عفيف، أساء أم أحسن. أضيح أم أفسد، والله تعالى ولي خلقه يقضي بينهم وبين عثمان بالعدل والحق ولكن سألني عنك و عن أهلك و عن يزيد و عن أبيه. فقال ابن زیاد والله لا أسئلتك عن شيء» به خدا! قسم از هیچ چیزی از تو سؤال نمی کنم، مگر این که مرگ را به تو بچشانم. عبدالله گفت: الحمد لله رب العالمین؛

یعنی، قبل از این که تو از مادر متولد شوی من از خداوند دو چیز خواسته بودم: اول؛ شهادت، دوم؛ شهادت به دست کثیفترین انسانها؛ ولی، هنگام که دو چشمم را از دست دادم از استجاب دعایم بسیار مأیوس شدم؛ اما الآن بسیار خوشحالم که دعایم در نزد خداوند مستجاب شده است. «الحمد لله الذی رزقناها بعد الیأس منها»

### خطابه حضرت زینب در کوفه

سخنان شیوای امّ المصائب زینب کبری در شهر مسخ شده ی کوفه، چنین در قلوب مردم اثر کردند که راوی می گوید: پیره مردی را دیدم که در کنارم ایستاده و زار زار گریه کرده و می گفت: پدر و مادرم فدای شما خاندان باد، پیران شما بهترین پیران و جوانان شما بهترین جوانان و زنان شما بهترین زنان و نسل شما بهترین نسلهاست.

راوی می گوید: به خدا قسم! همه ای مردم در حال گریه و سرگردان بودند و از شدت گریه و ناله دستهایشان را به دهان گذاشتند و متحیرانه به سخنان زینب کبری گوش داده و التماس می کرده و می گفتند: ای دختر پاکان دلهای ما را آتش زد. بعد از حضرت زینب و فاطمه بنت الحسین سخن گفتند؛ اما وقتی که سخنان امّ کلثوم تمام شدند، فریاد گریه و ناله بلند شد، یک وقت دیدم که زنها بی اختیار سرها را برهنه کردند و از زمین خاک برداشته بر سرهایشان می پاشیدند و صورتهایشان را با پنجه جریحه دار کرده فریاد و امصیبتا سر می دادند و

مردها نیز بی اختیار محاسن شان را می کنند. در حالی که کوفه چنین روز را مشاهده نکرده بود.

بعد از سخنان امام سجاد در چهارمین بار اوضاع کوفه متحوّل شد یکی به دیگری می گفتند وای بر ما، بیچاره شدیم و به هلاکت رسیدیم. راوی می گوید: رأیت شیخاً واقفاً الى جنبی یکی حتی أخضلت لحيته وهو يقول بأبي أنت وأمي كهولكم خير الكهول، شبابكم خير الشباب ونسائكم خير النساء ونسلکم خير النسل. لایخزی ولایتزی (خاندان نه از صحنه خارج می شود و نه شکست می خورند). راوی می گوید فقط بحث پیر مرد نبود: فوالله لقد رأيت الناس يومئذ حيارى وقد وضعوا ايديهم في افواههم» بعد فاطمه بنت الحسن وقتی سخنانی کرد: وارتفعت الاصوات بالبكاء وقالوا حسبك يا بنت الطيبين فقد احرق قلبونا وانضجت نحورنا واضرمت اجوافنا”

بعد ام کلثوم وقتی سخن گفت: یکمرتبه فضج الناس بالبكاء والنحيب والنوح ونشر النساء شعورهنّ وحثين التراب على رؤسهنّ وخمشن وجوههنّ ولظمن حدودن و دعون بالويل والثبور وبكى الرجال وتنفر الحاهم فلم ير باكيه وباك اكثر من ذلك اليوم.

بعد از سخنان امام سجاد: فارتفعت اصوات الناس من كل ناحياً ويقول بعضهم لبعض هلكتم وماتعلمون(۱)

ص: ۳۳۶

بشیر که از شام تا کربلا و از کربلا تا مدینه در خدمت امام سجاد علیه السلام بود، می گوید وقتی به مدینه نزدیک شدیم امام سجاد فرمود: خارج از مدینه خیمه ها را برپا کنید. بعد برایم فرمود:

ای بشیر بابایت شاعر بود. آیا تو نیز شعر می دانی؟ گفتم بلی، یابن رسول الله. فرمود: برو خبر شهادت بابایم را به مردم مدینه برسان. من سوار بر اسبم وقتی در مدینه [به مسجد پیامبر] رسیدم با صدای بلند صدا زدم: ای مردم مدینه! دیگر مدینه جای ماندن نیست؛ چون حسین کشته شد. بدنش در کربلا غرق در خون و سر مبارکش را به روی نیزه ها از این شهر به آن شهر می برند! یک مرتبه دیدم که همه زنها از پشت پرده ها، با موهای باز و پریشان، و صورتهای خراشیده وارد کوچه ها شدند و فریاد شان بلند شدند و می گفتند: ای پیام آور تو کیستی؟

گفتم من بشیر بن جذلمم و گفتم ای مردم امام سجاد با اهل بیت پدرش در بیرون مدینه آمده. یک مرتبه دیدم که همه مردم مدینه به طرف اهل بیت امام حسین حرکت کردند. همین که نزد امام سجاد رسیدند صدای جمعیت به گریه و ناله بلند شدند. آن گاه امام سجاد فرمود ای مردم مدینه حسین و فرزندانش را شهید کردند. زنان و کودکانش را اسیر کردند. سر بابایم و جوانانش را در شهرها بالای نیزه گرداندند.

يا بشير رحم الله اباك لقد كان شاعراً فهل تقدر على شى منه ؟ قلت: بلى، انى شاعر قال: فادخل المدينه وانع (نعى يعنى خبر مرگ كسى را دادن) اباعبدالله قال بشير: فرکبت فرسى وركعت حتى دخلت المدينه فلما بلغت مسجد النبي رفعت صوتى بالبكاء وانشأت اقول: يا اهل يثرب لا مقام لكم بها \*\*\* قتل الحسين فادمعى مدراراً

الجسم منه بكر بلا مخرج \*\*\* الرأس منه على القناه يداراً

هذا على بن الحسن مع عماته واخواته قد حلوا بساحتكم ونزلوا بفنائكم وانا رسول اليكم واعرفكم مكانهم. فما بقيت فى المدينه مخدره ولا محجبه الا- برزن من حذورهن مكشوفه شعورهن مختمه وجوههن ضاربات حدودهن يدعون بالويل والشبور فلم ارباكياً ولا باكيه اكثر من ذلك اليوم ولا يوماً امر على المسلمين منه بعد وفاه رسول الله. ايها الناعى جددت حزننا بأبى عبدالله ما هو أنت؟ قلت أنا بشير بن جذلم فارتبعت اصوات الناس بالبكاء وحنين الجوارى والنساء والناس من كل ناحيه تعزونه فضجت تلك البقعه ضجه شديداً (١).

ص: ٣٣٨

١- / لهوف چ اسوه ص ٢٢٩

و هب بن [و هب] عبدالله که با مادر و همسر خود در لشکر ابا عبدالله بود، روز عاشورا مادرش فرمود: ای فرزندم به یاری فرزند رسول خدا برخیز. وهب با ترغیب مادر به میدان رفت. بعد از آنکه عده ای را کشتند، نزد مادر و همسر برگشت و گفت: ای مادر الآن از «من» راضی هستی؟ مادرش فرمود: آنگاه از «تو» را ضی می شوم که در رکابه ابا عبدالله کشته شوی. می گوید: همسر وهب دامنش را گرفت و گفت: ای وهب مرا داغدار خود مکن؛ امّا مادرش گفت: فرزندم بر گرد و در رکاب فرزند پیامبر نبرد کن تا در قیامت خداوند شفیع تو باشد. هنگام که وهب به میدان بازگشت. دشمن اطراف او را محاصره کردند و هر دو دستهایش را قطع کردند. یکدفعه مادرش عمود خیمه را برداشته و بسوی میدان حرکت نمود و می گفت: پدر و مادرم بفدایت ای فرزند رسول الله، می خواهم برای دفاع از حرم تو به میدان بیروم. فرزندش خواست مادر را بر گرداند؛ ولی، مادرش دامن وهب را گرفت و فرمود هرگز بر نمی گردم مگر کشته شوم؛ اما وقتی که امام حسین آمد، مادر وهب به فرمان آن حضرت به خیمه برگشت. ابا عبدالله فرمود:

«یا امّ وهب اجلسی، فقد وضع الله الجهاد عن النساء ائک و ابنتک مع جدی محمّد فی الجّه» ای مادر وهب به خیمه برگرد چون خداوند جهاد را از زنها برداشته است تو و پسرت با جدم محمّد در بهشت خواهید بود(۱).

ص: ۳۳۹



هنگام که وهب شهید شدند، همسرش به بالین او آمد تا خاک صورت وهب را پاک کند. شمر ملعون، غلامش را فرستاد که با عمود آهنین به فرق همسر وهب زد که اولین شهیده ای لشکر امام حسین است.

علامه مجلسی فرموده: وهب و مادرش نصرانی و به دست امام حسین مسلمان شد. هنگام که وهب در میدان دست گیر شد، او را نزد عمر بن سعد بردند و آن ملعون گفت: «ما أشدَّ صولتک!»؛ یعنی، ای وهب عجیب شجاعتی داری! انوقت دستور داد سرش را بریدن و بعد آن سر را آورده به سوی لشکر گاه امام حسین پرتاب نمود. مادرش سر وهب را برداشته و بوسید و بعد به سوی لشکر عمر بن سعد انداخت و گفت: ای عمر بن سعد بدان سر که «من» در راه خدا داده ام دیگر نمی خواهم. آنگاه مادر وهب با عمود خیمه حمله کرد؛ ولی، امام حسین به او فرمود: ارجعی یا ام وهب انت وابتتک مع الرسول الله فانَّ الجهاد مرفوعٌ عن النساء» ای مادر وهب! برگرد، تو و پسرت با رسول الله (ص) هستید، همانان جهاد از زنها برداشته شده است. بعضی می نویسند که همسر وهب گفت ای وهب! من میدانم تو کشته می شوی و بهشت خواهی رفت و مرا فراموش می کنی، باید نزد امام حسین با من عهد و پیمان کن که در روز قیامت از من جدا نشوی. هر دو نزد امام حسین رفتند و همسر وهب گفت: یابن رسول الله من دو حاجت دارم:

حاجت اولم این است که این جوان کشته می شود و من تنهایم مرا به اهل بیت خود بسپارید. حاجت دومم این است که وهب شما را

گواه بگیرد که در روز قیامت مرا فراموش نکند. امام حسین از شنیدن این سخنان گریه نمود و فرمودند: حاجت تو برآورده می شود (۱).

## روضه علی اکبر علیه السلام

روضه علی اکبر علیه السلام (۲)

هنگامی که علی اکبر روانه میدان شد، ابا عبدالله یک نگاه مایوسانه به وجود نازنین جوانش نمود فرمود: «اللهم أشهد علی هؤلاء القوم فقد برز إليهم غلام أشبه الناس خلقاً وخلقاً وموطئاً برسولك كُنَّا إِذَا اشْتَقْنَا أَلَى نَبِيكَ نَظَرْنَا إِلَى وَجْهِهِ».

بسیاری می نویسند وقتی که علی اکبر روانه میدان شد، امام فرمود: فرزندم برو به همراه مادر، برادر و عمه هایت خداحافظی کن.

علی اکبر به خیام حرم برگشت و با صدای بلند فرمود: «السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا أَخَاهُ! وَعَلَيْكُنَّ يَا أَهْلَ بَيْتَاهُ! هَذَا آخِرُ السَّلَامِ وَآخِرُ الْكَلَامِ وَاللِّقَاءِ فِي الْجَنَّةِ».

وقتی صدای علی اکبر به گوش پرده [خیمه] نشینان حرم ابا عبدالله رسیدند، همه به دور او حلقه ی ماتم زدند و چنان گریه و ناله کردند که همه بیهوش شدند.

امام سجاد فرمود: من در روز عاشورا بشدت مریض بودم، یک دفعه دیدم یکی آهسته آهسته، دست و پای مرا می بوسید. نگاه کردم دیدم، برادرم علی اکبر است. گفتم ای برادر، چرا به حالت دگرگون واشکت

ص: ۳۴۱

۱- / فاسخ التواریخ، ج ۲ ف ص ۲۷۰

۲- / مادرش لیلا مره بن عروه بن مسعود ثقفی. صحاب رحمت، ص ۴۶۴ / ۴۶۶

ریزان است؟ فرمود: برادرم، پدرم تنهاست و یارانش همه کشته شده اند. اینک من هم قصد جان فدای دارم.

در کتاب «روضه الأحباب» آمده که ابا عبدالله لباسهای جنگی را بریدن علی اکبر پوشانید و علی اکبر روانه میدان شد. وقتی وارد میدان شد، از شدت گرما، غلبه ای تشنگی و سنگینی اسلحه به خیمه گاه برگشت و صدا زد:

يَا أَبَاهُ أَلْعَطَشُ قَدْ قَتَلَنِي وَثِقَلُ الْحَدِيدِ قَدْ إِجْهَدَنِي فَهَلْ إِلَى شَرْبِهِ مِنَ الْمَاءِ سَبِيلٌ! اتَّقَوِي بِهَا عَلِيُّ الْأَعْدَاءِ». بابا جان! تشنگی و سنگینی اسلحه مرا به زحمت انداخته است. آیا جرعه ای آبی هست تا برای دفاع دشمن قدرت یابم؟ [حضرت فرمود: پسرم! برو اندکی مبارزه کن که بزودی از دست جدت رسول الله سیر آب می شوی.

بعضی می نویسند که ابا عبدالله زبان علی اکبر را در دهان خود گرفته و مکیدند و برای او فهماندند که بابایت نیز تشنه است، بعضی می گویند که ابا عبدالله انگشتر خود را بر دهان علی اکبر گذاشت و فرمود، فرزندم اکنون به سوی میدان برگرد. همین که علی اکبر به میدان آمد مَرَّهُ بَنَ مُنْقَذُ عَبْدِي كَمِينٍ كَرْدَهُ وَبَا نِيْزَهُ حَوَالَهُ كَرْدَ وَ اُو رَا بَه رُوِي زَمِيْنِ اِنْدَاخْت. آنوقت لشکر عمر سعد دَوْرَ او رَا كَرَفْتَهُ وَ بَدَن او رَا قَطْعَهُ قَطْعَهُ كَرْدَنْد [فَقَطَعُوا بِسِيْفِهِمْ اِرْبَا اِرْبَا]. علی اکبر صدا زد، بابا جان! این جدم رسول الله است اکنون مرا سیر آب نموده و دیگر تشنه نمی شوم؛ اما سید ابن طاووس روایت کرده است که علی اکبر صدا زد بابا جان! خدا حافظ

ص: ۳۴۲

این جدم رسول الله است، به تو سلام می رساند که هر چه زودتر نزد ما بیا. همین که ابا عبدالله نزد پسرش آمد:

«وَوَضَعَ خَدَّهُ عَلَى خَدِّهِ وَقَالَ: قَتَلَ اللَّهُ قَوْمًا قَتَلُواكَ». بعضی می نویسند: وقتی ابا عبدالله بر بالین علی اکبر رسید، علی اکبر چشم را باز کرد و فرمود: ای بابا جان! می بینم که الآن درهای آسمان باز شده و حوران بهشتی نازل می شوند و جامهای شربت بر کف دارند و مرا به سوی خویش صدا می زنند و من به سوی آنها سفر می کنم.

راوی می گوید: ابا عبدالله آمد و آمد همین که در نزد علی اکبر نشست، گاهی سخن می گفت ولی حرفی نمی شنیدند، و گاهی خون ها را از لب و دندانهای پاک می کرد و گاهی صورت خود را به زخمهای بدن علی اکبر می مالید و گاهی می گفت ای نور دیده ای بابا! تو راحت شدی ولی مرا تنها گذاردی.

حمید بن مسلم می گوید: جوانان بنی هاشم آمدند به دور او حلقه ی ماتم زدند؛ اما یک زنی را دیدم که از میان خیمه دویدند و صدای واویلا می کشید. پرسیدم این زن کیست؟ گفتند زینب دختر علی است. وقتی نزد علی اکبر آمد خود را به روی بدن او انداخت و ابا عبدالله او را به خیمه ها بردند و صدا می زد "احملوا أخاکم" ای جوانان بیاید علی اکبر را به خیمه گاه ببرید(۱).

ص: ۳۴۳

می نویسد وقتی که در عصر عاشورا خیمه ها را آتش زدند، بیست و سه طفل کوچک از خیمه ها بیرون آمدند که از شدت تشنگی می لرزیدند. یکی از بزرگان لشکر، به عمر سعد گفت: اگر می خواهی اینها را نزد یزید ببری، هیچکدام آنها به شام نمی رسد. دستور بده تا برای آنها آب دهند که از تشنگی هلاک نشوند. وقتی آب آوردند و برای رقیه آب دادند، رقیه آبا را گرفته روانه قتلگاه شد! گفتند ای دختر کجا می روی؟

فرمود بابایم هنگام که به میدان می رفت تشنه بود، می خواهم آب را برای بابایم ببرم (۱) شب یازدهم حضرت زینب دیدند که رقیه در میان خیمه نیست، با امّ کلثوم در بیابان گردش می کرد، همین که وارد قتلگاه شدند، دیدند که رقیه نازدانه خود را روی بابا انداخته و دستهای کوچک خود را بر سینه بابا چسبانیده، راز و نیاز می کند. عمه ها خواست او را با نوازش از بابایش جدا کند ولی رقیه حاضر نشد. آن وقت حضرت زینب با امّ کلثوم فرمود: ای خواهرم به خیمه برو، سکینه را بیاور شاید او بتواند خواهرش را از روی بدن بابا جدا کند. همین که سکینه را آوردند، رقیه را جدا کرد و خواست به طرف خیمه ها بیاید، در بین راه، سکینه به رقیه گفت: ای خواهرم! بابا را از کجا شناختی؟ رقیه گفت: خواهر جان! من بابا بابا می کردم و می گشتم، ناگهان صدای شنیدم که می گفت: رقیه اینجا بیا. چون آمدم آمدم یک مرتبه دیدم که این جا قتلگاهی شهدا است. از حضرت سکینه نقل شده است که وقتی بابایم کشته شدند من بدن بابایم را

ص: ۳۴۴

در آغوش گرفته و بی هوش شدم و در همان حال شنیدم که بابایم فرمود: شَدَّ عَتِي مَا إِنَّ شَرِبْتُمْ مَاءَ عَذْبِ فَادُكْرُونِي \* أَوْ سَمِعْتُمْ  
عَرَبٍ أَوْ شَهِدِ فَانْدُبُونِي.

راوی می گوید: همین که سکینه به هوش آمد در حال گریه وناله بود که عده ای آمدند او را با ضرب تازیانه از بابایش جدا کردند. امام زمان (عج الله...) در زیارت ناحیه فرموده: یا جدا! هر صبح وشام برایت گریه وناله می کنم و به جای آشک خون گریه می کنم. ملأ سلطانعلی یکی از وعاظ می گوید در خواب از حضرت سؤال کردم یا بن الحسن آن مصیبت که برایش خون گریه می کنی آیا مصیبت علی اکبر است؟ فرمود: خیر، اگر علی اکبر بود او نیز خون گریه می کرد. آیا مصیبت عباس است؟

فرمود: خیر، اگر عباس هم بود او نیز خون گریه می کرد. آیا مصیبت سید شهدا است؟ فرمود: خیر، اگر او بود نیز خون گریه می کرد. عرض کردم؛ پس، کدام مصیبت است؟ فرمود: مصیبت اسیری زینب کبری است.

حضرت زینب برای امام سجاد فرمود: وقتی آثار مرگ را به صورت پدرم مشاهده کردم، عرض کردم بابا جان ام ایمن به من حدیثی را نقل کرده است که دوست دارم از شما بشنوم؟ بابایم اضافه بر حدیث ام ایمن فرمود: گویا می بینم تو و دیگر زنان اهل بیت را در کربلا دشمنان اسیر کرده وشهر به شهر می برد وچنان بیم دارید که غارتگران شما را می ربایند .. دخترم صبر وشکیبایی را پیشه قرار دهید

چون لشکر ابن زیاد شب در کنار دیر راهب ماندند، سر اباعبدالله را در میان صندوق گذاشته بودند... نیمه های شب صدای به گوش راهب رسید؛ چون گوش داد، ذکر و تسبیح شنید، برخاست و سر از پنجره بیرون کرد، دیدند که صندوقی در کنار دیوار است و نور از میان آن به سوی آسمان بالا می رود، و از آسمان ملائکه ها دسته دسته به زمین می آیند و می گویند: السلام علیک یا بن رسول الله! السلام علیک یا ابا عبدالله السلام علیک یا بن فاطمه زهراء. از این منظره تعجب کردم و شب تا صبح صبر نمودم صبح به میان لشکر رفته و سؤال کردم آیا بزرگ لشکر کیست؟ گفتند: خولی. نزد خولی رفتم سؤال کردم آیا داخل صندوق چیست؟

گفت سر مرد خارجی است که او را ابن زیاد به قتل رسانیده . گفتم نام او چیست؟ گفت: نام او حسین بن علی است. گفتم: نام مادرش چیست؟ گفت: فاطمه زهرا

دختر محمد مصطفی! گفتم وای بر شما؛ علمای ما راست گفتند که هرگاه این مرد کشته شود از آسمان خون می بارد. اکنون از تو خواهش می کنم ساعتی این سر را به من بده. خولی گفت: این سر را بیرون نمی آورم مگر نزد یزید تا از او جایزه بگیرم. گفتم: آیا جایزه تو چیست؟

گفت: ده هزار درهم. «من» آن مبلغ را دادم و آن سر مطهر را تا یکساعت از خولی گرفتم و آن سر مبارک را با آب گلاب و مشک شست و بر سجاده خویش گذاشتم شهادت جاری کردم و گفتم یا اباعبدالله هر وقت جدت را ملاقات کردی گواهی بده که «من» در نزد «تو» مسلمان

شدم و بعد از آن راهب به پارسای ادامه داد. بعضی می گوید: راهب به سر مقدس عرض کرد: ای سر سرور عالم! گمان دارم تو از کسانی باشی که در تورات وانجیل وصف آنها آمده اند. یکدفعه از آن سر صدا بلند شد: انا المظلوم، انا المهموم! انا المغموم، انا المذی بسيف العدوانی الظلم قتلت انا الذی بحرب اهل البغی ظلمت ... آن نصرانی گفت: ای سر خود را بیشتر معرّفی کن آن سر فرمود: انا

ابن محمد مصطفی، انا ابن علی المرتضی، انا ابن فاطمه الزهراء، انا ابن خدیجه الکبری، انا ابن العروه الوثقی، انا شهید کربلا ف انا قتیل کربلا...

### آمدن اُسرا در قتلگاه

عمر سعد ملعون روز عاشورا سر امام حسین را با دست خولی بن یزید و عمید بن مسلم داده و نزد عبیدالله فرستاد، و دستور داد که سرهای بقیه ای اصحاب ابا عبدالله را جدا کند. بروایت شیخ مفید (ه) هفتاد و دو سر را بریدن و آنها را به همراه شمر بن ذی الجوشن و قیس بن أشعث و عمرو بن حجاج به کوفه فرستاد و عمر بن سعد تا ظهر روز یازدهم در کربلا ماندند و کشته های سپاه خو را خاک کردند؛ اما بدن عزیزان فاطمه زهرا و یارانش را عریان بر روی زمین گرم کربلا باقی گذاشتند و اهل بیت اعبده الله را بر شتران بی جهاز و با صورتها کشوده در میان سپاه دشمن بیرون آوردند! و با امام سجّاد که با غل و زنجیر بسته بودن از راه قتلگاه عبور دادند.

ص: ۳۴۷



همین که نظر اسیران به بدن مبارک ابا عبد الله و سایر کشته گان افتاد، صدای گریه و ناله ای شان بلند شد.

سید بن طاووس می نویسد: که زنان را با سرهای برهنه و پای برهنه گریه کنان از میان خیمه ها بیرون آوردند و با حالتی اسیری از راه قتلگاه عبور دادند همین که چشمهای اهل بیت بر شهدا افتادند، فریاد بر آوردند.

راوی میگوید: سوگند به خدا که صدای زینب دختر علی از یادم نمی رود که صدا می زد، ای محمد که فرشتگان بر تو

درود می فرستند، این حسین توست که به خون آغشته است و اعضای او از هم جدا شده است. یا جدا این حسین توست که به روی خاک گرم بیابان افتاده و با دها خاک را بر پیکر او می پاشد. یا جدا! این فرزندان توست که با اسیری می برند! یا زهرا، این حسین توست که سرش را از تن جدا نمودند و لباسهایش را ا بدنش بیرون آوردند.

راوی میگوید: یک وقت دیدم فرمود: «یا اخی أنت اخی، أنت ابن اُمی و ابن والدی؟» سنگ ها، کلوخ ها و نیزه شکسته ها را کنار زد و بدن برادر را از زیر آنها بیرون آورد، اول لبان را روی گلوی بریده ای برادر گذاشت و جای را بوسید که نه پیغمبر بوسیده بود و نه علی و نه فاطمه. کجا رابوسید؟

همان رگهای بریده را و از شدت حزن خود را به روی بدن برادر انداخت و بدن خود را از خون برادر رنگین نمود و صدا زد: ای برادرم ای کاش کور شده بودم و تو را این گونه نمی دیدم. ای کاش به زیر خاک

رفته بودم؛ لیتنی مِتُّ قبل هذا اليوم ولا أراك كما أنت عليه، لیتنی وُ سِدْتُ الثرى؛ ای کاش قبل از این به خاک رفته بودم (۱).

می نویسد وقتی که صفیه شنید برادرش حمزه عموی پیامبر شهید شد، خواست نزد برادر برود، رسول الله به فرزندش زبیر فرمود: برو ماردت را برگردان تا اینکه برادرش را با این حالت نبیند... می گویند: پیامبر تمام بدن حمزه را پوشانید و نگذاشت حتی پاهای حمزه را ببیند؛ اما در صحرای کربلا کسی نبود که زینب کبری را دلداری کند و بجای تسلیت با تازیانه از بدن برادر جدا کردند. می نویسد: وقتی روی بدن برادر آمد و از زیر سنگها و چوبها بدن پاره پاره برادر را بیرون آورد، آنقدر زخم در بدن داشت که جای سالمی وجود نداشت. روای میگوید: ناگهان دیدم سکنینه دختر اباعبدالله خود را بر روی بدن بی سر بابا انداخت و بی هوش شد بعد از آنکه به هوش آمد شانه ی بابا را گرفت و انگشتان پدر را بر دل خود نهاد و گاهی بر چشمان خود می کشید و از خون بابا بر سر و صورت می مالد و می گفت:

ای بابا دشمن مرا در کوچکی یتیم کرده است. بابا هرگاه شب تاریک شود به که پناه ببرم. بابا اگر تشنه شوم کی مرا سیر آب میکند. پدرچان گوشواره وردایم را به یغما بردند: یا ابتاه انتظر الی رووسنا المشکوفه و الی اکبادنا الملهوفاً و الی عمتی المضروبه والی امی المسجونه؛ پدرم آیا می نگری به سرهای برهنه ما، به دلهای غمزده ما، به عمه تازیانه خورده ما، و مادر اسرم؟!

ص: ۳۴۹

راوی میگوید: سکینه بدن بابا را رها نمی کرد وقتی شمر ملعون لباس هایش را گرفته و هر چند با تازیانه می زدند دست از بدن پدر بر نمی داشت و باضرب تازیانه از بابایش جدا کرد.

ص: ۳۵۰

گفتار پنجم: داستانهای آموزنده از رهبران دینی

اشاره

ص: ۳۵۱



از امام صادق علیه السلام سؤال کردند: چرا حضرت ایوب گرفتار بلا شد؟ حضرت فرمود: ایشان به خاطر کفران نعمت گرفتار آن مصائب عظیم نشد. بلکه به خاطر شکران نعمت بود؛ زیرا شیطان هنگام که به پیشگاه خداوند عرض کرد: اگر ایوب را شاکر می بینی به خاطر نعمت های فراوان است که به او داده ای؛ اما اگر این نعمتها از او گرفته شود، او هرگز بنده ی شاکر نخواهد بود!

خداوند: برای اظهار اخلاص حضرت ایوب برای همگان و تا اینکه ایشان الگوی برای جهانیان باشد، که او به هنگام نعمت و رنج شاکر است، به شیطان اجازه داد تا بر دنیای او مسلط باشد. آن وقت ابلیس از خدا خواست: اموال، زراعت و فرزندان او از بین برد. لذا آفات در مدت کوتاهی آنها را از بین برد؛ ولی، نه تنها از شکر ایوب کاسته نشد. بلکه تعظیم و شکر او افزوده شد. بعد شیطان از خدا خواست تا بدن ایوب بیمار شود. به هر حال هنگام او به بیماری مبتلا شد. بیماری او هفت سال و بر روایتی هجده سال طول کشید و حتی نزدیکانش او را ترک کرده و او را از شهر بیرون نمودند، تنها همسرش «لیا» دختر «یعقوب» و طبق بعض نقل «حمید» وفاداری خود را با شوهر حفظ کرد.

سرانجام حضرت ایوب در این آزمایش الهی پیروز شد و خداوند دستور داد که پای خود را بر زمین بکوب، چشمهء آبی می جوشد که هم خنک برای شستشوی بدن

است و هم گوارا برای نوشیدن: ارکض برجلک هذا مغتسل بارد و شراب(۱) بنا براین، حضرت ایوب طبق آیات شفا یافت و خاندانش دوباره به سوی او باز گشتند: و وهبنا له اهله (همان).

## تکبر ممنوع

### تکبر ممنوع(۲)!

موسی بن جعفر در شأن علی بن یقظین فرمود: «یا علی ان لله تعالی اولیاء مع اولیاء الظلمه لیدفع بهم عن اولیائه و أنت منهم». روز علی بن یقظین در مدینه مشرف شد و کسب اجازه نمود ولی حضرت اجازه ملاقات نداد! عرضه کرد: «فدایت شوم من در انجام و ظایف خود کوتاهی نکرده ام؟ امام فرمود: «گمان می کنی ما از اعمال شما بی خبریم! علی بن یقظین گفت: «تقصیرم چیست؟» امام فرمود: «چرا فلاخن روز در کوفه برای ابراهیم جمال (پرورش دهنده شتر) اجازه ملاقات ندادی؟ اکنون تا او را راضی نکنی به «تو» توجه نخواهم نمود.» عرض کرد: من اکنون به او

ص: ۳۵۴

۱- / آیه ۴۲ سوره ص

۲- دفن شهدا: روز سوم وقتی که آسد آمدند بدن های شهدا را دفن کنند؛ چون کنار بدن ابا عبدالله آمدند هرچه کردند نتوانستند آن بدن مطهر را بردارند. گفتند: برویم اول بدنهای سایر شهدا را دفن کنیم. بزرگ آنها گفتند: اجساد که سر در بدن ندارند و لباس بر تن ندارد، نمی شناسیم و اگر کسی از ما سؤال کنند این بدنهای کیانند؟ جواب نداریم. یک دفعه سواری رادیدند که از طرف قبله آمد و خود را به روی بدن ابا عبدالله انداخت و او می بوسید و گریه می کرد و صدا زد بیاید من این بدنها را می شناسم. این بدن قاسم است، آن بدن برادرم علی اکبر است. وقتی که بدنها را یکی یکی دفن خاک نمودند یک وقت دیدیم که امام سجاد وارد قبر شد «ثُمَّ وَضَعَ خَدَّهُ عَلَى مِخْرِ الشَّرِيفِ وَهُوَ يَبْكِي وَيَقُولُ: طَبِي لَأَرْضٍ تَضَمَّنَتْ جَسَدَكَ الشَّرِيفِ؛ اَمَّا الدُّنْيَا فَبَعْدَكَ مُظْلِمَةٌ وَالْآخِرَةُ بُنُورِكَ مُشْرِقَةٌ..» صورت خویش را به حلقوم بریده ای بابا گذاشت و فرمود: خوشا به حال زمینی که بدن تو را در بر گرفته است. بابا! دنیا بعد از تو تاریک شد و آخرت به نور تو منور و روشن گردید.

دسترسی ندارم. حضرت فرمود: امشب در بقیع برو، شتری را خواهی دید، سوار شو، تو را به منزل ابراهیم می رساند و بعد به مدینه می آورد! علی بن بقطین می گوید: شب هنگام به بقیع رفتم، شتری را منتظر خود دیدم و بر آن سوار شدم که بعد از لحظه ای خود را مقابل درب منزل ابراهیم جمال دیدم! ابراهیم را صدا زدم، از خانه بیرون آمد و فوراً بر او سلام کرده و عذر خواهی نمودم. او از من گذشت ولی من گفتم: اکنون صورتم را بر زمین می گذارم به پای خویش صورتم را مالش ده تا باد غرور از من خارج شود. من صورتم را بر خاک نهادم و او به پای خود صورتم را فشار می داد و من با خود می گفتم: «سری که باد غرور و نخوت دارد سزاوار است که زیر قدم ها لیه و مالیده

شود، چون رضایت ابراهیم جمال حاصل شد؛ سوار شتر بلا فاصله به مدینه رسیدم و صبح در حضور موسی بن جعفر آدمم و حضرت مرا مورد لطف خویش قرار داد. (۱)

### غلام خرد مند

یک روز سلطان می خواست به بهانه که وزیر مدیریت قوی نداشت، بر کنار کند، گفت: چند سؤال دارم باید جواب دهی:

(۱) خداوند چه می خورد؟

(۲) خداوند چه می پوشد؟

ص: ۳۵۵



۳) خداوند چه کار می کند؟ وزیر مایوسانه به خانه برگشت. غلامش پرسید، بسیار مایوسید؟ گفت: سلطان چیزی را سؤال کرده که نمی دانم. غلام گفت: مشکل شما چیست بگو شاید من بدانم!! در آخر مسئله را برای غلام مطرح کرد و غلام گفت: این که خدا چه می خورد؟ بگو خدا فقط غم و عصبه بندگانش را می خورد. «یا ایها الناس أنتم الفقراء الی الله». چنانکه در دعای جوشن کبیر می گوید: ملجاء کلّ مطرود...

این که کار خدا چیست؟ بگو کار خداوند پوشاندن عیب بندگان است. قال علی، (علیه السلام): «لو کاشفتم ما، تدافتم؛ چون ستار العیوب است. جواب سؤم را نزد سلطان می گویم. وقتی که وزیر نزد سلطان آمد، جواب را داد. سلطان گفت: خودت یاد داشتی یا از کسی سؤال کردی؟ گفت: از این غلام خود یاد گرفتم! سلطان مقام وزیر و غلام را عوض کرد. آنوقت وزیر گفت: ای غلام جواب سؤم چیست؟ غلام گفت: کار خدا همین است که در یک لحظه مقام «من» و «تو» را تغییر داد. چنانکه در قرآن فرموده: (اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشأ و تنزع الملک ممن تشاء\*...آل عمران)

### سنگسار گناهکار

در من لایحضر، باب حدود آمده که روزی گناهکار خدمت حضرت عیسی آمد و گفت: مرا پاک کن! (مجرد ۸۰ ضربه شلاق و معیل سنگسار) بنام او را سنگسار کند. روز موعید که جمعیت آمدند، گناهکار

گفت: هر کس گناهکار است، به من سنگ نیندازند. همه جمعیت پراکنده شدند. فقط حضرت عیسی و پسر خاله اش حضرت یحیی ماندند. آنوقت حضرت یحیی نزد گناهکار آمد و گفت: «یا مُذنبِ عِظُنِی» ای گناهکار مرا موعظه کن؟ گناهکار گفت:

(۱) لَا تُخْلِيَنَّ بَيْنَ نَفْسِكَ وَهَوَاهَا، فَتَرُدَّكَ. (۲) لَا تَغْضَبْ.

قال الصادق ان رجلا- جاء الى بن مريم عليه السلام فقال له: يا روح الله اني زنت فطرنى عيسى (ع) ان ينادى فى الناس لا يبقى احد الا- خرج لتطهير فلان فلما اجتمع واجتمعوا وصار الرجل فى الحفرة نادى الرجل لا يجدنى من الله فى جنبه حد، فانصرف الناس كلهم الا- يحيى وعيسى فدنا منه يحيى فقال له: يا مذنّب عظى. فقال له لا تخلين بين نفسك وبين هواها فترديك، قال روى، قال: لا تعيرن خاطبا خطيئه قال: زدنى، قال: لا تغضب، قال: حسبى

(۳) لَا- تُعَيِّرَنَّ خَاطِبًا بِخَطِيئَتِهِ. در روایت دارد: «مَنْ عَيَّرَ مُؤْمِنًا وَبُتْلَى». هر کسی دیگری را سرزنش کند، خودش مبتلا- می شود. خانمی می گوید: یکروز زنی آمد و گفت: فرزندم صرفه می کند و احتیاج به شیر الاغ دارد کمی شیر الاغ می خواهم! من او را مسخره کردم! روز دیگر پسرم با همان مرض مبتلا شد و احتیاج به شیر الاغ پیدا کرد، من که دیگر چاره نداشتم رفته شیر الاغ همسایه را بدون اجازه گرفتم. مسخره باعث شد که من مبتلا به کار حرام نیز شدم.

نطفه مُلْكُ جهانها حکمت است\* پروبال مرغ جانها همت است

هر که در یک زره لاشیء گم شود\* کئی بود ممکن که او مردم شود

هر که راه یک زره همت داده از\* کرد عالم را از آن یک زره بیش

من غلام آنس همت پرست\* کو بغیر کمیا نارت شکست

نردبان این جهان ما، و من، است\* عاقبت این نردبان خواهد شکست

لاجرم هر کس که بالاتر نشست\* استخوانش سخت تر خواهد شکست

ص: ۳۵۸

برای اصحاب «صِيْحْفَه» چند روز خرما آورد، یکروز أسعد گفت: یا رسول الله چقدر خرما بخوریم، جگرم سوخت؟! پیامبر فرمود: «نار جهنم اشدّ حرّاً» یعنی اگر آتش جهنم را بدانی که چگونه میسوزاند. أسعد بسیار متأثر شد و دیگر تا آخر عمر شکوه نکردند. یکروز امیرالمؤمنین مبتلا به چشم درد شد. رسول خدا به عیادت آمد و فرمود: یا علی چه حالی داری؟! فرمود: چشمم درد شدیدی دارد. پیامبر فرمود: علی جان وقتی که کافران را در جهنم می برد، و سیخ های از آتش را در بدن شان عبور می دهد. چنان ناله می کند که اگر به اهل دنیا برسد تحمل نمی تواند. فوراً امیرالمؤمنین فرمود: یا رسول الله در میان آنها مسلمان هم پیدا می شود یا همه مشرک است؟ حضرت فرمود: کسی ظلم کند نیز چنین است. امیرالمؤمنین از جا بلند شد و فرمود: یا رسول الله درد چشمم فراموش شد.

## عبرت از دیگران

شخص زانو درد به همراه همسرش در بیمارستان شفایحیایان تهران، وقتی داخل چندین اتاق رفتند، دیدند که بعض قطع نخاع و بعض فلج و بعض فقط سرش تکان می خورد! بسیار ناراحت شد. وقتی خانمش

گفت: بیا دکتر بیرویم. گفت: خانم بیرویم درد زانویم از بین رفت، زیرا از من «بدتر» هم وجود دارد.

ص: ۳۶۰

تریماه بعد از خلافت امیرالمومنان نامه حضرت را در «شام» به دربار معاویه آورد، دید که عمروعاص آنجاست. وقتی عمروعاص سؤال کرد از کجا آمدی؟ فرمود: «مِنْ عِنْدِ إِمَامِ زَكِّي تَقِي نَقِي بِرِّ رَضِيَّةٍ مَرْضِيَّةٍ مِنْ عِنْدِ إِمَامِ الْمُعْصُومِ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ». در حال که در شام کسی جرئت نداشت از علی دفاع کند. عمروعاص گفت: معاویه جلسه دارد، هر چه داری به «من» بده. تریماه گفت: «تو» مالک دوزخ هستی، «من» با «تو» نگهبان دوزخ کاری ندارم!! بعد یزید آمد و گفت: پدرم جلسه دارد، اگر پیام داری به «من» بگو. تریماه فرمود: «عِنْدِ كِتَابِ مَخْتُومٍ مِنْ إِمَامِ مُعْصُومٍ» یعنی ای یزید!! «من» یک نوشته عالی دارم از حجّت خدا علی بن ابی طالب است و آن را جز به پسر خوانده ابوسفیان (تردید کرد و نگفت پسر ابوسفیان) به کسی دیگر تحویل نمی دهم!! یزید گفت: «تو» به بابایم توهین کردی! تریماه فرمود: پس نامه را بر می گردانم! یزید گفت: بایست پدرم الآن می آید. تریماه وقتی معاویه را دید فرمود: «السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْمَلِكُ الْعَاصِي» سلام بر تو ای پادشاه گناهکار!! معاویه گفت: بگو: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ!

تریماه فرمود: ای معاویه، مؤمن عمّار، سلمان، اویس، و مقداد هستند و آنها أصلاً تو را قبول ندارند و اینهایی که دور تو می چرخند و بدور تو جمع شدند هیچکدام مؤمن نیستند. معاویه گفت: بگو چکار داری؟

فرمود: نامه امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب را آوردم و پیام نامه این است که خلاقت را رها و به أهلش واگذار کن. وقتی که معاویه برای تریماه پول آورد، فرمود: ای معاویه من از تو هدیه نمی پذیرم!!

بنابر این، حُجر در عذرای دمشق شهید شد و تریماه چنین دفاع کرد، اما زید بن عدی بخاطر این که دائی اش در جنگ صفین به دست سپاه امیرالمؤمنین کشته شد، به لشکر معاویه پیوست، عدی او را از خود نفی کرده و فرمود: دیگر او را زید بن عدی نگوئید و اگر من او را پیدا کنم، خودم از بین می برم. پس عالم مانند «حجر» و فرزندانش در وقت ضرورت باید از حق و اصول دفاع کند.

### بیماری در اثر گناه

در کلمه ای طیبیه ذکر نموده است که به امام صادق علیه السلام عرض کردند آقازاده تان حضرت اسماعیل ناگهان تب کرده و در بستر است! حضرت هنگام بلای سر

فرزندش آمد دید تب عارضی و مزاجی نیست بلکه به سبب خاصی پیش آمده است؛ خواست حقیقت آن را بداند فرمود پسرم راست بگو امروز چه کار کرده ای؟ گفت: کنیزی را صدا زدم او اعتنا نکرد و من دنبال کردم تا او را آدب کنم، پایش بدامن پرهنش گرفت و بر زمین خورد، من هم او را رها نمودم و بر گشتم حالا- می بینم تب کرده و افتاده ام. حضرت فرمود: شکر خدا را که تلافی فرزندم را در دنیا قرار داده است و به آخرت نیفتاده است.

ص: ۳۶۲

## شفقت گبر به پندگان

بزرگی می نویسد بیرون صحرا رد می شدم دیدم گبری دامن پر از گندم در صحرایی پر از برف؛ برفها را عقب کرده و مقداری گندم می ریزد و رد می شود! نزد او رفتم و گفتم ای جناب گبر چکار می کنی؟ گفت امروز برف همه جا را گرفته است، من به فکر پرنده ها افتادم. من با او گفتم: «انما يتقبل الله من المتقين» و تو که تقوی نداری، تو که اهل توحید نیستی، عمل تو فایده ندارد، این چکاریست که انجام می دهی؟ جواب خوبی داد و گفت من گبر هستم؛ اما خدای عالم که خالق این پرنده هاست و خالق من و همه است، آیا می بیند یا نه؟ گفتم البتّه می بیند. گفت برایم کافیست. طولی نکشید او را در مراسم حجّ مشاهده کردم به من رو کرد و گفت دیدی که خالق من و پرنده ها چگونه تلافی کرد و مرا با اسلام هدایت کرده.

## مهر پرنده و جوجه هایش

در روایت دارد عربی در مدینه می خواست خدمت رسول اکرم (ص) بیاید در اثنایی راه زیر درختی چند جوجه ای پرنده بود و آنها را برداشت تا خدمت پیامبر هدیه ببرد و متوجه نبود که ما در جوجه ها همراهش خواهد آمد. وقتی که به مسجد رسید، جوجه ها را جلو پیامبر

ص: ۳۶۳



گذاشت. در این اثنا، مادر جوجه ها دانه ای در دهان داشت {آب یا گندم آورده بود} پائن آمد و منقارش را به دهان جوجه ها نمود و فرار کرد تا آن را نگیرد. باز به دنبال خوراکی دیگر رفت و مرتبه دوم نیز خودش را نزد جوجه ها انداخت. در حال که پرندگان از آدم بیسار وحشت دارد پیامبر رو به اصحاب نمود و فرمود؛ آیا مهر این پرنده را با این بیچه مشاهده کردید؟ گفتند: «رأینا عجبا» فرمود؛ قسم به خدای که مرا به پیامبری مبعوث کرده است خدای عالم مهربانیش نسبت به بندگان اش هزاران درجه از این پرنده نسبت به جوجه هایش بیش تر است. آن وقت اصحاب خوشحال شدند.

### مسافرت امام باقر در شام

هشام بن عبدالملک همیشه از محبوبیت امام باقر (ع) در میان مردم نگران بود؛ و همواره تلاش می کرد تا مانع افزایش پیروان آن حضرت گردد. یکسال امام باقر (علیه السلام) همراه فرزندش «جعفر بن محمد» به زیارت خانه خدا مشرف شدند، امام صادق (علیه السلام) در بین جمعی راجع

به فضیلت اهل بیت سخن اراد فرمود که توسط مأمورین در مکه به هشام رسید و هشام از این سخن به شدت ناراحت شد؛ ولی در مراسم حج متعرض امام و فرزندش (علیهما السلام) نگردید، اما وقتی که به پایتخت خود (دمشق) بازگشت به حاکم مدینه دستور داد که امام باقر و فرزندش به

شام بفرست. امام ناگزیر همراه فرزندش به شام آمدند. هشام که می خواست عظمت خود را اظهار کند و ضمناً از مقام آن حضرت بکاهد، سه روز به مردم اجازه ملاقات نداد. با توجه به این که در حکومت هشام جز کانون شعرا، کانون دانشمندان وجود نداشت. او نتوانست

دانشمندی را برای مناظره دعوت کند. لذا مسابقه تیر اندازی تشکیل داده و امام (علیه السلام) را در آن مسابقه خواست تا به واسطه شکست در مسابقه از عظمت امام کاسته شود، هنگام که امام باقر (علیه السلام) وارد مجلس شد، هشام با اصرار و همزمان به یکی از تیر اندازان بنی امیه اشاره کرد که تیر و کمان خود را به آن حضرت بدهد. امام باقر (علیه السلام) کمان را گرفت و تیرها را پشت سرهم در چله کمان نهاد بطور که تیر اول را به هدف زد و هشت تیر دیگر را به چوبه تیر قبلی. حاضرین به شدت تحت تأثیر تیر اندازی امام باقر (ع) قرار گرفت و هشام که نقشه ای خود را خُشتی دید، بی اختیار گفت: آفرین بر «تو» ای اباجعفر تو سر آمد تیر اندازان «عرب» و «عجم» هستی!! امام باقر و فرزندش را در کنار خود نشاند و گفت: قریش از پرتو وجود تو شایسته سروری بر عرب و عجم است آیا این تیراندازی را چه کسی به «تو» آموزش داده است و در چه مدتی آن را فرا گرفته ای؟

حضرت فرمود: «ما» خاندان اکمال دین و تمام نعمتیم (الیوم اکملت لکم دینکم\* مائده ۳) و کمال را از یکدیگر به ارث می بریم و هرگز زمین از چنین افرادی (حجت) خالی نمی ماند. (۱).

ص: ۳۶۵

## مادر جعفر بر مکی در طلب پوست گوسفند

محمد بن حنان می گوید روز عید قربان در خانه ما یک زن محترمه ای به دیدن مادرم آمد. از مادرم سؤال کردم ایشان کیست؟ فرمود: مادر جعفر بر مکی است. تا فهمیدم مادر جعفر است، سلام کرده و بعد گفتم بی بی شما سرد و گرم روزگار را زیاد چشیده ای، عبرتی برای ما بگو؟ گفت: چه بگویم؟ بهترین عبرتها حال خود من است؛ چون در یکی از روزهای عید قربان شماره غلامان و کنیزان «من» حدود چهار صد نفر بودند، آنگاه جعفر امر کرد به عدد هر غلام و کنیز یک قربانی کنم! من همان سال از جعفر گله کردم که تشرسفات مرا کم کرده است و امروز که نیز عید قربان است، منزل شما آمده ام که پوست قربانی تا ترا برایم دهید تا زیر پایم بیندازم

## بر مکی در حمام

برای فضل بن یحیی بر مکی رئیس الوزراء هارون پسر متولد شد، رفت شاعری را آورد و گفت خداوند به من پسر داد است می خواهم برایش مولودیه بگویند. شاعر سه تا شعر گفت: «ویفرح بالمولود من آل بر مکی» فضل از بس خوشش آمد یکصد هزار در هم به شاعر داد و یک قبالهء ملک را هم بنام او کرد و آن شب شاعر غنی شد. شاعر

خوشش آمد که شعر بخوانر همان سه شعر برای پسر برمکی را شروع کرد و خواندن . دید یکوقت کیسه کش صیحه زد و غش کرد بعد از دقیایقی بهوش آمد آنگاه شاعر جریان را سوال کرد که چرا یکدفعه غش کردی؟ گریه کرد و گفت این شعرها را برای چه کسی گفته شد گفت برای پسر فضل بن یحیی برمکی وقتی بدنیا آمده بود ما آن شب این چند شعر را خواندم و برایم ثروتی زیاد داد. کسیه کشس گفت من بدبخت همان پسر فضل هستم که روزگار به جایی رسیده که کسیه کشی نم . ای عقلاء این نتیجه دنیاست

### ازدواج عابد با دختر اشراف زاده

عابد ابو مسیر که در عباده قوی بود و در مسجد « براثا » شب و روز سرگرم عبادت بود. یک روز عبور دختر یکی از اشراف زادگان در آن مکان افتاد. همینکه چشمش به عابد افتاد منقلب شد و نزد عابد آمد. بعد از احوال پرسی عابد به او گفت: «من» دیدم که دنیا آخرش فانی است؛ پس چه بهتر که از اول رها کنم. دختر گفت: ممکن است مرا به همسری خود در آوری؟ عابد گفت: بلی با یک شرط ، و

آن این است که با همین حصیر بسازی و گرنه با این وضع اشرافی «تو» ازدواج ما سازگار نیست. دختر پذیرفت و مراسم عقد بسادگی برگزار شد. وقتی که وارد حجله شد ند، دختر دید زیر پای ابو مسیر یک حصیر است، گفت: ابومسیر اگر می خواهی با همدیگر باشیم و برای خدا کار کنیم، بین بدنمان و خاک

هیچگونه فاصله ای نباید باشد و این حصیر را هم کنار بگذار تا روی خاک مثل شب اول قبر عروسی کنیم.

### **گناه شب پاک می شود.**

در کتاب لوامع البینات می نویسد که جوانی تا ثب رو به خدا نمود و همیشه یک دفتر جیبی با خود داشت و روزها اگر گناهی از او با زبان ، چشم، دست یا پا

سرمی زد، آن گناه را ثبت می کرد و سحر گاه در خانه ای خداوند آن گناه را بیاد می آورد و از صمیم قلب می گفت: «الهی العفو» وقتی عادت این جوان صالح این بود؛ یکوقت گناهی از او سرزد، او دفتر را در آورد تا گناهی خود را بنویسد، دید تمام صفحه های گناهانش پاک است و سر جایش آیات قرآن « اولئک یدل الله سیئاتهم حسنات » نوشته شده است. لذا رسول خدا فرمود: بعد از نماز دستها را او به سوی خدا بلند کرده و بگوئید «بک یا الله»

### **جسد تازه هزار ساله.**

در کتاب روح وریحان آمده که در زمان ناصر الدین شاه قاجار قبر علی بن بابویه در شهرری در اثر آمدن سیل منهدم شد و نیاز به تعمیر پیدا کرد، وقتی که برای تعمیر آن مبلغی معین شد و می خواستند شالوده بریزید قبری آشکار شد و دید بدن ابن بابویه قمی پس از هزار سال تازه

ص: ۳۶۸

بود حتی نا خنهای شیخ که حنا بسته بود، رنگ حنای ناخن هم از بین نرفته است. به ناصرالدین شاه خبر دادن و او گفته بود خودم مایلم بیایم این منظره را ببینم، شاه می آید و بعد بناء را تعمیر می کنند که همان تعمیر هنوز باقی است

### **توبنده ای من هستی!**

در سابق سلطانی با طمطراق می گذشت به عالمی رسید که نشسته بود، عالم از جایش حرکت نکرد، سلطان ناراحت شد و دور زد نزدیک او باز آمد و آن عالم از جا بلند نشد! گفت: مگر مرا نمی شناسی؟ گفت: چرا شما را خوب می شناسم. شما غلام کسی هستی که من سلطان آن هستم؛ یعنی، تو اسیر ریاست و شهوتی، در حالیکه شهوت و ریاست مغلوب و اسیر «من» است، تو ذلیل پول و زرق برق دنیا هستی و من آنها را نمی خواهم.

### **ابوذر فریب نمی خورد!**

وقتی ابوذر در شام تبلیغات ضد اموی را بدون ترس انجام می داد، و هر چه می توانست مقام علی را آشکار و بطلان معاویه را آشکار می کرد و از جلو کاخ معاویه می گذشت و فریاد می زد آیا این راه و روش انسان است؟

ص: ۳۶۹

معاویه هر چه تلاش کرد نتوانست ابوذر را ساکت کند. یکروز به این دو غلام دو صد اشرفی داد و گفت: اگر توانستید به ابوذر بقبولانید من شما را آزاد می کنم. آنها هم کیسه ای اشرفی را برداشتند و خدمت ابوذر آمدند و نشستند و پولها را جلو وی گذاشتند! ابوذر فرمود: این پول از کجاست؟

گفتند: از بیت المال است. ابوذر فرمود: به همه این اندازه پول داده اید؟ گفتند: خیر، فقط برای شما است. ابوذر فرمود: بردارید که من احتیاج ندارم. اشاره به طغار کرد و فرمود: تا این هست احتیاجی ندارم. غلامها خیال کرد طغارپر از اشرفی است. وقتی که آمدند سرطغار را برداشتند، دیدند دو قرص نان جویی است. گفتند داخل آن چیزی نیست. ابوذر فرمود: یکی برای ظهر و دیگری برای شبم است؛ اما فردا هم معلوم نیست که جزء عمر باشد. غلامها با التماس افتادند و گفتند: معاویه به ما دستور داد که اگر بتوانیم این پول را به شما بدهیم که دیگر اسم علی را نبرید، شما را آزاد می کنیم. ابوذر فرمود: آیا من این پول را بگیرم که شما آزاد شوید و خودم بنده او شوم؟! (۱)

### شریح قاضی اسیر کیسه زر

ابن زیاد برای قاضی شریح گفت: نظرتو درباره ی کشتن حسین چیست؟ دفعه اول قلمدان را به سرش زد که سرش شکست و گفت من

ص: ۳۷۰

با قتل حسین فتوا دهم؟! شب این زیاد دو یا سه کیسه ی زر که هر کدام دارای صد اشرفی بود، برایش فرستاد و فردا در مجلس گفت: درباره حسین چه فکری کرده ای؟ آن خبیست با جرأت گفت: هر چه فکر کردم، دیدم کشتن حسین لازم است؛ چون می خواهد فساد کند. ابن زیاد ملعون گفت: این فتوا را در مسجد روی منبر بگو. وقتی قاضی شریح در مسجد فتوا داد، همه ی مسلمانان برای رضاء خدا به جنگ حسین آمدند و کسی جز حبیب و مسلم بن عوسجه برای یاری حسین نماند.

### جنازه سکندر و دستهای باز

می گویند اسکندر ذو القرنین وقتی مردن وصیت کرد که جنازه مرا نپوشانید و دو دستم را نیز آشکار بگذارید و کسی نفهمد منظورش چیست؟ بعد از آنکه جنازه را حرکت دادند، دانشمندان هر کدام جملاتی گفتند؛ ولی مادرش گفت: پسرم در حال حیات خیلی خلق را موعظه می کردی لکن موعظه امروز تو از همه بالاتر است که می گویی دستی خالیم را به مردم نشان بده تا مردم ببینند من به دست خالی زیر خاک می روم؛ آدم باید شعور پیدا کند و شعور در وقت مرگ است که انسان می فهمد اشتباه کرده است.

ص: ۳۷۱



روز وزیرهارون از کنار قبرستان می گذشت، دید بهلول تنها در قبرستان استخوانها را جابجا می کند و عقب چیزی

می گردد! گفت: بهلول اینجا چکار می کنی؟ گفت امروز آمده ام اینها را از هم جدا کنم و میان آنها بین وزیر، دبیر، سرهنگ، سرتیپ، تاجر، حمال و... فرق بگذارم؛ یعنی، ببینم داخل اینها کدام وزیرند و... هرچه نگاه می کنم می بینم همه مثل هم هستند و اینها در دنیا بیخود سرهم می زدند! وزیر گفت: خوب بهلول تو چرا شهر را رها کرده و اینجا آمده ای، آیا اینجا ماندنی شده ای؟ گفت: حقیقتش این است که در شهر مرا اذیت می کنند و در این جا کسی به من کار ندارد.

وزیر گفت آیا با مرده ها نیز گفتگو داری؟ گفت: بلی. گفت: آیا جوابت را هم می دهد؟ گفت: بلی. همه ای اینها برایم یک جواب می دهند؛ چون «من» با آنها می گویم: ای قافله ای با ر انداخته کی از اینجا حرکت می کنید؟ آنها هم می گویند: ما اینجا بار انداخته ایم و منتظر شما هستیم که تا باهم وارد صحرا محشر شویم. «متی ترحلون؟ حتی تجئون.

### پاسخ به نامه منصور

منصور به امام صادق (علیه السلام) نامه نوشت که «چرا مانند دیگران در مجلس من من نمی آیی؟». امام صادق در پاسخ فرمود: «در نزد ما (از نظر مادی) چیزی نیست که برای آن از تو هراسی داشته باشم، و در

نزد تو (از نظر اخروی) چیزی نیست که به طمع آن به تو امیدوار باشم؛ یعنی نزد تو نه نعمتی وجود دارد که بیایم و برای آن به تو تبریک گویم، و نه تو خود را در بلا و معصیت می بینی که من بیایم و به جهت آن به تو تسلیت بگویم؛ پس به چه جهت نزد تو بیایم؟

منصور گفت: «نزد ما بیا ما را نصیحت کن!!» امام صادق فرمود: «کسی که علاقه به دنیا دارد، نزد تو می آید؛ زیرا ثروتش به خطر می افتد، و اگر آخرت خواه باشد، نزد تو نمی آید.» منصور گفت: «سوگند به خدا او با این جواب، دنیا خواهان را از آخرت خواهان، مشخص نمود، و او، که در اطراف من نمی آید، آخرت خواه است، اما کاری به دنیا ندارد.» (۱)

### شیطان و دو دینار

عده ای از بنی اسرائیل درختی را عبادت می کردند، عابدی متوجه شد، تیر را بر داشت تا درخت را قطع کند. شیطان

پیوسته او را منع کرده و می گفت چرا دست از عبادت بر داشته و این کار بدون سود را انجام می دهی؟ تا این که هر دو در کشمکش واقع شد و شیطان مغلوب شده بر زمین افتاد. عابد بر سینه او نشست. شیطان گفت مرا رها کن یک پیشنهادی دارم اگر قبول نکردی هر کاری داری بکن.

ص: ۳۷۳

شیطان در مقام پیشنهاد گفت: من روز دو دینار زیر بالش تو می گذارم بر دار، صرف خود و مستمندان دیگر کن و دست از قطع درخت بر دار! عابد پذیرفت و شیطان تا دو روز بر این پیمان عمل نمود، روز سوم عابد هر چند زیر بالش را جستجو نمود چیزی نیافت و بار دوم تبر را بر داشت تا این که برود درخت را قطع کند. وقتی با شیطان بر خورد نمود در حال کشمکش عابد مغلوب شد و بر زمین افتاد! آنوقت شیطان که بر سینه ای عابد نشسته بود گفت:

اگر دست از قطع کردن درخت بر نداری تو را می کشم. عابد سوال کرد چرا در مرتبه اول مغلوب و در مرتبه دوم غالب شدی؟ شیطان گفت در بار اول هدف تو خدا بود؛ اما بار دوم هدف تو دینار بود!!

### از محبوبم جدا مکن

شخصی می گوید: در مدینه چند سال قحطی بود، هر چند مردم نماز باران خواندند، باران نیامد. یک روز غلامی را

در یک دامنه ای کوه دیدم که در حال راز و نیاز است و می گفت: خدایا! ما که چنین هستیم؛ اما «تو» رحمت را از ما قطع مکن. یک دفعه دیدم که اوضاع تغییر کرد. یقین کردم که تأثیر دعای غلام است. او را دنبال کردم تا ببینم کیست. دیدم غلام امام سجّاد علیه السلام است. گفتم هر طور باشد او می خرم و خدمتگذار او می شوم. نزد امام سجّاد رفتم عرض کردم آقا یکی از غلامهای شما را می خواهم. فرمود کدام یکی را؟ وقتی غلام را پیدا کردم ناراحت شد و گفت ای مرد مرا از «محبوبم» جدا می کنی؟

گفتم تو را می برم تا این که خدمتگذار تو باشم؛ چون در فلان مکان دیدم دعا می کردی و خداوند در اثر دعای تو باران رحمت را فرستاد. غلام تا این جمله را شنید گفت: خدایا! من نمی خواستم راز بین «من» و «تو» را دیگران بدانند و حال که دیگران نیز متوجه شده است مرا از این دنیا ببر! این دعا را گفت و از دنیا رفت.

### صبر در امانت

روز پسر ابو طلحه انصاری از یاران پیامبر(ص) مریض شد. همین که همسر ایشان احساس کرد بچه اش از دنیا می رود، به بهانه ای ابوطلحه را نزد پیامبر فرستاد. وقتی ابوطلحه از دروازه خارج شد پسرش از دنیا رفت. ام سلیم جسد پسرش را در پارچه ای پیچید و در گوشه ای خانه گذاشت و به اعضای خانه گفت: خبر مرگ بچه را به پدرش مگوئید. بعد غذای مطبوعی را تهیه نمود وقتی ابوطلحه آمد، سؤال کرد فرزندم چگونه است؟ ام سلیم گفت: استراحت نموده است. بعد از صرف غذایی مطبوع گفت: ای ابو طلحه! اگر کسی نزد «ما» امانتی بگذارد و او را به صاحبش برگردانیم ناراحت می شوی؟ ابو طلحه گفت: سبحان الله. وظیفه ای ما همین است. همسرش گفت: پسر که از طرف خداوند نزد ما امانت بود، او امروز امانتی خود را گفته است. ابوطلحه گفت: اکنون من به صبر از تو که مادر او هستی سزاوارترم.

ابوطلحه بعد از دفن فرزند نزد پیامبر رفته و جریان را به حضرت بیان نمود. حضرت فرمود سپاس خداوند را که در میان امت من نیز زنی همانند زن بنی اسرائیل صبور قرار داده است. سؤال شد صبر آن زن چه بوده است؟ حضرت فرمود: زن برای مهمانان غذا را آماده نمود. در وقت صرف غذا نگهان دو فرزندش داخل چاه افتادند اما زن جنازه ها را بیرون آورد و در پارچه قرار داد و در گوشه خانه گذاشت و برای مهمانان خیر نداد تا مهمانان ناراحت شود! بعد از رفتن مهمانان، شوهرش سؤال نمود بچه ها کجایند؟ زن گفت: در اتاق دیگر. همین که مرد بچه ها را صدا زد، ناگهان آن دو کودک زنده شدند و بسوی پدر و مادر آمدند وقتی زن این منظره را دیدند گفت: سبحان الله! این هر دو مرده بود و خداوند به خاطر صبر «من» آنها را زنده کرده است (۱).

### بخشاینده گنهکاران

روز حضرت موسی در کوه طور عرض نمود: ای خدای عارفان! ندا آمد لبیک. سپس عرض کرد ای خدای اطاعت کنندگان! ندا آمد: لبیک. صدا نمود ای خدای گنهکاران؟ سه مرتبه پاسخ داد لبیک لبیم لبیک!

حضرت موسی سؤال کرد پروردگارا! حکمت چه بود که به اسامی نیکو یاد کردم یک بار پاسخ آمد؛ اما تا گفتم ای خدای گنهکاران سه مرتبه پاسخ شنیدم؟! ندا رسید ای موسی عارفان با معرفت خود و نیکو کاران به اطاعت خود اعتماد دارد؛ اما گنهکاران جز فضل و رحمت «من» راهی

ص: ۳۷۶

ندارد. اگر من آنها را از در رحمت خویش نا امید کنم با در چه کسی پناه آورند(۱).

### انفاق های بی منت

امام حسین علیه السلام درویشی را دید و سؤال نمود: ای مرد اسمت چیست و فرزند کیستی؟ درویش گفت: فلان فرزند فلان. حضرت فرمود مدتی است که در پی تو راه می روم؛ چون در میان یاد داشتهای پدرم دیدم که چندین درهم از تو بدهکار است و اکنون می خواهم پدرم را از دین شما براء الذمه نمایم. لذا در این صورت با فقیر کمک نمود

\* مرد فقیر در یک نامه نزد امام حسین علیه السلام اظهار حاجت نمود؛ اما حضرت قبل از خواندن نامه حاجت او را بر آورده نمود. شخصی به حضرت گفت: بهتر بود با خواندن نامه حاجت او را بر آورده مر کردی!

حضرت فرمود: همین که تا خواندن نامه نزدم بایستد، مورد سؤال خداوند خواهم قرار گرفت.

ص: ۳۷۷

## خضر را فقیر فروخت!

یک روز در بازار بنی اسرائیل چشم فقیر به حضرت خضر افتاد و گفت: برایم کمک کن. خضر گفت ندارم. فقیر گفت: «بوجه الله لما تصدقت علی» خضر گفت تو الآن که مرا به «وجه؛ یعنی عظمت». خداوند سوگند داده ای و من چیزی ندارم و نمی خواهم تو را نا امید کنم. لذا مرا به عنوان غلام بفروشی! فقیر او را آورد به چهار صد درهم فروخت؛ ولی خریدار به او کاری را واگذار نمی کرد که او ناتوان است. روز خضر گفت بر من هیچکاری زحمت ندارد. خریدار گفت: پس این سنگها را به فلان مکان ببر. برای جابجای آن سنگها که در یک روز چندین نفر لازم بود خضر تنها در یک ساعت منتقل کرد. روز دیگری که خریدار مسافرت می رفت به درخواست خضر، خریدار گفت مقداری خشت بزن؛ اما خضر هم خشت زد و هم یک اتاق ساخت وقتی خریدار آمد تعجب کرد و گفت: تو را به خدا قسم کیستی؟ خضر جریان فروختنش را بیان کرد. آنوقت خریدار عذر خواهی نمود و خضر گفت مرا رها کن دوست دارم خدا را عبادت کنم. وقتی آزاد شد فرمود: سپاس خداوند را که بعد از بردگی مرا آزاد نموده است.

## غلام بندگی را می داند

غلامی دید که مولایش بسیار اندوهگین است! گفت: ای مولا چرا غصه داری؟ مولا گفت: بدهکارم. غلام گفت مرا بفروش و دین را اداء

کن. مولا گفت: قیمت تو چیزی نیست. غلام گفت قیمت مرا به اندازه بدهکاری خود بگو و هر که گفت چرا این قدر قیمت بگو این بندگی را خوب می

داند. وقتی مولا در بازار صدا می زد همگان خنده می کرد. شخصی آمد وقتی سبب گرانی را جویا شد. مولا گفت او طریق بندگی را خوب می داند. خریدار با همان شرط خرید و به خانه آورد و دستور داد او را شلاق بزند. غلام در حال خوردن تازیان، نه گیریه می کرد و نه علت تازیان را سؤال می نمود! خریدار دستور داد رهایش کنند. بعد از رهایی مولا از غلام سؤال نمود آیا مگر احساس درد نمی کردی؟ گفت چرا. مولا- گفت: مگر بی جهت کتک نمی خوردی؟ غلام گفت چرا. مولا گفت: پس چرا اعتراض نکردی؟ گفت: «من» عبد و «تو» مولایی! شایسته نیست که عبد در مقابل مولا چون و چرا کند.

### پیروی شایسته

روزی شاه بهمراهی وزیر بیرون شهر می رفتند. دیوانه ای را دیدند که یک سگی را نزد خود نشانده و دارد بازی می کند. با وزیر گفت کمی تأمل کن تا همراه این دیوانه شوخی کنیم! وزیر گفت می ترسم دیوانه بی ادبی کند. شاه گفت: باکی نیست. آن وقت شاه نزد دیوانه آمد و گفت: ای آزاد مرد «تو» بهتری یا «سگت»؟ دیوانه گفت: سگ هر گز از فرمان این گدا {من} تخلف نمی کند؛ پس اگر «شاه» و «گدا» از فرمان



خداوند اطاعت کنند البتّه، از سگ بهترند؛ اما اگر نافرمانی کنند مسلماً سگ از هر دوی آنها بهترند.

## مناظره امام رضا

شیخ صدوق می نویسد: مأمون از متکلمان و گروه‌های مختلف افراد را دعوت می کرد تا بر علیه امام رضا(علیه السلام) غلبه کنند؛ چون مأمون بر وجود امام حسد میورزید؛ اما، امام(علیه السلام) با هر کسی بحث می کرد، به عظمت امام رضا(علیه السلام) اعتراف می کردند.<sup>(۱)</sup> نوفلی می گوید: مأمون عباسی به فضل بن سهل دستور داد که دانشمندان مذاهب مختلف همچون: «جاثلیق» (رئیس اسقفهای مسیحی) و «رأس الجالوت» (رئیس علمای یهود). «عمران صابی» (بزرگ فرشته پرستان یا ستاره پرستان). «هربند اکبر» (قاضی آتش پرستان) و پیروان زرتشت. «نسطای رومی» (پزشک رومی) و متکلمان را جمع کند. وقتی که فضل بن سهل آنها را گرد آورد، مأمون عباسی به وسیله ی «یاسر» متصدی امور امام رضا(علیه السلام) از امام تقاضا کرد، که در صورت تمایل با سران مذاهب مختلف سخن بگوید، و امام رضا(علیه السلام) پاسخ داد که فردا خواهم آمد، چون وقتی که «یاسر» برگشت، امام(علیه السلام) به من (یعنی نوفلی) فرمود: ای نوفلی! تو عراقی هستی و

ص: ۳۸۰

عراقی فهمیده است؛ از این که مأمون این مشرکان و صاحبان عقاید را گرد آورده است چه می فهمی؟»

من در جواب امام(علیه السلام) عرض کردم: فدایت گردم، می خواهد شما را بیازماید و میزان دانشتان را بشناسد... امام(علیه السلام) فرمود: «آیا می هراسی آنها دلیل مرا باطل کند؟»

عرض کردم: نه، به خدا سوگند، هرگز چنین هراسی ندارم، و امیدوارم خداوند تو را بر آنها غالب و پیروز گرداند. امام(علیه السلام) فرمود: «ای نوفلی! دوست داری بدانی مأمون چه وقت پشیمان می شود؟» گفتم: آری. امام(علیه السلام) فرمود: «آن وقت که من بر اهل تورات با توراتشان، و بر اهل انجیل با انجیلشان، و بر اهل زبور با زبورشان، و بر صابئین با زبان عبری شان، و بر هر یزدان با زبان پارسیشان، و بر رومیان با زبان خودشان، و بر اصحاب مقالات با لغت شان استدلال کنم، آنگاه هر دسته ی را محکوم و دلیل آنها را باطل کردم، و دست از عقیده و گفتارش برداشتند و به سخن من اعتراف کرد، مأمون می فهمد مسندی که بر آن تکیه کرده است، حق او نیست و در این هنگام مأمون پشیمان می گردد.» بعد امام(علیه السلام) فرمود:

«وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ». بامداد دیگر امام رضا(علیه السلام) به مجلس آنان آمد... «رأس الجالوت» عالم یهودی گفت: ما از تو جز تورات، انجیل، زبور و صحف ابراهیم و موسی نمی پذیریم، امام(علیه السلام) قبول کرد و برای اثبات پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) به همان کتب استدلال فرمود. وقتی که آنها امام(علیه

السلام) را تصدیق کردند، امام رضا(علیه السلام) فرمود: «ای گروه اگر در میان شما کسی مخالف است و پرسشی دارد بی شرم و بیم بگوید». عمران صابی که در علم کلام نظیری نداشت گفت: ای دانشمند! اگر خودت به پرسش دعوت نمی کردی، سؤال نمی کردم؛ زیرا من به کوفه، شام، بصره و جزیره رفتم، و با متکلمان آن ها سخن گفتم، کسی را نیافتم که وحدانیت خدا را بر من ثابت کند. وقتی که امام رضا(علیه السلام) وحدانیت خدا را اثبات کرد، عمران قانع شد و گفت:

سرور م گواهی می دهم که خدا چنان است که شما فرمودی و محمد بنده اوست که برای هدایت مبعوث گردیده است، آن گاه رو به قبله کرد و به سجده افتاد و اسلام را اختیار کرد. وقتی که متکلمان سخن عمران را شنیدند دیگر چیزی سؤال نکردند و مأمون شرمسار گردید. (۱)

### علم امام جواد علیه السلام

هنگام مأمون خواست دخترش را به امام جواد ازدواج کند بنی عباس آمدند و گفتند: یا امیر المؤمنین هل تزوج قره عینک صبیاً لم یتفقه فی الدین الله ولا- یعرف فریضه ولا- سنه ولا- یمیز بین الحلال والحرام. فقال المأمون والله انه لأفقه منکم وأعلم بالله و برسوله ... واعلمکم بکتاب الله ... فسالوا... فقال یحیی بن اکثم یا ابا جعفر اصطحک الله ما

ص: ۳۸۲

تقول فی محرم قتل صیداً؟ فقال: قتله فی حل او حرم؛ عالماً و جاهلاً؛ عمداً او خطأ؛ عبداً او حراً؛ صغيراً او كبيراً؛ مبيداً او معيداً؛ من ذوات الطير او غيرها؛ من صغار الطير او كبارها؛ مصرأً عليها او نادماً؛ محرماً للعمرة او للحج.

بعد از پاسخ به این شقوق متعدد!! مأمون گفت: احسنت یا اباجعفر نسأل یحیی عن مسأله: فقال علیه السلام ماتقول: فی رجل نظر الی امرأه اول نهار حرماً ثم حلت له ارتفاعه؛ ثم حرمت علیه عند الظهر ثم حلت له عند العصر؛ ثم حرمت علیه عند المغرب ثم حلت له العشاء؛ ثم حرمت علیه نصف الیل ثم حلت له عند الفجر؟ فقال یحیی لا- ادری؟ بعد از عجز یحیی بن اکثم، مأمون پاسخ را از امام جواد چنین دریافت نمود: هی امه نظرها اجنبی بشهوه و هو حرام؛ ثم اشتراها ارتفاع النهار؛ و اعتقها الظهر و تزوجها عصر؛ و ظاهرها المغرب و کفر العشاء؛ و طلقها رجعیاً نصف الیل و رجعها الفجر. قال المؤمن للعباسیون قد عرفتم ماکنتم تنکرون!! ثم تزوج ابنته ام الفضل ذلك المحل

### آثار انفاق

اما رضا علیه السلام فرمود: در بنی اسرائیل سالیان پی در پی قحطی شدیدی آمد، یکرروز زنی نان را در دهان گذاشت که سائلی او را صدا زد «من» گرسنه ام؟ زن لقمه ی نان را از دهان خود بیرون آورد و به

سائل داد. ناگهان بچه کوچکی او را در بیابان گرگ به دهان گرفته و فرار کرد! مادرش به دنبال گرگ در حال دویدن صدا می زد. خداوند جبرئیل را فرستاد و بچه را از دهان گرگ گرفت و به مادر تحویل داد و فرمود «یا امه الله» این لقمه به جای آن لقمه ی توست

### تأخیر مرگ

روزی حضرت عیسی برای حواریون گفت: این مرد ساعتی دیگری فوت می کند، آماده باشید تا براو نماز بخوانیم. مرد رفت و بعد از چند ساعتی برگشت. حواریون گفتند: یا نبی الله، آن مرد هنوز زنده است؟ حضرت عیسی از مرد سؤال کرد ای مرد چه کار خیری انجام داده ای؟ گفت: به درویش گرسنه دو قرص نان دادم. حضرت عیسی گفت بعد از آن چه دیدی؟ گفت: پشته ای هیزم داشتم که از میان آن یک مار سیاه بیرون آمد. حضرت عیسی گفت: مار مأمور کشتن او بوده منتها وقتی که او صدقه داده است خداوند او را آن بلا نجات داده است.

ص: ۳۸۴









از آنجا که ماه رمضان طبق آیات و روایات یکی از مهم‌ترین ماهها است. لذا بسیار مناسب است که در این گفتار ششم به تفسیر بخشی از ادعیه آن بپردازیم؛ زیرا در عظمت این ماه همین بس، که قرآن معیار تشخیص حق از باطل و بیان کننده دستورات سعادت آدمی است در این ماه نازل شده است، همچنان طبق روایات همه کتابهای بزرگ آسمانی مانند تورات، انجیل، زبور، صحف و قرآن در این ماه نازل شده اند. چنان که رسول خدا صل الله علیه وآله در آخرین جمعه ماه شعبان به أصحابش فرمود: «ای مردم! ماه خدا با برکت، آمرزش و رحمت به سوی شما رو می آورد، این ماه برترین ماهها است، روز های آن برترین روزها است، لحظات و ساعات آن برترین ساعات است و در این ماه به ضیافت خداوند دعوت شده اید و جزو کسانی هستید که مورد اکرام خداوند قرار گرفته اید.. (۱)

از خداوند استدعا داریم که بحق محمد و آل محمد عليهم السلام، اموات خونندگان محترم و اموات این حقیر را نیز مشمول ثواب این آیات و ادعیه بگرداند.

ص: ۳۸۸

اللَّهُمَّ اجْعَلْ صِيَامِي فِيهِ صِيَامَ الصَّائِمِينَ وَقِيَامِي فِيهِ قِيَامَ الْقَائِمِينَ وَنَبْهَنِي فِيهِ عَنِ نَوْمِ الْغَافِلِينَ وَهَبْ لِي جِرْمِي فِيهِ يَا إِلَهَ الْعَالَمِينَ  
وَاعْفُ عَنِّي يَا عَافِيًا عَنِ الْمَجْرِمِينَ:

خدا یا! روزه ام را در این ماه روزه داران واقعی و قیام را قیام، قیام کنندگان راستین قرار ده، مرا از خواب غفلت بیدار و از گناهانم در گذر ای خدای بخشنده ای گنه کاران.

روزه و عبادت واقعی آن است که با خشوع قلب و تمام اعضا و جوارح باشد. در شناخت غفلت امیرالمومنینی فرمود: کفی بالمرء غفله أن یصرف همته فی مالایعینہ؛ یعنی ریا، در کارهای که هدف واقعی او نیست تلاش می کند. یا «کفی بالرجل غفله أن یضیع عمره فی مالاینجیه»؛ یعنی عمر خویش را در عمل ضایع می کند که مایه ای نجات او نباشد. (مدرک غررالحکم)

بدیهی است که رضایت خداوند در سایه ای اطاعت او است که در این مورد محمد بن مسلم از امام جعفر صادق علیه السلام عن آبائه عن علی قال: ان الله اخفی اربعه فی اربعه اخفی رضاه فی طاعته فلا تستصغرن شیئاً من معصيته فریما وافق سخطه وانت لاتعلم واخفی اجابته فی دعوته فلا تستصغرن عبداً من عباده فریما یكون ولیه وانت لاتعلم (۱)

ص: ۳۸۹

اللهم ارزقني فيه الذهن والتسبيه وباعدني فيه من السفاهه والتموئه واجعل لي نصيباً من كل خير تنزل فيه بجدك يا أجود الأجودين

خدا در این ماه فهم و قدرت عقلانی و آگاه کردن دیگران را روزی ام کن و مرا از جهل و نادانی و عدم درک صحیح مسائل دور ساز. ذهن؛ یعنی فهم در لغت: القوه فی العقل؛ ذهن یعنی توانمندی عقلانی. تنبیه؛ یعنی آگاه کردن دیگران و نقطه مقابل این دو سفاهت و تمویه (فریب) است؛ پس سفاهت، نادانی و کند فهمی و عدم قوت در عقل و تمویه یعنی امر را بر خلاف حق جلوه دادن و همچنان تکبر نیز از مصداق سفاهت است و خداوند فرموده: ولا تمش فی الارض مرحاً انک لن تخرق الارض ولن تبلغ الجبال طولا<sup>(۱)</sup>. به نخوت گام برنندار زیرا، نه می توانی زمین را بشگافی و نه در بلند کوها توانی رسید.

قال رسول الله (ص): ان ابعد کم یوم القیامه منی الثرثارون وهم المتکبرون؛ یعنی دور ترین شما از من در روز قیامت پر گویان یعنی همان متکبران هستند.

قال علی (ع): عجت للمتکبر الذی کان بالامس نطفه ویكون غذا جیفه.

ص: ۳۹۰

قال السَّيِّدُ جَاد (ع): وقع بين سلمان الفارسي وبين رجل خصومه فقال له الرجل: من أنت يا سلمان! فقال سلمان: اما اولى واولك فظفاه قدره واما اخرى واخرک فجيفته منتنه. فاذا كان من يوم القيامه ووضعت الموازين فمن ثقلت ميزانه فهو الكريم ومن خف ميزانه فهو الائم (امالي صدوق)

امام صادق: ما من رجل تكبر او تجبر الا لذلّه وجدها في نفسه (الكافي ج ۲)

## دعای روز پنجم رمضان

اللهم اجعلني فيه ن المستغفرين و اجعلني فيه من عبادك الصالحين القانتين...

خدایا، مرا از استغفار کنندگان و در زمره بندگان صالح و مطیع خویش قرار ده. راغب اصفهانی در مفردات می گوید: المغفره من الله هو أن يصون العبد من أن يمسه العذاب؛ یعنی، مغفرت از جانب خدا؛ یعنی در خواست بنده از خدا برای مصونیت و محفوظ ماندن از عذاب است. بنابراین، استغفار؛ یعنی در خواست بر طرف کردن عذاب است.

عن ايوب بن نوح قال: قال رضا، سبعة اشياء من الاستهزا: من استغفر بلسانه و لم يندم بقلبه، فقد استهزء بنفسه ( كسيكه با زبانن از خدا طلب مغفرت کند؛ ولی در قلب و عمل از گناه نادیم نشود خود را به مسخره گرفته است) و من سئال الله التوفيق و لم يجتهد، فقد استهزء بنفسه و من استحزم ولم يحذر فقد استحزء بنفسه؛ و من سأل الله الجنّه و لم يصبر

ص: ۳۹۱

على الشدائد فقد استهزاء بنفسه، و من تعوذ بالله من النار و لم يترك شهوات الدنيا فقد استهزاء بنفسه، و من ذكر الله و لم يسبق الى لقائه فقد استهزاء بنفسه شرط استغفار هماهنگی بین اعضاء و جوارح است (۱).

منظور از بنده صالح و قانت در فراز دوم دعا؛ صالح؛ یعنی شایسته؛ اما قانت؛ یعنی خاضع از ماده قنوت؛ یعنی لزوم اطاعت با خشوع؛ چون گاهی ممکن است عبادت از روی میل و رغبت کامل نباشد. لذا در قرآن فرموده اقامه ی نماز برای کسانی که خاشع نباشد سنگین است «انها لكبيره الا على الخاشعين». لذا گاهی می گوییم نماز را خواندم و بارم سبک شد در حالی که صالحین نماز را بار نمی دانند بلکه نماز را دوبال به سوی عروج و سیر الی الله می دانند چنانکه در روایت آمده: «ان الصلاة معراج المؤمن» نماز که وسیله پرواز روح انسان به سوی خداوند است. آیا بال بر پرندگان سنگینی می کند؟ خیر. بلکه اگر بال نباشد پرنده نخواهد بود.

پیامبر روز گوسفندی را ذبح کرد و به یکی از همسرانش فرمود گوشتها را برای نیازمندان تقسیم کن. همسرش بعد از تقسیم گوشت نزد پیامبر آمد و فرمود: یا رسول الله همه ی گوشتها تمام شد فقط یک سر گوسفند باقی مانده است. پیامبر فرمود: در حقیقت همه ی گوشتها باقی است فقط یک سر آن از بین رفته است. لذا قانت کسی است که با خضوع و تسلیم خدا را عبادت کند

ص: ۳۹۲

اللهم اغني فيه علي صيامه وقيامه و جنبني فيه من هفواته و آثامه و ارزقني فيه دكر ك بدوامه بتوفيقك يا هادي المظليين..

خدایا! در انجام روزه و عبادت این ماه یاریم ده و مرا از لغزش ها و گناها دور بدار و ذکر و یاد مدام خودت را به من روزی ده، به توفیقت ای هدایت کننده گمراهان. مهمترین اثر عمل انسان در ماه رمضان در سایه روزه گرفتن و انجام

عبادات و طاعات، تقوی است که در قرآن آمده: «يا ايها الذين آمنوا كتب عليكم الصيام .... (سوره بقره، آیه ۱۸۳).

در فراز دوم دعا آمده: و جنبني فيه من هفواته و آثامه. هفوات جمع هفوه به معنای لغزش است و آثم جمع اثم به معنای گناه است. گاهی لغزش ها گرچه گناه هم نباشد آثار منفی اجتماعی اش بیشتر از گناه است و باعث ذلت انسان می شود.

امیر المؤمنین فرموده: «اصل السیلامه من الزلل قبل الفعل والرويه قبل الكلام» ریشه سالم ماندن از خطا اندیشیدن قبل از کار و مطالعه و بررسی قبل از سخن است. در روایت دیگری فرموده: «الاستبداد برأیک یزلک و یهورک فی المهاوی» استبداد در رأی و نظر تو، را در لغزش قرار می دهد و باعث حیران تو در امور می شود.

در روایت دیگر دارد: «كثيره العجل يزل الانسان» زیادی عجله و شتاب انسان را در خطا قرار می دهد و اساساً عنصر دوام در هر کاری رمز موفقیت در آن کار است. لذا در دعا دارد: «ورزقنی ذکرک بدوامه»:

ره رو آن نیست گهی تند و گهی خسته رود

رهرو آن است که آهسته و پیوسته رود

لذا امیر المؤمنین فرموده: «قلیل یدوم خیر من کثیر منقطع» کمی ادامه دار از زیادی که قطعشود بهتر است در جای دیگر فرمود: «دوام الذکر نیر القلب و الفکر»؛ ذکر مداوم باعث روشن شدن قلب و اندیشه می شود.

قال رسول الله (ص): قال الله کلّ عمل ابن آدم هو، له. غیر الصّیام هو، لی وأنا اجزاء به. (خصال صدوق)

قال رسول الله (ص): علیکم بالصّوم، فانه محسمه للعروق ومذهبه للأثر: بر شما باد روزه گرفتن که آن رگها را می برد (شهوات را کم می کند) و سر مستی را می برد.

قال علی(ع): فرض الله الصّیام ابتلاء لاخلاص الخلق.

قال علی(ع): حرس الله عباده المؤمنین بالصلوه والزکاه ومجاهدت الصّیام تسکیناً لأطرافهم وتخشیعاً لابصارهم وتذلیلاً لنفوسهم وتحفیظاً لقلوبهم: روزه برای آرام کردن اعضا و جوارح و خشوع دیدگان و فروتنی جانهاشان و خضوع دلهاشان می باشد.

قال رسول الله (ص): الصَّوم جَنَّةٌ مالم يخرقها؛ یعنی روزه سپهرست اگر آن را با عمل بد از بین نبرد.

قال الصادق (ع): نوم الصَّائم عباده وصمته تسبیح وعمله مستقبل و دعاؤه مستجاب. (

قال رسول الله (ص): من صام يوماً فلو أعطى ملء الأرض ذهباً ما وفيه أجره دون يوم الحساب؛ یعنی، هر کسی یک روز داوطلبانه روزه بگیرد. اگر با اندازه زمین به او طلا داده شود، اجر خود را کامل دریافت نکرده و فقط در روز قیامت اجر کامل را دریافت می کند. (معانی الاخبار)

قال علی: صوم الجسد امساک عن الاغذیه باراده واختیار خوفاً من العقاب ورغبه فی الثواب والا-جر صوم النفس امساک الحواس الخمس عن سائر الماثم وخلو القلب عن جمیع اسباب الشر (عزر)؛ یعنی، روزه نفس نگهداشتن حواس پنجگانه از دیگر گناهان و خالی کردن دل از دیگر عوامل زشت وبد است.

قال الصادق: اذا اصبحت صالحاً فليصم سمعك وبصرک من الحرام وجارحتک وجميع اعضائك من القبیح...

قال رسول الله (ص): يقول الله من لم تصم جوارحه عن محارمی فلا-حاجه لی فی ان یدع طعامه وشرابه من اجلی. کسی از حرامی من دوری نکند لازم نیست از طعام وشراب دوری کند.

قال صادق: اذا صمت فليصم صمعك وبصرک وشعرک وجلدک...



اللهم ارزقني فيه رحمه اليتام و اطعا الطعام و افشاء السلام و صحبه الكرام بطولك ... خدایا رحم به ایتام و توجه مهربانانه به یتیمان را روزی ام بدار و توفیق اطعام به گرسنگان و آشکار نمودن سلام و همنیشینی با نیکان را به من عطا کن به فضل و عطایت ای پناه گاه امیدواران.

قال رسول الله صلى عليه وآله فرمود: «من مسح يده على رأس یتيم ترحماً له اعطاه الله عزوجل بكل شعره نور يوم القيامة. هر کس دست مهربانی روی سر یتیم بگذارد خداوند به اندازه هر مویی که از زیر دست او عبور می کند در روز قیامت به او ثواب عطا می کند. (من لایحضر ج ۴ ص ۳۷۱)

و نیز فرموده: «من مسح يده على رأس یتيم ترحماً له كتب الله له بكل شعره عليه يده حسنه»؛ هر کس دست مهربانی خود را بر روی سر یتیمی بگذارد. خداوند برای او در مقابل هر مویی که دست او بر روی آن قرار گرفته است، حسنه ای قرار می دهد.

سأل هشام بن حکم أبا عبد الله عليه السلام عن عله الصيام: فقال أنما فرض الله الصيام ليستوی به الغنی الفقير و ذلك أن الغنی لم یکن یجد مس الجوع فیرحم الفقير؛ یعنی، برای اینکه ثروتمند مزه گرسنگی را بچشد در نتیجه به هر کس نیازمندان باشد.

قال السید جاد علیه السلام: من سقاه المؤمن، سقاه الله من رحيق المختوم، و من أطعمه من جوعٍ، أطعمه الله من ثمار الجنة، و من كساه من

عری، کسایه الله من إستبرق و حیریر، ومن أخدمه أخاه المؤمن، ماهنا بمهنه ویشدّ به عضده أخدمه الله من الولدان المخلدین، وأسکنه مع أولیائه الطاهرین (۱).

قال رسول الله (ص): من أعاث أخاه المسلم حتّى یخجه من همّ وکربه... کتب الله له عشر حسنات ومحا عنه عشر سیئات و رفع له یوم القیامه عشر الشّفاعات (۲).

قال الرسول الله (ص): ومن ذکره أخاه المؤمن المسلم بکلمه او لقمه فرج بها کربه [مشکلات] لم یزل فی ظلّ الممدود (۳).

### دعای روز هفدهم

الهم اهدنی فیہ الی صالح الاعمال و اقض لی فیہ الحوائج والامال یامن لایحتاج الی التفسیر و السئوال یا عالما بما صدور العالمین صل علی محمد... خدا مرا در این ماه به انجام اعمال صالح هدایت کن و حاجات مرا در این ماه برآورده بفرما ای خدای که نیاز به تفسیر و سؤال نداری و ای دانا به آنچه که در دلهای جهانیان است، بر محمد و آل محمد و دودمانش درود بفرست .

ص: ۳۹۷

---

۱- / فقه الرضا علی بن بابویه

۲- / ثواب الأعمال.

۳- / رساله السعیدیه العلامه الحلی

قال أبو جعفر الثاني \_ امام جواد\_ عليه السلام: المؤمن يحتاج الى ثلاث خصال: توفيق من الله و واعظ من نفسه و قبول ممن ينصحه.

بدون توفيق الهی گاهی کار بر حسب ظاهر خوب و بد از کار در می آیند چنان که امام صادق علیه السلام به یکی از شیعیان خود که در منازل مختلف سفر حج گوسفندی ذبح می کرد و از حاجیان پذیرایی می کرد فرمود: و تذلل المؤمنین؟ آیا مؤمنان را خوار می کنی؟ آن شخص در پاسخ گفت: یابن رسول الله من به قصد خدمت به حاجیان گوسفندی ذبح می کردم و از آنها پذیرایی می نمودم. امام به او فرمود: کسانی که دور سفره اطعام تو می نشستند به خود فکر می کردن که چرا چنین کاری از آنها ساخته نیست و احساس حقارت می کند.

عن حسین بن ابی العلاء قال: خرجنا الى مكة نيفا و عشرين رجلا فکنت اذبح لهم في كل منزل شاه فلما اردت أن ادخلی علی أبي عبدالله قال: یا حسین و تذلل المؤمنین؟ قلت: أعود بالله من ذلك. فقال: بلغنی انک کنت تذبح لهم فی کل منزل شاه؟ فقلت: ما اردت الا الله. قال: قال: اما عملت ان منهم من یحب ان یفعل مثل فعالك فلا تبلغ مقدرته فتقاصر الیه نفسه. فقلت استغفرالله و لا اعود. (وسائل الشیعه ج ۱۱ ص ۴۱۵ باب ۳۳)

بنابر این در ظاهر خدمت گرچه ارزش است اما ممکن است همین کار خوب دارای چنین آفتی هم باشد. اگرچنین کار به توفیق و هدایت الهی همراه باشد می توان در شکل دیگر نیاز مؤمنان را برآورده کرد که منجر به تحقیر نشود.

شخصی می گفت: سالها قبل در میدان شوش تهران سوار اتومبیلی شدم راننده شخصی را به من نشان داد که مشغول گدایی بود گفت: این شخص مدتی کاسب آبرومندی بود هر روز مقدار عدسی تهیه می کرد و در ساعت مشخص به کاسب ها و رهگذران گرسنه می فروخت و از این طریق امرار معاش می کرد. روز شخص ناخود آگاه به اوتنه زد و عدسی ها ریخت و ظرفش شکست. مردم محل از این وضع دلشان به رحم آمدند و به او کمک کردند. بعد از اتمام ماجرا مبلغ خوب به دست او آمد که چندید برابر فروش عدسی های هر روز او بود. لذا از آن روز به بعد چندید بار عمدا عدسی ها را ریخت و شکستند ظرف را تکرار کرد و در نهایت امروز کارش به گدایی رسیده است. در حال که روز اول اگر آنهایی که به این شخص کمک کرد؛ فکر می کرد کار خوبی کرده اند؛ ولی او را تبدیل به یک گدا کردند؛ اما اگر کسبه ها با هدایت الهی دور هم جمع می شدند و از او سؤال می کردند سرمایه ات چقدر بود؟ به میزان سرمایه اش به او کمک می کردند و او زندگی خود را آبرومندانه می گذراند. لذا انسان در کارهای زومره نیاز به توفیق خدا دارد که در قرآن آمده: و عسی ان تکرهوا شیئا و هو خیر لکم و عسی ان تحبوا شیئا و هو شر لکم و الله یعلم و انتم لا تعلمون. (بقره ۲۱۶)

سؤال: اگر جهاد مانند امور دیگر فطری است چگونه با طبع انسان ناخوشایند است؟

پاسخ: مسائل فطری هنگام در انسان تجلی می کند که با شناخت همراه باشد چون انسان فطرتا خواهان سود و متنفر از زیان است و این در

مورد است که مصداق سود و زیان را بدانند؛ ولی اگر در تشخیص آن دچار تردید شود و موضوع سودمندی را زیان آور پندارد بر اثر این برداشت

فطرت او گمراه خواهد شد و از امر مفید بیزار می شود. لذا جهاد و مصرف مال برای افراد سطحی نگر زیان محسوب می شود؛ اما افراد دور نگر که میدانند شرف و عظمت در ایثار و جهاد است و با آغوش باز استقبال می کنند. چنانکه افراد نا آگاه از داروی تلخ متنفرست؛ اما وقتی که بدانند سلامت و نجاتشان در گرو مصرف آن است، بسیار با عشق و علاقه مصرف می کند.

علاوه بر این، وقتی یقیناً تسلیم امر خدا شویم که خداوند حکیم و آگاه از امور است، میپذیریم که خداوند در هر یک از دستورات خود مصلحتی را دیده که مایه ی نجات و سعادت بشر است و از بندگان دستورات را مانند داروی شفابخش با جان و دل پذیرا می شود.

### دعای روز یازدهم رمضان

اللهم حبّ الی فیہ الاحسان و کره الی فیہ الفسوق و العصان و حرّم علیّ فیہ السخط و النیران بعونک یا غیاث المستغیثین؛ خدایا احسان را در این ماه محبوب تر من قرارده و معصیت را در نظرم ناپسند قرار ده آتش غضبت را بر من حرام گردان. ای فریاد رس بیپناهان.

محدث نوری صاحب مستدرک می گوید: با تحقیق «من» بهترین احسان زیارت عاشوری و حوائج مومنین است .

روز پیامبر از محلی عبور می کرد، دید شخصی در حال ذبح پاه را روی صورت حیوان گذاشته و مشغول تیز کردن کاردش است. پیامبر تاراحت شد و فرمود: می خواهی حیوان را دوبار ذبح کنی؟ چون پاه گذاشتن به صورت حیوان بدتر از ذبح آن است: ووضع رجله علی صفحه شاه فقال أتریدون أن تمیتها موتین. بعد دستور کلی داد: «ان الله کتب علیکم الاحسان فی کل شی فاذا قتلتم فاحسنوا القتله و اذا ذبحتم فاحسنوا الذبحه».

امیر المؤمنین فرمود: « لکل شی قیمه و قیمه کل امراء مایحسنه»: ارزش هر انسان به مقدار پختگی کار او است هرچه کار نیکوتر انجام شود ارزش آن کار و انجام دهنده اش بلا می رود .

علامه طباطبایی به همراهی عده ای مهمان بوده اند که میزبان خربزه ای را آورد و علامه تنها آن خربزه را میل نمود! در حال که در ظاهر چنین عمل از چنین شخصیت بعید است که هیچگونه توجه به دیگران نکند. وقتی علت را سؤال کردند فرمود: خربزه تلخ بودریا، ترسیدم که اگر شما بخورید ممکن است سخنی بگویید و صاحب خانه ناراحت شود. لذا خواستم به این کار حیثیت و آبروی صاحب خانه را حفظ کنم.

## دعای روز دوازدهم رمضان

اللهم زینی فیه بالستر والعفاف واسترنی فیه بلباس القنوع والكفاف واحملنی فیه علی العدل و الانصاف و آمنی فیه من کل ما احاف بعصمتک یا عصمه الخائفین.

خدایا مرا در این ماه با ستر و عفاف زینت ده و لباس قناعت را بر اندامم بپوشان و مرا در اجرای عدالت و انصاف سوق ده و از هر آنچه می هراسم ایمن ساز به عصمت ای ملجا و پناه خائفین.

در قرآن زیباترین ماجرای حفظ عفت داستان حضرت یوسف است که خداوند به «احسن القصص» از وی تعبیر می کند.

در معنای عفت گفته اند: عَفَّ: ای کف عن ما لایحل و لایجعل من قول او فعل. عفت؛ یعنی خود داری کردن از کار یا گفتاری که جایز و یا زیبا نیست؛ پس معنای عفت محدود به دست برداشتن و چشم پوشیدن از غرایز جنسی و شهوانی نیست. بلکه شامل کار و گفتار نامناسب و ناشایسته نیز می شود.

خداوند فرموده: **وَمَنْ كَانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ (۱)** همچنان فرموده: **يَحْسِبُهُمُ الْجَاهِلُ اغْنِيَاءَ مِنَ التَّعْفُفِ (۲)**.

امام علی فرمود: **أَلَا وَإِنَّ لِكُلِّ مَأْمُومٍ أَمَامًا يَقْتَدِي بِهِ وَيَسْتَضِيءُ بِنُورِ عِلْمِهِ أَلَا وَإِنَّ أَمَامَكُمْ قَدْ اِكْتَفَى مِنْ دُنْيَاهُ بِطَمْرِيهِ وَمِنْ طَعَامِهِ بِقَرَصِيهِ أَلَا**

ص: ۴۰۲

---

۱- / سوره نساء، آیه ۶

۲- / بقره ۲۷۳

وانکم لاتقدرون علی ذلک ولکن اعینونی بورع واجتهاد {تلاش در عبادت} وعفه وسداد

علی (ع) فرمود: ماالمجاهد الشهید فی سبیل الله باعظم اجرا ممن قدر فعفَ

علی (ع) فرمود: عفت بزرگترین جوانمردی است.

قال رسول الله(ص): ثلاث اخافهن علی امتی من بعدی: الضلاله بعد المعرفه ومضلات الفتن وشهوه البطن والفرج. گمراهی بعد از شناخت فتنه های گمراه کننده وشهوت شکم ونفس.

قال علی(ع): الفضایل اربعه اجناس: احدها الحکمه وقوامها فی الفکره والثانی: العفه وقوامها فی الشهوه والثالث القوه وقوامها فی الغضب والرابع العدل وقوامها فی اعتدال قوی النفس.

### دعای روز هجدهم

اللهم نبهنی فیہ لبرکات اسخاره و نور فیہ قلبی بضیاء انواره و خذ بکل اعضایی الی اتباع آثاره بنورک؛ خدایا در این ماه مرا از برکات سحرش آگاه کن و قلبم را از شعاع انوارش نورانی گردان و جوارحم را در جهت تبعیت آثار آن قرار ده، به روشنی نورت ای روشن کننده ی دل های عارفان .

ص: ۴۰۳



پیامبر (ص): بهترین اوقاف برای دعا، سحرهاست. آنگاه آیات مربوط به طلب بخشش فرزندان حضرت یعقوب را از پدرش به خاطر بدی که نسبت به یوسف کرده بودند را تلاوت فرمود. فرزندان حضرت یعقوب گفتند: پدر برای گناه ما طلب بخشش کن، ما خطا کردیم. حضرت یعقوب فرمود: بزودی برای شما طلب آمرزش می کنم (۱). اینکه حضرت یعقوب در همان لحظه دعا نکرد و فرمود بزودی برای شما طلب بخشش می کنم. برای این بود که در سحر دعا کند.

عن ابی عبدالله قال : قال رسول الله : خیر وقت دعوتم الله فیہ الاسحار و تلاهذه الایه فی قول یعقوب سوف استغفر لکم ربی و قال اخر هم الی السحر (۲).

نیز رسول خدا در کلامی به امید المؤمنین فرمود: در دل شب نماز بخوان گرچه به اندازه وقت دوشیدن گوسفند باشد و در سحرها دعا کن که دعای سحر بر نمیگردد و خداوند در صفات مؤمنین فرموده کسانی هستند که در سحرها مناجات می کند.

قال النبی اهلی فی وصیته یا علی صل من الیل و لو قدر حلب شاه و بالاسحار فادع فان عندک ذلک لا ترد دعوه فان الله یقول والمستغفرین بالاسحار (۳).

ص: ۴۰۴

---

۱- / سوره یوسف آیه ۹۷-۹۸

۲- / اصول کافی ج ۲ ص ۴۷۷

۳- / بحار الانوار، ج ۸۴، ص ۱۶۷.

امام صادق: فرمود: طلبت نورالوجه، فوجدته في الصلوه الليل؛ طلبت الجنة فوجدتها في السخاء وطلبت العافيه، فوجدتها في العزله (طلب سلامتي بودم در گوشه گير يافتم) و طلبت ثقل الميزان، فوجدته في شهاده أن لا اله الا الله محمد رسول الله و طلبت السرعه في الدخول الى الجنة فوجدتها في العمل لله و طلبت حب الموت فوجدتها في تقديم المال بوجه الله (سرعت به بهشت را در كار براي خود و دوستي مرگ را در انفق مال براي خدا يافتم.) و طلبت حلاوه العباده فوجدتها في ترك المعصيه و طلبت رقه القلب فوجدتها في الجوع و العطش و طلبت نورالقلب فوجدتها في التفكير و البكاء و طلبت الجواز على الصراط فوجدته في الصديقه (۱).

### دعای روز نوزدهم

اللهم و فرفيه خطي من بركاته و سهل سبيلي الى خيراته و لاتحرمني قبول حسنانه: خدایا! بهره ام را از بركات ماه رمضان فراوان کن و راهم را برای جلب خيرات آسان گردان و مرا از قبول حسنات محروم مگردان ای هدايت گر بوی حق روشن و آشكار.

امام رضا فرموده: من قرا في شهر رمضان آيه من كتاب الله كان كمن ختم القرآن في غيره من الشهود (۲).

ص: ۴۰۵

---

۱- / مستدرک الوسایل ج ۱۲ ص ۱۷۳

۲- / بحار الانوار ج ۹۳ ص ۳۴۱

فیه تسبیح و نومکم فیه عباده. در کافی از امام صادق علیه السلام روایت شده که اگر گناه در ماه رمضان عفو نشود. در ماههای دیگر عفو نمی شود «الا ان یشهد عرفه» مگر اینکه در ایام حج در عرفات حضور پیدا کند. عن هشام بن الحکم عن ابی عبدالله قال: من لم یغفر له فی الشهر رمضان لم یغفر له الی قابل الا ان یشهد عرفه(۱)

پیامبر (ص) در پایان ماه شعبان فرمود: ایها الناس انه قد اقبل الیکم شهر الله بالبرکه والرحمه و المغفره دعیتم فیه الی ضیافه الله و جعلتم فیه من اهل کرامه الله.

آنکه در دعا آمده: وسهل سبیلی الی خیراته؛ چون گاه در عین تمکن مالی خیرشان به کسی نمیرسد و راه خیر را نمیدانند و گاهی انسان می خواهد کار خیر انجام دهد اما گره های قلبی را نمی دانند و گاهی خیر می شود و ماه رمضان آن گره ها را باز می کند. شخص نزد پیامبر اکرم (ص) آمد و گفت: یا رسول الله هرگاه فقیر نزد آمد احساس می کنم قطعه ای از آتش به روی من آورده است و از فقیر فرار می کنم.

می گویند شخص از راه عبور می کرد، دید گرسنه ای از فرط گرسنگی گریه می کند. او نیز در حال که نان به دست داشت در کنار گرسنه نشست و به عنوان همدردی با او شروع به گریه نمود! شخص که از آنجا عبور می کرد از گرسنه سؤال کرد چرا گریه می کنی؟ گفت: از

ص: ۴۰۶

گرسنگی. از آن کسی که نان در دست داشت سؤال کرد سبب گریه تو چیست؟ گفت: من نیز برای گرسنگی او گریه می‌کنم؛ چون خرج ندارد.

گرچه برای تمثيل باشد؛ ولی بعض در جامعه وجود دارند که از کمک به مستمندان فقط به ابزار همدردی اکتفاء می‌کنند و از انجام کار خیر محرومند.

### دعای روز بیستم

اللهم افتح لی فیہ ابواب الجنان و اغلق عنی فیہ ابواب النیران و ووفقنی فیہ لتلاوہ القرآن یا منزل السکینہ فی القلوب المؤمنین. خدایا، در این ماه درهای بهشت را به رویم بکشا و درهای جهنم را ببند و توفیق تلاوت قرآن به من عطا فرما، ای نازل کننده ی آرامش دل‌های مؤمنین. توجه به مسائل آخرت یکی از راه‌های اساسی در مسیر رسالت انبیاء است

چنانکه از توفیقات مهمی برای بندگان ارتباط و انس با قرآن و شناخت مکتب است و فضای قرآن روح انسان را زنده و اگر باتدبر و تعمق باشد بهره بیشتری در این ماه نصیب روزه دار می‌شود.

در حدیثی از پیامبر آمده: «القرآن مأدبه الله» قرآن سفره آماده و گسترده خدا است. «مَأْدُبَةٌ» به سفره می‌گویند که غذا در آن چیده و برای پذیرایی مهمان آماده شده است. قرآن غذایی است که خداوند برای انسان‌ها در طول تاریخ و تا روز قیامت آماده کرده است. بعد فرمود: «فتعلموا مادبته ما استطعتم»؛ تا می‌توانید در شناخت این سفره عظیم تلاش کنید.

ص: ۴۰۷

قرآن معلم انسان هاست. ان هذا القرآن هو حبل الله وهو نور المبین و الشفاء النافع فاقروه فان الله يجرکم علی تلاوته بكل حرف عشر حسنات، قرآن ریسمان ارتباطی بین خالق و مخلوق و شفایی سودمند است؛ پس آنرا بخوانید که خداوند برای خواندن هر آیه ده حسنه می دهد. لذا هر سه بار خواند سوره توحید ثواب ختم قرآن را دارد و آیات همیشه تازه و باطراوت دارد.

از امام صادق رمز طراوت قرآن را پرسیدند فرمود: لَأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَجْعَلْهُ لَزْمَانٍ دُونَ زَمَانٍ وَ لِنَاسٍ دُونَ لِنَاسٍ فَهُوَ فِي كُلِّ زَمَانٍ جَدِيدٌ وَ عِنْدَ كُلِّ قَوْمٍ غَضٌّ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ؛ یعنی قرآن برای زمان خاص و مردم خاصی نازل نشده است. در هر زمانی و نزد هر قومی تا روز قیامت طراوت دارد؛ پس از خدا می خواهیم که ووفقنی فیه لتلاوه القرآن. ..

### دعای روز بیست و یکم

اللهم اجعل لی فیه الی مرضاً تکک دلیلاً- و لاتجعل للشیطان فیه علی سبیلاً- و اجعل الجنه لی منزلاً- و مقیلاً- یا قاضی حوائج الطالبین. خدایا در این ماه دلیل خشنودیت را بر من قرار ده و شیطان را بر من مسلط مکن و بهشت را منزل و

جایگاه من قرار ده، ای برآورنده ی حاجات الطالبین .

منظور از این درخواست که قرآن و ائمه اطهار در مورد رضایت خدا راهنما و دلیل ماست؛ چون گاهی عوامل خارج از وجود ماست، ما را به راه خوب و بد سوق می دهد. گاهی رفیق خوب و بد در انسان تاثیر مثبت و منفی می گذارد. فضیل بن غیاض که یک سارق بودند و منطقه را

نا امن می کرد و همه از او وحشت داشت، روزی از پشت بام منزلی به قصد دزدی یا کاری دیگری به خانه ای دیگری نگاه می کرد، دید که صاحب خانه مشغول تلاوت این آیه است: «الم یان للذین امنوا ان تشخع قلوبهم لذكر الله» آیا وقت آن نرسیده است، کسانی که ایمان آورده اند، قلب شان در برابر یاد خداوند نرم شود؟(۱)

در قلب فضیل باشنیدن این آیه، یک جرقه ای وارد شد و فریاد کشید خدایا وقت آن رسیده است. از همانجا برگشت و مسیر زندگی را عوض کرد و بعد ها معلم اخلاق بسیاری شد .

زهیر ابن قین از چهره های ارزشمند و جز یاران سید الشهداء است. در تاریخ می خوانیم «کان عثمانیاً» در مسیر کربلا امام حسین در مکانی برای استراحت بار انداختند و زهیر در همان نزدیکی استراحت داشت. حضرت برای او پیغام فرستاد. ابتدا پیغام حضرت را نادیده گرفت. همسرش فرمود: زهیر آیا به قاصد فرزند پیغمبر پاسخ منفی می دهی؟! گفته ی همسر در او تأثیر کرد و از جا حرکت نمود، وقتی با امام حسین ملاقات کرد. همین ملاقات وضع او را تغییر داد.

بنابر این، گاهی همسر وضع زندگی را تغییر می دهد و دلیل راه حق می شود و گاهی یک دوست باعث می شود که انسان صالح، گمراه می شود. امیرالمومنین درباره زبیر بن عوام دارد: زبیر همیشه از ما بود تا اینکه پسر شوم و پسرش عبدالله رشد کرد و او باعث شد که پدرش از

ص: ۴۰۹

مسیر ما خارج شود. قال علی: مازال الزبیر رجلا منا اهل البيت حتى نشاء انبه المشوم عبدالله (۱).

می گوید: شخص هرگز اعتقاد به امام زمان (عج الله) نداشت. روزی از بازار تخته فرش را خرید و با اتومبیلی به منزل می برد. با یک لحظه غفلت صاحب اتومبیل فرش را ربود، یک لحظه با خود آمد. خطاب با امام زمان چنین گفت: آقا من تاکنون با وجود شما اعتقاد نداشتم؛ ولی معتقدین شما می گویند: شما هستید و اگر کسی از شما یاری بخواهد جواب می دهید، نا امیدانه وارد منزل شدم لحظه ای بعد دیدم در می زند رفتم دیدم صاحب اتومبیل با فرش آمد و ماجرا را جویاشدم گفت: من فرنش را به مقصد سرقت بردم؛ ولی هر کار کردم در خانه باز نشد! اطمینان کردم این فرش قصه ای دارد. لذا آنرا برگرداندم

### دعای روز بیست و دوم

اللهم افتح لي فيه ابواب فضلك و انزل علي فيه بركاتك و وفقني فيه لموجبات مرضاتك .. ممكن است کسی برای اهلیت سفر های رنگارنگی بر گذار کنند؛ ولی، غافل از آنکه همسایه ای او یا یتیمی گرسنه خوابیده است. لذا پیامبر اکرم فرموده: قال الله يقول: ان أحب الأعمال الى الله ادخال السرور على المؤمن.

امام باقر در توضیح آن فرموده: شعبه مسلم او قضاء دینه.

ص: ۴۱۰

عن مفضل بن عمرو عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إنَّ الله خلق خلقاً من خلقه انتخبهم لقضاء حوائج فقراء شيعتنا ليصيبهم على ذلك الجنه فان استطت أن يكون منهم فكن. ثم قال لنا والله رب نعبده لا نشرك به شيئاً (1)

قال الصادق عليه السلام: طلبت الجنه فوجدته في السخاء و طلبت السرعه في الدخول الى الجنه فوجدتها في العمل لله، كل شيء هالك الا لوجه الله. و طلبت رقه القلب فوجدتها في الجوع والعطش.

قال الله لموسى: هل علمت لى عملاً صالحاً؟ قال: نعم. صليت لك وصمت لك وسبحت وهلت لك. قال الله: الصلاه لك جواز على الصراط، والصوم لك جنه من النار،

والتسبيح والتهلل لك درجات في الجنه. فبكى وقال: يارب دللنى على عمل خالص لك؟ قال الله: هل نصرت مظلوماً؟ هل كسوت عرياناً؟ هل سقيت عطشاناً؟ هل اكرمت عالماً؟ هذه عمل خالص لى.

### دعاى روز هجدهم

اللهم نبهنى فيه لبركات اسحاره و نور فيه قلبى بيضاء انواره؛ خدایا مرا با برکات سحر آشنا وقلبم را با نورش منور کن.

۱. قال رسول الله: يا على صل من الليل ولو قدر حلب شاه .

۲. بهترین وقت دعا: خیر وقت دعوتم الله فيه الاسحار فان عند ذلك لا تردّ دعوه فان الله يقول: والمستغفرين بالاسحار

ص: ۴۱۱

---

۱- / ثم قال لنا والله رب نعبده لا نشرك به شيئاً؛ يعنى، قسم به خداوند که ما پروردگار داریم که او را پرستش می کنیم و چیزی را شریک او قرار نمی دهیم.



۳. میزان عمل: امام صادق: طلبت ثقل الميزان فوجدته في شهاده ان لا اله الا الله محمد رسول الله

۴. نورانيت، امام صادق فرمود: وطلبت نور الوجه فوجدته في صلاه الليل

۵. شیرینی عبادت؛ امام صادق فرمود: وطلبت حلاوه العباده فوجدته في ترك للمعصيه

۶. قال رسول الله (ص): اربعة يخرجون من القبور ويدخلون في النار بغير حساب: النائمون في الغدات والغافلون في العشيات (تارك نماز صبح وعشا) والمانعون الزكات والمصرّون السيئات.

### ارتباط خالق با مخلوق

قيموالصلاه واتوا الزكاه وركعوا مع الراكعين. نماز را به پاه داريد و زكات دهيد و با ركوع كنندگان ركوع كنيد. در اين آيه به نكات مهمی اشاره شده است:

الف: نماز رابطه بين خالق ومخلوق؛

ب: ركوع رابطه جمعی مخلوق با خالق؛

ج: زكات رابطه بين مخلوقات است .

د: اين كه فرموده: نماز را به پا داريد ونفرموده نماز بخوانيد؛ يعنى با قلب پاك و در حال خضوع و دسته جمعی روح نماز را بياوريد نه

ص: ۴۱۲

صرفاً اذکار نماز را؛ اما اینکه تنها از بین اذکار به رکوع اشاره کرده است؛ چون نماز یهود رکوع ندارد و در اسلام رکوع نماز یک از ارکان اصلی نماز است.

امام صادق فرموده: در غم و اندوه شدید وضو بگیرید و در مسجد بروید نماز بخوانید چون خداوند فرموده: استعینوا بالصبر والصلاه.

امام صادق فرمود: کان امیرالمؤمنین اذا اهاله امر فزع قام الی الصلاه ثم تلا هذه الايه يا ايها الذين ءامنوا استعینوا بالصبر والصلاه ان الله مع الصابرين(۱).

پیامبر اکرم فرمود: ان الصلاه عمود الدین؛ لکل شیء وجه ووجه دینکم الصلاه.

قال الصادق علیه السلام: یا مفضل: من قضی لأخیه المومن حاجه، قضی الله له یوم القیامه مائة ألف حاجه(۲).

قال الصادق علیه السلام: قضاء حاجه المؤمن خیر من عتق ألف قبه. (همان)

قال الصادق علیه السلام: قضاء حاجه أمرء مؤمن أحب الی الله من عشرين حجه... (همان)ه

قال أبان سمعت أبا عبد الله علیه السلام: یقول: من طاف بالبيت أسبوعاً كتب

ص: ۴۱۳

---

۱- /سوره بقره، آیه ۱۵۲.

۲- /الکافی، ج ۲، ص ۱۹۳

اللّٰه له ستة آلاف حسنه و محاسبه سته آلاف سيئه و رفع له ستة درجه... ثمّ قال: قضاء حاجه المؤمن أفضل من طواف وطواف حتّى عد عشرًا (همان).

### دوستی با اهل بیت

قل لا أسئلكم عليه أجرًا إلا الموده فى القربى. بگو من هیچ پاداشی از شما نمی خواهم جز دوست داشتن نزدیکانم (۱).

قال رسول الله (ص): من رزقه الله حبّ الأئمه من اهل بيتى فقد أصاب خير الدنيا والآخرة؛ به هر که خداوند محبت اهل بيت مرا عنایت کند، خیر دنیا و آخرت را به او داده است (میزان الحکمه، حدیث ۳۲۰۲).

قال رسول الله (ص): الزموا مودتنا أهل البيت؛ همواره اهل بيت مرا دوست بدارید. (همان)

قال على عليه السلام: انّ حبنا رضى الربّ؛ یعنی، دوست داشتن ما مایهء خشنودی خداوند است. بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۶۱.

### کشتی نجات

ياايهاالذین آمنوا اطعواالله و اطعواالرسول و ولی الامرمنکم...

ص: ۴۱۴

وقال الباقر عليه السلام: دخل الحسين على رسول الله (ص) و عنده أبي بن كعب، فقال رسول الله (ص): مرحبا بك يا أبا عبد الله يا زين السماوات والأرض [أبي گفت! یا رسول الله مگر کسی غیر از شما می تواند زینت آسمان وزمین باشد؟] فقال رسول الله لأبي: يا أباي والذی بعثنی بالحق نبياً انّ الحسین بن علی فی السماء اکبر منه فی الأرض، فانه مكتوب عن یمن العرش مصباح الهدی و السیفینه النجاه وامام غیر وهن و عزّ و فخر بحر العلوم و ذخر الله رکب فی صلبه نطفه طیبه... امام حسین از جهات مانند قرآن است:

الف: چهار آیه ای قرآن وقتی شنیدن، سبب سجده می شود، و شنیدن اسم حسین سبب گریه می شود؛

ب: زیارت قرآن زمان و مکان ندارد، گریه بر حسین زمان و مکان ندارد «کل یوم عاشور...»

ج: قرآن معرف ظالم است، حسین دشمن ظالم است؛

د: کوچکترین سوره کوثر و کوچکترین مبارز علی اصغر است،

ه: پرچم قرآن آیه الکرسی و پرچم حسین باب الحوایج، ص: مبلغ قرآن پیامبر و مبلغ کربلا زینب و حضرت سجاد است.

ص: ۴۱۵

اللهم اغسلني فيه من الذنوب و طهرني فيه من العيوب و امتحن قلبي بتقوى القلوب يا مقيل عثرات المذنبين؛ خدایا در این ماه گناهان مرا شستشوده و از عیوب پاک گردان و قلبم را به سوی تقوی برگردان، ای پذیرنده لغزشهای گنه کاران. گناه که در عربی «ذنب» گفته می شود، راغب در مفردات می گوید: الذنب فی الاصل الأخذ بذنب الشیء؛ یعنی، ذنب در لغت به گرفتن دم چیزی اطلاق می شود. به تعبیر دیگر ذنب دنباله گرفتن هر کاری را می گویند. دم فلان کار؛ یعنی عاقبت و خیم که در پی این کار متوجه انسان می شود. «یستعمل فی کل فعل یتوخم عقباه»؛ یعنی انجام هر کار که عاقبت و خیمی دارد ذنب است.

چون بدی کردی مشو ایمن ز آفات

که واجب شد طبیعت را مکافات

امیرالمومنین علیه السلام فرمود: از گناهان اجتناب کنید؛ «فما من بلیه و لا- نقص رزق الا- بالذنب حتی الخدش و النکبه و المصیبه فان الله یقول: ما اصابکم من مصیبه فبما کسبت ایدیکم و بعفوا عن کثیر».

هیچ گرفتاری و نقص و کمی رزق پیش نمی آید مگر در اثر گناه، حتی از خراش کوچک تا مصیبت بزرگ و برای روشن شدن مفهوم سخن حضرت به آیه قرآن استناد نموده است.

حضرت پیامبر (ص) به ابوذر فرمود: مومن گناه را مانند سنگی بالای سر خود می بیند که در هر لحظه بیم سقوط آن می رود؛  
«اما غیر

مؤمن گناه را مانند مگسی می بینید که از کنار بینی اش می گذرد. ان المؤمن لیری ذنبه كأنه تحت صخرت یخاف أن تقع علیه و الکافر لیری ذنبه كأنه ذباب مر علی أنفه» (۱)

امیرالمومنین علیه السلام فرمود: بدترین گناه آن است که گناه کار آن را سبک بشمارد. اشد الذنوب ما استخف به صاحبه (۲)  
پیامبر اکرم فرمود: در شگفتم از کسی که به خاطر بیماری از بعضی غذاها اجتناب می کند؛ اما از ترس آتش جهنم از گناه دوری نمی کند! «عجبت لمن یحتسب من الطعام فخافه الداء کیف لا یحتمی من الذنوب مخافه النار» (۳)

### دعای بیست و پنجم

اللهم اجعلنی فیہ محب لأولیائک و معادیا لأعدائک مستنّاً بسنه خاتم انبیائک یا عاصم قلوب النبیین؛ خدایا! مرا در این ماه دوست دوستانت و دشمن دشمنانت بدار و پیرو سنت خاتم پیامبران قرار ده، ای نگهدارنده دل‌های پیامبران.

عن أبی عبدالله علیه السلام قال: قال رسول الله (ص): لا صحابه: ای عری الایمان اوتق؟ فقالوا: الله و رسوله أعلم: و قال بعضهم الصلاه و قال

ص: ۴۱۷

---

۱- / مستدرک الوسائل ج ۱۱، ص ۳۲۹

۲- / وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۳۵۹

۳- / من لا یحضر، ج ۳، ص ۳۵۹

بعضهم الزكاه و قال بعضهم الصيام و قال بعضهم الحج و العمرة و قال بعضهم الجهاد، فقال رسول الله لكل ما قلتكم فضل و ليس به و لكن اوثق عرى الايمان الحب في الله و البغض في الله و التوالي اولياء الله و التبري من اعداء الله (۱)

دوستی برخی دوستان خداوند شرط قبولی طاعت است و دوستی اهل بیت شرط ورود به بهشت است:

بی حب علی بهشت رضوان مطلب

بی روزه و بی نماز ایمان مطلب.

قال الصادق قال رسول الله : قال الله ما تحبب الی عبدی بشی احب الی من افترضته علیه؛ یعنی، هیچ وسیله ای برای دوستی من و بنده ام، بهتر از انجام واجبات نیست (۲)

### دعای روز بیست و ششم

اللهم سعیی فیہ مشکورا و ذنبی فیہ مغفورا و عملہ فیہ مقبولا- و عیبی فیہ مستورا یا اسمع السامعین: خدا در این ماه تلاشم را مشکور و گناهم را مغفور و عملم را مقبول و عیوبم را مستور قرار ده، ای شنووا ترین شنوایان.

ص: ۴۱۸

---

۱- / کافی، ج ۲، ص ۱۲۵

۲- / بحار، ج ۶۷، ص ۲۲

شناخت عمل مقبول وظیفه هر مومن در کارهای عبادی و صحیح می باشد .

امام صادق به شاگرد برجسته خویش اسحاق بن عمار فرمود: ای اسحاق هنگام پرداختن زکات مال خود چه میکنی؟ عرض کرد فقرا به خانه ام می آیند و زکات را به آنها می دهم. فرمود: ای اسحاق تو با این کارت مؤمنین را خار و ذلیل می کنی؛ پس بر حذر باش؛ بر حذر باش. هر کس مؤمن را خار کند به جنک خدا آمده است.

عن اسحاق بن عمار قال: قال لی ابو عبدالله یا اسحاق کیف تصنع بزکاه مالک؟ اذا حضرت؟ قلت: یاتونی الی المنزلی فأعظیهم. فقال لی: ما اراک یا اسحاق الا قد اذلت المؤمنین. فایاک، ایاک. ان الله یقول من اذل لی ولیاً فقد ارضد لی بالمحاربه(۱)

بنابر این زکات مقبول آن است که دهنده ای زکات اُدب پرداخت را رعایت کند و خود پردازد و نه فقیر بیاید از او بگیرد. نماز مقبول آن است که با میل و تفکر باشد.

أبی حمزه ثمالی میگوید: رأیت علی بن الحسین یصلی فسقط رداه عن منکبه قال فلم یسوه حتی فرغ من صلاته فسألته عن ذلک فقال ویحک أتدری بین یدی من کنت ان العبد لایقبل منه صلوه الا ما اقبل منها فقلت جعلت فداک هلکننا؟ فقال کلا، ان متمم ذلک للمؤمنین بالنوافل

ص: ۴۱۹



قال رسول الله (ص): ثلاث خصال من كن فيه او واحده منهن كان في ظل عرش الله يوم لا ظل له الا ظله: رجل لم يعب اخاه المسلم بعيب حتى ينفي ذلك العيب من نفسه، فانه لا ينفي منها عيباً الا بدا له عيب. وكفى بالمرء شغلاً بنفسه عن الناس امام علي (ع): ان سمت همتهك لاصلاح الناس فابدأ بنفسك فان تعاطيك اصلاح غيرك وانت فاسد اكبر العيب:

اگر قصد اصلاح داری از خود آغاز کن چون اصلاح دیگران با فساد نفس خودت بزرگترین عیب است .

قال رسول الله (ص): من علم من أخيه سيئه فسترها ستر الله عليه يوم القيامة

### کتاب نامه

۱- نهج البلاغه، خطبه ۱۹۶، فیض الاسلام، ص ۳۲۵؛ صبحی صالح، ص ۳۲۵.

۲- سخنرانی فاطمی گفتار دوم، ص ۱۲.

۳- آیات از قران کریم.

۴- مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۵۰، آخر فصل چهار

۵- الاستیعاب، ج ۳، ص ۳۲.

۶- تاریخ طبری، محمد بن جریر، ج ۲، ص ۲۱۱، طبع اول، چاپ حسینیہ مصر.

ص: ۴۲۰

٧- فضائل امير المؤمنين مؤلف احمد حنبل حديث ٢٥٩؛ فضائل صحابه احمد حنبل

٨- تاريخ خلفاء، جلال الدين عبدالرحمن سيوطي، ص ٧١.

٩- تاريخ بغداد، خطيب بغدادى، ج ٣، ص ١٨١

١= لسان الميزان، ابن حجر، ج ١، ص ١٩٨.

١١- شرح كبير، ج ١٠، عبدالرحمن بن قدامه، ص ٨٤

١٢. عمده ابن بطريق، ص ٦٠

١٣. جامع الصغیر، مناوی، ج ٣، ص ٦١.

١٤. سنن كبرى، بيهقي، ج ٦، ص ٢٠٧.

١٥. شرح نهج البلاغه، ابن ابى الحديد، ج ١٣، ص ٢١٨.

١٦. فتح القدير شوكانى، ج ٣، ص ٣٩٦

١٧. كامل عبدالله بن عدى، ج ٧، ص ٦١

١٨. تاريخ دمشق ابن عساكر، ج ٤، ص ٢٩٠، ج ١٩، ص ٤٠١، ج ٤١، ص ٣٨١، ج ٤٢، ص ٩٩.

١٩. تهذيب الكمال المزي، ج ٣٣، ص ٢٦٠.

٢٠. سير اعلام النبلاء ذهبى، ج ٢، ص ١٤٣.

٢١. البدايه والنهائيه، ابن كثير، ج ٥، ص ٣٤٣.

٢٢. صواعق المحرقة، ص ١٦٢؛ نظم الدرر السمطين، ص ١٨٦، مجمع الزوائد؛ ج ٩، ص ٢٣. ذخاير العقبي ص ٣١، فرائد السمطين حموينى، ج ١ ص ٩٠.

٢٤. مفتاح النجاح بد خشى، ص ٦٦ مخطوط

٢٥. بحر المناقب، ابن حسنيه موصلى، ص ٥٨

٢٦. اسعاف الراغبين، بن صبان شافعي، ص ١٣١.
٢٧. سير أعلام النبلاء، شمس الدين محمد الشافعي، ج ٨، ص ٢٠٥، (ج بيروت)
٢٨. فرائد المجموع، شوكانى، ص ٣٤٨؛ لسان الميزان، ابن حجر، ج ٢، ص ٣١٢.
٢٩. فردوس ديلمى، ج ٣، ص ٦٤، جامع الصغير السيوطى، ج ٢، ص ١٧٠،
٣٠. ينباع الموده، ج ٢، ص ٩٦، موده القربا همدانى، ص ٤٢ چاپ لاهور
٣١. لبدايه والنّهايه، ج ٣، ص ٢٦، ابن كثير
٣٢. المغنى، ابن قدامه، ج ٧، ص ٢٢٣.
٣٣. لسان العرب، ابن منظور، ج ٤، ص ١٠٣.
٣٤. رساله فى العدالة، شهيد الثانى، ص ٢٢٧
٣٥. حدائق، محقق بحراني، ج ٥، ص ١٩٢
٣٦. مسند زيد بن على، ص ٤
٣٧. من لا يحضر الفقه، صدوق، ج ٣، ص ٤٩٣
٣٨. عيون اخبار رضا، ج ١، ص ٩٢
٣٩. شرح الأخبار، قاضى نعمان مغربى، ج ١، ص ٢٢٣
٤٠. الفضائل شاذان بن جبرئيل القمى، ص ١١٣
٤١. المختصر، حسن بن سليمان بلخى، ص ١٠٢
٤٢. ينباع الموده، سليمان قندوزى حنفى، متوفى ١٢٩٤، طبع الاولى ١٤١٦، نشر: دارالآسوه، ج ١، ص ٤٦٤
٤٣. سنن ابن ماجه، محمد بن يزيد قروينى، متوفى ٢٥٧هـ تحقيق محمد فواد عبدالباقى، نشر: بيروت، ج ١، ص ٤٤
٤٤. مستدرک، محمد بن محمد حاكم نيسابورى، متوفى ٤٠٥هـ جبرى، نشر: بيروت ١٤٠٦، ج ٣، ص ١١١

٤٥. مجمع الزوائد، نور الدين ابوبكر هيثمي، متوفى ٨٠٧هـ، طبع ١٤٠٨هـ، نشر: بيروت، ج ٩، ص ١٠٢
٤٦. سنن كبرى، أبي عبدالرحمن أحمد بن شعيب نسائي، طبع الاولي ١٤١١هـ، متوفى ٣٠٣هـ، نشر: بيروت، ج ٥، ص ١٠٧، تحقيق  
دكتور عبدالغفار السلیمان البنداری
٤٧. تاريخ مدينة دمشق، ابن عساکر، طبع ١٤١٥هـجری، نشر: دارالفکر، متوفى ٥٧١هـ، تحقيق علی شیری، ج ٤٢، ص ١٣٨.
٤٨. الاحاد والمثاني ابن ابی عاصم م ٢٨٧ هجرى، تحقيق باسم فيصل احمد الجوابره، طبع الاولي ١٤١١ هجرى، نشر: دار  
الدرايه، ج ١، ص ١٥٠.
٤٩. معجم الكبر سليمان بن احمد بن ايوب اللخمي الطبراني، متوفى ٢٦٠ هجرى، طبع الثانيه: نشر مكتبه ابن تيميه القايره، ج ١١  
ص ٦٢
٥٠. نسائي شافعي؛ خصائص اميرالمومنين، م ٣٠٣هـ نشر مكتبه نينوى الحديثه ص ١٠٤
٥١. تاريخ بغداد، أبي بكر أحمد بن علي الخطيب البغدادي، متوفى ٤٦٣هـ، طبع الاولي ١٤١٧هـ، نشر: محمد علي بيضون، دارالكتب  
بيروت، ج ٤، ص ٤١٧
٥٢. سير أعلام النبلاء، ذهبى، متوفى ٧٤٨هـجری، طبع التاسعه ١٤١٣هـ، نشر: بيروت، ج ١٢، ص ٥٠٩.
٥٣. تأويل مختلف الحديث ابن قتيبه، ص ١٥٢، نظم درر المسطين، زرندي حنفي، ص ١٣٠؛ فتح الملك العلي، احمد ابن  
الصديق مغربي،
٥٤. معجم المناضرات، شيخ عبدالله الحسن، ص ١٧٤؛ سفينه البحار، ج ١، ص ٤٣٦.
٥٥. مشارق الشموس، ج ٢، محقق خونساري، ص ٤٤١.
٥٦. سيوطي، تاريخ الخلفاء، ص ١٧١ و مختصر تاريخ دمشق، ج ١٨، ص ١١
٥٧. المعجم الكبير ج ١٨، ص ١١٠
- ص: ٤٢٣

٥٨. مناقب على بن ابي طالب ابن معاذل ص ٢٠٦، رقم ٢٤٤

٥٩. رياض النضره ج ٢، ص ٢٢٦؛ مناقب على بن ابي طالب ابن معاذلى ص ٢٨٩

٦٠. مناقب على بن ابيطالب، ابن معاذلى، ص ١٨، رقم ٢٤.

٦١. موطاء امام مالك بن انس فى طلاق المريض ص ٣٦

٦٢. صنن بيهقى ج ٧، ص ٤١٩،

٦٣. ترجمه الاتقان فى علوم القرآن، ج ٢، ص ٥٨٩

٦٤. التفسير والمفسرون محمد ذهبي، ج ١

٦٥. نظم الدرر السمطين، جمال الدين محمد بن يوسف بن الحسن بن محمد زرندي حنفي، متوفى ٧٥٠ هجرى، طبع الاولى ١٣٧٧، طبع ق مخطوط، مكتبه الامام على الامير المومنين، ج ١، ص ١٧٧؛

٦٦. أسد الغابه، ابن أثير، متوفى ٦٣٠، ج ٥، ص ٥٢٢، نشر: اسماعيليان

٦٧. مجمع الزوايد، نور الدين على بن ابي بكر هيثمى ج ٩، ص ١٧٩.

٦٨. مناقب اهلييت، مؤلف ابن شهر اشوب، فضائل امام حسن وامام حسين (عليهما السلام).

٦٩. سنن كبرى، نسائى ج ٥، ص ٥٠ ص ٨١ ص ٩٥ و ١٤٥ و ١٤٦ و ١٤٨ و ١٤٩ و ١٥٠

٧٠. خصائص امير المومنين، نسائى ص ١١٧ و ١١٨ و ١٢٣ و ١٢٤

٧١. صحيح ابن خبان، ج ١٥، ص ٤١١ و ٤١٢ و ٤١٣

٧٢. حافظ ابوبكر احمد بن الحسين الشافعى البيهقى «فى السنن الكبرى»، ج ٧ ص ٦٥ طبع حيدر آباد الدكن،

ص: ٤٢٤

٧٣. ابو المؤيد الموفق بن احمد أخطب حوارزم «في المناقب»، ص ٢٥٣ طبع تبريز،

٧٤. سنن ترمذی، ج ٥، ص ٦١٥، ابی عیسی محمد بن عیس بن سوره.

تفسیر الکبیر، فخر رازی

٧٥. مقتل حسین، ص ١٥٣، ط الغزی، علامه ابوالمؤید الموفق بن احمد

٧٦. تهذیب التهذیب، ابن حجر، متوفی ٨٥٣ هجرى، طبع الاولى ١٤٠٤، نشر: دارالفکر، ج ٧، ص ٢٦٩

٧٧. تهذیب التهذیب ابن حجر عسقلانی ج ٧ ص ٣٠٦ طبع حیدر آباد

٧٨. فصل الخطاب علامه محمد خواجه پارسای البخاری علی ینابع الموده ص ٣٧٧ طبع اسلامپول .

٧٩. طبقات کبری، عبد الوهاب شعرانی ج ١ ص ٢٧ طبع قاهره

٨٠. مکاشفه القلوب، محمد غزالی متوفی سنه ٥٠٥ ص ٣٥ طبع مصطفى ابراهیم طبع قاهره

٨١. المختار فی مناقب الاخیار، مجد الدین بن اثیر جزری ص ٢٧ خطی.

٨٢. اسعاف راغبین، ابن صباغ مالکی به حاشیه نور الابصار ص ٢٤٠ طبع عثمانی مصر.

٨٣. ربیع الابرار، محمود بن عمر زمخشری ص ٤١٣ چاپ خطی، مطالب السوول ص ٧٨

٨٤. منهاج السنه، ابن تمیمه ج ٤ ص ١٤٤

٨٥. تهذیب الکمال، ابوالحجاج یوسف المزی، متوفی ٧٤٢ هجرى، تحقیق دکتر بشار، طبع الاولى ١٤١٣، ٢٠،

ص ٣٩١

ص: ٤٢٥

۸۶. تذکره الخواص؛ تاج الموالد، فی موالد الائمه ووفیاتهم، طبرسی، متوفی، ۵۴۸، طبع ۱۴۰۶ ه طبع صدر.

۸۷. علل الشرایع، صدوق، م ۳۸۱ ه نشر حیدریه نجف ۱۳۸۶ ه، ج ۱، ص ۲۳۳.

۸۸. الاهرام المصریه، مورخ ۱۸/۸/۱۹۷۸ - ص ۱۰

۸۹. جواهر المزیئه، محیّ الدین عبد القادر بن أبی الوفا، ج ۲، ص ۴۸۶ طبع حیدر آباد

۹۰. وسیله النجاه، مولوی محمد مبین هندی، ص ۳۵۴ طبع گلشن. [۱]۱۱

۹۱. البدایه و النهایه، حافظ بن کثیر، ج ۱۰، ص ۱۸۳.

۹۲. مطالب السؤل، ص ۸۳، چاپ سنگی که با کتاب تذکره الخواص سبط ابن جوزی در ایران چاپ شده است.

۹۳. محاسن، أحمد بن محد بن خال برقی، متوفی ۲۷۴ هجری، تحقیق سید جلال الدین، نشر: اسلامی، ج ۱، ص ۲۸۹

۹۴. مجلسی محمد باقر، بحار الانوار، متوفی ۱۱۱۱ هجری، ج ۶۷، ص ۲۵، نشر: بیروت

۹۵. رسائل شهید ثانی، متوفی ۹۶۶، نشر: بصیرتی - قم، ص ۲۹۳.

۹۶. میزان الحکمه، ریشه‌ری، محمد، تحقیق دارالحدیث، طبع الاولی، ج ۴، ص ۳۴۷۵.

۹۷. الذریعه، آقا بزرگ تهرانی، متوفی، ۱۳۸۹، طبع الثانیه، ۱۴۰۳، نشر بیروت.

۹۸. الکافی، کلینی، متوفی ۳۲۹ هجری، ج ۲، ص ۱۸، طبع چهارم ۳۶۵ هجری، طبع حیدریه

ص: ۴۲۶

۹۹. معجم المناضرات، شیخ عبدالله الحسن، ص ۱۷۴؛ سفینه البحار، ج ۱، ص ۴۳۶.
۱۰۰. الکافی، کلینی، دبی جعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق، متوفی ۳۲۸-۳۲۹ هجری، ج ۴ کتاب الزکاه باب النوادر.
۱۰۱. مواعظه عددیه عربی، ص ۷۹
۱۰۳. صفیات الشیعہ، صدوق، متوفی ۳۸۱ هجری، نشر عابدی تهران،
۱۰۴. مسند الرضاء داود بن سلیمان بن یوسف الغازی، متوفی ۲۰۳ هجری، طبع الاولی ۱۴۱۸، ص ۸۲
۱۰۵. معدن الجواهر، ابی الفتح علی کراجکی، طبع مهر استوار قم، طبع دوم، ص ۳۴
۱۰۶. شرح اصول کافئی، محمد صالح مازندارانی، متوفی ۱۰۸۱ هجری، ج ۱، ص ۳۴۴
۱۰۷. مستدرک سفینی البحار، علی نمازی، متوفی ۱۴۰۵ هجری، نشر: جامعه مدرسین، ج ۵، ص ۱۷۴
۱۰۸. نهج البلاغه، امام علی، تحقیق محد عبده، طبع بیروت، ج ۱، ص ۱۵۴
۱۰۹. مهذب البارع، حلّی ابن فهد، متوفی ۸۴۱، تحقیق مجتبی عراقی، طبع مدرسین، ج ۳، ص ۱۷۴
۱۱۰. مفاتیح الجنان، قمی حاج شیخ عباس، مترجم أحمدیان، نشر: دارالعلم=قم، نوبت چاپ چهارم ۱۳۸۰
۱۱۱. شجره طوبی، محمد مهدی حائری، طبع الخامسه، حیدریه، ج ۲، ص ۳۶۷
۱۱۲. تحف العقول، ابن شعبه حرانی، متوفی قرن چهارم، ص ۳۵
۱۱۳. روضه الواعظین، محمد بن فتال نيسابوری، متوفی ۵۰۸ هجری، ص ۴۲۴
۱۱۴. رسائل، شهید ثانی، ص ۲۱۰؛ لسان المیزان، بان حجر عسقلانی، ج ۴، ص ۴۲۴



۱۱۵. کشف اللثام، اصفهانی، بهالدین محمد بن الحسن بن محمد فاضل هندی، طبع ق، ج ۲، ص ۳۷۴
۱۱۶. مکاشفه القلوب، محمد غزالی متوفی سنه ۵۰۵ ص ۳۵ طبع مصطفی ابراهیم تاج قاهره
۱۱۷. اسعاف راغبین، ابن صباغ مالکی به حاشیه نور الابصار ص ۲۴۰ طبع عثمانی مصر.
۱۱۸. ربیع الابرار، محمود بن عمر زمخشری ص ۴۱۳ چاپ خطی، داستانهای شکفت ص ۲۰۲
۱۱۹. صفوری شافعی بغدادی، نزهه المجالس، ج ۲، ص ۲۳۳، ط قاهره
۱۲۰. روضه الفائق فی المواعظ و الرقاق، شیخ شعیب أبو مدین بن سعد بن عبد الفانی مصری، ص ۶۵ طبع استقامت قاهره.
۱۲۱. منهاج الکرامه فی معرف الامامه، علامه حلّی - الکنی واللقاب، محدث قمی، ج ۲ ص ۱۶۸
۱۲۲. کامل الزیارات ص ۲۶۶ - طبق نقل بحار، ج ۴۵ ص ۱۸۳ با تلخیص
۱۲۳. رنجها و فریادای فاطمه، ترجمه بت الاحزان - ص ۹۴۹
۱۲۴. منتهی الامال، ج ۱، ص ۲۶۸ (چاپ قدیم)
۱۲۵. تظلم الزهرا، ص ۲۱۱، طبق نقل قصه کربلا، ص ۳۶۸
۱۲۶. سوگنامه ی آل محمد ص ۷۶
۱۲۷. مجموعه زندگانی چهارده معصوم تک جلدی ص ۹۵۱-
۱۲۸. منتهی الامال ج ۲ ص ۱۵۷ - ۱۵۶ - چاپ قویم تک جلدی
۱۲۹. اصول مداحی ج ۱ ص ۱۹۸ - خانم ناصری نژاد

۱۳۰. كشف الغم، ج ۳، ص ۱۴۱ وانوار البهيه ۲۳۹ طبق نقل ره توشه رمضان، ش ۱۳۷۵، ص ۵۸۲

ص: ۴۲۹

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com)

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می  
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه  
اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

